

سوان آموزشی طرح هجرت / ۲۹

ره تو شه راهیان نور

ویرشہ مُحَمَّد قم الحرام

(۱۴۲۹ق ۱۳۷۹ش)

و فیلیغات اسلامی حوزه علمیہ قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین

طرح هجرت

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش
ره توشه راهیان نور ویژه ماه محرم الحرام / معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم - قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۸.
ص. ۳۲۸، ۴۰
متون آموزشی طرح هجرت؛ ۲۹؛ ۸۴۷؛
ISBN: 964-424-736-1 ۱۲,۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا
کتابنامه به صورت زیرنویس.
کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ با همین عنوان با مضمای مختلف منتشر می شود.
۱. اسلام-مقالات و خطابه ها. ۲. اسلام-راهنمای آموزشی. الف. دفتر
تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مرکز انتشارات. ب. عنوان.
۲۹۷/۰۸ BP ۱۰/۰۲ ۹
م ۷۷-۱۸۵۶ کتابخانه ملی ایران

ISBN: 964-424-736-1

شابک: ۹۶۴-۴۲۴-۷۳۶-۱



ره توشه راهیان نور (محرم الحرام) (۱۴۲۱)

تیهیه، حروف نگاری، صفحه آرایی: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
همکار فنی نشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۸
شمارگان: ۵۰۰۰
بها: ۱۲۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفایه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،
ص. ب ۹۱۷، تلفن: ۰۷۰۲۱۵۵-۷، تاپی: ۰۷۰۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶

نشانی الکترونیک: <http://www.hawzah.net/M/M.htm>
E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net پست الکترونیک:

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنی با مبلغان صاحبدل

امروز، عصر نبرد فکرها و فرهنگهاست. زمانه‌ما، زمان هجوم سیل آسای اطلاعات است و بدین جهت آن را «عصر اطلاعات» نامیده‌اند و روز به روز نیز پیچیده‌تر و گسترده‌تر می‌شود. در چنین موقعیتی رسالت مبلغان و همه کسانی که به نحوی باز هدایت جامعه و روشنگری افکار را به دوش می‌کشند، سنگین می‌شود.

ما در عصری قرار داریم که از هر سو بی وقفه، به ارزش‌های الهی و اسلامی حمله می‌شود و گروهی خودباخته و دین به دنیا فروخته در صدد محو معیارها و ملاک‌هایی اند که هزاران انسان فداکار برای آن خون دادند و هستی خویش بر سر آن نهادند. اینان می‌خواهند نهالی را که امام راحل (ره) به دست مبارک خویش نشاند و بیش از ۲۱ بهار از عمرش نمی‌گذرد از بیخ و بن برکتند و طراوت و شادابی آن را از بین ببرند و امید آزاد اندیشان و رادمردان جهان را به نامیدی مبدل سازند. از این رو بر همه مبلغان فرض است که با تمام توان بین میدان گام گذارند و نه تنها جلوی حمله‌های آنان را بگیرند، بلکه خود سنگرهای دشمن را با توجه به ضرورتهای یاد شده، بگشایند و حریه را از دست او بگیرند و او را در جبهه مبارزه فکری، خلیع سلاح کنند.

مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی تاکنون در عرصه‌های مختلف، به رسالت تبلیغی و الهی خویش پرداخته و می‌پردازد و می‌کوشد با نشر آثار متنوع و در سطح مخاطبان گوناگون، در این راه گام بردارد و تاکنون کتب مفید و ارزشمندی را عرضه کرده و در محورهای زیر به فعالیت پرداخته است:

تفسیر و علوم قرآن؛ حدیث؛ کلام و فلسفه؛ عرفان؛ فقه و اصول و احکام؛ اخلاق و عبادات اسلامی؛ تعلیم و تربیت؛ تاریخ و شرح حال؛ حقوق اسلامی؛ اقتصاد اسلامی؛ مدیریت اسلامی؛ ادیان و مذاهب؛ روش تبلیغ؛ هنر دینی؛ زبان و ادبیات؛ فهرست و معجم نگاری؛ کودک و نوجوان.

این مرکز افتخار دارد مجموعه آثاری از فرزانگان بزرگ معاصر از جمله حضرات آیات، حجج اسلام و اساتید: علامه طباطبائی، شهید سید محمد باقر صدر، فاضل لکرانی، حسن زاده آملی، جلال الدین آشتیانی، حسین نوری همدانی، جعفر سبحانی، سید عزالدین حسینی زنجانی، هاشمی رفسنجانی، ابراهیم امینی، جواد محدثی و... را به چاپ برساند.

یکی از مؤثرترین شیوه‌های تبلیغی، معرفی کتاب خوب و سالم به جوانان علاقه‌مند به مطالعه است و روحانیون عزیز معمولاً با این سؤال که «چه بخوانیم؟» زیاد مواجه می‌شوند و مردم در پی شناخت کتاب‌ها و ناشران معتبر و مورد تأییدند.

مبلغان ارجمند می‌توانند در ایام تبلیغی، در راستای نشر معارف قرآنی و فرهنگ علوی و حسینی مردم را با آثار این مرکز آشنا سازند و افرادی را که آماده همکاری با این مرکز هستند تشویق و به این مرکز معرفی کنند. در این راه، گزارش وضعیت فرهنگی محل تبلیغ و نیازهای آن و نوع مخاطبان و همچنین شناسایی مراکز و افرادی که آمادگی دارند در تمام سال و یا ایام تبلیغی به عنوان نماینده آن مرکز به صورت امانی کتاب‌ها را دریافت کنند و در اختیار مخاطبان قرار دهند، می‌توانند مارا در این امر بسیار یاری رسانند.

حضرت امام خمینی ره

- «این محرم را زنده نگه دارید. ما هرچه داریم از این محرم است».
- «زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله‌ی بسیار مهم سیاسی - عبادی است».
- «ما ملتی هستیم که با همین اشک‌ها، سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است».
- «سید الشهداء - سلام الله عليه - مذهب را بیمه کرد».
- «این روضه و این گریه، آدم ساز است، انسان درست می‌کند».
- «روضه است که این محراب و این منبر را حفظ کرده... اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود».
- تکلیف ما در آستانه‌ی شهر محرم الحرام چیست؟ تکلیف علمای اعلام و خطبای معظم در این شهر چیست؟ در این شهر محرم، تکلیف سایر قشرهای ملت چی هست؟ سید الشهداء و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان.
- «این را باید همه‌ی گویندگان توجه کنند و ما باید هم متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سید الشهداء - سلام الله عليه - نبود، امروز همه‌ی ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد».

مقام معظم رهبری «مدظله العالی»

- در مورد انتخاب مخاطب، من می‌خواهم عرض کنم که امروز، شاید برای اکثریت نزدیک به همه‌ی منبرهای تبلیغی ما، لازم هست که مخاطبان، جوانها باشند.
- مسئله‌ی تبلیغ، یکی از مسائل اساسی در حیات اجتماعی است، مخصوصاً یک دوره‌ای نیست تبلیغ که در قرآن به آن بлаг، بیان، تبیین و تعبیراتی از این قبیل شده است یکی از وظایف مقدس است، وظیفه‌ی انبیاء است، وظیفه‌ی علماء است، وظیفه‌ی متفکران و دانایان و مصلحان است.
- اساس کار تبلیغ ما باید این باشد اگر در دانشگاه تبلیغ می‌کنیم اگر در نیروهای مسلح تبلیغ می‌کنیم... باید اول بدانیم آن سؤال و استفهامی که در ذهن این جوان هست چیست؟
- امروز که شباهات گوناگون، سئوالهای گوناگون، استفهامهای گوناگون را تزریق می‌کنند به قشرهای مختلف، علی الخصوص جوانان، مبلغ دینی باشستی آن شبجه را، آن موج مخرب و مفسد و مضر را بشناسد، تا بداند که علاج چه دردی را می‌خواهد بکند و کدام خلاء را می‌خواهد پر کند»

فهرست عناوین

فهرست مطالب	هفت
پیشگفتار	بیست و سه
مقدمه	بیست و پنج
رهنمودهای مقام معظم رهبری	بیست و نه
هر نسلی رسالت ویژه‌ای دارد	سی
رسالت مبلغ	سی و یک
برافراشتن پرچم دین	سی و دو
ریشه‌کنی فساد در سرزمین مسلمانان	سی و دو
ثبات در نیازهای واقعی انسان	سی و چهار
مدارا در امر به معروف	سی و پنج
مجاهدت الهی در مقابل تهاجم فرهنگی	سی و پنج
تذکرات تبلیغی	سی و هفت
برنامه ریزی در تبلیغ	سی و هفت
مراحل برنامه ریزی در تبلیغ	سی و هشت
۱- شناخت مخاطب و محیط‌لاب	سی و هشت
۲- تعیین هدف و محتوا	سی و نه
۳- اجرای برنامه	چهل
۴- ارزیابی	چهل

بخش اول
مقالات و پژوهش‌های مهر ماه

۱	پیوند و ارتباط با معصومین محمد مهدی ماندگار
۲	آسیب‌شناسی ارتباط
۳	آسیب اول
۴	آسیب دوم
۵	آسیب سوم
۶	نوع ارتباط با معصومین
۷	دسته اول: زیارت، فرض و واجب است دسته اول: زیارت به همراه معرفت
۸	دسته دوم: زیارت به همراه معرفت دسته دوم: زیارت به همراه معرفت
۹	دسته سوم: فوائد زیارت دسته سوم: فوائد زیارت
۱۰	دسته چهارم: اهمیت زیارت آن حضرت دسته چهارم: اهمیت زیارت آن حضرت
۱۱	دسته پنجم: عقوبت ترک زیارت آن بزرگوار دسته پنجم: عقوبت ترک زیارت آن بزرگوار
۱۲	پیروزی یا شکست پیروزی یا شکست
۱۳	واژه پیروزی در لغت واژه پیروزی در لغت
۱۴	پیروزی مردان خدا در قرآن پیروزی مردان خدا در قرآن
۱۵	پیروزی در فرهنگ اسلام پیروزی در فرهنگ اسلام
۱۶	پیروزی و شکست در روایات پیروزی و شکست در روایات
۱۷	پیروزی در سخنان سالار شهیدان پیروزی در سخنان سالار شهیدان
۱۸	پیروزی در رجز علمدار کربلا پیروزی در رجز علمدار کربلا
۱۹	پیروزی خون بر شمشیر پیروزی خون بر شمشیر

۱۹	۱- ارتباط با معصومین علیهم السلام بر اساس معرفت
۲۱	۲- ارتباط با معصومین علیهم السلام بر اساس ولایت
۲۳	۳- ارتباط با معصومین علیهم السلام بر اساس توسل
۲۳	۴- مراتب توسل
۲۴	بعضی آثار توسل
۲۵	۴- ارتباط با معصومین علیهم السلام بر اساس زیارت
۲۶	نتیجه سخن

امام حسین علیه السلام در عهد معاویه حسن عاشوری لنگرودی	۲۷
وضعیت شیعیان پایگاه اجتماعی امام حسین علیه السلام	۲۹
سخاوت و کرامت امام حسین علیه السلام	۳۰
سیاست امام حسین علیه السلام در برابر معاویه چرا امام علیه السلام حکومت معاویه را تأیید نکرد؟	۳۳
چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟	۳۴
موانع قیام مبارزات امام حسین علیه السلام در زمان معاویه	۳۵
۱- سخنرانی آتشین در حضور معاویه ۲- سخنرانی افشاگرانه در اجتماع حجاج	۳۶
۳- موضع گیری در برابر مروان ۴- برخورد با ولید	۳۷
۵- جلوگیری از سوء استفاده های سیاسی - تبلیغی ۶- موضع گیری در برابر شهادت حجر بن عدی و یاران	۳۸
۷- مخالفت با ولایت عهده بزید شیطنت مغيرة بن شعبه	۳۹
	۴۰

۴۱	مخالفت مردم مدینه با ولایت عهدی یزید
امر به معروف و نهی از منکر سید حسین هاشمی نژاد	
۴۳	جایگاه امر به معروف و نهی از منکر، در نهضت امام حسین علیه السلام
۴۴	امر به معروف، عامل بقای دین
۴۵	امر به معروف و نهی از منکر، ویزگی بهترین امت
۴۷	مردم در برخورد با منکرات چهارگروهند
۴۸	امر به معروف و نهی از منکر، از وظایف جوانان
۴۹	محرم و صفر، بهترین زمان برای امر به معروف و نهی از منکر
۴۹	سخنی از خطیب ارزشمند اسلام، مرحوم «حجۃ الاسلام فلسفی»
شناخت حق امام حسین علیه السلام محمد تقی فلسفی	
۵۱	امام خمینی رهبر و اهتمام به عاشورا
۵۲	شناخت حق امام علیه السلام
۵۲	انگیزه قیام امام حسین علیه السلام
۵۳	صلاح امام حسن عسکری و قیام امام حسین علیه السلام
۵۴	نتیجه پیروی از امام علیه السلام
۵۵	نتیجه اعراض از امام علیه السلام
۵۶	پشیمانی پس از پیروزی
۵۸	ذلت ستیزی امام علیه السلام و ذلت پذیری دشمنان امام علیه السلام
۵۸	کربلا رمز انقلاب
رسالت مجالس حسینی عباس حیدری بهنویه	
۶۱	مقدمه
۶۱	۱- رسالت

۶۲	۲- مجالس
۶۲	۳- حسین <small>علیه السلام</small>
۶۳	ضرورت برگزاری مجالس حسینی
۶۴	۱- بایدهای مجالس حسینی
۶۴	الف- هدایت مردم
۶۴	ب- شناساندن انسان کامل
۶۵	ج- توجه دادن به هدف از آفرینش انسان
۶۶	د- رنگ خدایی دادن به جامعه
۶۷	۲- نبایدهای مجالس حسینی
۶۷	الف- افراط و تفریط در گفتار
۶۸	ب- رقابت منفی
 عاشورا، رویارویی دو جریان امامت و سلطنت	
۷۱	سید محسن آل سید غفور مقدمه (حق و باطل در آینه تاریخ)
۷۱	داستان حق و باطل در قریش
۷۲	بعثت محمد امین <small>علیه السلام</small> به پیامبری
۷۳	طرح سؤال و پاسخ اجمالی
۷۴	دو جریان خلافت و امامت
۷۴	خورشید امامت در پس ایرهای جاهلی
۷۵	خلافت و سلطنت
۷۶	طلقاً و اسلام آوردن آنها
۷۷	صعود رو به تکامل ملوکیت در دامان خلافت
۷۷	خلیفه دوم و جریان سلطنت
۷۸	خلیفه سوم و جریان سلطنت
۸۰	درخشش جریان امامت

مرگ پادشاه دمشق	۸۲
کربلا، رویارویی جریان امامت با جریان خلافت - سلطنت	۸۳
درس عزت در مکتب امام حسین <small>علیه السلام</small>	
عزت و ذلت و جایگاه آن‌ها	۸۵
عوامل عزت در کلام امام حسین <small>علیه السلام</small>	۸۷
الف - ارتباط با خدا منبع اصلی عزت	۸۸
ب - ارتباط با رسول خدا <small>علیه السلام</small>	۸۹
ج - ارتباط با مؤمنان	۹۰
د - روزی حلال	۹۱
ه - مربیان شایسته	۹۲
جلوه‌هایی از عزت حسینی	۹۳
نقش حضرت زینب <small>علیها السلام</small> در نهضت عاشورا	
مقدمه	۹۷
زینب <small>علیها السلام</small> و ولایت	۹۸
زینب <small>علیها السلام</small> و سرپرستی کاروان کربلا	۱۰۱
زینب <small>علیها السلام</small> و پیامرسانی و افشاگری	۱۰۴
روحیه بخشی	۱۰۶
زینب <small>علیها السلام</small> الگوست	۱۰۷
۱ - عبادت و بندگی	۱۰۸
۲ - تسلیم و رضا و صبر و برداری	۱۱۰
۳ - ایثار و از خود گذشتگی	۱۱۲
۴ - شجاعت و شهامت	۱۱۳
۵ - عفت و پاکی	۱۱۴

امام حسین علیه السلام و وفای یاران	عبدالرحمٰن انصاری
باوفاترین یاران	۱۱۷
اعلام وفاداری عباس علیه السلام	۱۱۸
مسلم بن عوسجه	۱۱۸
زهیر بن قین	۱۱۹
از عسل شیرین تر	۱۱۹
پاداش وفاداری	۱۲۰
۱-عبدالله عمیر و همسرش	۱۲۱
۲-عمرو بن قرظه انصاری	۱۲۲
۳-سعید بن عبدالله حنفی	۱۲۲
۴-عابس بن شبیب شاکری	۱۲۳
۵-حبیب بن مظاہر	۱۲۴
ع-جُون	۱۲۶
۷-عباس بن علی علیه السلام	۱۲۶
منابع و مأخذ	۱۲۸

نمودار مقالات برگزیده ره‌توشه‌های محرم الحرام... تهیه و تنظیم: مرکز آموزش مبلغین	
علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام	۱۲۹
زمینه‌های قیام امام حسین علیه السلام	۱۳۰
امام حسین علیه السلام و حفظ اسلام	۱۳۰
امام حسین علیه السلام	۱۳۰
حفظ اسلام	۱۳۰
چایگاه دین در زندگی	۱۳۰
راه‌های حفظ دین	۱۳۰

۱۳۱	آثار گناهان
۱۳۱	﴿ انقلاب عاشورا در نگاه تربیتی
۱۳۱	﴿ ابعاد تربیتی قیام عاشورا
۱۳۲	ویژگیهای قیام الهی
۱۳۲	ویژگیهای قیام نامقدس
۱۳۲	ویژگیهای قیام مقدس
۱۳۲	ویژگیهای یاران امام حسین علیهم السلام
۱۳۲	ارزش‌های مورد تأکید اسلام در جنگ
۱۳۳	بررسی صلح امام حسن عسکری و قیام امام حسین علیهم السلام
۱۳۴	سیمای اهل بیت علیهم السلام (از دیدگاه قرآن، سنت و تاریخ)
۱۳۵	سیمای حماسی امام سجاد علیهم السلام
۱۳۵	اهداف امام سجاد علیهم السلام
۱۳۵	روش‌های احیاء نهضت عاشورا
۱۳۵	الف - روش‌های عاطفی
۱۳۵	ب - روشهای سیاسی
۱۳۶	عبرت‌های عاشورا
۱۳۶	عبرت آموزی در قرآن
۱۳۷	عوامل زمینه ساز حادثه عاشورا
۱۳۷	زبانهای بی تفاوتی
۱۳۷	ابعاد بی تفاوتی
۱۳۸	درسها و پیامهای عاشورا
۱۳۹	الگوهای تربیتی و اخلاقی در قیام امام حسین علیهم السلام
۱۴۰	حماسه و عرفان امام حسین علیهم السلام
۱۴۰	اهداف قیام امام حسین علیهم السلام
۱۴۰	ویژگی‌های حسینیان

مصائب (امام حسین، اهل بیت و یاران آن حضرت علیهم السلام) جلیل سبحانی	۱۴۱
روضه حضرت زهرا علیها السلام روضه حضرت مسلم بن عقیل	۱۴۳
روضه جناب حریر روضه اصحاب امام حسین علیهم السلام	۱۴۶
روضه حضرت علی اکبر علیها السلام روضه قاسم بن الحسن علیها السلام	۱۵۰
روضه حضرت ابوالفضل علیها السلام روضه حضرت علی اصغر علیها السلام	۱۵۳
روضه امام حسین علیها السلام روضه عصر عاشورا	۱۵۷
روضه دروازه کوفه روضه دروازه مدینه	۱۶۱
سئوالات مربوط به ماه محرم سید حسن میرحسینی	۱۶۳
فلسفه عزاداری اثرات روانی - اجتماعی مراسم مذهبی	۱۶۷
الف - دعاهای ب - مراسم عزاداری	۱۶۷
فلسفه عزاداری بر امامان فلسفه قیام امام حسین علیها السلام	۱۶۸
فلسفه گریه گریه حضرت آدم علیها السلام بر امام حسین علیها السلام	۱۶۹
قمهزنی ۱۷۱	۱۷۰

۱۷۲	آیا از همراهان امام حسین علیه السلام کسی زنده ماند؟
۱۷۳	سرهای شهدای کربلا در کجا دفن کردند؟
۱۷۴	آیا کسی از سپاه امام حسین علیه السلام به لشکر یزید پیوست؟
۱۷۵	آیا امام حسین علیه السلام آغازگر جنگ بود؟
۱۷۶	شهدا اهل بیت امام حسین علیه السلام در صحنه جنگ کربلا چند نفر بودند؟
۱۷۷	آیا امام باقر علیه السلام، روز عاشورا در کربلا حضور داشت؟
۱۷۸	دفن اجساد شهدا در کربلا توسط چه کسانی انجام گرفت؟
۱۷۸	عاقبت شمر بن ذی الجوشن
۱۷۸	عاقبت ابن زیاد
۱۷۹	عاقبت عمر سعد
۱۸۰	چرا سوگواری کنیم؟
۱۸۰	گریه‌های شوق
۱۸۱	گریه‌های عاطفی
۱۸۱	گریه‌های پیوند هدف
۱۸۱	گریه‌های ذلت و شکست
۱۸۲	آیا می‌دانید که ...؟
۱۸۵	منابع و مأخذ

بخش دوم

مقالات و پژوهش‌های مصطفیٰ صفر

سید احمد خاتمی	سیره سیاسی - اجتماعی امام سجاد علیه السلام
۱۸۹	جو حاکم بر دوره امامت امام سجاد علیه السلام
۱۸۹	سیاست‌های بنی امية
۱۸۹	الف - ترور شخصیت ائمه علیهم السلام

۱۹۰	ب - فشار اقتصادی بر شیعه
۱۹۰	ج - سیاست فرهنگی
۱۹۰	د - سیاست مشت آهنین و خشونت
۱۹۲	سیره امام زین العابدین علیه السلام در باب احیای نهضت عاشورا
۱۹۲	الف - برخورد با مردم
۱۹۲	ب - برخورد با سران اموی
۱۹۳	ج - برخورد عملی امام سجاد علیه السلام
۱۹۴	سیره و نقش امام سجاد علیه السلام در قیامهای مختلف علیه حکومت
۱۹۵	سیری در قیام توابین
۱۹۷	قیام مختار
۱۹۷	الف - شخصیت مختار
۱۹۷	۱ - زیرکی و سیاستمداری
۱۹۷	۲ - تقوا
۱۹۷	۳ - محبت شدید نسبت به اهل بیت علیهم السلام
۱۹۸	ب - کیفیت قیام
۱۹۸	ج - ارتباط امام سجاد علیه السلام با قیام مختار
۱۹۹	قیام مدینه
۱۹۹	نفرت از بنی امیه به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام
۲۰۰	دیدار هیأت مدنی از دستگاه یزید
۲۰۰	قیام مدینه و موضع امام سجاد علیه السلام
۲۰۱	تفیه.
۲۰۱	سیره امام سجاد علیه السلام در عرصه فرهنگ
۲۰۲	الف - مبارزه در پوشش دعا
۲۰۲	۱ - صحیفه سجادیه
۲۰۲	۲ - مناجات خمسه عشر

۲۰۳	۳- رساله حقوق
۲۰۳	ب - تفسیر زلال وحی
۲۰۴	ج - مبارزه برای آزادی بردگان
۲۰۵	د - مبارزه با تهاجم فرهنگی
۲۰۵	مسائله دنیاگرائی
۲۰۵	ه - مبارزه با جریانات فاسد علمی - فرهنگی
۲۰۵	غلو و غلات
۲۰۵	ریشه غلو
۲۰۶	قیاس
۲۰۷	تاریخچه قیاس
۲۰۷	و - فقه ناب
۲۰۸	امام سجاد علیہ السلام و هنر متعهد
۲۰۸	کمیت بن زیاد اسدی
۲۰۹	تأسیس حوزه علمیه
۲۱۰	خاتمه
۲۱۱	حماسه های امام سجاد علیہ السلام در کوفه و شام سید حسن میرحسینی
۲۱۳	حکمت بیماری امام سجاد علیہ السلام در کربلا
۲۱۵	علل گزارش واقعه عاشورا
۲۱۵	حماسه امام سجاد علیہ السلام در کوفه
۲۱۸	حماسه امام سجاد علیہ السلام در شام
۲۱۸	الف - در مجلس ابن زیاد
۲۱۹	ب - در بازار شام
۲۱۹	ج - در مجلس یزید
۲۱۹	د - در مسجد جامع شام

خطبه امام سجاد ^{علیه السلام} در مسجد جامع شام حسین واعظی اراکی	
ماجرای خطبه ۲۲۲	
متن خطبه ۲۲۵	
امام، تیر خلاص را می‌زند ۲۳۰	
غوغای درون مسجد ۲۳۲	
امام خلیفه غاصب را در جمع محاکمه می‌کند ۲۳۲	
اما می‌دانید این خطابه چه کرد؟! ۲۳۳	
مروری بر خطبه حضرت زینب ^{علیها السلام} احمد صادقی اردستانی	
ماجرای خطبه ۲۳۶	
شروع خطبه ۲۳۷	
با مردم کوفه ۲۳۸	
فریبکاری نکتب‌بار ۲۳۹	
عاقبت در دنایک ۲۴۱	
می‌دانید چه کرده‌اید؟ ۲۴۲	
با جگرگوشه پیامبر ^{صلوات الله علیه و آله و سلم} ۲۴۲	
نتیجه خطابه ۲۴۴	
اربعین در آئینه احادیث سید علی میر باقری	
اربعین در فرهنگ عاشورا ۲۴۹	
جابر و عطیه اولین زائران کوی حسینی علیزاده	
عطیه عوفی ۲۵۵	

بعثت پیامبر اکرم ﷺ الگوی نهضت امام زین	محمد مهدی ماندگار
الگوپذیری امری فطری است	۲۵۷
عوامل موفقیت دعوت پیامبر ﷺ و نهضت امام زین	۲۵۷
الف - عوامل محیطی	۲۵۸
۱ - پایگاه بودن شهر مکه	۲۵۸
پایگاه بودن شهر قم	۲۵۸
۲ - اوضاع سیاسی - اجتماعی جزیره العرب	۲۵۹
۱ - ۲ - خلاء فکری، فرهنگی و عقیدتی	۲۶۱
حکایتی شیرین و آموزنده	۲۶۱
۲ - ۲ - خلاء حقوقی، اخلاقی	۲۶۲
۳ - فقدان حاکمیت سیاسی	۲۶۲
اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران قبل از انقلاب	۲۶۳
۳ - زندگی دشوار مردم	۲۶۴
۴ - ویژگی‌ها و عادات عرب	۲۶۴
ب - عوامل محتوای	۲۶۵
۱ - بقایای دین حنیف	۲۶۵
۲ - بشارتهای علمای یهود و نصاری	۲۶۵
۳ - نوع معجزات پیامبر ﷺ و قرآن	۲۶۶
ج - عوامل شخصیتی	۲۶۷
۱ - شخصیت پیامبر ﷺ	۲۶۷
۲ - شخصیت یاران پیامبر ﷺ	۲۶۸

بخش سوم مناسبتها

امیر عاشورائی ۲۷۱

رابطه ایران و آمریکا؛ فرازها و فرودها مهدی قاسمی

۲۷۵ مقدمه

۲۷۶ اوضاع داخلی ایران، بستری مناسب جهت برقراری رابطه آمریکا با ایران

۲۷۷ آغاز رابطه رسمی بین ایران و آمریکا

۲۷۸ دوره حضور و نفوذ

۲۷۹ دوره سلطه

۲۸۰ دوره تقابل و قطع رابطه

۲۸۱ حربهای تازه

۲۸۲ قطع رابطه یا تجدید رابطه؟ بررسی اجمالی دو دیدگاه

۲۸۳ زیستن در شکاف

۲۸۴ جهانی تک قطبی به رهبری آمریکا؛ تحقق یا رؤیا؟

وقف یا باقیات صالحات محمد مهدی کریمی نیا

۲۸۹ مقدمه

۲۹۰ تعریف وقف

۲۹۱ وقف در قرآن کریم

۲۹۲ وقف و معصومین علیهم السلام

۲۹۲ الف - نخستین موقوفه در اسلام

۲۹۳ ب - وقف هفت مزرعه از ناحیه فاطمه زهرا علیهم السلام

۲۹۳ ج - وقف دو چشمۀ از سوی حضرت علی علیهم السلام

۲۹۵	وقف و خدمات عالمان دینی
۲۹۹	سخن آخر
۳۰۱	رسالت مبلغان در مبارزه با اعتیاد
۳۰۵	نظر علماء و فقهاء در خصوص حرام بودن مصرف مواد مخدر
۳۱۹	تقویم برگزیده بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم الف - ویژه دهه اول محرم الحرام ۱۴۲۱ هـ ق ب - ویژه دهه سوم صفر المظفر ۱۴۲۱ هـ ق
۳۲۶	فهرست اشعار
۳۲۷	فراخوان مقاله

پیش‌گفتار

بعد الحمد و الصلاة

عصر حاضر، دوره عرضه فرهنگ‌های است و اینک کاروان بشریت، پس از آن همه جنگ‌های خانمان سوز، به آن حداز رشد و دانایی رسیده که به گفتگو با یکدیگر بپردازد و تبادل فرهنگی را جایگزین تهاجم نظامی کنند. در این عرصه، وظیفه عالمان دینی و مبلغان مذهبی، گستردگی ترو و خطیرتر از پیش شده و بر آنان است که ضمن ابلاغ حقایق دینی به مسلمانان، آن حقایق را بازبان و بیان دیگری، به پیروان فرهنگ‌های دیگر نیز ابلاغ کنند.

لازمه ابلاغ دین، او لا علم بدان است، آن هم علم تفصیلی، و ثانیاً، دانستن روش و آیین است، آن هم دانستن همه جزئیات و فروع آن، و ثالثاً، عمل مبلغ به آن چیزی است که مردم را بدان فرا می‌خواند.

در حالی در آستانه محرم الحرام و صفر المظفر، ماههای حزن و اندوه آل الله و آل بیت الرسول ﷺ قرار گرفته‌ایم که نظام مقدس جمهوری اسلامی - ثمره مجاهدت مردم عزیز به رهبری یگانه دولان، امام راحل ﷺ و شهادت دلیر مردان راه خدا وارد بیست و دومین سال خود شده و مردم بزرگوار بیست و یکمین نمایش حضور و یاری خود را در انتخابات مجلس ششم به تبلور کشانیده‌اند و بر مسؤولیت متولیان فرهنگی کشور افزوده‌اند.

حساسیت زمانی، رسالت جهانی، جبهه‌گیری‌های دشمن متعدد و در یک کلام مقتضیات

زمان، بار سنگینی بر دوش حوزه‌های علمیه، روحانیت و به ویژه دو نهاد مقدس، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و سازمان تبلیغات اسلامی که عهده‌دار ساماندهی امر مقدس تبلیغ دینی هستند، گذارده است. این ساماندهی نیازمند برنامه‌ریزی، هدفمندی، هماهنگی، تقسیم کار تخصصی و ارزیابی می‌باشد.

کتاب حاضر به عنوان راهنمای علمی و عملی مبلغان بزرگوار در ماه‌های محرم‌الحرام و صفرالمظفر ۱۴۲۱ هـ تدوین شده تا بستری مناسب برای «تبلیغ پویا و متناسب با زمان» باشد.

در اینجا لازم می‌دانیم از خدمات شورای برنامه‌ریزی و ارزیابی تبلیغ و اعزام مبلغ، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) و تمامی فضلا و عزیزانی که در تدوین این مجموعه تلاش خالصانه مبذول داشته‌اند، تشکر و قدردانی نماییم، با امید اینکه در راه بهبود روند تبلیغ و دفاع از حریم اسلام و رسیدن به رضای ایزد منان و معصومین علیهم السلام گامی برداشته باشیم.

در خاتمه ضمن آرزوی توفیق برای مبلغان عزیز، خود را بیش از پیش نیازمند استفاده از نظرات و پیشنهادات ایشان می‌دانیم.

سازمان تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

«محرم و صفر را زنده نگهدارید»: جمله‌ای است از امام راحل (ره) که در طول تهضیت اسلامی ایران از جمله شعارهای کلیدی بوده است. از این جمله الهام‌گرفتیم و بنابر تقاضای متعدد مبلغین بزرگوار که «چرا برای ماه صفر المظفر متنی تبلیغی تدوین نمی‌شود؟» بر آن شدیم تا برای اولین بار در «ره توشه راهیان نور ویژه ماه‌های محرم الحرام» صفر المظفر را در دستور کار قرار دهیم. امیدواریم که با نظرات صاحب‌نظران و مبلغین گرامی در این راه تنها نباشیم.

بر این اساس، ره توشه حاضر در سه بخش عمده تدوین شده است که بخش اول آن حاوی مقالات مربوط به ماه محرم الحرام می‌باشد. بخش دوم مقالات مربوط به ماه صفر المظفر می‌باشد که به جهت اولین کار بودن، همه مناسبتهای ماه صفر المظفر را نتوانستیم پوشش دهیم و همینجا پوزش می‌طلبیم. مبلغین گرامی واقف هستند که ماه صفر المظفر با داشتن مناسبتهایی از قبیل ولادت امام کاظم علیه السلام، اربعین حسینی، شهادت پیامبر اکرم ﷺ، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و امام رضا علیه السلام، مجموعه مستقل و عظیمی را می‌طلبند.

بخش سوم مباحث مربوط به مناسبتهای روز می باشد که عبارتند از معرفی بر موضوعات مقالات برگزیده ره توشه‌های سابق، ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام و سوالات مربوط به ماه محرم الحرام.

نکات قابل توجه در ره‌توشه حاضر:

- ۱- ره‌توشه، رسالت خود را تنها ارائه مواد تبلیغی نمی‌داند، بلکه ارائه روش استفاده از مواد تبلیغی را نیز از اهداف خود می‌شمارد. بر این اساس، مقالات، عناوین و تذکرات به گونه‌ای گزینش شده است که این مهم را نیز تأمین نماید.
 - ۲- مرکز آموزش مبلغین سعی دارد که از توانمندی همه مبلغان که اهتمام به بهینه سازی امر مقدس تبلیغ دارند، استفاده کند. از این جهت، فرم فراخوان مقاله را در این ره‌توشه و ره‌توشه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۸ درج نمود. بر این اساس، امیدواریم در آینده نیز - مانند این ره‌توشه - از مرحمت فضلاء، محققان و خطبای گرامی بپرهمند باشیم.
 - ۳- از جمله مباحثی که مورد تأکید مبلغین گرامی بوده استفاده از منبر خطبای معروف می‌باشد که در این کتاب، مقاله‌ای در این خصوص آماده شده و منتظر اظهارنظر عزیزان در مورد آن هستیم.
 - ۴- در ترتیب مقالات، علاوه بر تنظیم در سه بخش، یک ترتیب منطقی لحاظ شده است، ضمن اینکه در طلیعه کتاب، از سخنان مقام معظم رهبری - مدظلله - به عنوان راهبردی برای مبلغین استفاده شده است.
 - ۵- دست اندکاران تدوین ره‌توشه خود را نیازمند ارزشیابی و ارزیابی کار خود توسط محققان، فضلا، خطبا و مبلغین می‌دانند، لذا خاضعانه انتقادات و پیشنهادات عزیزان را طلب می‌کنند.
- در انتهای لازم می‌دانیم از مساعدت مسئولین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بخصوص ریاست محترم دفتر جناب حجۃ الاسلام والمسلمین جعفری گیلانی، معاونت محترم اعزام و آموزش، شبکه اطلاع رسانی حوزه (شارح)، مرکز انتشارات، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، همه فضلا و محققین گرامی که با ارائه مقالات متنوع ما را یاری نمودند قدردانی نماییم.

همچنین از تمامی دست‌اندرکاران تهیه و تدوین این مجموعه، آقای سید محمد جواد فاضلیان که مدیریت پروژه را بر عهده داشتند و برادران گروه پژوهش مرکز آقایان: سید محمد آل غفور، نصرالله شریفی، عباس حیدری بهنویه، سید محسن آل سید غفور، سید محمد جواد نجفی، محمد مهدی ماندگار، برادران واحد متون: آقایان سعید عطاریان و علیرضا انصاری، ویراستار: آقای محسن باغبانی، مسئول خدمات ماشینی و صفحه‌آرایی: آقای ابوالقاسم کریم‌تبار و سایر همکارانی که حق معنوی این کتاب با آنهاست، صمیمانه سپاسگزاری می‌نماییم.

امیدواریم که این تلاش، اسباب رضایت ایزد منان و معصومین علیهم السلام را فراهم آورده باشد.

مرکز آموزش مبلغین

(طرح هجرت)

رہنمودهای مقام معظم رہبری*

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران عزیزا علمای معظم و محترم و فضلای گرامی و جوان حوزه‌های علمیه و مبلغان صادق دین ا فرصت تبلیغ در ماه محرم الحرام، یک فرصت بسیار بزرگ واستثنایی است و این به برکت خون سید شهیدان و سرور آزادگان عالم حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاک باخته آن بزرگوار است. اثر آن خون به ناحق ریخته، یک اثر ماندگار در تاریخ است؛ چون شهید-کسی که جان خود را در طبق اخلاص می‌گذارد و تقدیم اهداف عالیه دین می‌کند - از صفا و صدق برخوردار است. هیچ انسان مزور و خدعاً گری، هرچه هم که در زبان و بیان بتواند خود را طرفدار حق نشان بدهد، وقتی پای منافع شخصی، بخصوص، پای جان خود و عزیزانش به میان بیاید، پا عقب می‌کشد و حاضر نیست اینها را فدا کند. آن کسی که قدم در میدان فداکاری می‌گذارد و خالصانه و محلصلانه هستی خود را در راه خدا می‌دهد، خدای متعال خود بر عهده گرفته است که اینها را زنده نگه دارد: «وَلَا تَقُولوا لِمَن يَقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٍ»^(۱)، «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا»^(۲)؛ اینها زنده می‌مانند. یک بعد زنده ماندن آنها، همین است که

*- متن سخنرانی معظم له در آستانه محرم الحرام که در تاریخ ۱۳۷۸/۱/۲۴ در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است.

۱- بقره، ۱۵۴

۲- آل عمران، ۱۶۹

نشانه آنها، جای پای آنها و پرچم آنها هرگز نمی خوابد. ممکن است چند صباحی با زور و عنف و با دخالت قدرتهای زورگو بتوانند آن را کم رنگ کنند؛ اما خدای متعال طبیعت را این طور قرار داده است. سنت الهی بر این است که راه پاکان و صالحان و مخلصان بماند. اخلاص چیز عجیبی است؛ لذاست که به چرکت حسین بن علی علیه السلام و خونهای به تاحق ریخته آن بزرگوار و اصحابش، دین در عالم باقی ماند. بعد از آن هم این رشتہ ادامه پیدا کرد. نمی شود توقع داشت که نسلی فقط از مواریث افتخارات نسلهای دیگر ارتقا کند؛ اگر این طور شد، این تسل رو به انحطاط خواهد رفت. تا وقتی این حرکت با شتاب وجود دارد، که نسلهای مؤمن بشری، هر کدام پی در پی سهم خودشان را ایفا کنند.

هر نسلی رسالت ویژه‌ای دارد

البته در هر دورانی سهم مؤمنین و مخلصین به نوعی و به اقتضایی است: همه هم جهاد فی سبیل الله است، هم خطر فدا شدن منافع و هم فنا شدن جان. یک وقت در جنگ است، یک وقت شهید اول و ثانی است، یک وقت در میدان سیاسی است، یک وقت در میدان پیشرفت‌های اجتماعی است، یک وقت در انقلاب عظیمی مثل این انقلاب الهی است، یک وقت به خاطر تبیین حقایق دینی است - مثل شهید مطهری و شهید بهشتی - هر وقت یک اقتضایی دارد. امروز هم شهادت این مرد سرافراز سعادتمند، این عنصر پاک و صادق، که به دست سیامروترین عناصر و نفرین شده‌ترین دستها و چهره و دلها به شهادت رسید، همین‌طور بود. او انسان صادق، ذاکر، خاشع و با اخلاصی بود که برای خداکار می‌کرد و در دوران جنگ و بعد از جنگ وظيفة خود را انجام داد*. بنتایرانی، این رشتہ ادامه دارد.

* این سخنرانی دروز پس از شهادت امیر سپهبد علی صیاد شیرازی ابراد شده است. از آنجاکه بیست و یکم فروردین ۱۳۷۹ مصادف با چهارم محرم الحرام، اولین سالگرد شهادت آن شهید سرافراز است گفتاری با عنوان «امیر عاشورایی» پر امون این شخصیت الهی - حماسی در آغاز بخش سوم این کتاب خواهد آمد.

رگ و گ است این آب شیرین و آب شور در خلائق می‌رود تا نفح صور*
 این راه ادامه دارد. چه کسی این دستگاه را، این حرکت را، این قافله پویا را زنده نگه می‌دارد؟
 مبلغان، که در رأس آنها پیامبران الهی و اولیا و صلحاء بودند؛ مثل شمعی که پروانه‌ها را به حرکت
 وامی دارد.

چون شمع تازیانه پروانه‌ایم ما عشاق را به تیغ زبان گرم می‌کنیم
 مبلغ، با زبان خود، با دل خود، با جان خود، با روح خود، با همت خود، با روشن‌بینی خود
 حرکت می‌کند...^(۱)

رسالت مبلغ

باید این حرکت الهی ادامه یابد؛ انقلاب هم همین‌طور پیروز شد. بیشتر شما جوانان، آن روزها را درک نکرده‌اید. آن روزها هم مبلغان دینی - همین طلبه‌های بی‌نام و نشان و بی‌ادعا و بی‌توقع - رفتند اطراف عالم اسلام را، اطراف کشور را، رواستاهارا، شهرها را، مسجدهارا، محلات را و داخل خانه‌ها را روشن کردند. هرجا رفتند، چراغی از آن خورشید فروزانی که مرکز همه این شعاعها بود - یعنی امام بزرگوار ما و او خود شعله‌ای از خورشید فروزان ابا عبدالله الحسین علیهم السلام بود - روشن کردند و همه جانور باران شد. دله‌اکه روشن شد، جانه‌اکه آگاه شد، جسمها وزبانها به حرکت می‌افتد و اراده‌ها کار می‌کند. امروز هم همین‌طور است، فردا هم همین‌گونه است؛ منتها در هر زمانی، هتر مبلغ دین این است که مخاطب را با آنچه که نیاز است، آشنا کند. بنابراین، نیاز زمانه را باید شناخت.

* - متنوی، معنوی، دفتر اول.

۱- مواردی از سخنرانی معظم له حذف شده است که با نقطه چین مشخص شده‌اند.

برافراشتن پرچم دین

در بین فرمایش‌های حضرت ابی عبدالله الحسین علیهم السلام که هر کدام نکته‌ای دارد، به شما عزیزان عرض می‌کنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشنگر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حد اکثر استفاده بشود - این جمله را مناسب مجلس خودمان می‌بینم که حضرت فرمود - بنابر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند - که «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَفُّساً فِي سُلطَانٍ وَلَا تَمَاساً مِنَ فَضْولِ الْحُطَامِ»^(۱) پروردگار! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم و این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو می‌دانی که برای قدرت طلبی نبود؛ قدرت طلبی برای یک انسان نمی‌تواند هدف واقع بشود؛ نخواستیم زمام قدرت را در دست بگیریم؛ برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزادار بیاوریم؛ مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم؛ برای اینها نبود. پس برای چه بود؟ ایشان چند جمله فرموده است که خط و جهت ما را ترسیم می‌کند. در همه ادوار تبلیغ اسلام، اینها جهت است. «ولِكِن لِتَرَى الْعَالَمَ مِنْ دِينِكَ»؛ پرچم‌های دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخصها را به چشم آنها بیاوریم.

ریشه‌کنی فساد در سرزمین مسلمانان

شاخصه‌امهم است. همیشه شیطان در میان جماعات اهل دین، از تحریف استفاده می‌کند و راه را عوضی نشان می‌دهد. اگر بتواند بگوید «دین را کنار بگذار»، این کار را می‌کند، تا از طریق شهوت و تبلیغات مصر، ایمان دینی را از مردم بگیرد اگر آن ممکن نشد، این کار را می‌کند که نشانه‌های دین را عوضی بگذارد؛ مثل این که شما در جاده‌یی حرکت می‌کنید، ببینید آن سنگ نشان و آن نشانه راهنمایی، یک طرفی را نشان می‌دهد؛ در حالی که دست خائنی آمده آن را عوض

کرده و مسیر را به آن طرف نشان داده است.

امام حسین علیه السلام هدف اول خود را این قرار می‌دهد: «لُرِيَ الْعَالَمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»؛ در میان کشور اسلامی، فساد را ریشه کن کنیم و اصلاح به وجود بیاوریم. اصلاح یعنی چه؟ یعنی نابود کردن فساد. فساد چیست؟ فساد انواع و اقسامی دارد؛ دزدی فساد است، خیانت فساد است، وابستگی فساد است، زورگویی فساد است، انحرافهای اخلاقی فساد است، انحرافهای مالی فساد است. دشمنی‌های بین خودیها فساد است، گرایش به دشمنان دین فساد است. علاقه نشان دادن به چیزهای ضد دینی فساد است. همه چیز در سایه دین به وجود می‌آید. در آن جملات بعدی می‌فرماید:

«وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»؛ بندگان مظلوم تو امنیت پیدا کنند.

منظور، مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم پیشه‌گان، نه مداھان ستم، نه عمله ستم! «مظلومون»، مردمانی هستند که دست و پایی ندارند؛ راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسانهای ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیت پیدا کنند؛ امنیت حیثیتی، امنیت مالی، امنیت قضایی؛ همین که امروز در دنیا نیست. امام حسین علیه السلام درست نقطه مقابل آن چیزی را می‌خواست که در زمان سلطه طواغیت در آن روز بود؛ امروز هم در سطح دنیا که نگاه می‌کنند، می‌بینند همین است؛ پرچمهای دین را وارونه می‌کنند؛ بندگان مظلوم خدا را مظلومتر می‌کنند؛ ستمگران، پنجه‌شان به خون مظلومان بیشتر فرو می‌رود.

«يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ». هدف از هر قیامی، هدف از هر انقلابی، هدف از هر قدرت اسلامی و هدف از حاکمیت دین خدا، اینهاست.

آن بزرگوار در آخر می‌فرماید: «وَ يُعَمَّلَ بِقَرَائِبِكَ وَ سُبُّنَكَ وَ أَحْكَامِكَ». هدف امام حسین اینهاست؛ [] «وَيُعَمَّلَ بِقَرَائِبِكَ وَ سُبُّنَكَ وَ أَحْكَامِكَ»؛ یعنی امام حسین جان خودش و جان پاکیزه‌ترین انسانهای زمان خودش را فدا می‌کند، برای این که مردم به احکام دین عمل بکنند. چرا؟ چون سعادت، در عمل به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون

آزادی و آزادگی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا می‌خواهند آزادی را پیدا کنند؟ زیر چتر احکام دین است که همهٔ خواسته‌های انسانها برآورده می‌شود.

ثبتات در نیازهای واقعی انسان

انسان امروز، با انسان هزار سال قبل، با انسان ده هزار سال قبل، از لحاظ نیازهای اصلی هیچ تفاوتی نکرده است. نیازهای اصلی انسان یک چیز است؛ انسان امنیت می‌خواهد، آزادی می‌خواهد، معرفت می‌خواهد، زندگی راحت می‌خواهد از تبعیض گریزان است، از ظلم گریزان است. نیازهای متبدادر زمانی، چیزهایی است که در چارچوب اینها و زیر سایهٔ اینها ممکن است تأمین بشود. این نیازهای اصلی، فقط به برکت دین خداست که تأمین می‌شود و لا غیر. هیچ‌کدام از این «ایسم»‌های جهانی، از این مکتبهای بشری، از این اسمهای پرزرق و برق نمی‌توانند بشر را نجات بدهند. بر فرض که توanstند مادیات را - یعنی پول را، آن هم قدر مطلق پول را - برای عده‌یی از مردم فراهم کنند؛ آیا این شد نیاز بشر؟! امروز نیاز بشر این است که در فلان کشور، تولید ناخالص ملی به فلان مبلغ میلیاردی سر برزند؛ در حالی که این تولید ناخالص ملی نمی‌تواند جواب غذای بسیاری از مردم همان جامعه را هم بددهد! آیا این کافی است؟! آیا مادن‌بال این هستیم؟!.

چه فایده‌یی دارد که کشوری ثروتمند باشد، اما در آن گرسنگان زیادی وجود داشته باشند؛ تولید بالا داشته باشد، اما تبعیض و تفاوت در جامعه وجود داشته باشد؛ عده‌یی باشند که بتوانند با کمک آن ثروتی که این کشور دارد؛ بر جمع کثیری از مردم ظلم کنند، زور بگویند و آنها را استثمار نمایند؟ برای این انسان جادار دکار کند؟ برای این انسان باید فداکاری کند؟! فداکاری، برای عدالت و آزادی و شادی و بهجهت روح انسانی است؛ اینها را دین تأمین می‌کند. فداکاری برای این است که انسانها اخلاق حسن و فضیلت پیدا کنند؛ در محیط انسانیت، بهشت صفا باشد؛ برای این باید کار کرد؛ برای این تبلیغ کنید؛ در این جهت تبلیغ کنید.

مدارا در امر به معروف

درخصوص امر به معروف و نهی از منکر حدیثی دیدم که از جمله چیزهایی که برای آمر به معروف و ناهی از منکر ذکر می‌کند، «رِفْقُ فِي مَا يَأْمُرُ وَ رِفْقُ فِي مَا يَنْهَا» بود. آن جایی که جای رفق است - که غالب جاها هم از این قبیل است - انسان باید با «رفق» عمل کند؛ برای این که بتواند با محبت آن حقایق را در دلها و در ذهنها جا بدهد و جایگزین کند. تبلیغ برای این است؛ برای زنده کردن احکام الهی و اسلامی است.

امروز بحمد الله این فرصت در کشور ما هست و دولتمردان «درد دین» دارند. بله، تبلیغات خارجی می‌خواهد این طور و آنmod کند که مسئولان و متشخصان کشور یا بعضی از آنها به مسائل دینی کاری ندارند؛ لیکن نخیر، این طور نیست. بعضی از آنها نمی‌فهمند، بعضیشان عمداً تعمیه^(۱) می‌کنند؛ می‌خواهند ذهن اشخاص را خراب کنند. امروز در کشور ما، مسئولان طراز اول کشور درد دین دارند؛ آنچه که از دین می‌فهمند، می‌خواهند آن را اجرا کنند. زمینه‌ها فراهم است؛ هرچند که رسانه‌های تبلیغی انصافاً فصور دارند. شما این رسانه تبلیغی خودتان را مغتنم بشمارید. البته همه آنها هم وظیفه دارند خودشان را اصلاح کنند، لیکن شما این منبر تبلیغ و این پایگاه عظیم تبلیغ مسجد و حسینیه و زیر خیمه امام حسین علیه السلام را قدر بدانید؛ این چیز بسیار نافذ و مؤثر و مبارکی است.

مجاهدت الهی در مقابل تهاجم فرهنگی

مردم راهدایت کنید؛ ذهن مردم را روشن کنید؛ مردم را به فراگرفتن دین تشویق کنید؛ دین صحیح و پیراسته را به آنها تعلیم بدهید؛ آنها را به فضیلت و اخلاق اسلامی آشنا کنید؛ با عمل و زبان، فضیلت اخلاقی را در آنها به وجود بیاورید؛ مردم را موعظه کنید؛ از عذاب خدا، از قهر خدا،

۱- پوشیده ساختن معنی، کور کردن، ر.ک فرهنگ عمید در مجلدی، ص. ۵۹۰

از دوزخ الهی بترسانید؛ انذار کنید - انذار سهم مهمی دارد؛ فراموش نشود - آنها را به رحمت الهی مژده بدھید؛ مؤمنین و صالحین و مخلصین و عاملین را بشارت بدھید؛ آنها را با مسائل اساسی جهان اسلام و با مسائل اساسی کشور آشنا کنید؛ این می‌شود آن مشعل فروزانی که هر یک از شما عزیزان این مشعل را در هرجا روشن بکنید، دلها روشن خواهد شد؛ آگاهی به وجود خواهد آمد؛ حرکت به وجود خواهد آمد؛ ایمان عمیق خواهد شد؛ مؤثر ترین حربه علیه این تهاجم فرهنگی و شبیخون نامردا نه دشمن همین است؛ از این بشدت نگرانم. می خواهند نگذارند که روحانیون جوان، مؤمن، شجاع، آگاه و خوش فکر، در محیط‌های مختلف - در محیط دانشگاه، در محیط بازار، در محیط روستا، در محیط شهر و در محیط کارگاه - کار خودشان را انجام بدهند. درست نقطه مقابل کار آنها، همین کار و مجاهدت فی سبیل الله شمامست که با اتقان و با دقت و بالاتر از همه با اخلاص انجام بگیرد؛ «لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَ النَّاسِ فِي سُلْطَانٍ وَلَا تَمَاسًاً مِنَ فَضْولِ الْحُطَامِ». امیدواریم خداوند متعال، این دلهای نورانی شما را، حرکت شما را، کار شما آقایان عزیز را مشمول لطف و فضل خود قرار بدهد و آنرا برای مردم مبارک کند و ان شاء الله آثار برجسته آن را در جامعه ما ماندگار کند.

تذکرات تبلیغی

برنامه ریزی در تبلیغ

هر مبلغی اگر می‌خواهد در تبلیغش موفق باشد، باید دارای دو «مهارت» باشد.

۱- مهارت فنی که عبارت است از چیرگی مبلغ بر اطلاعاتی که در زمینه تبلیغ وجود دارد.

۲- مهارت اطلاعاتی عبارت است از قدرت مبلغ در انتقال اطلاعات به مخاطب.

داشتن اطلاعات کافی و لازم یک بعد قضیه است. اما توانایی انتقال اطلاعات به مخاطب،
بعدی مهمتر است.

حضرت موسی علیه السلام آن پیامبر بزرگ الهی، موقعی که می‌خواهد به طرف فرعون برود، برای آنکه بتواند رسالتش را به خوبی انجام دهد می‌گوید: «رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقدة من لسانی یقهوا قولی» این دعا در حقیقت برای آن است که بتواند پیامش را خوب انتقال بدهد.

مخترع پلاستیک، دو روز پس از کشف آن اقدام به خودکشی کرد او وصیت کرد. که بر روی سنگ قبرش بنویسند: مردی که نمی‌دانست چگونه با دیگران صحبت کندا خودکشی او بدین خاطر بود که نتوانست اهمیت و ارزش پلاستیک و نقش کاربردی آن در زندگی بشر و فرمول آن را به کمپانی‌ها ارائه کند.

مراحل برنامه ریزی در تبلیغ

هر مبلغی که می‌خواهد در تبلیغش موفق باشد باید دارای «برنامه تبلیغی» باشد

۱- شناخت مخاطب و محیط او

بین بازاریابی شرکت‌های مهم تولیدی و کار تبلیغی شbahت‌های وجود دارد. در بازاریابی، هدف بازاریاب، فروش کالا نیست، بلکه هدف شناخت مصرف‌کننده و برآورده کردن نیاز است. هدف مبلغ نیز تنها ارائه کالای تفکر نیست، بلکه شناخت نیازهای مخاطب و برآورده کردن آنهاست.

برای شناخت مخاطب و موققیت در رفع نیاز او چند کار لازم است:

الف- شناخت محیط فرهنگی

مبلغ باید از وضع فرهنگی محل تبلیغ خود مطلع باشد. از ارزش‌های حاکم بر آن جامعه، آداب و رسوم رایج و هنجارهای موجود در محیط تبلیغش باخبر باشد، تا بتواند مطالبی را که ارائه می‌دهد با وضع موجود محیط تنظیم نماید.

در کشور ژاپن برای آنکه هنگام ورود هیئت‌های اعزامی سایر کشورها از آنها خوب پذیرایی کرده باشند و میهمانان احساس غربت کمتری کنند، محل اقامت آنها را مطابق با ارزشها و آداب و رسوم همان کشور آماده می‌نمایند.

ب- شناخت اصطلاحات و واژه‌های رایج در محیط تبلیغ

ج- شناخت مشکلات محل تبلیغ

این نکته را باید مورد توجه قرار داد که مشکلات مناطق باهم فرق دارد، حتی هر محلی با محل دیگر تفاوت دارد

د- شناخت دشمنی‌ها و مشکلات کهنه

بعد از شناخت دشمنی‌ها و مشکلات کهنه، باید به دنبال راه حل رفت و در حد توان در اصلاح

آن کوشید، زیرا اصلاح آن می‌تواند اثر تبلیغی بسیار خوبی در منطقه داشته باشد. اما اگر توان اصلاح آن را نداریم، نباید به دنبال آن برویم، زیرا ممکن است دامن زدن به آن باعث شدت یافتن مشکل از جانب مبلغ، در جامعه و محیط تبلیغ شود.

هـ- آگاهی از جناح بندی ها

نباید یک مبلغ برای کسب مقبولیت برای خود یا گروهی، گروه دیگری را بکوبد، زیرا نتیجه آن از دست رفتن محبوبیت مبلغ و به هم ریختن مجالس می‌شود.

و- آشنایی بازبان محاوره محل تبلیغ

ز- مشاوره با افراد مطلع از محل تبلیغ

افرادی که می‌توان با آنها مشورت نمود:

- نظامی‌ها یا پاسگاه محل، چون از وضع انحرافات، فساد و خلافهای موجود مطلع هستند.

- مسئولین اداری، مثل بخشنده، شهردار، معلمان و شورای محل

- افراد صاحب نفوذ در محل

تذکر: مشکلات رانمی توان به طور رسمی از افراد کسب کرد، بلکه باید با رفاقت و مجالست‌های دوستانه باشد.

ح- وجود بانک اطلاعات در محل تبلیغ

بانک اطلاعات می‌تواند تصویری، یا نوشتاری باشد همچنین می‌توان از مبلغان سال‌های قبل کسب اطلاع کرد.

۲- تعیین هدف و محتوا

دومین عامل مؤثر در برنامه ریزی تبلیغ، تعیین هدف و محتواست. مبلغ باید بداند که محیط چه چیزی را نیاز دارد تا بتواند هدف خود را در قالب محتوای مناسب به مخاطب ارائه نماید، زیرا محتوا حمال هدف است.

۳- اجرای برنامه

چند نکته در مرحله اجرا لازم است رعایت گردد:

- وضعیت ظاهری

از آنجاکه مبلغ به عنوان الگو در جامعه قرار می‌گیرد باید آراسته و منظم باشد، زیرا بی نظمی مبلغ اثر منفی بر مخاطب دارد و همچنین، معمولاً افراد در مرحله اول به وسیله ظاهرشان ارزیابی می‌شوند.

- شروع بحث با نکات قابل توجه از قبیل سؤال، داستان، مثال، شعر و...

- استفاده از واژه‌های ملموس

- درک صحیح موقعیت گیرنده

- برگزاری جلسات جداگانه

اگر برای مبلغ امکان داشته باشد و بتواند جلسات خود را در مقطع مردان، زنان و در دو سطح بزرگسالان و خردسالان برگزار نماید، در امر تبلیغ از موقعیت بهتری برخوردار خواهد شد.

- ارائه جملات مشتب

- اطلاعات ارائه شده باید دارای سه ویژگی باشد: معتبر بوده - نیازهای جدید را برطرف کند و کامل باشد.

- احترام به مخاطب

۴- ارزیابی

برای آنکه مبلغ از نتیجه کار خود آگاه گردد لازم است آن را ارزیابی نماید. برای انجام این کار می‌توانیم: خودمان از مخاطب بپرسیم یا از دیگران بخواهیم تا از افراد سؤال کنند (البته این عده باید محروم اسرار و راستگو باشند و اخبار و نظرات را بدون تجزیه و تحلیل و کم و زیاد انتقال بدھند). فایده ارزیابی آن است که اگر شیوه تبلیغی مورد رضایت مخاطبین بود، مبلغ آن را ادامه داده و در صورت عدم رضایت، می‌تواند آن را تغییر دهد.

بخش اول:

مقالات

ویژه ماه محرم الحرام

عاشرًا و امام حسین علیه السلام در آئینه احادیث

تحقيق و ترجمة: واحد تدوين متون

امامان شیعه علیهم السلام برای اینکه نهضت خونین کربلا و محرم و عاشورا برای همیشه زنده و جاوید بماند، سعی و تلاش فراوانی نمودند و در این راستا از پنج شیوه استفاده کردند:

۱- یادآوری مصائب امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش در مناسبات‌های مختلف، بخصوص در ایام محرم و عاشورا.

عن أبي عمارة المنشد قال: «ما ذكر الحسين بن علی عند أبي عبدالله علیه السلام في يوم قط فرئي أبو عبدالله علیه السلام متبسمًا في ذلك اليوم إلى الليل»^۱ ابو عمارة منشد می‌گوید: هرگاه در حضور امام صادق علیه السلام نام حسین علیه السلام بردۀ می‌شد، آن روز تا شام خنده بر لبان آن حضرت دیده نمی‌شد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:

«كان أبي إذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكاً وكانت الكابة^۲ تغلب عليه حتى يمضى منه عشرة أيام فإذا كان يوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيبة وحزنه وبكائه ويقول: هو اليوم الذي قيل فيه الحسين علية السلام»^۳ وقتی ماه محرم می‌رسید پدرم راکسی خندان نمی‌دید و غم و اندوه بر او چیره می‌گشت تا روز عاشورا فرا می‌رسید و روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و روزگریه او بود و می‌فرمود: این همان روزی است که حسین علیه السلام کشته شد.

زمانی که منصور دوانيقی دستور داد در منزل حضرت صادق علیه السلام را آتش بزنند، آن حضرت در منزل بودند و آتش را خاموش کردند و زنان و دختران و حشمت‌زده از آتش سوزی را دلداری دادند:

۲- الكابة: اندوه و غصه

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴، امالی صدوق، ۲۸۸

«فَلَمَّا كَانَ الْغُدُوَّ دَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ شِيعَتِهِ يَسْأَلُونَهُ فَوَجَدُوهُ حَزِينًا بَاكِيًّا، فَقَالُوا: مِمَّنْ هَذَا التَّأْثِيرُ وَالبُكَاء؟ أَمِنَ الْجُرْأَةِ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ وَلَيْسَ مِنْهُمْ بِأَوْلِ مَرَّةٍ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيًّا: لَا وَلَكِنْ لَمَّا أَخْدَتِ النَّارُ مَا فِي الدِّهْلِيزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَبَنَاتِي يَتَرَاكَضُنَّ فِي صَحْنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرَةِ إِلَى حُجْرَةٍ وَمِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ هَذَا وَأَنَا مَعْهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَذَكَّرُتُ فِرَارًا عَيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلِيًّا يَوْمَ عَاشُورَاءِ مِنْ خِيمَةٍ إِلَى خِيمَةٍ وَمِنْ خِبَاءٍ إِلَى خِبَاءٍ وَالْمَسْنَادِيُّنَادِيُّ: أَحْرِقُوا بَيْوَتَ الظَّالِمِينَ»^۱ فَرِدَاهُ آنَ روزَ دُسْتَهَايِ از شیعیانِ خدمت آن حضرت رسیدند تا از حاشش جویا شوند، دیدند آن حضرت اندوهناک و گریان است پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا از گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما - اهل بیت - این همه ناراحتی و حال آن که این اولین بار نیست که چنین می‌کنند.

امام علی^ع فرمود: نه، بلکه اندوه و گریه من از این جهت است که وقتی آتش، آستانه خانه را فراگرفت، زنان و دخترانم را دیدم که از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می‌بردند در حالی که من پیش آنان حضور داشتم و تنها نبودند. از این صحنه به یاد فرار خانواده جدم حسین علی^ع در روز عاشورا افتادم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد: خیمه ستم کاران را به آتش بکشید!

در مورد حضرت علی بن الحسین علی^ع آمده است که روزی ابو حمزه ثمالی بر حضرت وارد شد و حضرت را در حال گریه دید؛ عرض کرد:

«سَيِّدِي! مَا هَذَا البُكَاءُ وَالْجَزْعُ؟ أَلَمْ يُقْتَلْ عُمُّكَ حَمْزَةُ؟ أَلَمْ يُقْتَلْ جَدُّكَ عَلَيُّ عَلِيًّا بِالسَّيْفِ إِنَّ الْقَتْلَ لَكُمْ عَادَةٌ وَكَرَامَتُكُمْ مِنْ أَنْ يَشَاهِدُوكُمْ».

«فَقَالَ لِهِ الْإِمَامُ عَلِيًّا: شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَكَ يَا أَبَا حَمْزَةَ كَمَا ذَكَرْتَ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتُنَا مِنَ اللَّهِ الشَّهَادَةُ وَلَكِنْ يَا أَبَا حَمْزَةَ هَلْ سَمِعْتَ أُذْنَاكَ أَمْ رَأَتِ عَيْنَاكَ أَنَّ امْرَأَةً مِنَا سُبِّيَتْ وَهُتِّكَتْ قَبْلَ يَوْمِ عَاشُورَاءِ؟ وَاللَّهِ يَا أَبَا حَمْزَةَ مَا نَظَرْتُ إِلَى عَمَّاتِي وَأَخْوَاتِي إِلَّا وَذَكَرْتُ فِرَارَهُنَّ فِي الْبَيْدَاءِ مِنْ

خَيْمَةٍ إِلَى خَيْمَةٍ وَ مِنْ خَيْبَاءٍ إِلَى خَيْبَاءٍ وَ الْمُنَادِي يُنَادِي أَحْرِقُوا يُوتَ الظَّالِمِينَ^۱ مولای من، این همه گریه و بی تابی برای چیست؟ آیا عمومی شما حمزه کشته نشد؟ آیا جد شما - علی علیه السلام - با شمشیر کشته نشد؟ کشته شدن، عادت شما خانواده است و شهادت عطیه‌ای الهی از آن شما است.

امام علی علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه خداوند به تو جزای خیر دهد چنان‌که گفتی کشته شدن برای ما عادت است و خداوند نیز به ما شهادت را ارزانی داشته است ولی ای ابو حمزه آیا هرگز شنیده‌ای یا دیده‌ای که تا قبل از عاشورا زنی از خانواده ما به اسارت رفته باشد و هنگز حرمت شده باشد؟ به خدا سوگند ای ابو حمزه هر وقت به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم به یاد فرار آن‌ها در بیابان می‌افتم که از خیمه‌ای به خیمه‌ای و از پناهگاهی به پناهگاهی فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد: خیمه ستم کاران را به آتش بکشید!

حضرت صادق علیه السلام به داود رقی فرمود:

«إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحَسِينَ»^۲ من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر این‌که به یاد حسین علیه السلام افتادم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمْعَنَا وَ أَذَلَّ عَزِيزَنَا يَأْرِضِ كَرْبَلَاءَ وَ أُورَثَنَا الْكَرْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ»^۳ حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون از چشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین غم و اندوه، خوار ساخت و تا روز قیامت برای ما غم و غصه به میراث گذاشت.

و همچنین حضرت رضا علیه السلام به ریان بن شبیب فرمود:

«إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ فِيمَا مَضِيَ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَ القِتَالَ لِحُرْمَةِ فَمَا عَرَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حُرْمَةَ شَهِرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرْيَّتَهُ وَ سَبَوْا

۱- هیمان، ص ۶۱

۲- امامی صدر، ص ۱۲۲

۳- بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴

نساءه^۱ محرم ماهی است که اهل جاھلیت در گذشته، تجاوز و جنگ را در آن حرام می‌دانستند و آن را محترم می‌شمردند ولی این امت، حرمت ماه خود را و حرمت ماھ پیامبر خود را نگاه نداشتند. در این ماه فرزندان او را کشتن و خانواده اورا به اسارت بردند.

۲- امامان شیعه بر مصائب امام حسین علیه السلام و اهل بیت گرامی اش گریه می‌کردند و با توجه به شرایط سیاسی زمان، مجالس عزاداری تشکیل می‌دادند و شیعیان را به عزاداری و گریه بر مصائب سالار شهیدان ترغیب و تشویق می‌کردند.

علقمه بن محمد حضرمنی نقل می‌کند که حضرت باقر علیه السلام بر امام حسین علیه السلام گریه می‌کرد:

«ثُمَّ لَيَتَدْبُّ الْحُسَيْنَ عَلِيَّاً وَ يَكِيْهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَقَبَّلُهُ بِالْبُكَاءُ عَلَيْهِ وَ يُقْيِمُ فِي دَارِهِ الْمُضِيَّةَ بِإِظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ وَ لَيَعْزُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمُصَابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ عَلِيَّاً»^۲ سپس به گریه و زاری بر حسین علیه السلام می‌پرداخت و دستور می‌داد به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیه نمی‌کرد، بر حسین علیه السلام گریه کنند؛ آن حضرت در خانه خود مجلس عزا برپا می‌داشت و به یکدیگر مصیبت حسین علیه السلام را تسلیت می‌گفتند.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ قَالَ: دَخَلَتْ عَلَى أُبْيِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّاً فَأَنْشَدَتُهُ مَرْثِيَّةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلِيَّ عَلِيَّاً فَلَمَّا انتَهَيْتُ إِلَى هَذَا الْمَوْصِعِ:

لَبَلَيْةً تَسْقَوْ حُسَيْنًا
بِمِسْقَةِ الشَّرِّي غَيْرِ التَّرَابِ

صاحب باکیه من وراء السریر: «یا ابتابه»^۳ عبدالله بن غالبه گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و برای او مرثیه حسین بن علی علیه السلام را خواندم وقتی به این جمله رسیدم که: «چه مصیبتي که حسین را در کثار آب از خاک سیراب کردند»، از پشت پرده زنی فریاد زد: «یا ابتابه».^۴

«عَنْ هَارُونِ الْمَكْفُوفِ قَالَ: دَخَلَتْ عَلَى أُبْيِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّاً فَقَالَ لَيْ: «أَنْشِدْنِي». فَأَنْشَدَهُ:

لَا، كَمَا تَشِدُونَ وَ كَمَا تَرْثِيَ عِنْدَ قَبَرِهِ» فَأَنْشَدَهُ:

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸

۴- معنی امام را سنگ باران کردند.

۱- امالی صدر، ص ۱۱۲

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶

امرر علی جَدَّتِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظُمِهِ الرَّكْبَيَةِ

قال: فَلَمَّا بَكَى أَمْسَكَتُ أَنَا فَقَالَ مَرْ: فَقَرَرْتُ، قَال: ثُمَّ قَال: «زِدْنِي» قَال: فَأَنْشَدْتُهُ:

يا مَرِيمُ قومِي وَانْدُبِي مُولَاك وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاسْعَدِي بِبُكَارِ

قال: فَبَكَى وَ تَهَايَجَ النِّسَاءُ. قَال: فَلَمَّا أَنْ سَكَنَ قَالَ لِي: «يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكَى عَشَرَةً فِلَهُ الْجَنَّةُ.

هارون مکفوف گوید: وارد بر امام صادق علیه السلام شدم فرمود: برايم بخوان، برايش خواندم. آن

حضرت فرمود: نه، آنچنان که در کنار قبرش مرثیه می خوانید بخوان و من خواندم:

از کنار نعش حسین گذر کن و به آن استخوانهای پاک بگو

وقتی آن حضرت به گریه افتاد سکوت کرد و لی فرمود: ادامه بد، ادامه دادم. فرمود: باز هم

بخوان تا به اینجا رسیدم که:

ای مریم برجیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریه ات بر حسین رستگار شو

امام علیه السلام گریه کرد وزن هاشیون سر دادند. وقتی آرام شدند، حضرت فرمود: ای ابوهارون هر

کس مرثیه حسین علیه السلام بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است.

۳- تشویق شعراء و دانشمندان به سروden شعر و خواندن آن در خصوص نهضت حسین بن

علی علیه السلام و مصائب در دنای کربلا و بیان ارزش و ثواب این کار بزرگ.

حضرت صادق علیه السلام به ابی عماره شاعر فرمود:

«يَا أَبَا عَمَارَةِ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ لِطَهْرَةِ شِعْرًا فَأَبْكَى خَمْسِينَ، فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ

أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام شِعْرًا فَأَبْكَى ثَلَاثِينَ، فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۱ ای ابوهارون! هر کس در رثای حسین

قصیده‌ای بخواند و پنجاه نفر را بگریاند پاداش او بهشت است و هر کس در رثای حسین علیه السلام،

قصیده‌ای بخواند و سی نفر را بگریاند پاداش او بهشت است.

امام صادق علیه السلام به ای هارون مکفوف فرمود:

«يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبْكَى عَشَرَةً كُتِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ»^۲ ای

ابوهارون! هر کس در رثای حسین قصیده‌ای بخواند و بگردید و ده نفر را بگریاند، پاداش آنان بهشت است.

حضرت امام صادق علیه السلام به صالح بن عقبه فرمود:

«مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ لِلَّهِ يَيْتَأً مِنْ شِعْرٍ فَكَيْ وَأَبْكَيْ عَشَرَةً فَلَهُ وَلَهُمُ الْجَنَّةُ»^۱ هر کس در رثای حسین علیه السلام یک بیت از قصیده‌ای بخواند و بگردید و ده نفر را بگریاند پاداش آنان بهشت است.

داستان آمدن دعبدل بن علی خزاعی شاعر معروف عرب را در ایام محرم به محضر علی بن موسی الرضا علیه السلام و دعوت امام از وی برای سروden مرثیه جدش حضرت حسین بن علی علیه السلام را می‌توان در جلد ۴۵، صفحه ۲۵۷ کتاب بحار الانوار مطالعه نمود.

ائمه معصومین علیهم السلام از شاعرانی همچون کمیت، دعبدل، سید حمیری و... که در آن جوّ حفقان، مصائب حسین علیه السلام را به شعر در آوردند، تقدير نموده‌اند.

۴- ائمه طاهرین علیهم السلام علاوه بر اینکه خودشان به زیارت حضرت حسین بن علی علیه السلام و شهدای کربلا می‌رفتند شیعیان را هم برای رفتن به زیارت آن حضرت در هر شرایطی ترغیب و تشویق می‌نمودند و اجر و ثواب فراوان این زیارت را برای شیعیان تبیین می‌کردند.

روایات مربوط به زیارت امام حسین علیه السلام و اصحاب و یاران فداکار آن حضرت در جلد ۱۰۱
وسائل الشیعه از صفحه ۳۱۸ تا صفحه ۴۰۸، کتاب کامل الزیارات از صفحه ۱۳۱
تا صفحه ۲۲۲ و در کتاب ثواب الاعمال مرحوم صدوq از صفحه ۳۰۸ تا ۳۳۸ آمده است.
روایات زیارت چند دسته هستند که در این مورد به چند روایت اشاره می‌شود و بقیه روایات را از منابع ارائه شده می‌توان استخراج کرد:

دسته اول: زیارت، فرض و واجب است

حضرت صادق علیه السلام به آم سعید احمدیه فرمود:

«یا ام سعید زوریه فَإِنَّ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الْكَلَامُ واجبَةٌ عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ»^۱ او را زیارت کن که زیارت قبر حسین علیهم السلام بر زن و مرد واجب است.

حضرت صادق علیهم السلام به معاویه بن وهب فرمود:

«یا معاویة لاتدع زیارة قبر الحسین لخوف»^۲ ای معاویه، زیارت قبر حسین را به خاطر هیچ ترسی، ترک مکن.

و همچنین آن حضرت به محمد بن مسلم فرمود:

«هل تأتى قبر الحسین علیهم السلام؟ قلت؛ نعم، علی خوف و وجہ، فقال: ما كان من هذا أشد فالثواب فيه علی قدر الخوف»^۳ آیا به مزار حسین می روی؟ گفتم: آری، ولی با ترس و وحشت فرمود: هر چه سخت تر و ترسناکتر باشد پاداشش بیشتر است.

دسته دوم: زیارت به همراه معرفت

«عن أبي الصامت قال: سمعت أبو عبد الله علیهم السلام و هو يقول: من أتى قبر الحسین علیهم السلام عارفاً بحقه غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر»^۴ ابو صامت گوید از امام صادق علیهم السلام شنیدم که: هر کس به زیارت قبر حسین علیهم السلام باید و به حق او شناخت داشته باشد، گناهان گذشته و آینده او بخشیده می شود.

دسته سوم: فوائد زیارت

«عن أبي مسکان عن أبي عبد الله قال: «من أتى قبر الحسین علیهم السلام عارفاً بحقه غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر»^۵ ابو مسکان از امام صادق علیهم السلام روایت کرده است: هر کس به مزار حسین بروند و به حق او آشنا باشد گناهان گذشته و آینده او بخشیده می شود.

۱- کامل الزیارات، ص ۱۳۱، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳، ح ۹.

۲- همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳- همان.

۴- همان، صفحات ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۸۴.

۵- همان، صفحات ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۸۴.

دسته چهارم: اہمیت زیارت آن حضرت

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِشَطَّ الْفَرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ» امام رضا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فرموده است: هر کس قبر امام حسین^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} را در کنار شط فرات، زیارت کند همانند کسی است که خدا را در عرش خود، زیارت کرده باشد.

دسته پنجم: عقوبت ترك زیارت آن بزرگوار

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} قَالَ: مَنْ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} مِنْ شَيْعَتِنَا كَانَ مُنْتَقِصًا لِإِيمَانِهِ، مُنْتَقِصًا لِدِينِهِ، إِنْ دَخَلَ الْجَنَّةَ كَانَ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ»^۱ محمد بن مسلم از امام باقر^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} روایت کرده است: از شیعیان ما هر کس قبر حسین^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} را زیارت نکند، ایمانش ناقص و دینش ناقص است و اگر اهل بهشت باشد مقامی پایین تراز دیگر مؤمنان خواهد داشت.

عَنْ سَيِّفِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَ هُوَ يَرْعَمُ أَنَّهُ لَنَا شِيعَةٌ حَتَّى يَمُوتَ فَلَيَسْ هُوَ لَنَا بِشِيعَةٍ». ^۲ سیف بن عميره از شخصی روایت می کند که امام صادق^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فرمود: کسی که تا آخر عمر به زیارت حسین^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} نرود و تصور کند شیعه ما است، چنین شخصی شیعه ما نیست.

عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} قَالَ: «سَأَلَ اللَّهُ عَمَّنْ تَرَكَ الزِّيَارَةَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ قَالَ: «هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» ^۳ هارون بن خارجه گوید: از امام صادق^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} درباره کسی که زیارت قبر حسین بن علی^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} را بدون عذر ترك گوید، پرسیدم. فرمود: چنین شخصی اهل دوزخ است.

فلسفه اصرار ائمه^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ} بر زیارت حضرت سید الشہدا این بود که چون دشمنان اسلام؛ یعنی، بنی امپه، بنی مروان و بنی عباس با تمام قدرت تلاش می کردند کربلا و عاشورا و قیام حسین را

۱- همان، ص ۲۱۱

۲- همان، ص ۲۱۲

۳- همان، ص ۲۱۲

نابود کرده و نگذارند اثری از قبر امام باقی بماند؛ لذا ائمه معصومین علیهم السلام براین امر عنایت ویژه‌ای مبدول می‌فرمودند؛ چراکه فرهنگ عاشورا و تاریخ کربلا و حرم حسین، همیشه برای حاکمان ستمگر زمان، خطرساز بوده و هست.

در جلد ۴۵ بحار الانوار، صفحه ۳۹۰ بابی تحت عنوان «جور الخلفاء على قبره الشريف» تجاوز خلفا بر قبر شریف آن حضرت آمده است که می‌توان به آن مراجعه کرد.

شخصی به نام دیزج می‌گوید:

«بَعَثَنَى الْمُتَوَكِّلُ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِتَغْيِيرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ». «الْمُتَوَكِّلُ يَأْمُرُ بِحَرْثِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ مُدَّةً عِشْرِينَ سَنَةً» متوكل مرا به کربلا فرستاد تا آثار قبر حسین را از میان بردارم. متوكل در مدت بیست سال دستور می‌داد قبر حسین علیه السلام را شخم بزنند.

بنی امية و بنی عباس، هر دو در این مورد حساسیت داشتند و در آن مشترک بودند.

۵- ائمه علیهم السلام خودشان در نمازها از تربیت امام حسین علیه السلام استفاده می‌کردند و شیعیان را به استفاده از آن توصیه می‌نمودند. در حالات امام سجاد علیه السلام آمده است:

«فَكَانَ إِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ صَبَّةُ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ»^۱ هرگاه وقت نماز می‌رسید آن (تربیت کربلا) را روی سجاده اش می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«وَ مَنْ كَانَتْ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ كُتِبَ مُسَبِّحًا وَ إِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا»^۲ هر کس همراهش تسبیحی از تربیت قبر حسین علیه السلام باشد، از تسبیح‌گویان محسوب می‌شود گرچه با آن تسبیح نگویید.

«عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلِيهِ السَّلَامُ قَالَ: وَ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئاً لِتَبَرَّكُوا بِهِ فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةُ حَدَّيَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ عَلِيهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَعَلَهَا شَفَاءً لِشَعْبَتِنَا وَ أَوْلَائِنَا»^۳

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از تربیت من هرگز برای تبرک برندارید زیرا همه تربیت‌ها جز تربیت

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸

۲- همان، ج ۱۰، ص ۴۱۰

خدم حسین بن علی علیہ السلام حرام است خداوند - عزوجل - آن را برای شیعیان و دوستداران ما شفا قرار داده است.

بقیه روایات رامی توان در جلد ۱۰ بحار الانوار از صفحه ۱۱۸ تا ۱۴۰، و از صفحه ۱۴۰ کتاب ثواب الاعمال و جلد ۱۰ وسائل الشیعه صفحه ۴۰۸ مطالعه کرد.

اولین کسی که بر تربت امام حسین علیہ السلام سجده کرد حضرت علی بن الحسین علیہ السلام بود که پس از دفن پدر، مقداری از خاک قبر را برداشته و بر آن سجده کرد و با آن خاک تسبیح درست کرد. برخی بیماران مدینه با همین تربت شفا یافتند.^۱

ائمه طاهرین علیهم السلام با این پنج شیوه، در طول تاریخ که حکومت به دست مخالفان شیعه بود نگذاشتند نهضت خونین کربلا فراموش شود و امروز این رسالت بزرگ به عهدۀ شیعیان میباشد که شیوه‌ها را شناخته و دنبال کنند؛ چون با زنده ماندن قیام امام حسین علیہ السلام و راه او، اسلام و تشیع زنده و جاوید میماند.

پیروزی یا شکست

امسال با آغاز ماه محرم الحرام، ۱۳۶۰ سال از شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و یاران باوفایش می‌گذرد؛ پیوسته در طول این تاریخ این سؤال مطرح بوده و هست که آیا حسین بن علی علیه السلام در این قیام و مبارزه پیروز شد یا شکست خورد؟

واژه پیروزی در لغت

واژه فوز و فاز به معنای پیروزی آمده است. در کتاب مفردات راغب ذکر شده است:

«الفَوْزُ الظَّفَرُ بِالْخَيْرِ»^۲ پیروزی، دست یافتن به خوبی است.

و حضرت علی علیه السلام هنگامی که ضربت به فرق مبارکش اصابت کرد، فرمود:

۱- زندگانی امام حسین، مرحوم حسین عمادزاده، ص ۸۵۵

۲- مفردات راغب، ص ۳۸۷

«فُرْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ» یعنی، به خدای کعبه سوگند که پیروز شدم.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۱ خداوند از مؤمنان خریده است... و این است رستگاری بزرگ.

در زیارت اول ماه رب جمادی است:

«فُرْتُمْ وَاللَّهُ فَوْزاً عَظِيماً» به خدا سوگند به رستگاری بزرگ، دست یافتید.

خطاب به شهدای کربلا آمده است:

«أَشَهَدُ أَنَّكُمُ الشُّهَدَاءُ وَالسُّعَدَاءُ وَأَنَّكُمُ الْفَائِزُونَ»^۲ شهادت می‌دهم که به راستی شما شهید و سعید هستید و به راستی شما رستگار هستید.

پیروزی مردان خدا در قرآن

«كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبِنَا وَرُسُلِنَا»^۳ خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم.

لام و نون تاکید تقلیه، نشانه قطعی و حتمی بودن پیروزی خداوند و رسولانش است.

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۴ حزب خدا پیروز است.

در همه جبهه‌ها حزب الله پیروز است.

«وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۵ ولشکر ما پیروز است.

پیروزی در فرهنگ اسلام

مفهوم پیروزی در فرهنگ اسلام با پیروزی در فرهنگ‌های دیگر متفاوت است:

۱- شهادت، اسارت و صدمه دیدن در راه انجام وظیفه، پیروزی است؛

«وَمَن يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ أَوْ يَغْلِبَ فَسَوْفَ تُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيماً»^۶ و آنکس که در راه

۲- مفاتیح الجنان، ص ۴۲۰

۱- توبه، ۱۱۱

۴- مائدہ، ۵۶

۳- مجادله، ۲۱

۶- نساء، ۷۴

۵- صافات، ۱۷۲

خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

«قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ لَهُ رَبُّنَا قُتْلَنَا أَوْ ظَفَرَنَا»^۱ به خدا سوگند من امیدوارم آنچه خدا برای ما خواسته است سرانجام نیک داشته باشد، کشته شویم یا پیروز گردیم.

۲- رسیدن به هدف حتی با شهادت، پیروزی است. هدف امام علی علیهم السلام در قیام عاشورا، معرفی چهره کشیف یزید بود که در لباس جانشینی پیامبر ﷺ قصد نابودی اسلام و احیای جاهلیت را در سر داشت؛ که به آن رسید و علاوه بر این، امام علی علیهم السلام مکتب خونین ضد استبداد و ستم را پایه گذاری کرد که تا قیامت موجب بقاء، عظمت و حفظ اسلام و فرهنگ تشیع گردید.

۳- گاهی پیروزی دفعی و کوتاه مدت حاصل نمی شود؛ بلکه آثار آن در دراز مدت ظاهر می شود؛ چنانکه حضرت امام خمینی علیه السلام در قیام ۱۵ خرداد، پیروز نشد؛ لکن زمینه آگاهی و رشد جامعه را فراهم کرد که به پیروزی ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ منجر شد.

۴- دشمنان در قیام کربلا به هیچ یک از اهداف خود نرسیدند. از جمله اهداف دشمنان اسلام، نابودی اسلام، احیای جاهلیت، سرکوب همه حرکتهای ضد استبداد، اعلام روز عاشورا به عنوان عید، فتح و پیروزی و به فراموشی سپردن خاندان پیامبر ﷺ بود.

پیروزی و شکست در روایات

«قالَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ إِلَيْهِ بِهِ، الْغَالِبُ بِالشَّرِّ مُغْلوبٌ»^۲

و ایضاً قال: «الْغَلُوبُ بِالْحَقِّ غَالِبٌ»^۳ مغلوبی که حق با او باشد، پیروز است.

«قالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَرْتَالُ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ حَذَّلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَذِلِكَ»^۴ پیامبر ﷺ فرمود: همواره دسته‌ای از امت من پشتیبان حق‌اند و دشمن گزندی به آنان نمی‌رساند تا امر خدا فرا رسید و باز هم ایشان پشتیبان حق‌اند.

۲- قصار الحکم، حدیث ۳۷

۴- مجموعه درام، ص ۷

۱- موسوعة، ص ۳۶۲

۳- موسوعة، ص ۳۶۲

پیروزی در سخنان سالار شهیدان

هنگامی که حضرت تصمیم گرفت که از مدینه حرکت کند، کاغذی خواست و روی آن خطاب

به بنی هاشم نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَىٰ بَنِي هَاشِمٍ أَمَا قَائِمَةُ مَنْ لَحِقَ
بِي مِنْكُمْ أُسْتُشْهِدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَلْعَجِ الْفَتْحَ»^۱ به نام خداوند بخششته مهریان از حسین بن علی
بن ابی طالب علیهم السلام به بنی هاشم: آگاه باشید که هر کس با من باید شهید خواهد شد و هر کس
نیاید به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت.

«قال الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزَّةِ إِلَّا حَالَةً وَلَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلُّ إِلَّا
الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ»^۲ حسین علیهم السلام: مرگ در راه عزّت، زندگی جاودان است و زندگی با ذلت
مرگی است که حیات در آن راه ندارد.

«قال الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنْ تُغْلَبَ فَعَيْرُ مُغْلَبِنَا»^۳ امام فرمودند: و اگر مغلوب شدیم، ما شکست
ناپذیریم.

پیروزی در رجز علمدار کربلا

«لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رُقًا»^۴ از مرگ هراسی نارم زیرا مرگ تکامل است.

پیروزی خون بر شمشیر

ابراهیم بن طلحه در مدینه از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام پرسید: چه کسی در این واقعه

پیروز شد؟ فرمود: هنگام اذان معلوم می شود:

«إِذَا دَخَلَ وَقْتَ الصَّلَاةِ فَأَذْنُ وَأَقِمْ تَعْرِفُ مَنْ غَلَبَ»^۵ وقتی هنگام نماز رسید اذان و اقامه

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ ۲- ادب الحسین، ص ۱۵۹

۳- کتاب بر شطی از حماسه و حضور، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۸۵

۴- بطاط التلمي، ص ۳۰۹، رقا به معنای تکامل و برتری است.

۵- الامام زین العابدین، سیدعبدالرزاق مقرم، ص ۳۷۰

بگو، آنگاه پیروز را خواهی شناخت.

سهل بن سعد نقل می‌کند: سر بریده حضرت ابوالفضل را بر بالای نیزه دیدم که خنده بر لب دارد (یعنی، بر مرگ خنده می‌زند).^۱

پیوند و ارتباط با مخصوصین

حجۃ الاسلام محمد مهدی ماندگار

آسیب‌شناسی ارتباط

انسان اجتماعی، هم برای گذران زندگی و هم برای رسیدن به هدف مورد نظر خود، ناچار از برقراری ارتباط می‌باشد و این ارتباطات انسان است که برای او نقش آفرینی می‌کند.^۱

آسیب اول

عمده‌ترین مشکلی که در برقراری ارتباطات انسان با پدیده‌های مختلف قابل طرح است، بحث تبیین جایگاه آن پدیده می‌باشد. به عنوان مثال انسان‌ها دو بعد وجودی دارند: جسم و روح، از این دو بعد، چون جایگاه بعد مادی بیشتر از جایگاه بعد معنوی روشن است، لذا معمول انسان‌ها با بعد مادی خود بهتر ارتباط برقرار می‌کنند تا با بعد معنوی. در نتیجه، به برنامه غذایی و سلامت و بیماری جسم (بعد مادی) بیشتر توجه دارند تا برنامه غذایی و سلامت و بیماری روح. مثال دوم، در زندگی ما دو نوع نقشه وجود دارد: یک نقشه برای ساختمانی که حافظ جان ماست و نقشه دوم برای ساختمانی که حافظ روح و روان ماست. و چون جایگاه ساختمانی که حافظ جان ماست و زندگی مادی ما در آن انجام می‌شود، روشن و مشخص می‌باشد، سعی در بیدا کردن متخصص برای طراحی نقشه مطمئن‌تر داریم تا از حوادث مصون بمانیم. ولی در مقابل چون جایگاه ساختمانی که حافظ روح و روان ماست یعنی ساختمان دیانت، به وضوح و روشنی جایگاه ساختمان اول نیست، اهتمام زیاد برای طراحی این ساختمان که همان احکام

۱- و به تعبیری کل کمالات انسان پستگی به نوع تنظیم ارتباطات انسان دارد

دینی می باشد، نشان نمی دهیم و هرچه در باب چگونگی این احکام و اجرای آن برای ما گفته می شود توجه لازم را مبذول نمی داریم. بنابراین چنانچه جایگاه پدیده هایی مانند دین (اعتقادات، احکام و اخلاق) ارتباط با خدا، ارتباط با مخصوصین علیهم السلام ... برای انسان روشن شود، به تبع، ارتباط با دین، خدا و مخصوصین علیهم السلام از کمیت و کیفیت بهتر و بیشتری برخوردار خواهد شد.

آسیب دوم

مشکل دوم اینکه علیرغم جهالت نسبت به جایگاه هایی که اشاره شد، توجه لازم به این جهالت هم نداریم تا در صدد رفع آن برآئیم:

آن کس که نداند و بداند که نداند
لنگان خَرَک خویش به منزل برساند
آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند!
امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۲ نهنج البلاعه در بر شمردن ویزگی های جوامعی که نسبت به جهل خود بی اعتماد هستند به موارد زیر اشاره می فرمایند:

- ۱- عدم انتفاع از آنچه به آن علم دارند.
- ۲- عدم پرسش از آنچه به آن جهل دارند.

بیماری جهل و غفلت از آن دسته بیماری هایی است که تا باور نسبت به بیماری به وجود نیاید، قابل درمان نخواهد بود.

آسیب سوم

مشکل سوم اینکه انسانها آنگونه که باید، باور نسبت به گذر فرصت ندارند، در حالی که وقتی عمر یک انسان را در یک فیلم یک ساعته به صورت خلاصه می بینند، از اینکه فرصت ها را از دست می دهد او را مورد سرزنش قرار می دهند، ولی در زندگی چندین ساله خود که لحظه به لحظه در حال از دست دادن فرصت های موجود هستند، به عمق این فرصت های از دست رفته توجه ندارند.

از جمله این فرصت ها، فرصت پیوند و ارتباط با مخصوصین علیهم السلام است، که راهنمایان حقیقی

بشر هستند.

چنانچه انسان در این عالم، ارتباط درستی با این الگوهای جامع برقرار نکند، در عالم آخرت که به نتیجه اعمال خود می‌رسد، متوجه این خسارت خواهد شد. تأسف بارتر اینکه ارتباط بر اساس شور و احساس، در زمانهای خاص مثل محرم، صفر، اعياد و وفيات و در مکانهای خاص مثل عتبات عالیات، مساجد و حسینیه‌ها برقرار می‌شود، ولی از همین فرصلتها برای تبدیل شور به شعور استفاده نشده و این ارتباط احساسی، عمق لازم را پیدا نمی‌کند و در نتیجه، ثمرات ارتباط استوار بر آن مترتب نمی‌شود.

أنواع ارتباط با موصومين بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ذکر این نکته لازم است که ارتباط با خداوند از باب عبادت و عبودیت است، ولی ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ از باب وسیله بودن و مظہر اسماء و صفات الهی بودن و اینکه «باب الله» هستند می‌باشد، به بیان دیگر ارتباط با خدا، یکبار به طور مستقیم انجام می‌شود و یکبار به طور غیر مستقیم، اهل بیت عصمت و طهارت در همه امور واسطه بین خلق و خالقند مگر در پرستش. در اینجا با استفاده از آیات و روایات به چهار نوع ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اشاره می‌کنیم:

- ۱- ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر اساس معرفت
- ۲- ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر اساس ولايت
- ۳- ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر اساس توسل
- ۴- ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر اساس زیارت

۱- ارتباط با موصومین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر اساس معرفت

بعضی از عرف و علمای اخلاق، برخی مرانب سیر و سلوک را که مترتب بر یکدیگر است این

گونه معرفی می‌نمایند: (معرفت-محبت-اطاعت-تسليیم-سبقت) یعنی تامعرفت و شناخت حاصل نشود محبت و عشقی نخواهد بود. بر اساس عشق و محبت نیز اطاعت و فرمانبرداری موضوعیت پیدا می‌کند، و اطاعت به ضمیمه معرفت و محبت بیشتر، انسان را در برابر مولای خود

به حالت تسلیم می‌کشاند و نتیجه این اطاعت خاضعانه به همراه معرفت و عشق، مرید را به سبقت در برابر مراد خود می‌کشاند، به طوری که می‌خواهد نسبت به رقیبان در فرمانبرداری، در جایگاه برتری قرار گیرد.

اما کدام معرفت است که از طرفی مورد تأکید مکتب فرارگرفته و از طرف دیگر ملاک هدایت فرارگرفته باشد: «اللَّهُمَّ عَرَفْنِي تَفَسَّكَ إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفَسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ وَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حُجَّتَكَ إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَّتُ عَنِ الدِّينِ» و از جانب سوم آثار فراوانی برای آن مطرح شده است.

معرفتی که نسبت به معصومین علیهم السلام قابل تصور است مراتبی دارد که به نظر می‌رسد مرتبه عالیه آن که معرفت به حق معصومین علیهم السلام است در این ارتباط مورد توجه می‌باشد. گاه انسان معرفت به حسب و نسب اهل بیت علیهم السلام پیدا می‌کند و گاه معرفت به فضائل و مناقب و کرامات ایشان را کسب می‌کند و گاه شناخت نسبت به تاریخ و سیره معصومین علیهم السلام مطلوب انسان است، ولی باقاطعیت می‌توان گفت که هر چند این نوع شناخت‌ها مفید می‌باشد، ولی همیشه اطاعت و تسلیم و سبقت را به دنبال نیاورده است، چنانچه در تاریخ ائمه علیهم السلام افراد زیادی در زمینه شناخت‌های مذکور در جایگاه خاصی قرار داشتند، ولی نه تنها مطیع و تسلیم نسبت به امام خود نبودند، بلکه علی‌غم علم به حسب و نسب و مناقب و کرامات و تاریخ امامان، در مقابل آنها ایستادگی می‌کردند.

آری، اینگونه شناخت‌ها، امام را ولی نعمت و معیار حب و بعض آنها قرار نداد، چرا که هیچ کدام از این شناخت‌ها «معرفت به حق» این خاندان نیست. در روایات داریم که هر کس یکی از معصومین علیهم السلام را «عارفاً بحقه» زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود معرفت به حق فراتر از شناخت‌هایی است که یاد آور شدیم. معرفت به حق وقتی حاصل می‌شود که انسان مضامین زیارت جامعه کبیره^۱ - که درس امام‌شناسی در بیان مبارک امام هادی علیهم السلام است - را در مورد این خاندان باور کند و به آن معتقد گردد. در این زیارت علاوه بر معرفی فضائل و مناقب، جایگاه

۱- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

ایشان در نظام هستی و توانمندیهای ایشان در عالم خلقت بیان شده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا ... قَادِةُ الْأُمَّٰمِ وَ أُولَٰئِءِ النِّعَمِ... سَاسَةُ الْعِبَادِ... أَنْفَاءُ الرَّحْمَنِ ... وَ شُهَدَاءُ عَلَىٰ خَلْقِهِ ... مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ... أَنْتُمْ ... الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ ... يُكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ يُكُمْ يَخْتِمْ»^۱ این معرفت به حق، بنابر حکم عقل و وحی، خود به خود انسان را دنبال این خاندان تا مراحل محبت، اطاعت، تسليم و سبقت می‌کشاند.

۲- ارتباط با معصومین

نتیجه ارتباط اول، یعنی نتیجه کسب «معرفت به حق» ارتباط بر اساس و لایت می‌شود، یعنی وقتی حق این خاندان شناخته شود معلوم می‌گردد که اینان واسطه فیض بین زمین و آسمانند و الگوی انسان کامل و راهنمای جن و انس هستند و به عبارت دیگر، وقتی انسان سه ویژگی را در این خاندان بیابد که:

- معصومین از ما به ما آگاه ترند

- معصومین از ما به ما مهربان ترند

- معصومین از هر علقه‌ای آزادند و تنها به تکلیف و انجام وظیفه الهی نظر دارند نه به اقبال و ادب امردم.

بطور طبیعی، خود را به طور کامل مطیع ایشان قرار می‌دهد.

اما اینکه معصومین از ما به ما آگاه ترند، چون ایشان متصل به منبع لایزال وحی الهی هستند و به تعبیر امام علی: من به راه‌های آسمان‌ها آگاه‌ترم از شما به راه‌های زمین.^۲

ولذا در آیات و روایات، از ایشان تعبیر به «نور» شده است. طبیعی است انسانی که می‌خواهد در مسیری قدم بردارد که اولاً آشنایی ندارد، ثانیاً پستی و بلندی‌های فراوانی دارد، ثالثاً طریق فللمانی است، چنانچه به راهنمای نوری دسترسی پیدا کند، او را رهانکرده و قدم به قدم با او همراه خواهد شد.

ارتباط بر اساس و لایت امری مقطوعی نیست، بلکه از لحظه تکلیف تا لحظه مرگ انسان ادامه

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۸ و ج ۴۱، ص ۱۵۳.

۲- پیشین

دارد وزندگی انسان را به مثابه یک نماز قرار می‌دهد که در لحظه تکلیف، به امام خود اقتدا کرده و در لحظه مرگ، سلام این نماز را گفته است، لذا شاعر به زیبایی می‌فرماید:

خوش آنان که الله یارشان بی
که حمد و قل هو الله کارشان بی^۱
خوش آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی^۱

جمله‌ای در زیارت جامعه کبیره، معنای ارتباط براساس ولایت را به خوبی بیان می‌کند: «و مُقَدْمُكُمْ أَمَامَ طَلَبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أَمْوَارِي...»^۲ من در تمام حالات و امور، برای طلب حوائج و خواسته‌ها یم، شما را واسطه و مقدم قرار می‌دهم.

متأسفانه آنچه در جامعه ما بیشتر به چشم می‌خورد ارتباط براساس محبت است و ارتباط براساس ولایت که در تمام شئون زندگی نمایان باشد، کمتر احساس می‌شود.

انسان وقتی معمومین علیهم السلام را امام و ولی خود قرار داد، همه امور فردی و اجتماعی خود را بر اساس محوریت ایشان تنظیم می‌کند و تفاوتی بین زمان حضور و غیبت ایشان ندارد؛ چون راه و طریق روشن است و تنها کسانی در آخرت با این خانواده محسور می‌شوند که در دنیا «ملازم» و همراه ایشان باشند.

در صلوٰت خاصه ماه شعبان که از امام سجاد علیهم السلام روایت شده، می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْفُلُكِ الْجَارِيَةِ فِي الْلَّجْجِ الْغَامِرِيَةِ يَأْمُنُ مَنْ رَكَّهَا وَيَغْرُقُ مَنْ تَرَكَهَا، الْمُتَكَدِّمُ لَهُمْ مَارِقُ وَالْمُتَأْخِرُ عَنْهُمْ زَاهِقُ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ».^۳

نکته حائز اهمیت این است که اگر کسی ولایت ایشان را پذیرفت، ولایت کسانی که ایشان از جانب خدا به نصب خاص و یا نصب عام، منصوب می‌کنند رانیز می‌پذیرد. رسول خدا علیهم السلام در خطبه غدیریه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فهذا عَلَيَّ مَوْلَاهٌ» و امام عسکری علیهم السلام فرمود: «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ حَافِظًا لِدِينِهِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهٍ فَلِلَّعْوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ». در زمان غیبت امام زمان علیهم السلام، ارتباط براساس ولایت حضرت و پذیرش ولایت نواب آن

۱- رباعیات بابا طاهر عربان، ص ۶۱

۲- مفاتیح الجنان

حضرت است و کسی نمی‌تواند به بهانه قبول ولایت آن حضرت به تنها‌یی، از پذیرش ولایت فقها سرپیچی کند.

۳- ارتباط با موصومین

نتیجه کسب «معرفت به حق» و قبول «ولایت موصومین»، تمکن به این عروة الوثقی الهی می‌باشد.

در قرآن آمده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَنَرَّقُوا»^۱ و در جای دیگر: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۲ و در آیه‌ای دیگر: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^۳...

روايات که بهترین وسیله تفسیر آیات الهی هستند؛ «حبل الله»^۴ و «الوسيلة»^۵ را تفسیر به اهل بیت عصمت و طهارت

توسل یعنی وسیله قرار دادن. وقتی انسان هدف و مقصد را عالی می‌بیند و توان و امکانات خود را برای رسیدن به هدف، تام و کامل نمی‌یابد به سراغ وسیله‌ای می‌رود که او را به هدف برساند. موصومین

که مصدق انسان کامل، حبل الله، وسیله قرب به سوی خدا و... هستند، بهترین وسیله برای جبران ناتوانی‌های انسان می‌باشند، لذا از جمله دستورات تربیتی مکتب، توسل نسبت به اهل بیت

برای رسیدن به مقاصد عالی می‌باشد که روايات فراوانی هم در این باب داریم.^۶

نکته حائز اهمیت اینکه اولاً توسل به معنای رفع تکلیف از خود نیست که زمینه تنبیل پروری و سهل انگاری را فراهم کند، ثانیاً توسل مراتبی دارد و توسل زبانی یکی از این مراتب است.

مراتب توسل

الف - توسل زبانی: ساده‌ترین مرتبه توسل این است که انسان در زبان متولّ به اهل

۱- آل عمران، ۱۰۳

۲- مائده، ۳۵

۳- اعراف، ۱۸۰

۴- کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۱ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۱۷ - مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۸۲ - غیبت نعمانی، ص ۴۱

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۸۹ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۳

۶- اصول کافی / شیخ کلبی / باب توسل.

بیت عَلَيْهِ الْكَلَمُ بَاشَدْ، وَلَى اِيْنَ تَوْسِلَ اِزْ زَبَانَ بِهِ قَلْبٌ وَجَوَارِحٌ وَاعْمَالٌ وَخَلْقٌ وَخَوْيٌ اِنْسَانٌ سَرَایَتَ نَكَرَدَهْ باشد.

ب-توسل قلبی: وقتی است که انسان قلباً معتقد باشد که این خاندان واسطه فیض بین زمین و آسمان هستند و رسیدن به هر نعمتی و هر مقامی و درجه‌ای وساطت این خانواده را می‌طلبد.

ج-توسل جوارحی: بعد از اعتقاد قلبی، جوارح که نیروهای عمل کننده قلب (مرکز فرماندهی وجود انسان) هستند، خود را مستغنى از ارتباط با اهل بیت عَلَيْهِ الْكَلَمُ نمی‌دانند.

دست و زبان و چشم و گوش و پای انسان نیز، برای برکت یافتن و برای رسیدن و رساندن به مقصود، نیاز دارند که بخشی از توان خود را در راه اهداف معصومین عَلَيْهِ الْكَلَمُ مصرف کنند.

د-توسل عملی: نتیجه فعالیت جوارح در اعمال انسان ظاهر می‌شود، یعنی اعمال صادره از انسان در راستای اعمال معصومین عَلَيْهِ الْكَلَمُ قرار می‌گیرد، چون در راستای اقتدائی به ایشان صورت گرفته است؛ یعنی برخوردهای انسان با خود، خدا، مردم، خانواده، و باهر پدیده دیگر، رنگ و بوی برخوردهای معصومین عَلَيْهِ الْكَلَمُ را پیدا می‌کند. ضمن اینکه با این توسل نقایص آن جبران می‌شود

«بِمُؤَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاغِيَةُ الْمُفَتَّضَةُ»

ه-توسل خُلقی: انسانی که مراتب قلبی توسل را به مرحله کمال رسانده باشد، خلق و خوی او نشان از پیروی او نسبت به معصومین عَلَيْهِ الْكَلَمُ خواهد داشت. سرانجام چنین انسانی به درجه‌ای می‌رسد که این تعابیر در مورد او به کار برده می‌شود: «سلمانُ مُحَمَّدٌ، سلمانُ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

بعضی آثار توسل

الف-معرفت به معالم و حقایق دین «بِمُؤَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا»^۱

ب-اصلاح امور دنیا «وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَا نَا»^۲

ج-قبولی اعمال «بِمُؤَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاغِيَةُ الْمُفَتَّضَةُ»^۳

د-کسب برکات زمین و آسمان «بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقْعَ

۱- زیارت جامعه کبیره.

۲- همان.

علی‌الارض»

شفاعت نیز نمادی از توسل به مخصوصین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ است، چون برای کسب درجات بهشت و فرار از عذاب‌های جهنم، انسان‌ها در روز قیامت، بندگان خالص خدا را شفیع و وسیله قرار می‌دهند.

۴- ارتباط با مخصوصین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر اساس زیارت

بدیهی است که وقتی انسان معرفت به حق مخصوصین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ پیداکند و لایت ایشان را بپذیرد و ایشان را الگو و وسیله رسیدن به کمال بداند، در پی همراهی با این خاندان جهت کسب فیض به صورت دائمی خواهد بود. از جمله طرق این معیت و کسب فیض، در محضر ایشان بودن و زیارت ایشان است؛ لذا والیان اهل بیت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ در زمان حیات ایشان، بر خود لازم می‌دانستند گاهی به محضر ایشان مشرف شوند، و از نزدیک کسب فیض نمایند همچنین از آنجاکه به اعتقاد شیعه، توانمندی‌های این خاندان تنها مربوط به زمان حیات ایشان نیست. این سنت حسنہ در میان شیعیان رواج پیدا کرد که با زیارت قبور اهل بیت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، خود را جزو مرتبطین با امام عَلٰیهِ السَّلَامُ معرفی سازند.

در کتب روایی نیز بای در این خصوص داریم که اهمیت زیارت، آداب زیارت، انواع زیارت و... را بررسی نموده است. تنها با اشاره به یکی از دعاهای کتاب شریف مفاتیح الجنان به نام دعای «عالیة المضامين»، بعضی از آداب زیارت را مذکور می‌شویم.

در این دعا به شیعیان آموزش داده شده که در زیارت، اولاً اقرار به امامت و امید به رحمت و شفاعت مطرح شود، ثانیاً وساطت امام عَلٰیهِ السَّلَامُ در حاجات معنوی و مادی مورد توجه قرار گیرد و ثالثاً توجه شود که این حاجات، عند الله، صغیر و سهل است، هر چند عند الناس کثیر باشند. رابعاً انسان در زیارت، از باب حسّ همنوع دوستی، تنها برای خود طلب حاجت نکند و برای همه مؤمنین و مؤمنات، احیاء و اموات، طلب خیر داشته باشد، که همین خیرخواهی باعث می‌شود انسان خود را در ادعیه دیگران شریک گردداند.

نتیجه سخن

همچنانکه در آغاز سخن گفته شد، چنانچه جایگاه ارتباط با موصومین عَلَيْهِمُ الْأَكْلُ و نقش آن در زندگی و رسیدن به سعادت و دفع و رفع مشکلات به درستی درک شود، انسان حتی برای یک لحظه خود را مستغنی از این ارتباط نمی‌داند و در تمام جلوه‌های رفتاری خود به دنبال برقراری این ارتباط خواهد بود. ارتباط با این خاندان در این دنیا موجب حشر در قیامت با ایشان خواهد بود. در پایان زیارت جامعه آمده است: «أَسْلِكْ أَنْ تُدْخِلَ فِي جُمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ».

آری، وقتی انسان عارف به ایشان و حق ایشان شود، بدیهی است که در زمرة شفاعت شدگان نیز قرار خواهد گرفت.

امام حسین علیه السلام در عهد معاویه

حجۃ الاسلام والمسلمین حسن عاشوری لنگرودی

بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام در سال پنجاه هجری قمری، بار عظیم امامت بر دوش حسین بن علی علیه السلام سنتگینی نمود و امامت به آن حضرت منتقل شد.

وضعیت شیعیان

این دوره برای شیعیان دوره بسیار سخت و ناگواری بود. روز به روز فتنه‌ها و بلاه‌ها بر ضد اهل بیت پیامبر ﷺ و شیعیان گسترش می‌یافتد. «سلیم بن قیس هلالی» در بیان وضعیت این زمان می‌نویسد: «فَلَمَّا ماتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٌّ علیه السلام إِزْدَادَ الْبَلَاءُ وَالْفِتْنَةُ» هنگامی که امام حسن علیه السلام رحلت نمود، بلا و فتنه بر شیعیان افزوده شد. «وَلَمْ يَقِنْ لَهُ وَلَئِنْ إِلَّا خَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَقْتُولٌ أَوْ طَرَيْدٌ أَوْ شَرِيدٌ»^۱ پس شیعه‌ای وجود نداشت مگر آنکه می‌ترسید از سوی حکومت کشته شود و یا دستگیر و تبعید و فراری گردد.

مورخان نوشتند: بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام معاویه سختگیری گستردۀ‌ای را بر پیروان اهل بیت علیه السلام آغاز نمود تا بلکه آنان تسلیم شوند و به فکر سازماندهی و بسیج نیروها بر ضد حکومت اموی نیفتند لذاین رو برابی «مغیرة بن شعبه» فرماندار کوفه نوشت: از امروز باید روش

دیگری را در پیش‌گیری، زمان تحمل و بردباری سپری شده است. در این باره تورابه چند نکته

اساسی سفارش می‌کنم:

- ۱- هرگز اهانت به علی بن ابیطالب را فراموش نکنید. این را در سر لوحه کارهای خود قرار دهید؛ از سوی دیگر برای عثمان استغفار کنید و طلب رحمت نمایید.
- ۲- یاران علی بن ابیطالب را متمم کنید و از خود دور نمایید و در مقابل، طرفداران عثمان را به خود نزدیک کنید و به آنها شخصیت اجتماعی و سیاسی بدھید و در هر جا یک نفر منصوب کنید.^۱

در امتداد همین سیاست بود که در سال پنجاه و یکم هجری قمری، واقعه «مرج العذراء» پدید آمد و «حجر بن عدى» و جمعی از یارانش تنها به جرم دوستی با علی^{علیہ السلام} به شهادت رسیدند. «ابن ابی الحدید معتزی شافعی» درباره وضعیت شیعیان در این دوره می‌نویسد: پیروان و شیعیان علی بن ابیطالب^{علیہ السلام} در هر جا که بودند، به دست مزدوران معاویه کشته می‌شدند. کارگزاران بنی امية دست‌ها و پاهای اشخاصی را که احتمال می‌دادند، شیعیان علی^{علیہ السلام} هستند قطع می‌کردند. هر کسی را که به عنوان طرفدار اهل بیت پیامبر^{علیہ السلام} می‌شناختند، یا به زندان می‌افکندند و یا اموالش را به غارت می‌برندند و یا خانه‌اش را ویران می‌کردند و چنانچه درجه علاقه و طرفداریش به اهل بیت^{علیہ السلام} بیشتر می‌بود، بیشتر به مجازاتش می‌پرداختند.

امام باقر^{علیہ السلام} در بیان وضعیت این زمان می‌گوید: «... و کانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَ كِبْرَهُ زَمَنٌ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ^{علیہ السلام}» فشار و ظلم بر شیعیان در زمان معاویه و بعد از شهادت امام حسن^{علیہ السلام} شدت یافت. «فَقُتِلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدٍ وَ قُطِعَتْ الأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى الظِّنَّةِ» شیعیان ما با اندک گمان و بیهانه‌ای کشته می‌شدند و دست و پایشان بریده می‌شد. «وَ كَانَ مَنْ يَذَكُرُ بِحُبِّنَا وَالْإِنْقِطَاعَ إِلَيْنَا سُجِّنَ أَوْ نُهَبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دَارُهُ...» شدت امر بعدی بود که اگر کسی یادی از دوستی ما می‌کرد زندانی می‌شد، اموالش مصادره و یا خانه‌اش ویران می‌گشت. «حَتَّى أَنَّ الرَّجُلَ لِيَقُولَ لَهُ زِنْدِيقٌ أَوْ كَافِرٌ، أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُقَالَ شَيْعَةٌ عَلَيْهِ».^۲ شیعه علی بودن از اتهام کفر و بی‌دینی بدتر بود.

۱- اقتباس از حقایق پنهان، ص ۳۱۵

۲- نهج البلاغه این ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴

پایگاه اجتماعی امام حسین علیه السلام

با وجودی که معاویه همواره می‌کوشید تا محبوبیت امام علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت را بزداید و در این راه مزدوران بسیاری را به خدمت گرفته بود، ولی با همه این سختگیری‌ها و اهانت‌ها، محبوبیت آنان روز به روز بیشتر می‌شد.

بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام محبوب‌ترین فرد در نزد مسلمانان و بویژه شیعیان، امام حسین علیه السلام بود.

بنا به نقل یعقوبی در وفات حسن بن علی علیه السلام، «ابن عباس» نزد معاویه بود. چون خبر وفات امام حسن علیه السلام به اورسید به ابن عباس گفت: ای پسر عباس، حسن مرد. ابن عباس گفت: «إِنَّا لِلَّهِ إِلَيْهِ رَاجِعون» بر بزرگی پیش‌آمد و گرانی مصیبت! به خدا سوگند ای معاویه، اگر حسن مرد، مرگ او اجل توارعک نمی‌اندازد و تن او گور تو را پر نمی‌کند. او به سوی نیکی رهسپار شد و تو بر بدی ماندی. گفت: گمان ندارم که جز کودکانی صغیر از او مانده باشد. گفت: همهٔ ما کودک بودیم و بزرگ شدیم. گفت: به به ای پسر عباس! سرور قوم خود شدی. گفت: تا هنگامی که خدا ابو عبدالله حسین، پسر پیامبر خدا را زنده بدارد، مرا سروری نمی‌رسد.^۱ سرور همهٔ ما حسین بن علی علیه السلام است.

این توجه مردم به حسین بن علی علیه السلام مایه نگرانی بنی امية شد. آنان می‌کوشیدند تا به هر بهانه‌ای که شده از پایگاه وسیع اجتماعی امام حسین علیه السلام بکاهند و آن حضرت را در نزد مردم کوچک جلوه دهند. در امتداد همین سیاست بود که اطرافیان به معاویه گفتند: مردم توجه‌شان به حسین بن علی علیه السلام است. حسین بن علی علیه السلام گفتارش سنگین است. اگر تو به او بگویی که بر فراز منبر برود و در حضور شما با مردم سخن بگویید و مردم سنگینی گفتارش را ملاحظه کنند، از عظمتش کاسته می‌شود و از چشم مردم می‌افتد. معاویه گفت: ما درباره حسن مجتبی علیه السلام همین گونه گمان می‌کردیم، ولی بعد دانستیم که درست نبود، بلکه حسن با سخنرانیش در نزد مردم بزرگتر نشان داده شد و ما مفتخض شدیم. مدام اطرافیان معاویه این پیشنهاد را بیان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۵، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

می‌کردند که سرانجام معاویه پذیرفت و به امام حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبدالله بالای منبر برو و برای مردم سخنرانی کن.

امام حسین علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد و بر فراز منبر رفت و سخن را از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر ﷺ، شروع نمود. در همین هنگام شنید که یکی پرسید: این سخنران کیست؟ حضرت خویشن را معرفی کرد و فرمود: «نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْعَالِيُّونَ، وَ عِتَرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ وَ أَهْلُ الدِّقَّلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ثَانِيَّةَ كِتَابِ اللَّهِ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) الَّذِي فِيهِ تَعْصِيلٌ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ وَ الْمُعَوَّلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ وَ لَا يُطِئْنَا تَأْوِيلُهُ بَلْ تَتَّبِعُ حَقَائِقَهُ، فَأَطْبِعُونَا فِيَّنَ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةً، إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَقْرُونَةً...»

امام حسین علیه السلام بعد از معرفی خویش، ابتدا بر حقانیت اهل بیت پیامبر تأکید نمود و سپس مردم را از پیروی شیاطین بر حذر داشت. امام حسین علیه السلام با سخنان کوبنده خود معاویه را از نیل به هدفش مأیوس نمود، به طوری که سرانجام معاویه گفت: ای ابا عبدالله بس است، دیگر سخن مگو.^۱

و باز درباره برخورداری امام حسین علیه السلام از پایگاه وسیع اجتماعی و حکومت ایشان بر دل‌های مردم، سخن «زیاد بن ابیه» حاکم بصره است که برای معاویه نوشته: تا وقتی که حسین بن علی علیه السلام در میان ما است، نمی‌شود مردم را به بیعت یزید وادار نمود.

سخاوت و کرامت امام حسین علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام همانند برادر، پدر، مادر و جد بزرگوارش در فضایل اخلاقی، سخاوت و کرامت سرآمد همگان بودند. او در کمک به محرومان شیوه خاصی داشت. گاهی در هنگام کمک به مستمندان از آنان سؤالات دینی می‌پرسید و آنگاه کمک خویش را به عنوان تشویق او از علم و معرفت و دینداری ارائه می‌داد. و دیگر اینکه در این کمک تلاش می‌کرد فقیر را توانا کند که از این

به بعد زندگی مستقل و خودکفایی داشته باشد. گاهی حضرت احسان می‌کرد که سائل آبرومند است و اگر مشکل خویش را در حضور دیگران بیان کند به عزت و شرافتش لطمه وارد می‌شود؛ برای جلوگیری از این زیان، به سائل دستور می‌داد که خواسته و مشکل خویش را بنویسد و به حضرت بدهد. آنگاه حضرت به بهترین شیوه او را یاری می‌کرد.

بنا به نقل مورخان در دوره امامت امام حسین علیه السلام روزی آن حضرت در گوشه‌ای از مسجد پیامبر ﷺ نشسته بود. در گوشه‌ای دیگر «عبدالله بن زبیر» و در قسمت دیگر «عتبه بن ابی سفیان» نشسته بودند. به نگاه یک عرب بیابانی شتر سوار آمد و شترش را در جلو درب مسجد بست و در کنار عتبه که از نامداران بنی امية بود متوقف شد و به او گفت: قتل نفسی رخ داد و خونبهایی برگردنم است. اگر می‌توانی کمک کن. عتبه بن ابی سفیان به غلامش گفت که صد درهم به او بپردازند. چون کمک عتبه ناچیز بود و این عرب ده هزار درهم برای پرداخت دیه لازم داشت، از اخذ آن امتناع نمود. سپس به سوی عبدالله بن زبیر رفت. عبدالله هم دویست درهم به او داد، باز هم این اعرابی از اخذ آن امتناع نمود. آنگاه به سوی حسین بن علی علیه السلام رفت و به آن حضرت سلام گفت و خواسته خویش را با او در میان گذاشت.

حضرت فرمود: «يا أعرابي، نَحْنُ قَوْمٌ لَا تُعْطِي الْمَعْرُوفَ إِلَّا يُقْدَارُ الْمَعْرَفَةُ» ما اهل بیت به مقدار معرفت کمک می‌کنیم. یعنی از اسلام و فضایل اخلاقی و مسائل تربیتی چیزی بلد هستی؟ اعرابی گفت: بپرس.

امام حسین علیه السلام چندین سؤال کرد و اعرابی به خوبی پاسخ گفت. از جمله اینکه امام

حسین علیه السلام پرسید:

«ما النجاة من الهمامة» چه چیزی موجب نجات از هلاکت است؟

اعرابی پاسخ داد: «التوكل على الله».

حضرت علیه السلام پرسید: «أى الأعمال أفضّل؟»

او پاسخ داد: «الثقة بالله».

پرسید: «أى شئ خير للعبد في حياته؟»

او پاسخ داد: «عِلْمٌ مَعْهُ حِلْمٌ».

پرسید: «فَإِنْ خَانَهُ ذَلِكَ؟»؟

پاسخ داد: «مَالٌ يُرِينُهُ سَخَاءُ وَ سَمْحَةُ».

امام علیؑ پرسید: «فَإِنْ أَخْطَاهُ ذَلِكَ؟»؟

او گفت: «الْمَوْتُ وَ الْفَنَاءُ حَيْرُ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ وَ الْبَقَاءِ».

امام حسین علیؑ از پاسخ‌های حکیمانه این اعرابی خشنود شد و به وکیلش گفت: بیست هزار درهم بیاور و به این اعرابی بده. ده هزار درهم برای پرداخت دیه نفس و ده هزار درهم دیگر برای اینکه کار کند و خرج خانواده‌اش را تامین نماید.

اعرابی پول را گرفت و در مدح امام حسین علیؑ این اشعار را سرود:

وَ لَا لِي مَقَامٌ وَ لَا مَعْشَقٌ	طَرِبَتُ وَ مَا هاجَ لِي مَعْبُقٌ
فَلَذَّى الشِّعْرُ وَ الْمَنْطِقُ	وَلِكِنْ طَرِبَتُ لَا لِ الرَّسُولِ
نُجُومُ السَّمَاءِ بِهِمْ تَشْرُقُ	هُمُ الْأَكْرَمُونَ هُمُ الْأَنْجَبُونَ
وَ أَنَّ الْجَوَادُ فَلَا تُلْحَقُ	سَبَقَتِ الْأَنَامُ إِلَى الْمَكَرُمَاتِ
فَقَصَرَ عَنْ سَبْقَةِ السَّبْقِ	أَبُوكَ الَّذِي سَادَ بِالْمَكَرُمَاتِ
وَ بِابِ الْفَسَادِ بِكُمْ مُغْلَقٌۚ۱	بِهِ فََسَحَ اللَّهُ بَابَ الرِّشَادِ

روزی یکی از انصار خواست که حاجت خویش را بیان کند. امام حسین علیؑ به جهت اینکه این صحابه پیامبر ﷺ آبرومند است و در حضور دیگران از آبرویش مایه می‌گذارد و با خجالت می‌خواهد خواسته خویش را بیان کند، به او گفت: در یک کاغذ مشکل خویش را یادداشت کن و به من بده. او نوشت که فلانی از من پانصد دینار طلب دارد و من از پرداخت آن عاجزم. امام حسین علیؑ به منزل او رفت و هزار دینار به او داد و فرمود: پانصد دینار برای پرداخت دین و پانصد دینار هم برای سرمایه زندگیت.^۲

۱- سیرۃ الائمه الائمه عشر، هاشم معرف الحسنی، ج ۲، ص ۲۸ و ۲۹

۲- همان، ص ۳۰

سیاست امام حسین علیه السلام در برابر معاویه

دوره بیست ساله زمامداری معاویه، ده سالش در دوره امامت امام حسن علیه السلام و ده سال دیگرش در دوره امامت امام حسین علیه السلام قرار داشت. حال سؤال اینجاست که در این ده سالی که امام حسین علیه السلام در عهد معاویه مسؤولیت امامت را عهده‌دار بود، نسبت به زمامداری معاویه چه سیاستی را در پیش گرفت؟

پاسخ این است که سیاست امام حسین علیه السلام همانند سیاست برادرش امام مجتبی علیه السلام بود، یعنی همان راهی را که امام حسن علیه السلام در ارتباط با حکومت معاویه در پیش گرفته بود، امام حسین علیه السلام در پیش گرفت: نه تأیید و نه قیام، ایشان با هوشیاری تمام، فعالیت‌های هدایت گرایانه‌ای را که جنبه مبارزه فرهنگی داشت در پیش گرفت.

چرا امام علیه السلام حکومت معاویه را تأیید نکرد؟

امام حسین علیه السلام حکومت معاویه را تأیید نکرد، زیرا او وظیفه داشت که از حق دفاع کند نه از باطل. حکومت معاویه، باطل و غصبی و خود او از کسانی است که در فتح مکه از ترس کشته شدن به ظاهر مسلمان شدند. به تعبیر بهتر، او مسلمان نشد بلکه چهره کفر خود را در لباس نفاق پوشاند. به بیان امام علی علیه السلام «ما أسلموا و لكن استسلموا» آنان مسلمان نشدند، بلکه تسليم مسلمانان شدند.

همین معاویه است که در پاسخ به «مغیرة بن شعبه» که از او خواسته بود تا قدری درباره خاندان علی علیه السلام و شیعیانش به عدالت رفتار کند، گفته بود: «لا والله إلا دُفناً دُفناً» به خدا قسم هدفم دفن نام پیامبر و دفن اسلام است.^۱

بنابراین، سیاست تأیید درست نیست. این نه با آرمان حسین علیه السلام، بلکه با سیاست هیچ

مسلمان و آزاده‌ای نمی‌سازد.

۱- ابن ابی الحدباء، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۹

۲- نهج البلاغه، نامه ۱۶

چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟

امام حسین علیه السلام در دوره زمامداری معاویه قیام نکرد، ولی بعد از مرگ معاویه و در دوره بیزید پرچم قیام و مبارزه را برافراشت. هر دو حکومت ناپاک و ناحقند. حکومت هر دو غصبی است. چرا امام حسین علیه السلام در دوره بیزید قیام کرد، ولی در دوره معاویه پرچم قیام را در دست نگرفت؟ اگر قیام خوب نبود، چرا بعد از قیام کرد و اگر قیام خوب بود چرا در زمان معاویه این پرچم را در دست نگرفت؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که حکومت بیزید با حکومت معاویه تفاوت‌هایی دارد، از آن جمله به دو تفاوت اشاره می‌کنیم؛ یکی اینکه معاویه در حل و فصل مشکلات از مهارت خاصی برخوردار بود. به اصطلاح امروزی، معاویه کهنه کار و آزموده بود. ولی بیزید فردی بود، ناپخته، بی تجربه و فاقد این مهارت‌ها. و دیگر اینکه معاویه ظاهر اسلام را تا حدودی در نزد دیگران رعایت می‌کرد، ولی بیزید به هیچ عنوان ولو ظاهری، به اسلام بهانمی داد و احکام اسلام را رعایت نمی‌کرد. او آشکارا شراب می‌خورد و آشکارا می‌گفت که اسلام را قبول ندارم. شراب می‌خورد و این شعر را می‌خواند:

لَعِبْتَ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا
خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ^۱

بنی هاشم با سلطنت بازی کردند، پس نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد.

بنابراین، شرایط زمان بیزید با زمان معاویه تفاوت داشت و نمی‌شود یکی را با دیگری قیاس کرد. با توجه به همین دو تفاوت است که شیوه امام حسین علیه السلام در برخورد با زمامداری بیزید نسبت به برخوردش با زمامداری معاویه متفاوت است.

حال سخن در این است که چرا در دوره زمامداری معاویه، امام حسین علیه السلام دست به شمشیر نبرد و با آنان پیکار نکرد؟

در پاسخ باید گفت که در این دوره یک سری موانع وجود داشت که با وجود این موانع، قیام نتیجه مفیدی نداشت. در اینجا از دو مانع یاد می‌کنیم:

۱- سیره‌ی پامبر بزرگ، ج ۱، ص ۴۶

موانع قیام

۱- پیمان صلح: اگر حسین بن علی علیه السلام در برابر حکومت معاویه قیام می‌کرد، معاویه با تبلیغات گسترده، صدای حق طلبانه امام حسین علیه السلام را خاموش می‌کرد و به بهانه اینکه این قیام برخلاف پیمان صلح است، حسین بن علی علیه السلام را به پیمان شکنی متهم می‌کرد. این پیمان اگر چه توسط امام مجتبی علیه السلام منعقد شده بود، لیکن حسین بن علی علیه السلام هم آن را تأیید نموده بود، مردم می‌دانستند که حسین علیه السلام متعهد شده است تا هنگامی که معاویه زنده است، بر ضد او دست به شمشیر نبرد؛ بنابراین در صورت قیام، معاویه حسین بن علی علیه السلام را به پیمان شکنی و فرصت طلبی متهم می‌نمود و افکار عمومی هم پذیرای این حرف می‌شدند.

۲- قیافه دین گرایانه: معاویه خود را مسلمانی که به حق بر مردم حکومت می‌کند قلمداد کرده و حکومت خود را از زاویه‌های متعددی مشروع و قانونی معرفی می‌کرد و ژست دینی به خود می‌گرفت. اگر چه زوایای متعددی که او به آنها تمسک می‌کرد و از آنها برای مشروعیت حکومت خود بهره می‌گرفت، هیچ کدام پایه و اساسی نداشت و هیچ یک حکومت او را از غصبی و نامشروع بودن خارج نمی‌کرد، لیکن او با تبلیغات گسترده افکار عمومی را فریب داده بود ولذا بسیاری از مسلمانان و بویژه شامیان آن را پذیرفته بودند.

او از این زاویه‌ها برای مشروعیت خویش بهره می‌گرفت:

اولاً: با ادعای خونخواهی عثمان حکومت خود را مشروع معرفی می‌کرد و می‌گفت عثمان مظلوم کشته شده است و من ولی دم (صاحب خون) او هستم، بنابراین حکومت به من می‌رسد.
ثانیاً: بعد از جریان حکمت و حماقت ابوالموسى اشعری و نیرنگ عمرو عاص، ادعای مشروعیت نمود و خود را امیر المؤمنین خواند.

ثالثاً: معاهد صلح منعقد در سال چهل و یکم هجری را مستمسک دیگری برای خویش قرار داد.

رابعاً: می‌گفت مردم بامن بیعت کرده‌اند و این بیعت را دلیلی برای قانونی بودن حکومت خود معرفی می‌کرد.

معرفی می‌کرد.

با این موانعی که بیان شد، اگر امام حسین علیه السلام در زمان معاویه دست به شمشیر می‌برد، جز زیان عایدی نداشت. اندک شیعیانی که از امام علی علیه السلام باقی مانده بودند قتل عام می‌شدند و راه برای ادامه حکومت امویان بیشتر هموار می‌شد. به همین جهت است که امام حسین علیه السلام به شیعیان انقلابی سفارش می‌کرد: مادامی که معاویه زنده است قیام مسلحانه اثربار ندارد.

مبارزات امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

امام حسین علیه السلام گرچه قیام مسلحانه را به صلاح اسلام و مسلمانان نمی‌دید، لیکن تسلیم شرایط زمان نشد، بلکه به جای قیام و حرکت مسلحانه به مبارزات فرهنگی و ارشاد مردم پرداخت و هر جاکه منکری می‌دید، فریاد می‌زد. اینک به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- سخنرانی آتشین در حضور معاویه

همان‌گونه که در بحث گذشته بیان شد، روزی معاویه به قصد اینکه پایگاه اجتماعی امام حسین علیه السلام را بکاهد، حسین بن علی علیه السلام را برای سخنرانی بر بالای منبر فرستاد. حسین علیه السلام در این سخنرانی قاطعانه از موضع حق طلبانه اهل بیت پیامبر ﷺ دفاع کرد و مردم را به حمایت از آنان و مخالفت با حزب شیطان فراخواند. سرانجام معاویه از گفته خویش پشیمان شد.

بنا به نوشته یعقوبی، معاویه به حسین بن علی علیه السلام گفت: ابو عبدالله! دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتم، پس آنها را حنوط کردیم و کفن پوشانیدیم و بر آنان نماز خواندیم و دفنشان کردیم؟ امام حسین علیه السلام گفت: به پروردگار کعبه سوگند که اگر ما پیروان تو را بکشیم، آنان را نه کفن و حنوط می‌کنیم و نه نماز می‌خوانیم و نه دفن می‌کنیم!^۱

۲- سخنرانی افساگرانه در اجتماع حجاج

«سلیم بن قیس هلالی» می‌نویسد: یکی دو سال پیش از مرگ معاویه، آنگاه که ستم‌ها به شیعیان و اهل بیت پیامبر فرزونی یافته بود، امام حسین علیه السلام به حج مشرف شد، امام حسین علیه السلام از

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴

«صحابه» و «تابعین» و نیز از عموم بنی هاشم خواست که در چادر او واقع در «منی» اجتماع کنند. بالغ بر هفتصد نفر از «تابعین» و دویست نفر از «صحابه» در چادر آن حضرت جمع شدند. آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست و سخنرانی مفصلی ابراد کرد. از جمله فرمود: «أَتَأَبْعُدُ إِنَّ هَذَا الطَّاغِيَةَ قَدْ صَنَعَ إِنَا وَبِشَيْعَتِنَا مَا عَلِمْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَشَهَدْتُمْ وَبَلَغْتُمْ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسَّالُكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدَقْتُ قَوْنِي وَإِنْ كَذَبْتُ فَكَذَبْتُ بَوْنِي وَاسْمَعُوكُمْ مَقَالَتِي وَاکْتُبُوكُمْ قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوكُمْ إِلَى أَمْسَارِكُمْ وَقَبَائِلِكُمْ، وَمَنْ أَشَمَّتُمُوهُ مِنَ النَّاسِ وَوَرَقْتُمْ يَهُ، فَادْعُوهُ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقْنَا فَإِنَا نَخَافُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذَهَبَ وَيُعْلَمَ وَ...» دیدید که این مرد ستمگر با ما و پیروان ما چه کرد؟ من در اینجا مطالبی را با شما در میان می‌گذارم، اگر درست است تصدیق کنید و اگر درست نیست تکذیب کنید. سخنان مرا بشنوید و بنویسید و در بازگشت به دیار خویش با مردم در میان بگذارید. آنان را به حق ما دعوت کنید، چون که می‌ترسم حق اهل بیت به فراموشی سپرده شود. سپس حضرت مطالبی در حقانیت اهل بیت پیامبر ﷺ مطرح کردند و آنان به درستی آن تصدیق نمودند.^۱

۳- موضع گیری در برابر مروان

روزی مروان حاکم مدینه، در خطبه اش از امام علی بن ابیطالب علیه السلام به بدی یاد کرد. آنگاه که از منبر پایین آمد، حسین بن علی علیه السلام از راه رسید. به حضرت گزارش دادند که مروان چنین و چنان گفته است. امام حسین علیه السلام به مروان عتاب کرد: «يَا ابْنَ الزَّرْقاءِ، يَا ابْنَ آكِلَةِ الْقُعْلِ، أَنْتَ الْوَاقِعُ فِي عَلِيٍّ» ای پسر زن کبود چشم، ای پسر زن شپش خوار، این حرف را درباره امام علی علیه السلام تو زدی و...^۲

مروان ناراحت بود که چرا امام حسین علیه السلام اسم پسرش را علی گذاشته است. او روزی در مدینه چشمش به امام سجاد علیه السلام خورد و لازم پرسید: اسمت چیست؟ حضرت پاسخ داد: «اغلی بن الحسین» اسم برادرت چیست؟ فرمود: «علی». او با ناراحتی تمام گفت: علی و علی پدرت چه می خواهد که اسم دو پسر را «علی» گذاشته است؟ امام سجاد علیه السلام می گوید: سپس به نزد پدر

۱- الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۱۹۹

۲- بخار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۱

بزرگوارم امام حسین علیه السلام رفتم و جریان را گزارش دادم. حضرت فرمود: اگر صد پسر می‌داشم همه را علی نام می‌نہادم.^۱

۴- برخورد با ولید

«ولید بن عتبة بن ابی سفیان» بعد از مروان حاکم مدینه بود، ولید مانع از ملاقات شیعیان عراق با امام حسین علیه السلام شد. امام حسین علیه السلام در برابر ولید به شدت موضع گرفت و گفت: «یا ظالماً لِنَفْسِهِ، عاصِيًّا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحَوُّلُ يَبْنِي وَ يَبْنَ قَوْمٍ عَرَفْوَا مِنْ حَقِّيْ ما جَهَلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمَّكَ؟» ای ظالم و گناهکار، چرا مانع می‌شوی میان من و آنانی که آشنا هستند به حقی از ما که تو و عمومیت معاویه نسبت به آن حق جهل دارید؟^۲

۵- جلوگیری از سوء استفاده‌های سیاسی - تبلیغی

معاویه و باند اموی از راههای مختلفی در تلاش بودند تا در افکار عمومی القا کنند که بنی‌هاشم در برابر بنی‌امیه کوتاه آمد، شکست خورده یا از در آشتی با بنی‌امیه وارد شده‌اند. در همین ارتباط، گاهی برای خواستگاری دختری از بنی‌هاشم اقدام می‌کردند. گاهی می‌کوشیدند تابه آنان هدیه‌ای بدهند و یا زمینی را از آنان بخرند و از همه این امور بهره‌برداری سیاسی بکنند. حسین بن علی علیه السلام در این‌گونه امور واکنش نشان می‌داد و جلوی هرگونه سوء استفاده و بهره‌برداری‌های تبلیغاتی را از دشمن می‌گرفت. به عنوان نمونه:

مورخان نوشتند که معاویه به مروان حاکم مدینه نوشت که از «ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر و حضرت زینب علیه السلام» برای پسرش بیزید خواستگاری کند. مروان برای این کار نزد عبدالله بن جعفر رفت و تقاضای معاویه را بیان کرد. عبدالله در پاسخ گفت: بزرگ بنی‌هاشم و سرور ما حسین بن علی علیه السلام است. در این امر نظر او مهم است هر چه او گفت ما تابع هستیم. عبدالله بن جعفر با امام حسین علیه السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: «أَتَرْوَجْهُ وَ شَيْوُفُهُمْ تَقْطُرُ دِمَائِهَا» آیا در حالی که خون‌های ما از شمشیرهای بنی‌امیه می‌چکد، می‌شود با آنان وصلت نمود؟!^۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱
۲- موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۲۲۸ و ۲۲۹

۳- ابن سعد کاتب و اندی، ترجمة الامام الحسين علیه السلام، ص ۳۹، نشر تراثنا

بنابه نقل علامه مجلسی، مروان بعد از آنکه با عبدالله بن جعفر صحبت کرد، این پیشنهاد را به نزد حسین بن علی طیلله برد. امام حسین طیلله به او پاسخ منفی داد و گفت: من به وکالت از خواهرزاده‌ام «ام کلثوم»، او را به عقد پسر عمومیش «قاسم بن محمد بن جعفر» درآورده‌ام. مروان ناراحت شد و رنگ رخساره‌اش دگرگون شد و گفت: بین بنی امية و بنی هاشم رابطه حسن وجود ندارد.^۱

* بنا به نقل «ابن عساکر» در تاریخ دمشق، معاویه کنیزی را به همراه هدایایی برای امام حسین طیلله فرستاد. امام حسین طیلله آن کنیز را آزاد کرد و هدایای ارسالی را به او بخشید و سپس دستور داد هزار دینار هم به او بدهند.^۲

ع- موضع‌گیری در برابر شهادت حجر بن عدی و یاران

بعد از شهادت حجر بن عدی و یارانش در مرج العذراء، گروهی از شیعیان و بزرگان عراق برای دیدار با امام حسین طیلله به مدینه رسپار شدند و با حضرت ملاقات نمودند. مروان حکم والی مدینه معاویه را از این جریان آگاه نمود. معاویه نامه‌ای به امام حسین طیلله نوشت و به ایشان هشدار داد که مبادا قیامی بر ضد انجام دهد و تهدید کرد و گفت: «اگر بدی کنی بدی می‌بینی» نامه به دست امام حسین طیلله رسید. حضرت پاسخی مبسوط و کوبنده به معاویه نوشت و بالحنی شدید، سیاست‌های ضد دینی او را بر شمرد، کارهای زشت او را یکی پس از دیگری به وی گوشزد کرد. از جمله نوشت که تو حجر بن عدی و یارانش را بدون هیچ گناهی به شهادت رساندی.^۳

۷- مخالفت با ولایتعهدی بیزید

یکی از ابعاد مبارزات مهم امام حسین طیلله مخالفت آن حضرت با ولایت عهدی بیزید است. معاویه در این باره بسیار سرمایه‌گذاری کرد و حسین بن علی طیلله هم با رشادت تمام در برابر این سیاست خطرناک و شیطانی ایستاد.

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- جعفریان، رسول، حبات فکری و سیاست امامان شیعه طیلله، ص ۱۷۸ و ۱۷۴.

۳- ابن قبیه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۴.

برای توضیح این امر، توجه به این نکته لازم است که معاویه طبق مفاد معاهده صلح تعهد کرده بود که کسی را جانشین خود قرار ندهد. در هنگامی که امام مجتبی علیه السلام زنده بود معاویه چندان تلاشی در این باره نمی‌کرد. چون می‌دانست که با وجود حسن بن علی علیه السلام مسلمانان به ولایت عهدی یزید رضایت نمی‌دهند بخصوص در حوزه خلافت شرقی (عراق و حجاز) مردم به طور گسترده مخالفت خواهند کرد.

شیطنت مغیرة بن شعبه

در دوره امامت امام مجتبی علیه السلام بود که معاویه تصمیم گرفت «مغیرة بن شعبه» را از فرمانروایی کوفه عزل کرده و سعید بن عاص را به جای او نصب کند. مغیرة بن شعبه از این امر آگاه شد و در پی چاره برآمد. به شام پیش معاویه رهسپار شد و در آنجا ولایت عهدی یزید را مطرح کرد و از او خواست که از مردم برای یزید بیعت بگیرد.

معاویه گفت: در این کار چه کسی به من کمک خواهد کرد؟ مغیره گفت: کوفه به عهده من و بصره هم به عهده برادرم «زیاد». اگر از این دو شهر بیعت گرفته شود، در دیگر نقاط کسی مخالفتی نخواهد کرد. معاویه به مغیره گفت: بر سر کارت برگرد و زمینه ولایت عهدی یزید را آماده کن.^۱ معاویه وجود حسن بن علی علیه السلام را بزرگترین مانع در این راه می‌دید. به همین علت با دسیسه ایشان را به شهادت رساند.

معاویه بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام به «زیاد» حاکم بصره نوشت: از مردم برای ولایت عهدی یزید بیعت بگیر. زیاد در پاسخ نوشت: یزید سابقه خوبی ندارد. کارهای زشت مرتكب می‌شود. سگ بازی می‌کند. شراب می‌خورد و آشکارا خدا را معصیت می‌کند. در ضمن تا هنگامی که حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر در میان مردم هستند، نوبت به یزید نمی‌رسد. خوب است یکی دوسالی در نگ نمایی و یزید هم رفتارش را تغییر دهد تا زمینه برای ولایت عهدی او فراهم شود.^۲

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۵۰۳

۲- سید مرتضی عسکری، معالم المدرسین، ج ۳، ص ۲۰.

در بی این پیشنهاد، معاویه به یزید دستور داد که به همراه رزمندگان اسلام به جبهه‌های «غذقذونه» در امتداد مرز با رومیان برود. یزید به همراه معشوقه‌اش «ام کلثوم دختر عبدالله بن عامر» در کاروان رزمندگان شرکت کرد و از شام بیرون رفت. در بین راه در «دیر مران» یزید به بیانه بیماری، از لشکر فاصله گرفت و به عیش و نوش خود پرداخت. اتفاقاً سپاهیان در «غذقذونه» گرفتار جنگ و بلاهای طبیعی مانند تب و آبله شدند. خبر مزیضی سپاهیان به یزید رسید. وی اظهار خوشحالی کرد که از آنان جدا شده است و در کنار معشوقه‌اش در حال عیش و نوش است. آن‌گاه به معشوقه‌اش تکیه داد و این شعر را خواند:

ما إن أبالي بِسَالاتِ جُمُوعُهُمْ
«بِالْعَذْقَذُونَةِ» مِنْ حُمَّىٍ وَ مِنْ مُوْمٍ
إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي غُرَفٍ
بِسَدِيرٍ مُرَانٍ عِنْدِي أُمُّ كُلُثُومٍ
از تب و آبله سختی که در «غذقذونه» به آنان رسیده است، یاک ندارم، هرگاه در دیر مران در
میان غرفه‌ها بر تشك‌ها تکیه زنم و ام کلثوم پیش من باشد.^۱

افزون بر این، معاویه یزید را امیر الحاج قرار داد، او بعد از سفر حج به همراه کاروان حاجیان به مدینه رهسپار شد. معاویه پول‌های فراوانی را در اختیار یزید قرار داد تا با بذل و بخشش‌ها مقبولیت عمومی کسب نماید.

یزید در مدینه با حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس ملاقات کرد. امام حسین علیه السلام از دهان یزید بوی تعفن شراب را احساس نمود. حضرت علیه السلام به او گوشزد کرد که این کارهای منکر را ترک کن. یزید اول انکار کرد که شراب خورده است و گفت: این بوی شراب نیست، بلکه نوعی عطر شامی است. سپس ظرف شرابی را طلبید و در حضور امام حسین علیه السلام بیشتر مانه به باده‌گساري پرداخت.^۲

مخالفت مردم مدینه با ولایتعهدی یزید

معاویه به مروان حاکم مدینه نوشت: از مردم برای یزید بیعت بگیر. مروان مردم مدینه را

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۰ و ۱۶۱

۲- موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۴۹

فراخواند و دستور معاویه را به آنان ابلاغ نمود. مردم مخالفت‌های شدیدی از خود نشان دادند. مروان به معاویه نوشت که مردم مدینه حاضر نیستند تا با یزید برای ولایت عهدی بیعت کنند. معاویه مروان را از حکومت مدینه معزول کرد و سعید بن عاص بن امية را به جای او نصب نمود و ازاو خواست تا مردم را به بیعت با یزید فراخواند. او مردم را فراخواند ولی مردم مخالفت نمودند. سعید بن عاص به معاویه نوشت که مردم مخالفند، به خصوص چهار نفر از جمله حسین بن علی ؓ حتی یک نفر از بنی هاشم حاضر به بیعت نشده است.^۱ معاویه به طور مستقیم وارد کار شد، به مدینه رفت و در مدینه با عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی ؓ ملاقات نمود. این پنج نفر در رأس مخالفان ولایت عهدی یزید بودند. معاویه با تک تک اینها با تهدید و تشویق و تطمیع کوشید تا پذیرای بیعت با یزید بشوند، ولی موفق نشد. معاویه بیش از همه از بنی هاشم عصبانی شد. چرا که به قدری پایگاه اجتماعی حسین بن علی ؓ قوی بود که حتی یک نفر هاشمی حاضر به بیعت با ولایت عهدی یزید نشد. به همین خاطر حقوق بنی هاشم را قطع کرد. عبدالله بن عباس به او گفت: چرا حقوق بنی هاشم را قطع کردی؟ معاویه گفت: چون که سید بنی هاشم حسین بن علی ؓ ولایته را نپذیرفته است. عبدالله بن عباس گفت: اگر دلیل تو همین باشد پس چرا حقوق دیگران که بیعت نکرده‌اند را قطع نکرده‌ای؟ معاویه که در برابر ابن عباس قافیه را باخته بود، دستور داد حقوق بنی هاشم را پرداختند. معاویه سپس به مکه عزمت نمود، پیشگامان مخالفان با ولایته دیده بود. معاویه کوشید تا آنان را به بیعت وادارد (به خصوص حسین بن علی ؓ را) ولی موفق نشد.

سرانجام مأیوسانه به یزید وصیت کرد که من حکومت را برای تو از هر جهت هموار کرده‌ام، فقط از چند نفر می‌ترسم، از جمله از حسین بن علی ؓ.^۲ آری، حسین بن علی ؓ مخالف حکومت یزید و پرچمدار نهضت کربلا بود.

۲- الفتح ابن اعثم کوفی، ص ۷۹۳ به بعد

۱- الامامة و السياسة، ص ۱۹۹ - ۲۰۰

امر به معروف و نهی از منکر

حجۃ الاسلام سید حسین هاشمی نژاد

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر، در نهضت امام حسین علیہ السلام

قال الامام الحسین علیہ السلام : «اللهم إني أحب المعروف و أنكر المنكر»^۱ خداوندا، می دانی که معروف را دوست و منکر را دشمن می دارم.

این جمله زیباز اسالار شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین علیہ السلام در کنار تربت جد بزرگوارش رسول گرامی اسلام علیہ السلام فرموده اند. در مقاتل چنین آمده است:

«فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ التَّانِيَةُ، خَرَجَ إِلَى الْقَبْرِ أَيْضًا وَ صَلَّى رَكَعَاتٍ» بعد از امتناع از بیعت با یزید شب دوم نیز به روضه نبوی آمد و نماز خواند، «فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاوَتِهِ جَعَلَ يَقُولُ» آنگاه که از نماز فارغ شد فرمود: «اللهم هذا قبر نبیک محمد و أنا ابن بنت نبیک» خدا، این قبر پیامبر تو و من هم فرزند دختر او هستم «وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ» برای من پیشامدی رخ داده که تو آنگاهی «اللهم إني أحب المعروف و أنكر المنكر» خداوندا من معروف را دوست و منکر را دشمن می دارم «وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَلِ وَ الإِكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرَتْ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضَىً، وَ لِرَسُولِكَ رِضَىً»^۲ به حق این قبر و به حق آن کسی که در این قبر است، از توای خدای بزرگ، می خواهم راهی برایم انتخاب کنی که موجب رضایت تو و خشنودی پیامبرت باشد.

این رفتار و گفتار نورانی حضرت امام حسین علیہ السلام حاوی نکاتی ارزنده است که به چند مورد آن

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۸، عالم، ج ۱۷، ص ۱۷۷، مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۱۸۶

اشاره می‌شود.

- ۱- جواز توشیل به پیامبر و تربت پاکش
- ۲- احترام و ارزش ویژه برای قبر پیامبران و اولیای الهی (اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ)
- ۳- اعلام هدف قیام (امر به معروف و نهی از منکر)
- ۴- واگذاری امور به پروردگار متعال و رضایت به آنچه برای او اختیار کرده و مورد خشنودی خدا و رسول است.

امر به معروف، عامل بقای دین

آمرین به معروف و ناهین از منکر، یاران خدایند:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَثُواهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَتَوْالِرَكُونَ وَ أَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ
الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» اکسانی خدا را یاری می‌کنند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و
تمکین دهیم، نماز را به پای می‌دارند و زکات به مستحقان می‌دهند و امر به معروف و نهی از
منکر می‌کنند و عاقیت کارها در دست خداست.

مرحوم ملا مهدی نراقی (ره) در کتاب اخلاقی «جامع السعادات» می‌فرماید: «بزرگترین
مراسم دین، امر به معروف و نهی از منکر است که انبیای الهی برای آن مبعوث شده‌اند و به منزله
قطب است و آسیاب ملت‌ها به دور آن می‌چرخد».

مولای منقیان امیر مؤمنان حضرت علی بن ابیطالب ؑ می‌فرماید: «قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ
بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ»^۲ قوام شریعت یه امر به معروف و نهی از منکر و
اقامه حدود الهی بستگی دارد. یعنی اگر این امور مهم تعطیل شود، دین به مرور زمان ضعیف
می‌گردد و پایه‌های شریعت سست می‌شود.

«غزالی» در کتاب «کیمیای سعادت» و «احیاء العلوم» می‌گوید: «امر به معروف و نهی از منکر،
قطبی از اقطاب دین است. اگر این دو مندرس شود، همه شعائر شرع باطل می‌شود».

لذا می بینیم که امام حسین علیه السلام هنگامی که قصد خروج از مکه به سوی کربلا را دارد، در پاسخ افرادی که می گفتند: چرا در موسم حج از مگه خارج می شوید؟ جواب می دهند: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعَلِّمُ بِهِ وَ الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهِ عنْهُ»^۱ آیا نمی بینید که به حق عمل نشله و از باطل جلوگیری نمی شود.

بعد حضرت اضافه می فرمایند: «لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِيقًا فَإِنَّى لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» سزاوار است که مؤمن در چنان جامعه ای در راه خدا بمیرد. و من مرگ را جز سعادت نمی بینم وزندگی کردن با ظالمین و ستمگران را جز آندوه و غم و خصه نمی دانم.

سپس حضرت در این جا به آیه شریفه «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمَنَاتُ بَعْضُهُمُ أُولَائِهِ بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ استناد کرده و می فرماید: «فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيقَةً مِنْهُ» خداوند برنامه ها را از امر به معروف و نهی از منکر شروع کرد و این عالی ترین فریضه می باشد «لِعِلَّهِ يَأْنَهَا إِذَا أُدِيَتْ وَ أُقِيمَتْ، اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْثُوا وَ صَبُّهَا» زیرا خدا می داند زمانی که این دو فریضه ادا و اقامه گردد، تمام فرائض دیگر - چه آسان ها و چه سخت هایشان - بر پا مانده و قوام می گیرند «وَ ذَلِكَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهَى عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ» و این چنین است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به سوی اسلام می باشد.

امر به معروف و نهی از منکر، ویژگی بهترین امت

خداوند مهریان در قرآن می فرماید: «كُنُّمْ خَيْرٌ أُمَّةٍ أُخْرِجَتِ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَّ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳ ای مسلمان ها، شما نیکو ترین امتی هستید که از میان مردم برگزیده شدید و

مردم را به نیکوکاری و ادارکرده و از بدکاری باز می دارید و ایمان به خدا دارید. و اگر همه اهل کتاب ایمان می آورندند، در عالم برای آنان چیزی بهتر نبود، لیکن بعضی از آنها مؤمن و بیشتر آنان فاسق و بدکارند.

در این آیه شریفه خداوند می فرماید: شما به علت علاقه به معروف و تنفر از منکر بهترین امت هستید.

در مورد ذکر امر به معروف و نهی از منکر قبل از ایمان به خدا در این آیه شریفه، نظر بعضی از مفسرین این است که اگر این دو وظیفه الهی ترک شود، ایمان به خدا نیز در جامعه دچار رخوت و سستی می گردد؛ بنابراین اگر ملتی از ملل اسلامی در انجام این دو وظیفه الهی کوتاهی کند بهترین امت نخواهد بود، بلکه می توان گفت به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر بدترین ملت خواهد شد و معروف در آن اجتماع منکر و منکر معروف خواهد شد، به روایت ذیل توجّه فرمائید.

قالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَيْفَ يُكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟» پیامبر گرامی فرمود: چگونه می باشید آنگاه که زن هایتان فاسد و جوان هایتان فاسق و تبه کار باشند و شما امر به معروف نکرده و (مردم را) از زشتکاری باز نمی دارید؟ «قَيْلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ» گفته شد: یا رسول الله ﷺ آنچه فرمودید روی خواهد داد؟ «قالَ: نَعَمْ وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ يُكُمْ إِذَا أَمْرَتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟» فرمود: بلی و از این بدتر، حالتان چگونه باشد آن وقت که به زشتی فرمان داده و از خوبی نهی کنید؟ «قَيْلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟» گفته شد: ای رسول الله ﷺ، این قضیه اتفاق خواهد افتاد؟ قالَ: نَعَمْ وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ يُكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟» فرمود: آری و بدتر از این؛ چگونه خواهید بود آن زمان که خوبی ها را زشت و ناشایست و بدی ها را زیبا و پستدیده ببینید؟^۱

از روایت فوق استفاده می کنیم که اگر این دو امر مهم فراموش شود و مسلمین به آن اهتمام نورزن، به مرور زمان، معروف منکر و منکر معروف خواهد شد و اگر اجتماعی، چنین حالتی را

پیدا کرد، آن ملت دیگر بهترین امت نبوده بلکه بدترین امت خواهد بود.

مردم در برخورد با منکرات چهار گروهند

حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام افراد را در برابر منکرات به چهار گروه تقسیم می فرمایند: «فَمِنْهُمْ
الْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ يَيْدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخَصَالِ الْخَيْرِ»^۱

از قول مرحوم آیة الله العظمی «حاج شیخ عبدالکریم حائری» - رضوان الله تعالیٰ علیه -
مؤسس حوزه علمیه قم، نقل شده است که فرمودند: پیرمردی بود که به نماز جماعت حاضر
می شد و آدم خوبی بود ولی صورتش رامی تراشید، من دنبال فرصت مناسبی می گشتم تا او را ز
این منکر نهی کنم.

روزی درب حرم مطهر با یکدیگر رو برو شدیم به او گفتم: من دوست دارم صورت شما را
بیوسم. جلو رفتم و صورتش را بوسیدم و در گوشش آهسته گفتم: جای بوسه من پیرمرد را
نتراش، گفت: چشم و دیگر محاسن را نتراشید.
(گروه اول): گروهی از مسلمین با دست و زبان و قلبشان با منکر مخالفت می کنند. این عده
خصلت های خوب را به کمال رسانیده اند.

(گروه دوم): حضرت ادامه می دهد: «وَ مِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ يَيْدِهِ فَذَلِكَ
تَمَسْكٌ بِخَصَالَيْنِ مِنْ خَصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضِيَّعٌ خَلَلٌ» دسته دیگری از مسلمان ها با زبان و
قلبشان با منکر مخالفت می کنند، اما در عمل جلوگیری نمی کنند، این دسته دو خصلت خوب
را اختیار کرده یک خصلت را از دست داده اند.

(گروه سوم): حضرت درباره این گروه می فرماید: «وَ مِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ يَيْدِهِ وَ
لِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَائِنِ مِنَ الْثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ» گروه دیگر قبلًا از منکر
بیزاری می جویند، ولی با دست و زبان با آن مقابله نمی کنند. این عده بالاترین و بهترین
خصلت ها را ترک کرده و فقط به یکی از آن ها تممسک جسته اند.

۱- نهج البلاغه - فصار الحکم، حدیث شماره ۳۶۶

(گروه چهارم): سرانجام درباره گروه آخر می فرماید: «وَهِنْهُمْ تَارِكُ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَكِيدُهُ قَذَلِكَ مِنْتَهُ الْأَحْيَا» دسته آخر کسانی هستند که ته قلبایا با منکر مخالف می باشند و ته با زبان و عمل با آن مقابله می کنند ایمان مردگان متخرّکی می باشد.

این بی تفاوتان حتی در قلبشان نیز بیزاری نمی جویند و می گویند: «عیسیٰ به دین خود، موسیٰ به دین خود»، «هر کسی را در قبر خودش می گذارند» و متأسفانه این گروه فراوانند.

حضرت پس از بر شمردن خصوصیات این افراد می فرماید: «وَمَا أَعْمَالُ الْبَرِّ كُلُّهَا وَالْجِهادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجَّيٍّ» تمام اعمال خیر و حتی جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر مانند آب دهانی است در برابر دریایی مواجه.

متأسفانه، این امر مهم الهی به خاطر عافیت طلبی خیلی از مردم تعطیل شده است. می ترسند به خاطر امر به معروف و نهی از منکر مشکلی در زندگی آنها ایجاد شود.

امر به معروف و نهی از منکر، از وظایف جوانان

در حالی که «حضرت لقمان» به فرزندش می فرماید:

«يَا بُنَيَّ أقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرِ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ»^۱

ای فرزندم، نماز را بپادار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در انجام این کار - اگر از مردم آزاری دیدی - صبر کن.

این آیه متنذکر این نکته شده است که در انجام این فرائض ممکن است برای انسان مشکلاتی (ناملایمات و ناراحتی بستگان و دوستان) ایجاد شود، یا ممکن است انسان مورد تمسخر و استهzae دیگران قرار بگیرد، ولی باید در مقابل اینها صابر و پایدار بود.

محرم و صفر، بهترین زمان برای امر به معروف و نهی از منکر

یکی از بهترین مواقعی که امر به معروف و نهی از منکر اثر مطلوب دارد، هنگام اقامه عزای سالار شهیدان کربلا، حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشد. چون دل‌هادر مصائب حضرتش داغدار و چشم‌ها اشکبار است، حال پذیرش موعظه در نفس‌ها آماده است و این وظیفه آمر به معروف و ناهی از منکر است که از این فرصت عالی بهره‌برداری کند و مردم را از گناهان و عذاب الهی بترسانند.

سخنی از خطیب ارزشمند اسلام، مرحوم «حجه‌الاسلام فلسفی»^۱

معظم له می‌فرمود: در قبیل از انقلاب در یکی از شهرستان‌هایی که شیعه و سنّی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند سخنرانی داشتم. دیدم در آن شهرستان فحشا و منکرات زیاد است و این بر اثر نبودن مجالس موعظه و امر به معروف و نهی از منکر است.

یک روز که علمای اهل سنت بدیدنم آمده بودند، آنان را مورد عتاب قرار دادم که چرا شما علمای عالم، امر به معروف نمی‌کنید و مجالس موعظه ندارید؟ پس از پایان سخنانم یکی از علمای سنّی برخاست و اجازه خواست که پاسخ مرا بدهد. به او اجازه دادم. آن عالم سنّی گفت «آقای فلسفی! اخدا سایه امام حسین علیه السلام را لزسر شما علمای شیعه کم نکند، چون ما حسین علیه السلام نداریم و مجلس روضه نداریم. امام حسین علیه السلام یک محبوبیتی به شما علمای شیعه داده است که تنانم او را می‌برید و صحبت روضه امام حسین علیه السلام می‌شود، همه اشارگرد شما جمع می‌شوند و شما در زیر سایه خینه عزای حسینی ۵۰ می‌مردم اخلاق می‌آموزید، هم معارف را بیان می‌کنید و هم تبیین احکام می‌کنید و شیعیان به برکت عزای امام حسین علیه السلام تربیت می‌شوند و این رمز موفقیت روحانیت شیعه است، مرحوم فلسفی می‌فرمودند: من برخاستم ولو را بوسیدم و بدلو گفتم؛ خوب فهمیدی، رمز محبوبیت و موفقیت شیعه، امام حسین علیه السلام است.

شایسته است راهپیمایی نیز نموده و بندگان خدا را به سوی فلاح و

رسانگاری سوقی دهند.

شناخت حق امام حسین علیه السلام*

مرحوم حجۃ‌الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی

الحمدُ للهِ وَ الصَّلوةُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ.

امام و اهتمام به عاشورا

قال الله العظيم في كتابه «لله العزة و لرسوله و للمؤمنين»^۱

یکی از افتخارات بزرگ ملت ایران این است که دارای عواطف روحانی و معنوی نسبت به اهل بیت رسول اکرم‌مند و قرن‌ها است که عزاداری عاشورا را احترام کرده‌اند. پدران و مادران و اجداد و گذشتگان شما، همگی یک چنین روزی را بسیار احترام می‌کردند. پس از انقلاب اسلامی، براین احترام افزوده شد؛ برای اینکه رهبر کبیر انقلاب، امام راحل سفارش کردند که مردم به عزاداری بیشتر اهمیت بدهند.

نفوذ کلام رهبر کبیر انقلاب اثرش این بود که تمام مملکت بیش از گذشته تکان خورد و مردم در مقام عزاداری، حد اعلای تکریم و احترام را نسبت به امام حسین علیه السلام ابراز نمودند.

*- این مقاله متن سخنرانی خطیب توامند معاصر، مرحوم حجۃ‌الاسلام والمسلمین فلسفی است که با هدف استفاده از سبک آن را عاطف شهر از تواریخ پادشاهی و باحداصل نصر قاد گذشته شده است.

۱- منافقون، آیه ۸

شناخت حق امام علی^{علیه السلام}

در قضایای امامت مطلبی وجود دارد که نکته‌ای معرفتی است. شماشنیده‌اید که در همه‌جا در روایات، وقتی در باب زیارت - مثلاً - صحبت می‌شود می‌گویند «عارفًا بِحَقِّهِ»^۱ این عارفًا بحقه یک معنای وسیعی دارد که من دو سه جمله از آن رامی‌گوییم: ۱- عارفًا بحقه یعنی آدمی بداند که امام معمصوم علی^{علیه السلام} به وسیله پیامبر ﷺ، برگزیده خداست. ۲- عارفًا بحقه یعنی تمام مسائل اسلام که وحی الهی است در نزد امام علی^{علیه السلام} است. ولی امام حسین علی^{علیه السلام} علاوه بر همه اینها چون قضیه کربلا و حادثه عاشورا یش بسیار مهم است، این عارفًا بحقه باید در قضیه عاشورا شناخته شود. اغلب شما مردم مسلمان بیش و کم در منابر و مجالس و مطالعاتان به سر قیام حسین بن علی علی^{علیه السلام} واقفید و عارف.

انگیزه قیام امام حسین علی^{علیه السلام}

امروز به مناسبت عاشورا و به مناسبت شرایط سیاسی و برای اینکه معرفت بیشتری برای حضار محترم پیدا بشود باید این نکته را عرض کنم که شما، شناخت بیشتری به حق امام حسین علی^{علیه السلام} در قضیه عاشورا پیدا کنید و این را به صورت سؤال عرض می‌کنم از طرف همه شما. چرا امام حسین علی^{علیه السلام} کربلا آمد؟ انگیزه امام حسین علی^{علیه السلام} چه بود؟ و هدفی که ابی عبدالله علی^{علیه السلام} داشت بر چه اساس بود؟ این سؤال اگر درست پاسخ داده شود، مطلب برای همه از نظر معرفت امام روشن می‌شود.

مسئله این بود که ابی عبدالله علی^{علیه السلام} یک قسمت ایام امامتش در زمان معاویه بود و یک قسمت ایام امامتش در زمان یزید. معاویه به عالم اسلام خیلی صدمه زد و دوستان بزرگوار علی علی^{علیه السلام} را بسیار کشت، اما مانند پرسش سخنان جنون آمیز نمی‌گفت. یزید علنًا در مجلس عمومی کفر خود را ظاهر کرد، [در حال مستی] گفت:

«لَعْبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا
خَبِيرٌ جاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ».^۲

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۷، ح ۱

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵، ذیل حدیث ۵

گفت: بنی‌هاشم با مملکت بازی کردند و به نام وحی و قرآن و به نام دین مردم را سرگرم کردند، [در حالی که] نه وحی نازل شده، و نه دینی هست و نه قرآنی هست و نه خدایی و نه ایمانی.

صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام

این طرز تفکر یزید بود. این تفکر را امام حسین علیه السلام نمی‌تواند تحمل کند و اصلاً قابل تحمل نیست و لذا من دیده‌ام گاهی بعضی از افراد، خیلی که بخواهند مؤدب صحبت کنند، می‌گوینند: چرا امام حسن علیه السلام در انقلاب کوتاه آمد و قیام نکرد و امام حسین علیه السلام قیام کرد؟ اولاً امام حسن علیه السلام قیام کرد، ولی افراد و سربازانش آن قدر بی‌وفایی کردند که یک [روز عده‌ای] نامه نوشتنده به معاویه که اگر به ما دستور بدی امام حسن علیه السلام را کتف بسته به شما تسلیم می‌کنیم (!) لذا امام حسن علیه السلام ناچار شد قراردادی با معاویه بینند. آن وقت یک سوال: چرا امام حسین علیه السلام بیزید قرارداد نبیست؟ نمی‌شد با یزید قرارداد بینند؟ برای اینکه بدانید امام حسن و امام حسین علیه السلام یک جور فکر می‌کردند، امام حسین علیه السلام در حدود ۱۰ سال پس از مرگ امام حسن علیه السلام امام بود و با این حال علیه معاویه لشکرکشی نکرد. معلوم می‌شود که مصلحت همان بوده که امام مجتبی علیه السلام عمل کرده است. وقتی معاویه مُرد و بیزید روی کار آمد بد امام حسین علیه السلام گفتند: بیعت کنید، گفت: هرگز! تمام تکیه‌گاه سخن این است. یکی از جمله‌هایی را که باید دقت بفرمایید در این سخنانی، این جمله است که به محمد حنفیه فرمود: «یا أخى وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأً وَ لَا مَأْوى لَمَّا بَأْيَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةً»^۱ گفت برادر! بخدا! اگر در تمام کرده زمین یک متر جا که رویش بنشینم نداشته باشم من هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم.

این سرّ قضیه‌است. چرا؟ چون یزید سابل کوبیدن اسلام بود و می‌خواست دین خدا را نابود کند. حالا امام حسین علیه السلام قیام کرد اول سخنانی امام حسین علیه السلام که هنوز به کربلا نرسیده، در مقابل لشکریان حر بود. مقابل لشکر حر یعنی همان لشکر عبیدالله ایستاد و بنا کرد صحبت

۱- مقتل عالم، ص ۵۴، خوازمی، ج ۱، ص ۱۸۸

کردن. فرمود: «أَلَا إِنَّ هُؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَوْءِ وَأَخْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرُ» ۱ گفت: مردم! سربازان عبیدالله! بفهمید. که یزید و اعوانش کمر بسته‌اند به اطاعت شیطان؛ طاعت خدا را ترک کرده‌اند. فساد آورده‌اند. حدود خدا را معطل گذارده‌اند. بیت المال را به هوی و هوس قسمت کردند. حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده‌اند و من در مملکت اسلام از همه شایسته‌ترم که بر ضد یزید خائن قیام کنم و ریشه فساد را از بیخ و بن برکنم.

نتیجه پیروی از امام علیه السلام

آن وقت، یک جمله خیلی عمیق است و آن جمله این است که می‌فرماید: «وَقَدْ أَتَتْنِي كُنْتُكُمْ وَقَدِيمَتْ عَلَىٰ رُسُلَكُمْ بِيَعْتِمَكُمْ... فَإِنْ أَتَمَّتُمْ عَلَىٰ يَعْتِمَكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ» ۲. گفت نامه‌ها به من نوشتب و مرا وعده گرفتید. آمدم، اگر با وفا باشید به سعادت خواهید رسید. آن وقت سعادت [چیست]? سعادت همان است که الان شما در انقلاب اسلامی دارید (و انشاءالله بیش از این به آن دست خواهید یافت). آن جمله این است که به سعادت می‌رسید. حضرت می‌فرماید: «فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ ابْنِ فَاطِمَةَ بْنِتِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيَكُمْ» ۳. تمام همین است، می‌گوید: من پسر فاطمه‌ام. پسر پیغمبر، اگر کمک کنید حکومت به دستم بیاید من حاکم مردمی هستم مثل حکومت پیغمبر. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صبح، ظهر و عصر، مغرب و عشاء می‌آمد. داخل مسجد و میان مردم نماز می‌خواند، رئیس مملکت هم بود امیرالمؤمنین علیه السلام رئیس مملکت بود زانو به زانو با فقر، ضعفاء و مستضعفین می‌نشست. علی دربار نداشت، وزیر دربار نداشت. خانم امیرالمؤمنین را ملکه نمی‌گفتند. دختر علی زینب را شاهدخت نمی‌گفتند. علی در بین مردم، به گفته یک سرباز: «عَلَىٰ فِينَا كَاحِدٌ مِنَّا» علی مثل یکی

۱- طبری، ج ۷، ص ۳۰۰، کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۳، انساب الاشراف، ج ۳،

۲- همان

ص ۱۷۱

۳- همان

از ما بود، برادر وار می‌آمد و زانو به زانو می‌نشست، امام حسین می‌گوید: اگر کمک کردید «نفسی معَ أَنفُسِكُمْ» من با شما هستم و اهل بیت من با اهل بیت شما، زن و بچه من هم مثل زن و بچه شما. این حکومت اسلامی است؛ زینب با زنها در مسجد، امام حسین با مردها در مسجد و در جامعه؛ ملاقات این قدر آسان است؛ بعد به مردم یعنی به همان لشگر حرگفت اگر موافقت کردید به سعادت می‌رسید اما اگر موافقت نکردید؛ «وَ إِنَّ لَمْ تَقْلُوا وَ تَنْقَضُوا عَهْدَكُمْ وَ خَلَفُتُمْ بِيَعْتَىٰ مِنْ أَعْنَاكُمْ فَلَعْنَمَرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكَرٍ». گفت اگر بیعت را شکستید و از من تخلف کردید و این کار هم از شما [مردم کوفه] بعید نیست، چرا؟ برای اینکه گفت: «فَلَعْنَمَرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكَرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبَى وَ أَخِى وَ ابْنِ عَمَّى مُسْلِمٍ»^۱ شما عهد علی را شکستید. عهد برادرم حسن را شکستید. عهد مسلم را هم شکستید. عجیب نیست اگر عهد من را هم بشکنید. اما اگر شکستید من باز دنبال هدف خود می‌روم یزید نباید بر مسلمین حکومت کند ولو به قیمت قطعه قطعه شدن من و یارانم و شیرخواردام باشد! این هدف حسین است.

نتیجه اعراض از امام علیه السلام

حال، اگر آن مردم امام حسین را یاری نکردند. چه شد؟ امام حسین کشته شد، مصائب دید. بلایا دید. زن و بچه هم مصائب بسیار دیدند، اینها به قدری قوی و توانا بودند که با تمام این مصائب تکان نخوردند یکی از موقع و مواردی که امام حسین علیه السلام آتیه مردم را گفت فرمود: «وَاللهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّىٰ يَسْتَخِرُّوْ جَوَفِي».^۲ گفت ای بی وفاها، ای بی صفاها من می‌دانم که از من دست برنمی‌دارید تا لخته خون قلب مرا بیرون بکشید، یعنی مرا بکشید، من می‌دانم شما این کار را می‌کنید: اما «إِذَا فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا أَذَلَّ فِرْقَةً الْأَمْمِ».

گفت مرا می‌کشید ولی کشتن من برای شما ارزان تمام نخواهد شد، به هوش باشید که حکومت ظالمی خواهد آمد پدری از شما در آورد و دماری از روزگار شما بر آورد که بیچاره شوید!

۱- طبری، ج ۷، ص ۳۰۰، کامل این اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰، بالاندکی تفاوت در نسخه‌ها

۲- ارشاد، مفید، ص ۲۲۳، این عساکر، ص ۲۱۱، بالاندکی تفاوت در نسخه‌ها

همین طور هم شد. آنان که حسین را یاری نکردند خودشان را کوپیدند. «حجاج بن یوسف» استاندار عبدالملک مروان ده هزار زندانی دارد. زندانش عمارت دارد؟ نه. سقف دارد؟ نه. یک زمین بیاض. مثلًا ۲۰ هزار ۲۵ هزار متری را برداشته دیوار کشیده که یک در دارد جلو زندان هم اتاق نگهبان است. به این ده هزار زندانی خبر رسید که حجاج بن یوسف می‌خواهد از آنجا عبور کند. این زندانیان گفتند. آقا ما که اینجا پوسیدیم. آفتاب داغ، شب‌های سرد، اینکه زندگی نیست، یک فریادی کنیم اینها (این نتیجه قتل حسین است) آمدند پشت در و به زندانیان گفتند می‌خواهیم فریاد کنیم. گفت: نخیر، ولی اینها اعتنا نکردند. حجاج رسید ده هزار جمعیت پیاپی فریاد زدند. حجاج عنان کشید: چه خبر است؟ گفتند: ده هزار زندانی زیر آفتاب دارند التماس می‌کنند. حجاج جلوی در زندان رفت و گفت: در را باز کنید. در را باز کردن خوب توجه کنید، اگر انقلاب بشکند، خدای ناخواسته امریکاگرهی را بر شما مسلط می‌کند که شاید از حجاج بن یوسف هم بدتر باشد، این را بهوش باشید! حجاج گفت در را باز کنید. در را باز کردن. می‌دانید چه گفت؟ یک آیه‌ای است در قرآن که وقتی جهنمی‌ها آه و نالد می‌کنند فرشتگان می‌گویند: «اخْسَئُوا فِيهَا و لَا تُكَلِّمُونِ». اخْسَأْ یعنی چخ. ما به سگ می‌گوییم چخ (دور شو) آقا در را که باز کردن حجاج همین طور که سوار بود و این زندانیان دست‌های را تکان می‌دادند گفت: «اخْسَئُوا فِيهَا و لَا تُكَلِّمُونِ» چخ، ساکت شوید و حرف نزنید. چرا؟ اگر آن روز ندای حسین را گوش کرده بودند به اینجا نمی‌رسیدند وقتی گفت «هَلْ مِنْ ذَابَ يَذْبُثُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ» و اینها گوش نکردند بازی در آوردند، حالا جوابش چخ است جوابش خفه شوید توی زندان بمانید است.

پشمیمانی پس از پیروزی

آیا تا به حال در تاریخ خوانده‌اید که یک گروه سرباز برونده جنگ بکنند. ۰۰ ۱هزار یا ۲۰ هزار نفر برونده جنگ بکنند و فاتح بشوند و برگردند، اما بعد از ۲۴ ساعت پشمیمان شوند؟! آقا ممکن است یک جنگی واقع شود و ملت بعد از ۵۰ سال پشمیمان شوند، بعد از ۳۰ سال بعد از ۲۰ سال بعد از ۱۰ سال. بعد از ۲۴ ساعت (در عصر عاشورا حسین کشته شد و پیش از ظهر روز دوازدهم اهل بیت آمدند کوفه) اگر بدانید کوفیان چقدر جیغ و فریاد زدند! اگر بدانید چقدر آه و ناله کردند!

روایت می‌گوید و در مقاتل هم نوشته که امام سجاد علیه السلام خطبه خواند. گفت: اگر کسی مرا نمی‌شناسد، بداند که من پسر حسینم. حسین پسر فاطمه است. پسر علی است و پسر پیغمبر است. آنوقت خطبه خواند بعد از اینکه خطبه اش تمام شد، «فَارْتَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبَكَاءِ» یک مرتبه مرد وزن کوفه فریاد، گریه، شیون، ای وای بر بدختی ما ای وای بر تیره روزی ما چرا ما ندای حسین را اجابت نکردیم؟ در بدختی بروی ما باز شد. خود عبارت می‌گوید: «يَدْعُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَلَّكُمْ وَ لَا تَعْلَمُونَ» به هم نگاه می‌کردند می‌گفتند: بیچاره شدید و نمی‌دانید هلاک شدید و خبر ندارید. این مال کوفه. یکی دیگر به شما بگویم. «زید بن ارقم» یکی از محترمین بود. وقتی آمد در مجلس عبیدالله و دید که عبیدالله به سر مقدس ابی عبدالله با چوب جسارت می‌کند، گفت: عبیدالله من دیدم که پیغمبر این لبها رامی بوسید. چقدر بی ادبی! عبیدالله گفت: اگر پیر نبودی و خرفت نشده بودی و دیوانه نبودی می‌گفتم تورا بکشند. زید بن ارقم محترم از جا حرکت کرد وقتی آمد داخل راهرو و سرسرای استانداری، عده‌ای از مأمورین و افراد لشگری و کشوری ایستاده بودند. به اینها یک نگاهی کرد و گفت: «أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ» گفت: عرب‌ها! بعد از امروز دیگر بردۀاید، نوکرید، توسری خورید، ذلیلید، بیچاره‌اید. این رادر سرسرای استانداری عبیدالله می‌گفت که تازه سر را آورده بودند. بعد گفت که عبارتش هم خیلی جالب و جاذب است. «قَتَلْتُمْ أَبْنَاءَ فَاطِمَةَ وَ أَمْرَتُمْ أَبْنَاءَ مَرْجَانَةَ» خاک بر سرتان ملت کوفه! پسر فاطمه را کشته‌ید و پسر زن زانیه را آوردید، استاندار کردید. این کار بود که کردید؟ شما دیگر حق حیات دارید؟ و ادامه داد: «قَتَلْتُمْ أَبْنَاءَ فَاطِمَةَ وَ أَمْرَتُمْ أَبْنَاءَ مَرْجَانَةَ فَهُوَ يَقْتُلُ أَخْيَارَكُمْ وَ يَسْتَعِدُ شِرَارَكُمْ فَرَضِيتُمُ الْذُلُّ بَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالْذُلُّ» گفت می‌دانید چه کار کردید؟ این عبیدالله بی دین را بر خود تان مسلط کردید. این خوباندان را می‌کشد. هر چه آزادیخواه با شرف و شجاع و با ایمان است می‌کشد. چه کسانی را باقی می‌گذارد؟ می‌گوید: «هُوَ يَقْتُلُ أَخْيَارَكُمْ وَ يَسْتَعِدُ شِرَارَكُمْ» نمی‌گوید «يَسْتَخِدُمُ شِرَارَكُمْ»، نمی‌گوید دولتی روی کار می‌آید که اشرار را استخدام می‌کند. نه، می‌گوید اشرار را بردۀ می‌گیرد. یعنی یک مشت مستخدم دولت می‌شوند که در دستگاه عبیدالله کور، کر، لال، نمیهم، بردۀ و بنده هر چه بگوید اطاعت کنند.

ذلت ستیری امام علیه السلام و ذلت پذیری دشمنان امام علیه السلام

«زید بن ارقم» می‌گوید: خیال می‌کنید کشتن حسین ارزان است؟! بیچاره شدید، ذلیل شدید، خوار شدید. گفت: «فَرَضِيْتُم بِالذَّلْلِ» برده یزید شدید. دیگر قدرت نفس کشیدن از شما سلب شد. آن وقت گفت: «فَبَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذَّلْلِ» خاک بر سر کسی که بخواهد با ذلت زندگی کنند. دور باد از رحمت خدا کسی که بخواهد با ذلت زندگی کنند! این روح قصه کربلاست امام حسین علیه السلام روز عاشورا گفت یا یزید باید برود یامن باید کشته شوم. زندگی با ذلت ارزشی ندارد. گفت: «وَاللهِ لَا أُعْطِيْكُمْ يَنْدِيِ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَقِرُّ فِرَارَ الْعَبَيدِ» گفت: به خدا قسم من هرگز نه تن به ذلت می‌دهم و نه فرار می‌کنم. این فرزند امیر المؤمنین. علی بن ابی طالب هم می‌گفت: «الْمَنَيْةُ وَلَا الدَّنَيْةُ» منیت یعنی مرگ. مرگ [آری اما] ذلت نه، پستی نه، دنیت یعنی پستی «الْمَنَيْةُ وَلَا الدَّنَيْةُ» حسین هم روز عاشورا گفت: «هَيَهَاتِ مِنَ الذَّلَّةِ».

کربلا رمز انقلاب

امام راحل می‌فرمود روضه بخوانید. روضه امام حسین علیه السلام بخوانید. خیلی هم بخوانید، اما رمز انقلاب را هم بگوئید. رمز انقلاب در واقعه کربلاست؛ همان طور که گفتیم الان شما در مقابل امریکا، مثل حسین و یارانش هستید در مقابل یزید. امام حسین علیه السلام سوگند یاد کرد و به برادر خود فرمود: اگر جایی در زمین نداشته باشیم به قدر یک وجب، من بیعت نمی‌کنم. اما در پایان ذکر مصیبت بخوانم، دلتان متوجه باشد. اساس کربلا بر قضیه زنده کردن حق است.

امام حسین به کربلانرسیده بود، سوار اسب بود، پسرش علی اکبر هم سوار. آقا همین طور که می‌رفت یک چرت مختصر به قدر چند دقیقه امام حسین علیه السلام را گرفت. پسر نگاه می‌کرد چشم آفای صورت خواب روی هم آمد. اما خیلی کوتاه دو دقیقه سه دقیقه. آقا چشمشان را باز کردند. اما علی اکبر آثار تأثیر دید گفت: آقا جان چه شد چرا حالتان تغییر کرد؟ گفت پسرم، - جوان‌ها مکتب دین این است - گفت: پسرم، خواب دیدم که یک سوار آمد گفت: این کاروان می‌رود و مرگ هم دنبال این کاروان است.

یعنی چه؟ یعنی مابه سوی مرگ می رویم؟ خوب علی اکبر جوان باید بگوید آقا جان، اگر مرگ است پس نرویم. چرا برویم؟ می دانید چه گفت؟ گفت: «أَوْكَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟» بایا جان مگر ما بر حق نیستیم و راه حق نمی رویم؟ گفت: چرا پسر جان، راه ما راه خدا است. راه پیغمبر است. راه قرآن است. گفت: «فَإِذَاً لَأْنِي أَلَّا بِالْقَتْلِ» دیگر چه باک داریم از مرگ.

خون شد دل من خوب شد این خون شدنی بود

در عشق تو شد بهتر این خود شلنی بود

علی اکبر آمد به آرزوی دل رسید. می دانید کی؟ آن وقتی که گفت: «أَبْتَأْعِلِيكَ مِنْيَ السَّلَام» گفت: پدر خدا حافظت. آقا بی عبدالله با عجله آمد کنار بدن جوان؛ مادر هایی که شهید داده اید و اینجا هستید. پدرانی که پسر جوان شهید داده اید و در اینجا هستید، آن پدر آمد نشست بالین علی اکبر «جَلَسَ عَلَى التُّرَابِ» آقا روی خاک نشست «وَجَعَلَ يَسْتَحْدَمَ الدَّمَ عَنْ ثَنَاءِيَاهُ» یعنی ای بی عبدالله بنا کرد خون از دندان های علی پاک کردن. خون را از دندان ها پاک کرد. چرا خون را از دندان ها پاک کرد. به نظر من این خون را که از دندان ها پاک کرد دید علی زنده است. این جوان شاید بخواهد وصیتی بکند. اما یک ضربتی بر سرش خورده که تمام دهان غرق خون است و خودش هم نمی تواند خون ها را دفع کند. آقا خواست خون ها را از جلوی زبان علی رد کند تا زبان علی آزاد شود و وصیت کند. اما داشت خون ها را در می کرد «فَشَهَقَ شَهَقَةَ فَمَاتَ» یک وقت علی یک ناله زد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. آقا تمام کشته ها را خودش به خیمه می آورد. اما بدن علی رانیاورد. صد از جوانان بیائید بدن علی را به خیمه ها ببرید. می دانید چرا نیاورد برای اینکه بدن آن قدر قطعه قطعه و چاک چاک بود که یک نفر نمی توانست آن را از جای بردارد. باسمک

العظيم الأعظم

رسالت های مجالس حسینی

حجۃ‌الاسلام عباس حیدری بهنوبه

مقدمه

همایش‌های حسینی سرشار از ظرافت‌ها و ظرفیت‌های عملی، در سعادت دنیوی و اخروی انسان هاست که نه با نگاه سطحی، بلکه با دیدی ژرف و بلند، رخ به آفتاب نمایان می‌سازند. رودهایی از معرفت و شناخت از دریایی معارف اهل بیت و امام حسین^{علی‌الله‌ السلام} بر پستر مجالس حسینی روان است که نوشیدن جرعه‌ای از آب زلال آن هر تشنه‌ای را به وجود می‌آورد. اما قبل از جرעה نوشی از آب حیات مجالس حسینی، بهتر است معنای سه کلمه‌ای را که عنوان بحث را تشکیل داده‌اند ذکر کنیم:

۱-رسالت

کلمهٔ رسالت در سه معنا به کار می‌رود:

الف- به معنای کاری که بر دوش انسان نهاده شده. کنایه از اینکه لازم است آن کار انجام شود. یعنی تا آن امر را از دوش خود بر زمین نگذاریم، نمی‌توانیم به کار دیگری بپردازیم و باید آن امر را به سر منزل مقصود برسانیم.

ب- به معنای پیامبری. که این معنا نسبت به معنای اول خاص و مربوط به افراد خاصی است گه از جانب خدا برای مردم پیام آورده‌اند و طریقہ زندگی کردن را به انسان‌ها آموخته‌اند، در اصطلاح از این معنا به «دین» تعبیر می‌شود.

ج - به معنای نامه، یعنی کسی که امکان گفتگوی شفاهی برای او میسر نیست، بانوشن مقصود خود آن را به مخاطب خود می‌رساند.

در نتیجه، هر سه معنا در واقع به یک معنای کلی باز می‌گردند و آن اینکه باید باری به منزل بررسد، اما با خصوصیات ویژه خود.

۲- مجالس

«مجالس» جمع مجلس است و مجلس به آن جماعتی اطلاق می‌شود که «برای هدفی واحد در یک مکان گرد می‌آیند». اگرگروهی در یک مکان جمع شوند، ولی هدف واحدی را تعقیب نکنند، بر اجتماع آن گروه ولو اینکه هزاران هزار هم باشند، مجلس به معنای واقعی کلمه صدق نمی‌کند.

۳- حسین علیہ السلام

حسین کلمه‌ای است که نمی‌توان به این سادگی آن را معنا کرد، چون از کلمات الهی است که به فرموده قرآن^۱:

بزرگی و عظمت آنان، را نمی‌توان به رشتۀ تحریر در آورد ولو آنکه تمامی آب‌های جهان مرکب گردد.

اما نور کلام آنان، هدایتگر مادر شناخت وجود مقدس آنان است. حسین علیه السلام که چراغ هدایت وکشتی نجات است، این گونه خود را معرفی می‌کند:

بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ عَلَّمَ هَمَّهَ	سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي
لَيَالٍ قَى الْضَّالَّةِ مُدَلِّهَمَهَ	وَلَاحَ بِحِكْمَتِي نُورُ الْهُدَى فِي
وَ يَأْبَسِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّهَ ^۲	مُرِيدُ الْجَاحِدِينَ لِيُطْفِئُوهَا

از برکت همت بلند و فضیلت اخلاق، در سیر تکامل بر جهانیان سبقت جستم. نور هدایت

۲- جواد فاضل، معصومین چهارده گانه، معصوم پنجم، ص ۵

۱- کهف، ۱۰۹

از کانون حکمت من بدرخشید و ظلمت ضلالت و جهل را از میان شکافت. فرمایگان عنود که می خواهند این نور را خاموش سازند، نمی دانند که نور خدا خاموش شدنی نیست

ضرورت برگزاری مجالس حسینی

در کلمات نورانی ائمه هدی علیهم السلام تأکید زیادی بر تشکیل مجالس دینی شده است. پیامبر اکرم صلوات الله علیہ و آله و سلم می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ»^۱ بر شما لازم است که مجالس دینی را تشکیل دهید و در آنها شرکت کنید.

«إِرْتَهَا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ: مَجَالِسُ الذِّكْرِ»^۲
هرگاه به باغ های بهشت برخورد کردید، در آن حاضر شوید. سؤال شد که باغ های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر و اجتماعاتی که در آن یاد خدا و اهل بیت و حسین علیهم السلام زنده شود.

امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحِبِّي فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ يَمُوتُ الْقُلُوبُ»^۳ هر کس در مجلسی شرکت کند که امر ما اهل بیت در آن زنده می شود، دلش در آن روزی که همه دلها مرده است نمی میرد.

امام خمینی ره در این خصوص می فرماید: «الآن ۱۴۰۰ سال است که با این منبرها، با این روضه ها و با این مصیبت ها و با این سینه زنی ها ما را حفظ کرده اند».^۴

با توجه به این کلمات نورانی از ائمه معصومین علیهم السلام و نظر به توجه خاص امام خمینی ره نسبت به برگزاری مجالس حسینی، ضرورت برقراری مجالس حسینی برماء معلوم می گردد. اما سؤالی که به ذهن می آید این است که بایدها و نبایدهای مجالس حسینی کدامند؟ در پاسخ، بحث خود را در دو بخش مطرح می کنیم: ۱- بایدهای مجالس حسینی - ۲- نبایدهای مجالس حسینی

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۵، میزان الحكمه، ج ۲، ص ۵۶.

۲- همان، ج ۹۲، ص ۱۶۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

۴- صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۹.

۱- بایدهای مجالس حسینی علیهم السلام

الف - هدایت مردم

رسالت تمامی پیامبران الهی هدایت مردم است. هدایت با حرکت دادن انسان از ظلمات به سوی نور و از جهل به علم انجام می‌پذیرد. عقل انسان به تنها ی نمی‌تواند هدایتگر او باشد. عقل می‌تواند دیدو نگرش انسان را قوی سازد، ولی انسان علاوه بر دید قوی باید جهت و سوی دیدنش هم عوض شود، و این سوی نگرش وجهت دید را پیامبران الهی برای انسان فراهم می‌کنند. قیام امام حسین علیهم السلام در راستای همین جهت دادن به مردم صورت گرفت، زیرا وقتی مشاهده کرد که مردم در سرگردانی به سر می‌برند، حاضر شد خون خود را در راه خدا بدهد تا مردم از حیرت ضلالت و گمراهی به سوی حقیقت و نور هدایت شوند.

مجالس حسینی نیز باید همین معنا را در نظر داشته باشند؛ به ویژه در جهان امروز که انسانها علی‌غم دستاوردهای فراوان علمی و تکنولوژیکی، از نوعی خلأمعنوی رنج می‌برند و در مورد معنا و هدف زندگی با بحران روپرور گردیده‌اند.

در جهانی که نظام سرمایه داری، با ترویج فرهنگ خویش دست و پای انسان‌ها را با غل و زنجیر شهوت و هواهای نفسانی بسته است و دید آنان را به سوی سایه‌ها گردانده و اسباب غفلت انسان را از هدف اساسی که برای آن خلق شده فراهم کرده است، مجالس حسینی وظیفه‌ای مضاعف بر عهده دارند و باید برای رهایی انسان‌ها همت کنند.

ب - شناساندن انسان کامل

در طول تاریخ بشر، کمتر کسی پیدا شده است که ادعای عدالت نکرده و خود را حامی حق و عدالت معرفی ننموده باشد. به فرموده علیهم السلام: «الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضَيقُهَا فِي التَّنَاصُفِ»^۱ حق و عدالت در مقام توصیف با زبان، دایره‌اش از همه چیز وسیع تر است، اما در مقام عمل، میدانی از میدان حق تنگ‌تر نیست.

برای انسان کامل میدان توصیف و عمل به یک اندازه است. امام حسین علیهم السلام حق را

توصیف کرد و هم در راد حق و تبدیلت جان داد. مجالس حسینی باید این مطلب را به گوش انسان‌ها برسانند که در جهان کسانی بوده‌اند که بد خاطر انسانیت جان داده‌اند، برای انسانیت زحمت کشیده‌اند و رفع‌های تحمیل کرده‌اند.

مخاطب مجالس حسینی پیامی که دریافت می‌کند باید این باشد که حسین انسان کامل و وارسته‌ای است که ندبه مخاطر جوای نفس و یا زروی لهو و لعب، بلکه برای اصلاح امت و انسانیت، جان خود را در طبق اسلام^۱ گذاشت. نه اینکه پیام این باشد که حسین طیلباً انسانی است که در مقابل تشنگی و گرسنگی و رفع و محنت ناتوان است. لذا باید عواملی که باعث می‌شود تا پیام امام حسین طیلباً بد طور ناصحیحت سچلوه کند را بر طرف ساخت

ج - توجه دادن به هدف از آفرینش انسان

هدف از آفرینش انسان در قرآن کریم شناخت خداوند است.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةَ وَالإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ»^۲ ۱ جن و انسان را برای آن آفریدم که مرا عبادت کنند. در حدیث قدسی وارد شده که «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحَبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَسِيْ أَعْرَافَ»^۳ ۲ گنجی پنهان بودم که دوست داشتم شناخته شوم، پس هستی را آفریدم تا شناخته شوم.

پیامبران الهی برای شناساندن خداوند به انسان‌ها، از طریق بیدار کردن فطرت آنان، مبعوث شدند. حسین طیلباً نیز همین رسالت را داشت، زیرا به فرموده پیامبر اسلام^۴ ﷺ «حسین منی و أنا من حسین أَحَبَ اللَّهُ مَنْ أَحَبَ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سَبَطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ».^۵

این بیان زیبایی رساند که رسالت امام حسین طیلباً همان رسالت سنگین رسول اکرم است که قرآن به او می‌فرماید «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»^۶ ۳ پس ای رسول ما، تو چنان که مأموری استقامت کن و کسی که به همراهی تو به خدا رجوع کرد نیز (باید بایدار باشد).

۱- ذاریات، ۵۶، بسیاری از مفسرین لبعبدون را به لبعرون تفسیر کرده‌اند

۲- معراج السعاده، مرحوم نراقی، ص ۵۴

۳- جواد فاضل، معصومین چهارده گانه، معصوم پنجم، ص ۱۳

۴- هود، ۱۱۲

در مجالس امام حسین علیه السلام نیز، گویندگان و شنوندگان باید آن چنان برنامه ریزی کنند که خداوند شناخته شود و برای شناساندن خداوند استقامت به خرج دهند.

د- رنگ خدایی دادن به جامعه

قرآن کریم می فرماید: «صِبَغَةُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صِبَغَةً وَ تَحْنُ لِهِ عَابِدُونَ»^۱ رنگ آمیزی خداست که به مسلمانان رنگ فطرت، ایمان و سیرت توحید بخشیده است. هیچ رنگی خوشتر از ایمان به خدای یکتا نیست و ما او را بی هیچ شائبه شرک پرستش می کنیم. امام حسین علیه السلام چون دید که جامعه اسلامی را رنگ نیرنگ در چنگ گرفته است، جان برکف خویش نهاد تا به جامعه رنگی خدایی دهد. و فرمود: من برای اصلاح امت جدم از مدینه خارج می شوم و «أَرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۲ هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح مفاسد امت، احیاء سنت و قانون جدم رسول خدا و راه و رسم پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در زمانی که در اوچ رواج کالای غروب گرفته غرب و تهاجم فرهنگی هستیم، مجالس امام حسین علیه السلام رسالت دارند که با بیان صحیح و عمیق فرهنگ اسلامی رنگ خدایی جامعه اسلامی را حفظ و آن را از گزند این تهاجم محفوظ دارند.

نخستین گام برای استحکام ارزش های الهی در جامعه این است که دین اسلام را به صورت ناب آن و بدون هیچ کم وزیادی به جامعه عرضه بداریم. از طرفی شنوندگان نیز باید وضعیتی را به وجود آورند که گوینده خود را ملزم بداند که اسلام ناب محمدی را مطرح کند و برای گرم شدن جلسه سخنرانی از غیر اسلام چیزی را با اسلام مخلوط نکند، زیرا هر نوع خلطی که صورت گیرد، در نهایت نتیجه مثبتی نمی دهد و ضررها و عوارض آن نیز قابل شمارش نیست و انسان را به سعادت نمی رساند. هرگونه اضافه گویی و گزافه گویی و کم و کاستی که در مورد اسلام و واقعه عاشورا (به عنوان یکی از مظاہر تجلی اسلام) صورت گیرد، در نهایت بد ضرر اسلام است. لذا اگر در مقابل این انتخاب قرار گیریم که یا با نسبت دادن امور غیر واقع اشک از مردم بگیریم یا واقع را

^۱- مقتل حوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸

^۲- بقره، ۱۳۸

بگوئیم ولو اینکه اشکی هم از چشم‌ها جریان پیدا نکند، بر اساس منطق اسلام و امام حسین طیلۀ باید راه دوم را انتخاب کنیم؛ البته این فرض که هم واقع را بگوئیم و هم نتیجه آن سیلان اشک‌ها در ماتم حسین طیلۀ باشد، پسندیده‌ترین گزینه است. هرگوینده و شنونده مجلس حسینی همیشه باید طنین این بخش از وصیت نامه امام حسین طیلۀ در گوش جانش باشد که «فَمَنْ قَبَلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَىٰ هَذَا حَتَّىٰ يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ»^۱ پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد، راه خدا را پذیرفته و هر کس رد کند، من با صبر واستقامت راه خود را در پیش می‌گیرم تا خداوند میان من و این قوم حکم کند.

آنچه تاکنون گفتیم بخشی از بایدهای مجالس حسینی است، در پایان اشاره‌ای به نبایدهای مجالس حسینی هم لازم است.

۲- نبایدهای مجالس حسینی

الف - افراط و تفریط در گفتار

اسلام همواره مارا از اضافه و گزاره‌گویی بر حذر داشته و از کم‌گویی و تفریط منع کرده است. در قرآن کریم آمده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّا مُسَيْحُ عِيسَى بْنُ مَرِيمٍ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَةُ أَتَيْهَا إِلَى مَرِيمَ وَ رُؤُوفٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ»^۲ ای اهل کتاب در دینتان غلو مکنید و بر خدا جز حق مگوئید. مسیح عیسی بن مریم طیلۀ رسول خداست. کلمه اوست که بر مریم القاء شده پس به خدا و رسولش ایمان آورید.

همچنین قرآن در مقابل توقعات نابجا از رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلِكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا»^۳ و گفتند چرا این رسول غذا می‌خورد؟ در بازار راه می‌رود؟ چرا با او فرشته‌ای نیست که بیم دهنده باشد؟ چرا برای او گنجی از آسمان فروند نمی‌آید؟ چرا

بوستانی که از آن میوه بخورند ندارد؟.

از ارکان رسالت پیامبران، این بود که نفوس مردم را از عقاید بی اساس و رذایل اخلاقی پاک کنند و از افراط‌گویی برحدار دارند.

تفریط و ناسپاسی نیز در منطق قرآن به شدت نکوهش شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْرَوْنَ بِهِ ثُمَّاً قَلِيلًاً أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارُ وَلَا يُكَلِّمُهُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱ آنان که آیاتی از کتاب آسمانی که خدا در مورد بعثت محمد ﷺ فرستاده بود به بهای اندک فروختند، چیزی جز آتش جهنم نصیب آنها نیخواهد شد و خداوند در قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و پاک نخواهند شد و دچار عذاب در دنیا ک می‌گردند.

ب - رقابت مدنی

بر اساس منطق قرآن، هرگونه رقابت مدنی و حس برتری جویی مردود است. به عنوان نمونه قرآن تفاخر و تکاثر را به شدت توبیخ و سرزنش می‌کند: «أَلَهِيْكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرِ»^۲ تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشته (واز خدا غافل کرده) تا آنجا که به زیارت قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشممردید).

و همچنین در آیه «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ يَنِنُكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأُولَادِ»^۳ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تعجل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و اولاد است.

در مجالس حسینی -که تاکنون اسلام را زنده نگه داشته است- باید از هرگونه امری که رنگ و بوی دنیایی و خود پرستی و ریادار دپرهیز شود و به جای آن، مسابقه در امور خیر صورت گیرد. به عنوان نمونه آیاتی از قرآن را ذکر می‌کنیم که نشان می‌دهد خداوند کسانی را که در راه خوبی‌های از هم سبقت بگیرند به بارگاه قرب خود می‌پذیرد: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُتَّرَبُونَ»^۴

۱- بقره، ۲- النکاح، ۲.

۲- واقعه، ۱۱- ۱۰.

۳- حديد، ۲۰

۴- بقره، ۱۷۴

پیشگامان در امور خیر به مقام قرب الله نزدیکند.

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٌ عَرَضُهَا كَعْرَضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آتَيْنَا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ»^۱ برای رسیدن به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهناش چون پهنانی آسمان وزمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند.

«وَفِي ذَلِكَ فَيَسْتَأْفِسُ الْمُتَنَافِسُونَ»^۲ و در این نعمت‌های بهشتی، مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.

«وَسُارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»^۳ برای رسیدن به آمرزش الهی بر یکدیگر پیشی می‌گیرند.

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرُّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى إِلَاثِمِ وَ الْعُدُوانِ»^۴ (همواره) در راه نیکی و پرهیزکاری همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.

بر اساس این آیات، مؤمنان به خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام و عاشقان حسین علیهم السلام، باید برای انجام خیر از یکدیگر پیشی بگیرند و فضایی را در جامعه ایجاد کنندکه انجام عمل خیر، ارزش گردیده و هرگونه عمل غیر الهی ضد ارزش تلقی گردد. امام حسین علیهم السلام برای تغییر دادن رقابت منفی جامعه و سبقت گرفتن افراد جامعه به سوی خیرات، جان خود را در راه خدافتاده و مانیز باید برای اینکه نظام ارزشی جامعه بر اساس مسابقه در خیرات شکل گیرد، از هرگونه فداکاری دریغ نکنیم.

۲۶- مطففين، ۲

۴- مائدہ، ۲

۲۱- حديد: ۱

۱۱۴- آل عمران، ۲

عاشر، رویارویی دو جریان امامت و سلطنت

حجه الاسلام سید محمد حسن آل سید غفور

مقدمه (حق و باطل در آینه تاریخ)

با تأملی در تاریخ دو جریان را از ابتدای آن تا به حال می‌بینی که روی در روی یکدیگر جبهه‌گیری نموده‌اند. یکی جریان هابیل و مظلومیت است و دیگری جریان قabil و ظلم. یکی جریان خون است و آه و دیگری جریان شمشیر و ستم.

در جبهه حق، هابیل را می‌نگری که مخلصانه، برترین دارایی اش را در مسلح عشق قربانی می‌کند. و در جبهه قabil خست و گندم زار و نحیفش را.

سفینه تاریخ که در دریای موج به پیش می‌تازد نواحه هابیل، ابراهیم علی‌الله، را می‌بینی که رویارویی فرزند قabil، نمرود، دعوت به آیین حق راندامی دهد و گلستانی را که خدا از آتش نمرود برای او تدارک دیده است. فرعون را می‌یابی که در کاخ تکبر و غرور مغلوب سواره نیل، موسی علی‌الله، می‌شود. چون قدمی فراتر نهی، یحیای غرقه به خون را به جرم امر به معروف و نهی از منکر رویاروی شاه ستم می‌نگری که تاریخ آه و مظلومیت را از خون خود سیراب می‌سازد و شرم و رسایی را بر برق شمشیرها. تا به ابد باقی می‌گذارد.

داستان حق و باطل در قریش

در آینه تاریخ ذو همزاد عبد مناف را می‌بینی که تاریخ را به دیگر سوی رهنمون شدند، عبد شمس و هاشم را. این دو طفل به وقت زادن از مادر با وضع مخصوصی به هم چسبیده بودند نه از

پهلو یا شکم یا پشت ... بلکه پای هاشم بر پیشانی عبد شمس چنان لحیم شده بود که گویی یک قطعه گوشت است.^۱ اولین حادثه را بین این دو برادر، خون و شمشیر رقم زد، زمانی که جداسازی آن دور راهی جز شمشیر کارگر نبود. تاریخ رو به جلو، بار دیگر گذشته خود را تکرار کرد و دو برادر همزاد را همچون دوزاده آدم علیه السلام، هابیل و قابیل رویارویی یکدیگر قرار داد. عبد شمس راه و رسم قابیل را برگزید و هاشم راه هابیل را. اگر تار و پود قابیل را حسادت نسبت به هابیل به هم ساخته بود، عبد شمس نیز چنین گزینه‌ای را نسبت به برادر، هاشم انتخاب نمود. اما آنچه را که پیر کهنسال تاریخ در سینه خود محفوظ داشته و بیان می‌کند بازگویی شکست عبد شمس است رویارویی برادر، هاشم. اما این پایان کار نبود چرا که امیه فرزند شمس کینه عمرو ببه دل گرفت و سرانجام کار را به آینده محول نمود. علمداری جبهه حق را عبدالملک ببر دوش گرفت و پرچم‌داری جبهه مقابل را امیه. حرکت رو به جلوی تاریخ، میلادِ زاده عبدالملک، عبدالله علیه السلام را نوید داد. اگر ابراهیم علیه السلام، اسماعیل را به مذبح عشق بُرد و خدا فدیه او را گوسفندی قرار داد، عبدالملک نیز عبدالله را در مسلح عشق به یکصد شتر باز خرد نمود. محمد علیه السلام، حاصل ازدواج عبدالله علیه السلام و آمنه علیه السلام بود که در هفدهم ربیع الاول پا به عرصه گیتی نهاد، اما دریغ که محمد علیه السلام، زمانی دیده به جهان گشود که آمنه علیه السلام، شوی خود را پیشتر از دست داده بود.

بعثت محمد امین علیه السلام به پیامبری

بعثت محمد امین به پیامبری تازیندای بود بر روی بنی امیه که بر این گمان به سرمه بردا که بازی را در برابر تاکتیک تازه‌بنی هاشم از دست داده است. بدنیال همین زعم و گمان باطل بود که بنی امیه جبهه‌گسترده‌تری را در برابر حزب حق تدارک دید و تمام قد در برابر آن سنگر گرفت. و این یعنی شروع داستان «اسلام» و «کفر» و رویارویی تازه هابیلیان و قابیلیان در مقطعی دیگر از تاریخ. راوی پیر تاریخ، حکایت‌ها از ظلم و ستم قابیلیان بر وجود نازنین پیامبر علیه السلام در سینه

۱- عبد الفتاح، عبدالرسان بیرون؛ امام علی بن ابی‌طالب، ترجمه سید مجید محقق و مترجم، تهران، انتشارات سیده‌بابی انتشار، زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۷

دارد که مجال به قلم کشیدن آن‌ها در این صفحات نیست. اما باید از تاریخ بخواهیم تا از سقیفه و غصب مقام علی طیلّا بگوید. از سیده زنان دو عالم بگوید زمانی را که میان در سوخته از آتش و دیوار علی را صدازد. از ریسمان قabilian برگردن علی طیلّا بگوید که کوچه‌های مدینه برآن حالت گریستند و شهادت را به روز جزا و اگذارند. از کودکانی بگوید که دستان بسته پدر را دیدند و سینه خون چکان مادر را. آیا این بود پاداش آنکه فرمود:

«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ...»^۱ چه زیبا فرمود آن بزرگ حوزه^۲ که: اگر پیامبر هیچ توصیه‌ای مبنی بر نیکی به خاندانش را پس از رحلت خود نمی‌فرمود و تنها یک جمله می‌فرمود که پس از من تاحد توان، خاندانم را بیازارید، امّت پیامبر کدامین جنایت را توان انجام داشت که از آن مضایقه نمود.

طرح سؤال و پاسخ اجمالی

آنچه که در این مقاله در پی آنیم پاسخ به این سؤال است که:

دو جریان حق و باطل در حادثه عاشورا به سال ۶۱ هـ ادامه راه کدام جریانات در مسیر تاریخ اسلام بوده‌اند؟ به عبارت دیگر ریشه‌های دوجبهه ظلمت و نور داستان عاشورا در تاریخ اسلام چه جریاناتی بوده‌اند؟

پاسخ اجمالی آن عبارت است از:

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، جریان طبیعی آن که «امامت» بود با دسایس بنیانگذاران خلافت از تحولات سیاسی کنار گذاشته شد و با پایه‌گذاری ساختار «خلافت»، روند انحرافی در اسلام آغاز شد. نتیجه خلافت، ملوکیت و سلطنت بود. لذا عاشورا رویارویی بیزید - مظہر و نماد جریان خلافت و ملوکیت - از سوی امام حسین علیه السلام به عنوان نماد و مظہر «امامت» از سوی دیگر است.

۱- سوری، ۲۳

۲- به نقل از آیت‌الله آل سید غفور جزابری از استاد معظم حوزه علمیه قم

دو جریان خلافت و امامت

بازیابی ریشه‌ها و شناسایی دو جریان ظلمت و نور در حادثه غمبار عاشورا به سال ۶۱ هجری را از سال ۱۱ هجری پی‌می‌جوئیم.

آنگاه که پیامبر خدا ندای حق را لبیک گفت و جان به جان آفرین سپرد. رحلت رسول خدا^{علیه السلام} صفحه‌جیدی از کتاب تاریخ اسلام را ورق زد و آن را وارد دوران جدیدی از تحولات دینی، سیاسی و ... نمود. مشکلاتی را که پیامبر خدا^{علیه السلام} به جان خرید تا تعصبات جاهلی و قبیله‌گرایی، شرک و خرافه‌پرستی و ... را بزداید با رحلت آن عزیز بار دیگر آشکار شد و ثمره آن پرده خونباری بود که در دیدگان تاریخ به نمایش درآمد. توگویی آنان مخاطب مستقیم «وَما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قد خَلَّتْ مِنْ قَبِيلَهِ الرَّسُولُ، أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمِنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقَبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا»^۱ بودند. محمد^{علیه السلام} فقط فرستاده خدادست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می‌گردید؟ (اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند.

خورشید امامت در پیش ابرهای جاهلی

بانیان جریان خلافت با اجتماع در سقیفه بنی ساعده، فرزند ابی طالب، وصی پیامبر، هارون محمد^{علیه السلام}، رهبر طریق امامت را به جرم جوانی و به دلیل ظهور مجدد تعصبات فرقه‌ای و قبیله‌گرایی دوران جاهلی کنار زدند و حق او را به ناحق به دیگری سپردند.

این، تنها از دست رفتن حق علی^{علیه السلام} نبود که به معنای از دست رفتن حق امت بود. خورشید در پیش پرده‌ای، حق و شان خود را که پرتو افکنی بر زمین است به تنها یی از دست نمی‌دهد، بلکه اهل زمین نیز از وجود نور آن محروم می‌گردند. اثر شوم پدیده سقیفه و جریان خلافت، محرومیت مسند قدرت از وجود علی^{علیه السلام} بود تا آنگونه که شایسته است مورد استفاده قرار گیرد.

به هر روی پس از پیامبر ﷺ دو جریان خلافت و امامت، ادامه داستان تاریخ اسلام را ورق زدند. توگویی آن تیری که از کمان حرمله در روز عاشورا بر گلوی نازک علی اصغر نشست در سال ۱۱ هجری از سقیفه بنی ساعده شلیک شده بود.

آن زمانی که نواده امیه، ابوسفیان، پیشنهاد بیعت با امام علی علیهم السلام نمود، با امتناع امام مواجه شد چراکه حق در وصول به هدف خود تنها راهکار حق خود، را دارد و هرگز از مجرای باطل که بیعت با قابیلیان است گذر نخواهد کرد.

اگر علی علیهم السلام در ۱۱ هجری دست در دست ابوسفیان برای اخذ بیعت نمی‌گذارد آن هم در رسیدن به قدرت برای خود، پروردۀ او هم حسین علیهم السلام، به سال ۴۰ هجرۀ هرگز به بیعت خواهی نواده ابوسفیان لبیک نخواهد گفت چراکه جریان حق و باطل به هیچ روی سر آشتی و صلح با یکدیگر ندارند چه زمانی که باطل فریبکارانه، حاضر به بیعت نمودن با حق است و چه زمانی که خواهان بیعت از حق است چراکه اصولاً مثلى لا یُبَايِعُ مِثْلَهٖ^۱ براین اصل حاکم است. به سال ۱۳ هجری با فوت ابوبکر پس از دو سال و سه ماه ارثیۀ خلافت به عمر رسید خلیفة جدید جریان خلافت را به مدت ده سال و شش ماه در میان مسلمانان رهبری کرد تا آنگاه که اجل، فرصت را زوی در ربود و شورای ۶ نفره، عثمان را در مستند خلافت نشاند. اندیشه‌ای که امیه و خاندان او سال‌های سال در برابر جبهۀ هابیلیان می‌پروراندند و مترصد فرصتی بودند تا تاریخ برای آنان مهیا سازد با خلافت عمر آن را مغتنم شمرند و اقدامات خود را برای اجرای اندیشه آغاز نمودند.

خلافت و سلطنت

خلافت، زمین مناسب و مساعدی بود برای افشاردن بذرهای سلطنت و پادشاهی در تاریخ اسلام. طلقاً با اغتنام فرصت بدست آمده از جریان خلافت که جریان انحرافی در تاریخ اسلام می‌باشد اولین جوانه‌های ملوکیت و پادشاهی را به بار نشاندند.

۱- از کلام مولا امام حسین علیهم السلام

طلقاً و اسلام آوردن آنها

داستان اسلام ابوسفیان و خاندانش شنیدنی است. فتح مکه بدست سپاهیان اسلام به منزله فروریزی آخرین سنگر کفر و مقاومت در برابر اسلام بود. آنان که سال های سال پیامبر و مسلمین را آزرده بودند و داغ مصیبت جانگداز عزیزانش همچون حمزه^{رض} را بر قلب مبارک او گذارده بودند دو راه بیشتر در پیش روی نداشتند؛ یا آن که می بایست گردن به شمشیر سپاهیان اسلام می سپرند و شمشیرها را از خون خود سیراب می ساختند و یا آنکه اسلام می گزینند و شهادتین را بر زبان جاری می ساختند و مورد مهر و رافت پیامبر خدا^{علیه السلام}، قرار می گرفتند. گزینه دوم بسی شیرین تر و دلچسب تر بود هر چند که از آن کراحت جدی داشتند، اما این مزیت را برای طلقا در پی داشت تا چند روزی بیشتر بر کمیت عمر خود بیفزایند و توان ادامه جنایات خود را در پوششی دیگر داشته باشند. اما این مهلت که نه مزیت است و نعمت، بلکه نقمت است و مهلتی است انتقام جویانه از سوی خدا برای آنان که می فرماید: «فَمَهْلِلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا» حال که چنین است، کافران را (فقط) اندکی مهلت ده تا سرای اعمالشان را ببینند.^۱

مسلمانان به ظاهر ایمان آورده، در تاریخ اسلام، «طلقا... به معنای آزاد شدگان نام گرفتند. زمانی که پیامبر اسلام^{علیه السلام}، آنان را مورد خطاب قرار داده و فرمودند، «اذهبوا أَنْتُمُ الظُّلَّاءِ»^۲ بروید که شما آزاد شدگان هستید. حضرت زینب در مجلس یزید از این کلمه سود برده و با بیان «أَمِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الظُّلَّاءِ؟» خاطره اسلام و ایمان آوردنشان را به آنان یادآور گشت. این گروه رفته رفته در تاریخ اسلام «حزب طلقا» را تشکیل دادند که اندیشه آنان دست یازی به قدرت بود. دست یابی به قدرت از سوی طلقا بایزید بن ابی سفیان در زمان ابوبکر آغاز شد. و پس از مرگ یزید، خلیفه دوم، معاویه را به جای برادر بر حکومت شام منصوب کرد و عنان مردم شام را که بخشی از قلمرو حکومت اسلام بودند در دست بنی امية قرار داد. اگر تا آن زمان هابیلیان و قابیلیان در دو پوشش جدای اسلام و کفر در برابر یکدیگر صفت بندی و جبهه گیری نموده بودند اما از آن به بعد داستان دو جریان حق و باطل ابعاد و پوشش تازه ای یافت. به این معنا که هر دو

جبهه، پوشش و سقف واحدی به نام اسلام یافتند. آنانی که مورد خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» بودند در پرتو مهر و رأفت اسلام با «السابقونَ السابقونَ» در کلیت واحدی به نام اسلام قرار گرفتند. لذا جبهه‌گیری و صفبندی دوگروه هابیلی و قابیلی درونی شد، تفاوت است میان دشمن درون خانه و دشمن برون از آن. چه آنکه دشمن درونی شده از اعضاء درون است.

داستان قصه طلقا با اسلام اینگونه است. چراکه تابه آن زمان آن سوی خندق بودند^۱ اما پس از آن قabil مسلمان نمایی بودند که قرآن بر نیزه می‌نمودند و فریاد «وا اسلاما» سر می‌دادند.^۲ جدال و نزاع‌های درونی دوگروه زمانی رو به صعود گذاشت که قabilیان و امویان به نام اسلام بر قدرت چنگ انداختند و آن را به تدریج در قبضه خود درآوردن و اقدام به گسترش آن نمودند.

صعود رو به تکامل ملوکیت در دامان خلافت

سنگ بنای اولیه قدرت طلبی و دست‌یازی به آن از سوی طلقا در زمان عمر گذاشته شد و نهایتاً با درگذشت او در زمان خلیفه سوّم، گسترش یافته و رو به تکامل نهاد. خلافت سیزده ساله عثمان مأمون و مأوایی برای رشد و گسترش قدرت طلبی امویان بود. به گونه‌ای که افرادی که توسط عثمان، به مسئولیت‌های درجه اول [حکومت] منصوب شدند همه از طلقا بودند.

دست‌اندازی معاویه بر قدرت و حکومت شام و به تبع آن توزیع و تقسیم لایه‌های زیرین قدرت میان امویان، مقدمه‌ای بر پی‌ریزی ساختار تازه قدرت در قلمرو اسلام بود.

خلیفه دوم و جریان سلطنت

«سلطنت و پادشاهی» ساختار نوینی بود که به تدریج پس از گماردن معاویه به حکومت شام از سوی عمر خلیفه مسلمانان پیدی‌آمد.^۳ هر چند عمر نگرانی خود را از اعمال و سیره معاویه که خود را در کسوت پادشاهان درمی‌آورد اظهار می‌داشت، اما این نگرانی هرگز سودی نبخشید.

۱- اشاره به چنگ احزاب

۲- اشاره به چنگ صفين.

۳- دکتر سید جعفر شهیدی معتقد است که ابی‌کر معاویه را به حکومت دمشق منصب کرد. زندگانی امام حسین علیهم السلام

عمر در مورد رفتار شاه مآبانه معاویه به اطرافیانش می‌گفت: «شما از کسری و قیصر می‌گویید در حالی که معاویه در بین شماست».^۱ ابن حجر الهیثمی در این باره می‌نویسد: «در دوران خلافت عمر، معاویه با جمیع به نزد عمر آمد و با او به حج رفت. عمر از زیبایی چهره‌ها و لباس‌ها به شگفتی آمده بود. معاویه [در پاسخ، این شگفتی] گفت: ای امیر المؤمنین، زیبایی چهره‌ها و اندام‌ها ناشی از این است که ما در سرزمینی آباد زندگی می‌کنیم ... عمر گفته بود: سبب این وضعیت، خوش خوری شما در غذاها و آشامیدنی‌هاست و از طرف دیگر نیازمندانی که در پشت درها مانده‌اند.^۲ یعقوبی در مسیر رو به رشد فروغ‌لطیدن معاویه در دامان ملوکیت می‌نویسد: «معاویه نخستین کسی در اسلام بود که نگهبانان و پاسبانان و دربانان گماشت و پرده‌ها آویخت و منشیان نصرانی استخدام کرد و جلو خود حربه^۳ راه می‌برد و از مقر ری زکات گرفت و خود روی تخت نشست و مردم زیر دست او دیوان خاتم تأسیس کرد و دست به ساختمان زد ... مال‌های مردم را مصادره کرد و آنها را برای خوبیش گرفت»^۴ معاویه حریر می‌پوشید و در ظروف طلا و نقره می‌آشامید.^۵ معاویه در این باره هیچ‌ایبایی نداشت که علناً بگوید: متم نخستین پادشاه.^۶

خلفه سوم و جریان سلطنت

با فوت عمر، و مستندشینی عثمان بر سریر خلافت، سلطنت و «پادشاهی» رو به گسترش نهاد، چنان که ابوالاعلی مودودی در کتاب خلافت و ملوکیت می‌نویسد: «آنچه این دگرگونی (خلافت به ملوکیت) درست از وقتی منشأ می‌گیرد که از وقوع آن عمر در اندیشه و نگران بود. در

۱- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۶۹، ص ۷۶

۲- ابن حجر الهیثمی المکی، تطهیر الجنان و اللسان به نقل از پیام آور عاشورا، ص ۵۱

۳- الجربة: هیئت الحرب، المنجد

۴- تاریخ ابن یعقوبی، واضح یعقوبی به نقل از پیام آور عاشورا، ص ۵۰

۵- ابن الحدید، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، ج ۵، ص ۱۳۰

۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، به نقل از پیام آور عاشورا، ص ۵۱

زمان قرین وفاتش بیشتر از همه بیم از آن داشت که مبادا جانشینش، در مورد قبیله و اقربای خود سیاستی (عدم به کارگیری اقوام و خویشان در قدرت و حکومت) را تغییر دهد که از عهد رسول الله ﷺ تا زمان خلافت وی در پیش گرفته بود ... اما پس از وی، هنگامی که عثمان به خلافت برگزیده شد رفته از این سیاست پا فراتر نهاد. او اقوامش را یکی بعد از دیگری به مقام‌های حساس دولتی نصب ساخت. وقتی سعد بن ابی واقاص از استانداری کوفه کنار کشید، عثمان برادر خوانده خود ولید بن عقبه را استاندار کوفه کرد و پس از او، این مقام به سعید بن عاص رسید که از بستگان عثمان بود. عبدالله بن عامر پسردایی خود را استاندار بصره و برادر رضاعی اش، عبدالله بن سعد بن ابن سرح را والی مصر کرد و حمص و فلسطین و اردن و منطقه کامل لبنان را به قلمرو حکومت معاویه افزود و پسرعمویش مروان بن حکم را به عنوان معاون معاویه گماشت و ...^۱ نیم نگاهی به سابقه و احوالات شخصی افراد نام برده شده که در مصدرهای حکومتی منصوب شدند، حکایت در دنگ دست‌اندازی این گروه زالو صفت را که نهایتاً حداثه عاشورای سال ۶۱ هـ را ورق زدند، بازگو می‌کند.

ولید بن عقبه، کسی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا إِنْ جَاءَ كُمْ فاسقٌ يُنَبِّأَ فَتَبَيَّنُوا...»^۲ در شان وی نازل شده بود، هموکه ضربات شلاق عبدالله بن جعفر (و به نقلی مالک اشتر) را به دستور حضرت امام علی علیه السلام، به جرم شرابخواری و مستی بر تن خرید، از حکام قلمرو اسلام شد. مسعودی درباره وی می‌نویسد: «ولید با ندیمان و مغتبان خود از اول شب تا به صبح شراب نوشیده بود و چون مؤذنان بانگ نماز برداشتند با لباس نماز بیرون آمد و برای نماز صبح به محراب ایستاد و چهار رکعت نماز خواند و گفت می‌خواهید بیشتر بخوانم ...»^۳

دوران خلافت سیزده ساله خلیفه سوم، عثمان، دوران بازسازی و فزوئی قدرت طلقا بود. جبهه قابلی به سردمداری معاویه بن ابی سفیان در شام در این دوران با مرتباً تلاش، جریان سلطنت و پادشاهی را به سرحد کمال رساند. فرو غلطیدن در دامان سلطنت، به بازی گرفتن

۱- ابوالاعلی مودودی، خلافت، ملوکیت، به نقل از پام آور عاشورا، ص ۴۶

۲- حجرات، ۶

۳- پام آور عاشورا، ص ۴۷

دین و سخره آن را در پی داشت. اقامه نماز جمعه در روز چهارشنبه و نشسته خطبه خواندن نتیجه کثارگذاشتن «امامت» و بنیانگذاری «خلافت» و به تبع آن «سلطنت» در تاریخ اسلام بود. در تاریخ الخلفا آمده است که:

«شرایط فیزیکی معاویه چنان دگرگون شده بود که به علت لایه‌های متراکم چربی و گوشت که او را در برگرفته بود و شکمی آویخته که مجال تحرک به او نمی‌داد [او] نخستین کسی بود که هنگام خطبه خواندن، نشسته خطبه می‌خواند». ^۱

قتل عثمان به سال ۳۵ هجری به دست مسلمانان نتیجه طبیعی و واکنش برخی از مسلمانان به زردوزی، عشرت طلبی و ... خاندان اموی بود که همچون مگسانی برگرد عثمان تجمع نموده بودند.

درخشش جریان امامت

جامعه اسلامی را که غاصبان خلافت، تفرق و تشتبه بخشیده بودند و پوستین وارونه بر تن اسلام کرده بودند. «و لَيْسَ الإِسْلَامُ لِبَشَرٍ الْفَرُّوْ مَقْلُوبًا»^۲ و به سختی به دو پستان خلافت در آویخته و آن را مکیده بودند «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَّعِيهَا»^۳، به محور آسیاب محتاج و نیاز بود «آنَّ مَحَلَّى مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحْمَى». خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ، تنها گرد استوانه به گردش در آید.^۴

این محور کسی نبود مگر هارون پیامبر و رهبر جریان «امامت»، علی علیله. با هجوم مردم جهیده از خواب غفلت به سوی امام علیله، و تقاضای مکرر و مصرانه آنان بر حکومت امام، که خود در توصیف آن می‌فرماید: *فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعْرُفُ الصَّبَعَ إِلَيَّ يَثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ، وَ شُقَّ عَطْفَائِ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ... وَ نَاجَهَانِ دِيدَمِ مَرْدَمِ از هر سوی روی به من نهادند و چون یالِ کفتار پس و پشت هم ایستادند، چندانکه حسنان فشرده*

۱- همان، ص ۵۱

۲- نهج البلاغه، خ ۱۰۸

۳- نهج البلاغه، خطبه سوم ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰

۴- همان، ص ۹

گشت و دو پهلویم آزرده، به گرد من فراهم و چون گله‌گوسفند سر نهاده به هم.^۱

جریان حق و عدالت که همانا جریان امامت بود و مدت‌ها در غبار تحریفات و در پس ابرهای جاهلی دوران خلافت از درخشش باز مانده بود، به سال ۳۵ هجری با حکومت امام علی طیلّا، درخشیدن گرفت و نورافشانی خود را بر جامعه اسلامی آغاز نمود. اما دریغ و افسوس که زمانی، مسند قدرت به رؤیای خود دست یافت و علی طیلّا را بر بالای سر خود دید که نوادگان قabil و امیه و سردمداران شاهی، جریان سلطنت و ملوکیت را در گستره وسیعی از قلمرو اسلام بسط داده و به مکیدن از پستان قدرت وزر و زور و ظلم و ستم و بی عدالتی سرمیست بودند. هرچند حیات مجدد حق و عدالت نوید بازگشت نور و روشنایی و عدالت را به جامعه اسلامی می‌داد اما از سوی دیگر، سرآغاز بحران‌ها و برخوردهایی در قلمرو اسلام میان هابیلیان (امامت) و قabilیان (ملوکیت) بود. «فلَئِنَّا نَهْضَتُ بِالْأَمْرِ تَكَثَّتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَّتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ». چون به کار برخاستم، گروهی پیمان راشکستند، و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند و گروهی دیگر باستمکاری، دلم را خستند.^۲

جریان خفاشان شب کور قabilی هرگز خورشید تباک عدالت را بر نخواهند تایید و از این روی پیوسته، جنگ‌ها و غایله‌ها علیه جریان امامت براه انداختند.

حکایتگر تاریخ، از صفين می‌گوید. از رویارویی نوادگان هاشم و امیه می‌گوید ... از جبهه امامت از سویی و از جبهه سلطنت از سوی دیگر، از شکوه علی طیلّا از اشیاه الرجال در برابر جبهه سلطنت ... می‌گوید «یا اشیاه الرّجالِ و لا رِجَالَ. حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْجِحَالِ. لَوَدَدُتْ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفُكُمْ مَعْرِفَةً وَاللَّهُ جَرَّتْ نَدَمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا. قاتَلُكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُ قَلْبِي قِيحاً وَ شَحَّتُمْ صَدَرِي غَيْظَاً وَ جَرَّعْتُمُونِي نُعْبَ الْتَّهَمَمِ أَنْفَاسَاً». ای نه مردان به صورت مرد، ای کم خردان ناز پرورد اکلاش شماراندیمه بودم و نمی‌شناختم که به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت، خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام

مالامال خشم شما مردم دون، که پیاپی جرعة اندوه به کامم می‌ریزید.^۱
 بگذار از پیر کهن‌سال تاریخ، حکایت‌های دیگر اماکوتاه از جریان خون و شمشیر را بخواهیم و
 داغ اور ادر غم چهره خونرنگ علی طیب‌الله در سپیده دم صبح در مسجد کوفه و در غم جگر پاره پاره
 شده پاره تن رسول خدا، حسن بن علی طیب‌الله تازه نکنیم.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر^۲

مرگ پادشاه دمشق

اینک سال ۶۰ هجری است. معاویه شاه دمشق، پس از قریب بیست سال سلطنت چهره در
 نقاب خاک می‌کشد. ولیعهد او یزید، تکیه بر جای پدر می‌زند. مهم‌ترین و در عین حال
 فوری‌ترین مسأله برای او، اخذ بیعت از بزرگان و سرشناسان قبایل و طوایف به منظور کسب
 مشروعيت لازم برای حکومت است. در گمان وی در هرم مشروعيت بخشندگان به حکومت،
 حسین بن علی طیب‌الله قرار دارد که پس از برادر، عهده‌دار منصب جریان امامت شده است. تاریخ بار
 دیگر نواده‌امیه را رویاروی نواده‌هاشم قرار می‌دهد. دست نیاز فرزند معاویه به سوی حسین بن
 علی طیب‌الله، ذلیلانه دراز است تا دست حسین طیب‌الله مشروعيت بخش حکومت حاکم شام گردد. اما
 همانگونه که امام علی طیب‌الله دست ابوسفیان را کنار زد و حاضر به پذیرش بیعت او نشد.^۳
 حسین طیب‌الله هم دست بیعت در دست نواده ابوسفیان قرار نخواهد داد. امتناع رهبر طریق امامت
 از بیعت با امام جریان کفر و سلطنت، وی راشبانه از مدینه رسپیار وادی عشاقد و مطاف اهل دل،
 مکه نمود. اما چه سخت است دل کندن از حرم رسول الله طیب‌الله و چه سخت است هجرت از شهر
 خاطره‌های مادر، فاطمه زهرا طیب‌الله. «فَخَرَجَ مِنْهَا خَانِقًا يَتَرَكَّبُ قَالَ رَبُّ تَحْنِي مِنَ الْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ».^۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ترجمه دکتر شهیدی ۲- مثنوی معنوی

۳- پس از اجتماع سقیفه بنی سعده و غصب مقام امام علی طیب‌الله، ابوسفیان و ابن عباس آمادگی خود را برای بیعت با امام اعلام کردند اما امام به جهت مصالح اسلام و مسلمین نپذیرفت.

۴- قصص، ۲۱. آیه‌ای که امام حسین طیب‌الله به هنگام خروج از مدینه تلاوت نمودند.

پس از اقامت چند ماهه در مکه، امام علی^ع به سوی زمین موعود، سرزمین عشق و خون روانه شد. تاریخ هنوز پس از گذشت سالیان سال، صدای جرس کاروان حسین علی^ع به هنگامه خروج از مکه را در گوش خود دارد.

کربلا، رویارویی جریان امامت با جریان خلافت - سلطنت

و اینک دیدگان اشکبار تاریخ از کرب و بلا حکایت می‌کند. از جبهه‌گیری وصف‌بندی دو جریان ممتد در طول تاریخ و قرون و اعصار می‌گوید. از بیزید که نماد جریان خلافت - ملوکیت است از سویی و از حسین علی^ع که مظهر جریان امامت است از دیگر سوی می‌گوید. و اینک خط امامت را با تمامی عزّتش و خط سلطنت را با تمام پستی اش در نمایشگاه کربلامی بینی. توگویی نینوا عصارة تمامی آن چیزی است که در طول تاریخ بوده و هست و خواهد بود. چهره سیاه و ظلمانی تاریخ با تمامی توان و استعدادش از قabil تا نمرود، از فرعون تا عبد شمس، از امیه تا ابوسفیان، و بالآخره از معاویه تا بیزید در برابر تمامی معنویت تاریخ از هابیل تا ابراهیم علی^ع، از موسی علی^ع تا یحیی علی^ع، از هاشم تا عبدالمطلب، از محمد^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلیمان} تا علی علی^ع و از فاطمه علی^ع تا حسین علی^ع صفا آرایی نموده است. توگویی فرشتگان با بیان «أَتَجَعَلُ فِيهَا مِنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ...»^۱ نظر به یزیدیان کربلا دارند و خدا با «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲ نظر به پیروز کربلا، حسین علی^ع دارد.

کربلای ۶۱ ههمه تاریخ را در خود داشت و پیکار جریان امامت را با جریان سلطنت و شاهی به نمایش گذاشت و پیروزی خط امامت را بر جریان باطل برای بشریت به ارمغان آورد. اگر خون حسین علی^ع را در گودی قتلگاه به سال ۶۱ هجری بر زمین ریختند اما اینک خون خدا بر قله رفیع کوه‌ساز تاریخ بر دیدگان تمامی بشریت عیان است و ندارد می‌دهد: «وَنُرِيدُ أَنْ نَعْلَمَ عَلَى الَّذِينَ

استُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ». ^۳

۱- بقره، ۳۰

۲- قصص، ۵

۳- همان

دشمنت كشت ولى نور تو خاموش نگشت
آرى آن جلوه كە فانى نشود نور خداست
پرچم كفر نگون، سلطنت توست كە پاينده لواست.
سلطنت، سلطنت توست كە پاينده لواست.

درس عزت در مکتب امام حسین علیه السلام

حجۃ الاسلام نصرالله شریفی

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ إِبْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَّزَ [نَحْنُ] بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السِّلْطَةِ وَالذِّلْلَةِ وَهَيَاهَاتِ مِنَا الذِّلْلَةُ يَأْتِيَ اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُدُودُ طَابَتْ وَحُجُورُ طَهُرَتْ وَأُنُوفُ حَمِيمَةُ وَنُفُوسُ أَيْسَةُ لَا تَؤْثِرُ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكَرَامِ».^۱

جملات بالا، قسمتی از سخنان ابی عبدالله علیه السلام در روز عاشورا خطاب به لشکریان کوفه است. ایشان می‌گویند: «آگاه باشید که پسر مرجانه، مرابین جنگ [وکشته شدن] و ذلت [بیعت با یزید] مخیر نموده «و هیاهات مِنَا الذِّلْلَةُ» و ذلت از ساحت ما بسیار دور است. این کلام سalar شهیدان حاوی درس ارزشمندی برای پویندگان راه آن حضرت می‌باشد. در این نوشتار بر آنیم تا بعد از ارائه تعریفی از عزت و ذلت و اهمیت آنها در زندگی انسان مؤمن، با تکیه بر کلام ایشان مایه‌های اصلی اتخاذ چنین موضع توأم با عزتی را از سوی آن بزرگوار بیان کنیم تا سرمشقی برای ما عزاداران حضرتش قرار گیرد.

عزت و ذلت و جایگاه آن‌ها

راغب در مفردات گفته است: کلمه عزت به معنای حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست

۱. المجالس السنیة، ج ۱، ص ۱۱۱، تحف العقول، ص ۱۷۱، مقلل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۶، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹، بالذکر اختلاف در نسخه‌ها

بخورد و مغلوب واقع شود.^۱ و از باب «تعرُّفُ الأشیاءِ بِأَضدِادِهَا» معنای کلمه ذلت عبارت است از: نبود حالت شرافت و عزت در آدمی، به طوری که انسان به سادگی پذیرای شکست شده، مغلوب دیگران شود.

میل به عزت و انزجار از ذلت از امور فطری است که خداوند بر اساس حکمت بالغه خود در نهاد بشر به ودیعت نهاده است. انسان فطرتاً پذیرای عزت و کارهای مناسب با شرافتِ جان آدمی است و از ذلت و فرومایگی رنجیده خاطر می‌شود.

این میل و آن انزجار، مانند سایر تمایلات فطری در سرشت انسان به صورت استعداد و توان قرار دارد و شکوفایی آن نیاز به علل و عواملی دارد که فقدان آنها موجب اهمال این تمایل طبیعی در انسان می‌گردد. لذا یکی از تقاضاهایی که در ادعیهٔ مأثور بدان اهتمام شده است، درخواست عزت^۲ می‌باشد. انسانی که طعم شیرین عزت و شرافت نفس را چشیده باشد، هیچ‌گاه ذائقهٔ جان خویش را باطعم تلخ ذلت و خواری نمی‌آزاد. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ كَرِمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ لَمْ يُهْنِهَا بِالْمَعْصِيَةِ» کسی که نفس شریف و عزیز دارد، آن را با پلیدی گناه خوار و زبون نمی‌سازد.^۳ و اگر جان آدمی به خواری و پستی خوگیرد، از ارتکاب کارهای پست احساس شرمساری و سرافکندگی نخواهد کرد، قال علی علیه السلام: «النَّفْسُ الدَّيْنَةُ لَا تَنْفَكُ عَنِ الدَّنَائِاتِ» انسان پست و فرمایه از کارهای پست جدا نمی‌شود.^۴

از انسان فرمایه امید کار نیک داشتن بیهوده است و در امان بودن از شر^۵ او رؤیایی است که کمتر تحقق پیدامی کند.^۶ در مقابل، انسان شریف و عزیزانسانی مسئول و وظیفه‌شناس است، به طوری که ذمهٔ خویش را همواره به کارهای خیر مشغول می‌بیند. قال علی علیه السلام: «الْكَرِيمُ يَرْى

۱- راغب اصفهانی، مفردات، چاپ اول، دارالقلم، ۱۴۱۶، ص ۵۶۳

۲- در دعای روز یکشنبه آمده است «وَ أَعِزَّنِي فِي عَشِيرَتِي وَ قَوْمِي» و در دعای مکارم الاخلاق وارد شده است «وَ أَعِزَّنِي وَ لَا تَنْلَيْنِي بِالْكَبْرِ»

۳- محمد محمدی ری شهری، میزان الحكمه، چاپ دوم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۱۴۷

۴- جلال الدین محدث، فهرست غرر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۷، ص ۱۱۷

۵- عن ابوالحسن الثالث علیه السلام: «مَنْ هَاتَ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فَلَا تَأْمُنُ شَرَّهُ»، امام هادی می‌فرماید: کسی که خویشتن را ناچیز شمارد، از شر اد اینم مبایش» تحفه‌العقل، چاپ ششم، نشر کتابچی، ۱۳۷۶، ص ۵۱۲

مَكَارِمَ أَفْعَالِهِ دَيْنًا عَلَيْهِ يَقْضِيهِ» انسان شریف و بزرگوار کارهای خیر را دینی بر ذمه خود می‌بیند که باید آن را اداء کند.^۱

عوامل عزت در کلام امام حسین علیه السلام

قبل از پرداختن به این عوامل، قدری پیرامون معنای هیهات مِنَ الذَّلَّة بحث می‌کنیم. یک وقت کسی می‌گوید: «بَعْدُ مِنَ الذَّلَّةِ» یعنی من از ذلت دور هستم و به طرف ذلت نمی‌روم. این حرف خوبی است، اما حرف بزرگی نیست. گاهی کسی می‌گوید که «بَعْدَ مِنَ الذَّلَّةِ» یعنی شخصیت ما به‌گونه‌ای است که ذلت به حریم آن راه ندارد و این حرف بزرگی است. بزرگتر از این حرف، کلام امام حسین علیه السلام است، زیرا ایشان به جای فعل، از اسم فعل^۲ استفاده نموده‌اند: «هِيَهَاتٌ مِنَ الذَّلَّةِ» یعنی شخصیت ماخاندان عصمت و طهارت به‌گونه‌ای است که خواری و ذلت نه یک مرتبه، بلکه به مراتب از ما دور است و تا حریم ما فاصله‌ها دارد.

اینک این سؤال مطرح می‌شود که چه مایه‌هایی در وجود خاندان وحی، خاصه ابا عبد الله الحسین علیه السلام می‌باشد که از آنان سدی شکست‌ناپذیر در برابر طوفان نامرادی‌ها و ناملایمات می‌سازد؟ چگونه حسین بن علی علیه السلام این اسطوره نفوذناپذیری، تمامی جویندگان عزت را با سخن «هِيَهَاتٌ مِنَ الذَّلَّةِ» که مؤید به عمل و سیره آن بزرگوار است مورد خطاب قرار می‌دهد؟ او در کدام مکتب این درس را فراگرفته و کدام مربی و با چه روشی او را اینگونه تربیت کرده است؟ برای پاسخ به این سؤال سزاوار است از زلال کلمات دلنشیں اش چند جرعه‌ای به کویر تشنه وجودمان برسانیم.

ایشان در ادامه کلامشان چنین می‌فرماید: «يَا أَبَيَ الَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُدُودُ طَائِتٍ وَحُجُورٌ طَهْرَتٍ» خداوند و رسولش و مؤمنان و سینه‌های باکیزه‌ای که ما از آن شیر

۱- عبدالواحد آمدی، غررالحكم، ترجمه محمدعلی انصاری، دارالکتاب، قم، ج ۱، ص ۹۰

۲- هیهات زید ای بعد و هیهات ابلغ فی الابعاد من فعله، به نقل از جامع المقدمات، تصحیح مدرس افغانی، انتشارات هجرت، ج ۱، ص ۵۸۳

نوشیده‌ایم] و دامن‌های پاکی [که در آن تربیت شده‌ایم] تن به ذلت دادن را برابر ما نمی‌پسندد.

الف - ارتباط با خدا منبع اصلی عزت

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۱ اکسی که خواهان عزت است عزت یکسره از آن خدادست. این آیه خطاب به جویندگان عزت و شرافت بیان می‌دارد، عزت که به معنای قاهر و شکست‌ناپذیر است در معنای حقیقی مختص به خداوند است زیرا غیر از خدا هر چیز و هر کسی را که تصور کنی در ذات خود ذلیل و فقیر است و هر چه را مالک است از آن خود او نیست و آنچه از کمالات در وجود او است، جلوه‌ای از آن کمال مطلق است، با این حال آیه در مقام بیان اختصاص عزت به ذات اقدس الهی نیست. علامه طباطبایی رهتوشه راهیان نور در این باره می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» سیاقش، سیاق آن نیست که بخواهد اختصاص عزت به خدا را بیان کند، به طوری که غیر خدا دستش به آن نرسد و نمی‌خواهد بفرماید هر کس در طلب عزت برآید مثل آن است که در وسط آب آتش بجوييد... بلکه معنايش اين است که هر کس عزت می‌خواهد باید از خدای تعالی بخواهد، زیرا عزت همه‌اش ملک خدادست و هیچ موجودی نیست که خودش بالذات عزت داشته باشد.^۲

در واقع جزای شرط یعنی جمله «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» سببی است که به جای مسبب به کار رفته یعنی به جای اینکه بگوید هر کس عزت می‌خواهد از خدا بخواهد، جمله از خدا بخواهد که مسبب است برداشته و به جای آن جمله عزت همه‌اش از آن خدادست که سبب است، آورده است، یعنی در سایه عبودیت است که انسان به عزت می‌رسد^۳، و این مهم حاصل نمی‌شود مگر در سایه ایمان و عمل صالح، «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلْمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۴ سخنان پاکیزه [اعتقادات حقه] به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را در بالاتر رفتن مدد می‌رساند.

اگر انسان بخواهد از حضیض ذلت به قله عزت صعود کند و از خاکدان طبیعت به ملکوت اعلی

۱- فاطر، ۱۰

۲- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، چاپ سوم، انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۶۱، ج ۳۳،

۳- همان

۴- ص ۳۶

۵- فاطر، ۱۰

به پرواز درآید، به دو بال نیازمند است «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» یعنی اعتقادات حقه که زیربنای آنها توحید است و «الْعَمَلُ الصَّالِحُ»، یعنی عملی که در راستای آن عقاید حقه صورت می‌گیرد و در همان حال بر باروری و استواری آن می‌افزاید.

نتیجه آن که عبودیت حضرت حق، بدروی است که در زمین اعتقادات حقه کشت می‌شود و با عمل صالح آبیاری و تقویت می‌گردد تا درختی تنومند گردیده، شمرات متعددی که از شیرین‌ترین آنها، عزت و شرافت نفس است، به صاحبش ارزانی کند. آری ارتباط با مبدع عزت، عزت آفرین است و از همین‌روست که رسول خدا علیه السلام و مؤمنان که حسین بن علی علیه السلام از شاخص‌ترین آنهاست، به مقدار ارتباطی که با خداوند پیدا کرده‌اند، از این فضیلت روحانی بهره‌مند شده‌اند. «وَلِلَّهِ الْعَزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ^۱» عزت، خاص خداوند و رسولش و مؤمنان است.

عزت حقیقی تنها در سایه ارتباط بندگی با مبدع عزت یعنی ذات اقدس الله قابل دسترسی است و آنچه از جلال و شکوه ظاهری نزد کافران است، سرابی از عزت است و در حقیقت ذلت و خواری است؛ قال رسول الله علیه السلام: «كُلُّ عِزٌ لَيْسَ بِاللهِ فَهُوَ ذُلٌّ» هر عزتی که در ارتباط با خدا نیست، ذلت است^۲، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «الْعَزِيزُ بِغَيْرِ اللهِ ذَلِيلٌ» عزیزی که عزتش از ارتباط با غیر خدادست، ذلیل است^۳.

ب - ارتباط با رسول خدا علیه السلام

اگر ارتباط با خدا از راه ایمان به او و عمل صالح، عزت آفرین است، مصدق اتم و اکمل آن رسول مکرم اسلام علیه السلام می‌باشد. ایشان در مقام اتصال به سرچشمۀ تمامی کمالات تا بدانجا پیش رفت که خدایش فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَى حُكُمِّ عَظِيمٍ»^۴ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری. و یکی از آن فضایل برجسته اخلاقی، عزت و شرافت نفس می‌باشد. واضح است که ارتباط با چنین انسان والایی از طریق رفتار، کلام و شریعتی که او پیام آور آن است، عزت‌بخشن می‌باشد.

۱- منافقون، ۸

۲- راغ اصفهانی، پیشین

۳- قلم، ۴

۴- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، ح ۶۷

پیامبر اسلام ﷺ نه از خود ذلت نشان می‌داد و نه به کسی این اجازه را می‌داد تا تن به ذلت و پستی بدهد. اور تعالیم‌ش روزنمه‌ای نفوذ ذلت و خواری را بر پیروانش مسدود نمود، قال رسول الله ﷺ: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»^۱ هیچ مؤمنی نباید نفس خود را ذلیل و خوار شمارد. او حتی از اینکه پیاده‌ای او را همراهی کند در حالی که او سوار بر مرکب است، ابا داشت، یا او را به ترک خود سوار می‌کرد و یا در مکانی با او قرار ملاقات می‌گذاشت، اور روانه می‌کرد و سپس خود به او ملحق می‌گشت.^۲

حسین بن علی طیلولا می‌گوید: ارتباط با رسول خدا ﷺ مرا از اینکه تن به ذلت دهم، باز می‌دارد. آیا مگر می‌شود حسینی که خون پیامبر عزیز ﷺ در رگهای او جاری است و در مکتب او درس‌ها گرفته است، تن به ذلت بدهد. تأثیر این ارتباط عزت بخش در روح حسین طیلولا آنجاست که وقتی از او پرسیدند سخنی که با گوش خود از پیامبر ﷺ شنیده‌اید، برای ما نقل کنید، ایشان این سخن را نقل می‌کند: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَعَالِي الْأُمُورِ وَ أَشْرَافَهَا وَ يَكْرَهُ سَفَافَهَا» خدا کارهای بزرگ و رفیع را دوست می‌دارد و کارهای پست را خوش نمی‌دارد.^۳

ج - ارتباط با مؤمنان

اگر ارتباط با خدا و رسولش نفس آدمی را از زشتی ذلت می‌پالاید و به زیور عزت می‌آراید، ارتباط با انسان‌هایی که مدل بندگی خدارا بر سینه دارند و به معنای واقعی کلمه متدين به دین و آیین چنین پیامبری هستند، نیز مانع از ذلت پذیری و مایه عزت خواهد بود. ذلت و پستی از مصادیق خسرانی است که مؤمنین و صالحان دچار آن نمی‌شوند چنان که قرآن می‌فرماید «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۴ سوگند به عصر که همانا انسان در خسران است مگر آنها بی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند» و سر این عدم خسران بعد از ایمان و عمل صالح در تواصی و سفارش یکدیگر به حق و صبر می‌باشد «وَ تَوَاصَوَا

۱- تاریخ بغداد، ص ۶۷، به نقل از محمد تقی فلسفی، جوان، چاپ نوزدهم، نشر معارف اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۹۱

۲- بخار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۳، به نقل از محمد تقی فلسفی، پیشین، ص ۲۹۳

۳- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۷۵، به نقل از منطقی مطهری، حماسه حسینی، چاپ ششم، انتشارات صدر، ۱۳۶۵، ج ۱

۴- عصر، ۱۴۹، ص ۳

بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبَرِ»^۱ و یکدیگر را به حق و صبر سفارش می‌کنند یکی از مصاديق حق، عزت و شرافت نفس است، همان طور که یکی از لوازم آن صبر و شکست ناپذیری در مقابل شیطان درون و برون است. از راههای تحقق این مهم، امر به معروف و نهی از منکر است، «المُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمَنَاتُ بِعْضُهُمُ أُولَئِءِ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ مردان و زنان مؤمن ولی (و یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

حسین بن علی علیه السلام می‌گوید مؤمنینی که من با آنها در ارتباط هستم، مرا به عزت فرا می‌خوانند و از ذلت و خواری بیعت بازی بد، باز می‌دارند.

د - روزی حلال

«وَ جُدُودُ طَابَتْ» و سینه‌های پاکیزه و طیبی که ما از آن شیر نوشیده‌ایم ذلت را بر ما روا نمی‌داند. ابا عبدالله علیه السلام در اینجا به یکی دیگر از عوامل مؤثر در ایجاد روح عزت در ایشان یعنی روزی حلال اشاره دارد. شیری که از تلاش علیه السلام برای معاش خانواده در سینه مادری چون زهراء علیه السلام گرد آمده و با روشنی که مناسب مادری چون او در شیر دادن است، از فرزندان ایشان، انسان‌های نفوذناپذیر ساخته است. آری غذای پاکیزه و حلالی که باید منعم واقعی استفاده شود دارای چنین خاصیتی است. آیا از انسان‌هایی که از روزی حرام ارتزاق می‌کنند، توقع برخورد شرافتمدانه و توان با عزت، می‌توان داشت؟ پس اگر خواهان عزت نفس برای خود و فرزندان مان هستیم باید سفره خود را هرچند ساده اما با غذای حلال بیاراییم.

رسول مکرم اسلام علیه السلام تلاش برای کسب روزی حلال را به مثابه جهاد می‌دانند^۳ و هم ایشان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ تَعِبًا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ» خداوند دوست می‌دارد که بنده اش را در تلاش برای طلب روزی حلال بییند.^۴ نان آورخانه با کسب روزی حلال جهاد می‌کند و با ارتزاق خانواده خود از روزی فراهم آمده از حلال، مجاهد می‌پرورد. پدری که در تلاش

۱- عصر، ۳

۲- توبه، ۷۱

۳- «طلب الحلال جهاد» محمد محمدی ری شهری، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰

۴- همان، ص ۱۱۹

برای کسب روزی حلال است محبوب خداست و با خوراندن غذای حلال و پاکیزه به فرزندان، دوستی و محبت خدای عزیز و نفوذناپذیر را برای آنان به ارمغان می‌آورد، و از سرچنین سفره‌هایی است که انسان‌های عزیز و شکستناپذیر به پامی خیزند.

هـ-مربیان شایسته

«وَجْهُورُ طَهْرٍت»، دامنهای پاک مربیان، ذلت را بر ما نمی‌پسندد.

ارتباط با خدا و رسول و مؤمنان همچون بذری در زمین مستعد روح آدمی است که با روزی حلال بارور می‌شود. اما این نهال به مراقبت با غبانان مهریان و در عین حال آگاه نیاز دارد تامحیط و شرایط را برای رشد و تکامل این نهال آماده سازد. این وظیفه سنگین بر عهده پدران و مادران و سایر مربیان است که با تدبیر و درایتی توأم با عاطفه و مهربانی و روشی مناسب، فرزندان را در پیمودن راه خدا و رسول ﷺ و مؤمنان باری رسانده و خطر کمین رهنان را به آنان گوشزد نمایند.

البته، بهترین روش، رفتار مربیان می‌باشد (دو صد گفته چون نیم کردار نیست) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کونوا دُعَةً النَّاسِ بِغَيْرِ أَسْتِئْكُمْ» با غیر زبان مردم را به دین دعوت کنید^۱ والدین و سایر مربیان باید به جای مowاعظ و نصایح تکراری و ملال آور با عمل خود فرزندان را به حق رهنمون شوند، آنان باید راستی، امانت، صفا، یکرنگی و شرافت و بزرگواری را در معاشرت و برخوردهای اجتماعی مربیان خویش نظاره کنند. فرزند نباید بین ندای فطرت که محیط درون اوست و خانه که محیط پیرامون اوست تضادی بینند. او اگر در درون ندای توحید را به گوش جان می‌شنود در برون نیز باید والدین و مربیان خود را موحدینی راستین بیابد، و همان گونه که در درون، ندای فطرت، او را به عمل خیر فرامی‌خواند، در برون نیز باید عمل مربیان به کمک ندای درون او رفته، الگوی عملی او گرددند.

حسین بن علی علیه السلام اگر در روز عاشورا بر قله عزت و شرافت انسانی صعود می‌کند به دلیل داشتن مربیانی آگاه و عامل می‌باشد. او متاثر از گفتار و کردار توأم با عزت و شرافت حضرت

۱- کلینی، اصول کافی، چاپ اول، دارالاوضاع، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۸۳

زهرا علیه السلام بود. او در پدرش علی علیه السلام و برادرش امام مجتبی علیه السلام عزت مجسم را به مشاهده نشست. او همواره این وصیت پدر را در گوش داشت که «أَعِرِضْ نَفْسَكَ عن كُلِّ دُنْيَا وَ إِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرِّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» دور بدار نفست را از هر زیونی و پستی هر چند تو را به نعمتهای بی شمار رساند، زیرا هرگز برابر آنچه از نفس خویش صرف می کنی عوض نخواهی یافت و بندۀ دیگری مباش که خدا تو را آزاد گردانیده است.^۱

اگر حسین بن علی علیه السلام می گوید «مَوْتٌ فِي عَزٍّ، خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ» مرگ با عزت و شرف بهتر از زندگی همراه با ذلت است،^۲ این سخن تؤام با عزت پدر را در جنگ صفین خطاب به لشکریانش، آویزه گوش دارد که «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاةٍ كُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» پس مرگ در این است که شما زنده ولی مغلوب دشمن باشید و زندگی در این است که شما مرده اماً غالب بر دشمن باشید.^۳

خروش تؤام با عزت هیهات متأذل از حنجرهای شنیده شد که یک عمر با قلبی لبریز از ایمان به خدا و نامهای پر از عمل صالح، ارتباط خود با رسول خدا علیه السلام و مؤمنان را حفظ کرد و همواره از روزی حلال ارتزاق نمود و در شرایط و محیطی سالم و آماده تربیت اسلامی نفس کشید. آیا از انسانی که این گونه تربیت یافته باشد جز این کلام انتظار می روید؟! «وَ أُنُوفُ حَمِيمٌ وَ نُفُوسٌ أَبِيَّةٌ لَا تُؤْثِرُ طَاعَةَ اللَّهِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ» انسانهایی که در فضای جوانمردی تنفس کرده‌اند و جانهای شریف، مذبح و قتلگاه بزرگواران را بر طاعت دونان ترجیح می دهند.

جلوه‌هایی از عزت حسینی

جو اختناق آلود ناشی از استیلای حزب اموی از جنبه‌های مختلف، صدمات بسیاری به آین نوبنیاد اسلام ولرد ساخت، یکی از بزرگترین آنها، به انزواکشاندن خاندان پیامبر اسلام علیه السلام می باشد، لذا سخنانی که از امام حسین علیه السلام به مارسیده است بسیار اندک است، اما همین مقدار اندک کافی

۱- علی نقی فیض الاسلام، نهج البلاغه، تامه، ۳۱، ص ۹۲۹

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲، ج ۴

۳- علی نقی فیض الاسلام، پیشین، خطبه، ۵۱، ص ۱۳۸

است تاگویای شخصیت نفوذناپذیر و عزیز امام حسین علیه السلام باشد، پیش از این برخی از کلمات آن بزرگوار را ذکر کردیم، در اینجا نیز برخی دیگر از کلمات آن حضرت را خواهیم آورد.

یکی از معیارهای شناخت انسان عزیز نحوه نگرش او نسبت به دنیا و ما قیهای می‌باشد، جمله‌ای از حسین بن علی علیه السلام چند خاطره از زبان یاران «إنَّ جمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، بَحْرُهَا وَ بَرُّهَا وَ سَهْلُهَا وَ جَبَلُهَا عَنَدَ وَ لَيْ مِنْ أُولَيَاءِ اللَّهِ وَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ يَحْقُّ اللَّهُ كَفَيْهِ الظَّلَالِ»^۱ همانا تمام آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند در مشرق و مغرب زمین، در دریا و خشکی و دشت و کوه، در دیدگان اولیاء الهی و عارفان به عظمت خداوندی همچون سایه‌ای است، آنگاه در جای دیگر فرمودند: «أَلَا حُرُّ يَدَعُ هَذِهِ الْمَاظَةَ^۲ لِأَهْلِهَا»^۳ آیا آزاده‌ای هست تا این متاع پست را برای اهلش واگذارد. این سخن بر زبان کسی جاری می‌شود که روح او در اوج عزت سیر می‌کند، چنین روحی نه تنها خود از امور پست برکنار است، که دیگران را نیز به چشم‌پوشی از آنها فرامی‌خواند.

نمونه‌ای از این فراخوانی را در جریان خدا حافظی حسین علیه السلام با ابودر غفاری هنگام تبعید به ربده می‌توان یافت حسین علیه السلام در نصیحت به ابودری که در مقابل باند بندی امیه قد علم کرده است، او را به صبر و تحمل و نفوذناپذیری سفارش می‌نماید؛ «إِسْأَلِ اللَّهَ الصَّبَرَ وَالنَّصَرَ، وَ اسْتَعِذُ بِهِ مِنَ الْجَمْعِ وَ الْجَزِعِ» از خدا صبر و یاری طلب کن و از طمع و ناتوانی به او پناه ببر.^۴ روح عزیز حسین علیه السلام علاوه بر کلام منثور، در کلام منظوم او نیز متجلی است. ایشان در جواب کسی که او را از رفتنه به کربلا بر حذر می‌دارد این اشعار را می‌خواند:

سَأَمْضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَازٌ عَلَى النَّفَتِي	إِذَا مَا نَوَى حَقًاً وَجَاهَدَ مُسْلِمًاً ...
كَفِي بِكَ دُلُّاً أَنْ تَعِيشَ وَ تُرْغَمَاهُ	إِنْ عِشْتُ لَمْ أَنْدَمْ وَ إِنْ مِتْ لَمْ أَلْمَ

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴ به نقل از مرتضی مطهری، پیشین، ص ۱۵۰

۲. لِمَاظَهُ یعنی تکه گوشته که بین دندانها باقی می‌ماند و یا خلال آن را در می‌آورند

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۳۲، ج ۱۳۶، ص ۱۳۶

۴. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، چاپ ششم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۵، ج ۱، صص ۱۵۲ - ۱۵۱

۵. همان، صص ۱۵۳ - ۱۵۲

به کربلا خواهم رفت و مرگ بر شخص جوانمرد آنگاه که نیت خیر دارد و در راه هدف بزرگی چون اعلای کلمه حق جهاد می‌کند، ننگ نیست [...] پس اگر در این راه زنده ماندم پشیمان نمی‌گردم و اگر کشته شدم ملامت نمی‌شوم. برای ذلت و خواری تو همین بس که زنده باشی و مغلوب و مقهور گردی؛ من مرگ با عزت را سعادت، و حیات ننگین با این ستمگران را ذلت و خسران می‌دانم «إِنِّي لَا أَرِي الموتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَّمَا»^۱ و آنگاه که در شب تاسوعا او را به تسلیم فرامی‌خوانند، می‌گوید: «وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيْكُمْ يَتَدَبَّرُ إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا أُقْرِئُ فِرَارَ الْعَبْدِ»^۲ به خدا سوگند که دست ذلت [یعنی با یزید] به شما نمی‌دهم و از مقابل شما چون بردهگان فرار نمی‌کنم. و حسین علیه السلام این روح عزیز و شکست‌ناپذیر را تا آخرین لحظات عمرش و قطرات خونش حفظ کرد و حضرت یک گفتار یا کردار ذلیلانه را بر دل آن سپاه خون آشام گذاشت.

«در روز عاشورا حسین علیه السلام حد آخر مقاومت را هم می‌کند، دیگر وقتی است که به کلی توانایی از بدنش سلب شده است. یکی از تیراندازان ستمکار تیر زهرآلوی را به کمان می‌کند و به سوی ابا عبدالله علیه السلام می‌اندازد که در سینه ابا عبدالله علیه السلام می‌نشیند و حضرت بی اختیار روی زمین می‌افتد. آیا در این لحظه تن به ذلت می‌دهد؟ آیا خواهش و تمدن می‌کند؟ نه، بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن رویش را به سوی همان قبله‌ای که از آن هرگز منحرف نشده است می‌کند و می‌فرماید: «رَضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غَيَاثَ الْمُسْتَعِيْشِينَ».»^۳

۱. محسن امین، المجالس السنیه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۹۲

۲. مفید، ارشاد، چاپ سوم، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۶، ص ۴۵۰

۳. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۱۵۷

نقش حضرت زینب رض در نهضت عاشورا

حجۃ الاسلام فرج الله هدایت نیا

مقدمه

آنچه در پیش دارید، مطالبی است مختصر، درباره یکی از شخصیت‌های بی نظیر عالم اسلام. در این نوشتار سعی شده است تا در خصوص نقش حضرت زینب کبری رض در نهضت اباعبدالله علیه السلام با استفاده از منابع موجود، مطالبی تهیه و تنظیم گردد. پیش از ورود در موضوع، لازم است مقدمتاً مقداری درباره عظمت شأن و جلالت قدر این بانوی برگزیده سخن بگوئیم.

زینب رض، دختر علی و زهرا علیهم السلام، در روز پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجرت،^۱ در مدینه منوره دیده به جهان گشود. در پنج سالگی مادرش را از دست داد و از همان دوران طفویلیت با مصیبت آشنا گردید و در دوران عمر با برکت خویش، مشکلات و رنج‌های زیادی را متحمل شد: رحلت جانگداز پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم، شهادت مظلومانه مادر، فرق خونین پدر، جگر پاره پاره و سر بریده برادران، شهادت فرزندان و برادران و برادرزاده‌ها و همچنین حوادث تلخی چون اسارت، نمونه‌هایی از آن است. این سختی‌ها و مشکلات از او فردی صبور و بردار ساخته بود «لَقَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبَرَ لِكُلِّ ثُومٍ كَبْرِيٍّ وَ صَدِيقَهْ صَغْرِيٍّ مِنْ نَامِيدَنْدَ» از القاب او، محدثه، عالمه و فهیمه بوده وزنی او را ام کلثوم کبری و صدیقه صغیری می‌نامیدند. از القاب او، محدثه، عالمه و فهیمه بوده وزنی عابده، زاهده، عارفه، خطیبه و عفیفه محسوب می‌شده است.

۱- بعضی سال ششم هجرت را نقل کردند.

نسب نبوی، تربیت علوی و لطف خداوندی از او فردی با خصوصیات و صفات برجسته ساخته بود، طوری که او را «عقیله بنی هاشم» می‌گفتند. با پسر عمومی خود «عبدالله بن جعفر» ازدواج کرد و ثمره این ازدواج، فرزندانی بود که دو تن از آنان در کربلا، در رکاب مولی ابا عبدالله الحسین علیهم السلام شریت شهادت نوشیدند.

به خاطر مقام و منزلتش، در نظر دیگران حرمت خاصی داشت، به طوری که شخصیت بزرگی چون امام حسین علیهم السلام، وقتی او وارد می‌گشت، تمام قامت بلند می‌شد.^۱

مهمنترین و حساس‌ترین بخش زندگی او، سفر تاریخی اش به کربلا و متعاقب آن اسارت مظلومانه اش می‌باشد که از این جهت شاید، سهم او در نهضت حسین بیشتر از نقش امام حسین علیهم السلام باشد. چون علاوه بر مصیبت‌هایی که آن دو به طور مشترک متتحمل شده‌اند، داغ از دست دادن برادری چون حسین بن علی علیهم السلام و همچنین رنج سفر و مشکلات اسارت، سرپرستی بیماران و کودکان داغدار و زنان و... را زینب علیهم السلام به تنها‌یی به دوش کشید. زینب کبری علیهم السلام، هم مادر شهید است و هم فرزند شهید. هم خواهر شهید است و هم عمه شهید. و این ویژگی‌ها را در کمتر کسی می‌توان یافت.

او حتی در برهه‌ای از زمان، یعنی پس از شهادت امام حسین علیهم السلام، به دلیل بیماری امام سجاد علیهم السلام، وظیفه سنگین هدایت، رهبری و مدیریت کاروان اسرا را نیز به دوش کشید و با سربلندی این بار را به مقصد رسانید. ما در این مقاله بر آنیم تا سهم آن حضرت را در نهضت عظیم ابا عبدالله الحسین علیهم السلام مورد بررسی قرار دهیم.

زینب علیهم السلام و ولایت

مسئله ولایت و نقش زینب کبری علیهم السلام در رابطه با آن، از ابعاد مختلف قابل توجه است. گاهی

۱- در ریاحین الشریعه از «تحفة العالم» نقل می‌کنند: روزی حضرت زینب علیهم السلام وارم بر برادر شد، حضرت حسین علیهم السلام فرآن تلاوت می‌فرمود. چون حضرت زینب علیهم السلام وارد شد، فرآن را روی زمین نهاد و سرتا پای به احترام خواهر بلند شد و او را احترام و تجلیل فرمود. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۷۶.

آن را از دریچه شناخت و معرفت او نسبت به مقام امامت و ولایت مورد بررسی قرار می‌دهیم. گاه آن را از بعد اطاعت و تسلیم بی‌چون و چرامی نگریم و گاهی هم، از زاویه تلاش در جهت معرفی و شناساندن ولی خدا به مردم (از طریق نفی اتهامات و شایعات و یا از طریق یاد آوری حقوق فراموش شده اهل بیت) به او می‌پردازیم.

فرزند علی عليها السلام و دست پروردۀ زهراء عليها السلام، همچون مادرش که شهید راه ولایت است، در تمامی ابعاد سهم قابل توجهی دارد. او که حضور هفت معصوم^۱ را درک کرده است، هر کجا مصلحت اقتضا نموده از بذل جان خود و فرزندانش دریغ نکرده است.

اگر زهرا مرضیه، هنگامی که امام خویش علی بن ابیطالب را در معرض خطر می‌بیند و حقوق مسلم او را در حال پایمال شدن می‌نگرد، خود را سپر بلای او می‌کند و خطاب به امامش می‌گوید: «روحی لِرِوحِكَ الْفِداءُ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوِقَاءُ»^۲ ای ابالحسن، جانم فدای تو و سپر بلای تو باد! دخترش زینب نیز برای حفظ جان مولايش به آغوش خطر می‌رود. در مجلس ابن زیاد، آنگاه که آن ملعون دستور قتل امام سجاد عليها السلام را صادر می‌کند، این زینب عليها السلام است که با شهامت خاصی که از حیدر به ارث برده، جان پسر برادر را نجات می‌دهد؛ او را در آغوش خود می‌گیرد و می‌گوید: ای پسر زیاد، آنچه از ماخون ریخته‌ای تو را بس است. به خدا قسم از او جدا نخواهم شد. اگر قصد کشتن او را داری، مرا نیز با او بکش.^۳

این مسأله را نباید صرفاً از دیدگاه عاطفی و روابط نسبی توجیه و تحلیل نمود، بلکه اینجا بحث امام و مأمور مطرح است. اینجا زینب عليها السلام خود را فردی می‌بیند که باید برای حفظ جان امام معصومش خطر را به جان بخرد و از دشمن نهارسد، حتی در کربلا هم وقتی امام سجاد عليها السلام را در میان خیمه آتش گرفته گرفتار می‌بیند، برای نجات او خود را به آتش می‌زند.

زینب کبری عليها السلام حتی در اشعار و سوگات‌امه‌هایی که از سوزدل بیان می‌دارد، نه تنها الزگفتان

۱- رسول اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام، امیر المؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر عليهم السلام.

۲- الکوکب الدربی، ج ۱ ص ۱۹۶، به نقل از «چشمۀ درسته»، ص ۲۱۶.

۳- الارشاد - جلد ۲، ص ۱۱۶.

جملات سخیف و بی معنا پرهیز می کند، بلکه تعمداً الفاظی را بکار می گیرد که به نوعی اهل بیت و مشخصاً ابا عبد الله علیہ السلام را معرفی کرده باشد. راوی می گوید:... در میان کسانی که سرهای مقدس شهدای کربلا را حمل می کردند، مردی را دیدم که گویی خورشیدی بر روی نیزه او می درخشید و سری نورانی تر از سرهای دیگر بر نیزه او بود. او رجز می خواند و با صدای بلند می گفت: «أَنَا صَاحِبُ الرَّمْعِ الطَّوِيلِ أَنَا صَاحِبُ السَّيْفِ الصَّقِيلِ أَنَا قَاتِلُ دِينِ الْأَصْلِ» من صاحب نیزه بلند و صاحب شمشیر صیقل داده شده و کشته کسی هستم که حقیقت دین است.

خاتونی که او را زینب علیہ السلام می نامیدند، بر او نهیب زد که وای بر توا به جای این ارجیف و اباطیل بگو: «وَمَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ جَبْرِيلُ وَمِنْ بَعْضِ خَدَائِمِ مِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَعَزَرَائِيلُ...»^۱ من کسی را کشته‌ام که جبریل در گهواره برایش لا لا یس می گفت. میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از جمله خدمتگزاران او بودند... او کسی است که از کشته شدنش عرش رحمان به لرزه در آمد. وای بر توا بگو من کشته‌ام احمد، مرتضی، زهراء، مجتبی، ائمه هدی، ملانکه آسمان و جمیع انبیاء و اوصیا هستم!

آری. او مدافعتی است که جگر شیر دارد. او که هلهله شادی و سرود فتح و پیروزی دشمن غدار رامی شنود، و ناله جانسوز کودکان در زیر فشار بند طناب گوشش رامی آزاد، بیش از همه چیز در فکر مسؤولیت خطیر خود یعنی حفظ جان امام است. هر وقت زینب علیہ السلام لب به سخن می گشاید، نفس‌ها در سینه‌ها حبس می شود و انگشت تعجب به دهان گرفته می شود. چراکه هنوز مردم خطبه‌های حماسی و کوبنده علی مرتضی را از یاد نبرده‌اند. این خطیب زینب است که می گوید: «أَنَّى تَرَحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلٍ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ وَمَعَدِنِ الرِّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۲ این لگه تنگ را چگونه خواهید شست، در حالی که فرزند رسول خدا و سید جوانان بهشت را کشته‌اید؟ همان که در جنگ، سنگر و پناهستان بود و در صلح مایه آرامش و التیام شما بود.

او که ترس را ترسانیده، زنجیر ستم را پاره کرده و دشمن را به اسارت سخنان رسوا کننده

۱- نَاغَى الصَّبَى: كَلْمَةٌ بِمَا يُعْجِبُهُ وَيُشْرُهُ؛ الدِّمْعَةُ السَّاكِنَةُ، جَلْدٌ ۵، ص ۴۶

۲- الدِّمْعَةُ السَّاكِنَةُ، جَلْدٌ ۵، ص ۸۲۲

۳- الإِحْجَاجُ، جَلْدٌ ۲، ص ۱۰۹

خویش در آورده است، وقتی در مجلس یزید می بیند که با چوب خیزان بر لب و دندان خون خدا جسارت می کند، فریاد می زند که «تَبَّتْ يَدَا أُبَيِ الْهَبِّ»^۱ ای یزید! دستانت بریده بادا آیا می دانی چه می کنی؟ آیا می دانی که چوب بر لب و دندان حبیب رسول خدا علیه السلام، پسر مکه و منی و پسر فاطمه زهراء علیه السلام می کویی؟

ناله چنان جانسوز بود که هر کس در آن مجلس بود به گریه درآمد.

آری، آنگاه که حسین و یارانش از سوی دشمن یاغی و با غی معرفی می شدند، این زینب ع بود که امامش را «سید جوانان بیشت»، «فرزند مکه و منی»، «حبیب رسول خدا» و دارای دهها صفت دیگر معرفی کرد.

زینب ای شیرازه ام الکتاب
ای به کام تو زبان بو تراب

زینب و سرپرستی کاروان کربلا

آنگاه که مشکلات و مصائب، یکی پس از دیگری به انسان هجوم می آورد یا وقتی که انسان بیمار می شود و در تنگنا قرار می گیرد، وجود یک شخصیت رؤوف و دلسوز، تحمل درد والم را سهل و آسان می سازد و از سنگینی مصائب می کاهد. در ماجراهی غم انگیز کربلا، آقا ابا عبد الله الحسین وظیفه حفظ و مراقبت از زنان و کودکان و پرستاری از بیماران را به خواهرش زینب ع سپرده بود، چرا که خوب می دانست زمانی که تازیانه دشمن فرود می آید، وقتی که کف پای اطفال یتیم تاول می زند یا آنگاه که فرزند دلبند امام از فرط ضعف و گرسنگی از مرکب شمی افتاد و وقتی که آن ملعون خواستار کنیزی یادگار امام می شود، در تمامی این موارد، فقط زینب ع است که می تواند پناهگاه و تکیه گاهشان باشد.

آری، وقتی که نازدانه امام حسین با قلب شکسته و گوش پاره از هوش می رود، این زینب ع است که سرش را به دامن گرفته و به او آرامش می بخشد. او که مصایب چون باران بر سرش می بارد و مشکلات چون طوفان او را در بر می گیرد و داغ های پی در پی آزارش می دهد، حتی

لحظههای از وظیفه‌اش نسبت به «پرستاری و مراقبت» از کاروان اسرا غفلت نمی‌ورزد. وظیفه زینب^{علیہ السلام} در پرستاری از امام سجاد علیه السلام خلاصه نمی‌شود. جمعی زن و کودک که داغدار، گرسنه و تشنه و بی‌پناه هستند، شدیداً به یک سرپرست نیازمندند، و آن فرد کسی جز دختر آزاده زهرا نیست.

عصر عاشورا، اگر چشم دل بازکنیم، خواهیم دید که یک خانم مضطرب و حیران در کنار یک خیمه آتش‌گرفته، بر سر و سینه می‌زند و ناله می‌کند و می‌گوید: خدایا چه کنم؟ بیمارم در میان خیمه در حال سوختن است. خواهیم دید که اشک چشم کودکان را پاک کرده و آتش دامنشان را خاموش می‌کند. برای اینکه تازیانه دشمن بدن ضعیف و لاغر کودکی را نیازارد، خود را سپر او قرار می‌دهد و خاطره تازیانه‌های دشمن بر بدن عزیز مادرش زهرا را زنده می‌کند.

نه تنها زینب از دین یاوری کرد

به دوران اسارت با یتیمان

دستور حرکت صادر شده و کاروان بدون کاروان سالار را به اسیری می‌برند. کاروان اسیران در خواست می‌کنند که جهت وداع، از کنار قتلگاه عبور داده شوند. همین که زنان داغدار و کودکان عزادار به قتلگاه می‌رسند، با منظره دلخراشی مواجه می‌شوند: لاله‌های گلستان محمدی پریز شده‌اند. آنها تاب نیاورده هر یک کنار پیکرگلی نشسته و غنچه پریز را در آغوش می‌کشند. در این میان، امام علی بن الحسین وضعیت خاصی دارد. او بیمار است و علاوه بر آن پاهای مبارک و دستان مطهرش را بسته‌اند. او فقط از بالای مرکب به گلزار خزان دیده می‌نگرد و اشک می‌ریزد. بوی خون، منظره غیر قابل باور قتلگاه و اجساد افتاده در آن، به امام حالت عجیبی داده است. بدن‌های پاک و قطعه قطعه پدر، برادر، عم و عموزاده و دیگران، تاب و توان از او برده است. زینب^{علیہ السلام} که خود نیز وضعیتی بهتر از اوندارد، ناگاه به یاد رسالت خویش می‌افتد و نگاهی به امامش می‌کند. او را می‌بیند که روح از بدنش در حال مفارقت است. می‌آید و خطاب به زین العابدین و سید الساجدین عرض می‌کند: «مالی اراک تَجُودُ بِنَسِيكَ يا بَقِيَّةَ جَدَّى وَ أَبِى وَ إِخْوَاتِى» ای یادگار جد و پدر و برادرانم! این چه حالتی است که در تو می‌بینم. گویی جان به جان

آفرین تسلیم می‌نمایی؟ امام سجاد^{علیه السلام} فرمود:

«کَيْفَ لَا أَجَزَعُ وَأَهْلِعُ وَقَدْ أَرَى سَيِّدِي وَعُمُومَتِي وَوُلْدَعَمِي وَأَهْلِي مُضَرَّبِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرَمَّلينَ، بِالْعَرَاءِ مُسْلَبِينَ، لَا يُحْكَمُونَ وَلَا يُوَارَوْنَ...»^۱ چگونه بی تابی نکنم در حالی که سید و مولا، برادران، عموها و پسر عموهای خود را به خون آغشته و در این بیابان رها شده می‌بینم.

زینب^{علیها السلام} جهت تسلای دل محزون امام سجاد^{علیه السلام}، حدیث ام ایمن را برای او نقل می‌کند و با داروی شفابخش سخن، از او رفع خطر می‌کند.

اگر خونین، دل غمباورم بود

میان خیمه آتش گرفته

زینب^{علیها السلام} می‌داند که پسر برادرش بیمار است و بیمار به پرستار نیاز دارد. او می‌داند که بیمار قادر نیست از خود دفاع نماید و به مدافعه محتاج است. او می‌داند که مصیبت، انسان بیمار را زودتر از پای در می‌آورد. زینب^{علیها السلام} خوب می‌داند که پسر برادر آخرین بازمانده و تنها یادگار و امام بر حق پس از پدرش می‌باشد و بقای نسل پیامبر به واسطه وجود اوست، پس بر او فرض است که از جان او، حتی به قیمت جان خودش حراست و محافظت نماید.

در مجلس ابن زیاد، وقتی فرمان قتل امام سجاد^{علیه السلام} صادر می‌شود، زینب^{علیها السلام} می‌فرماید:

«یا بن زیاد! حسینکَ مِنْ دِمَائِنَا وَاعْتَقَّتُهُ وَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُهُ فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ»^۲ ای

پسر زیاد! آنچه از ما خون ریخته‌ای تو را بس است. دست به گردان امام زین العابدین^{علیها السلام} انداخت و فرمود: به خدا سوگند از او دست بر نخواهم داشت! اگر قصد کشتن او را داری، مرا هم با او بکش.

ابن زیاد که این‌گونه جانفشانی زینب^{علیها السلام} را مشاهده می‌کند، می‌گوید: به خدا! من این زن را

چنان می‌بینم که دوست دارد من او را نیز با این جوان بکشم. او را وگذارید که همان بیماری که دارد او را بس است.

زینب و پیامرسانی و افشاگری

پیامرسانی و افشاگری از اهداف اصلی نهضت عاشورا بوده است که بر این مطلب شواهد و قراین عدیدهای وجود دارد، پاسخ ابا عبد‌الله علیه السلام به اطرافیان مبنی بر اینکه «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سِيَّاً»^۱ دلیل بر آن است که خداوند بدین وسیله می‌خواسته نهضت عاشورا زنده بماند. زینب علیه السلام و همراهان، تعمدًا در مقابل مردم اقدام به سخنرانی، سوگواری و مرثیه‌خوانی می‌کردند و عواطف آنها را تحریک می‌نمودند تا با پرشمردن آنچه بر آنان و مردانشان گذشته، مردم را بر علیه طاغوت بشورانند. از این رو اسرای اهل بیت و در رأس آنان زینب علیه السلام دختر علی علیه السلام، با طرح و نقشه قبلی، از هر فرصتی برای تحقق این هدف مقدس استفاده می‌کردند.

سرّنی در نینوا می‌مائند اگر زینب نبود کربلا در کربلا می‌مائند اگر زینب نبود

این بخش از قیام کربلا و در واقع این فصل از کتاب عاشورا، از عصر روز دهم محرم آغاز گردید و اولین جرقه‌های آن زمانی زده شد که هنوز مرغ خوش‌الجان زهرا و علی به باغ ملکوت پر نکشیده بود. آنگاه که پسر ذی‌الجوشن با تیر زهرآگینش قلب پیامبر را نشانه‌گرفت و با شمشیر شقاوتش پهلو و بازوی زهرا و فرق علی را شکافت، یعنی آنگاه که خنجر کین بر حنجر دین گذاشت، آنجا بود که فریاد کوبنده و رسواکننده‌علی از زبان زینب علیه السلام بلند شد که: «ای پسر سعد! آیا یادگار رسول و بضعه بتول کشته می‌شود و تو تماشاگری؟^۲ ای اهل خدوع و نیرنگ! آیا در بین شما یک نفر مسلمان نیست؟!

سخنان زینب علیه السلام و جدان خفتۀ مردم نامرد را بیدار کرد که‌ای شیطان صفتان اگمان کردید حسین را کشته و کار تمام شد؟! زهی خیال باطل! اکنون این روح حسین است که در کالبد من است. اوست که شمشیر گذاشته و تیغ زبان برگرفته و بر سرتان فریاد می‌کشد و شما را مفتضح و رسوا می‌کند.

زینب علیه السلام حرکت می‌کند، با گامهای استوار و بازمی‌آهنین، می‌رود تا در سفر و حضر راوی

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴

۲- با عمر بن سعد! أَيْقَنْتُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَتَظَرُّ إِلَيْهِ؟، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۵

رنج‌ها، گزارشگر صحنه‌ها و پیامرسان خون شهیدان باشد. می‌رود تا با خطبه‌های آتشین، کاخ زر و زور بیزیدی را ویران سازد. می‌رود تا نگذارد سلطهٔ بیزیدی بر آن جنایت عظیم پرده بکشد و ماهیت اصلی نهضت حسینی را دگرگون و تحریف سازد.

خطبهٔ شب شکن ساجد و زینب در شام به گلستان خزان دیده حق سامان داد آنگاه که به شهر کوفه می‌رسد، در مدخل شهر، وقتی چشمان منتظر زینب علیها به خورشید

روی نیزه می‌افتد، با چند بیت شعر که از سوز دل بر می‌خیزد، می‌گوید:

يا هلا لا لاما استم كمالاً
غاله خسنه فابدی غرويَا^۱

ای ما من! چه زود خروب کردی و عالم و آدم از نور وجود تو محروم شدند.

آنگاه که هلهله و شادی کوفیان به سکوت تبدیل شد، فرمود:

ما توهمت يا شقيق فؤادي
كان هذا مقدراً مكتوب يا^۲

ای پاره دل من! هرگز خیال نمی‌کردم که چنین چیزی در سرنوشت ما مقدر و مکتوب شده باشد.

اینجا بود که سکوت نیز تبدیل به شیون شد. صدای ناله زن و مرد، پیر و جوان و خردسال بلند شد. امّ کلثوم علیها ضربه آخر را نیز زد و فریاد بر آورد: ای اهل کوفه! مردان شما ما را می‌کشند و زنان شما بر ما می‌گریند! خدا روز قیامت بین ما و شما حکم فرماید.^۳

اکنون دیگر شیون و ناله تبدیل به اعتراض شد. چرا چنین نشود؟ و حال آنکه وقتی زنان کوفه از باب ترحم به حال اطفال گرسنه، نان و خرما بر آنان می‌آوردد، ام کلثوم آنها را می‌اندازد و می‌فرماید: «یا أهل الكوفة إن الصدقة علينا حرام».^۴

کوفیان خوب می‌دانند که صدقه فقط بر آل محمد علیهم السلام حرام است. اگر اینان اهل بیت پیغمبرند، پسر چرا اسیرند؟ پس چرا... «مِنْ أَيِّ الْأُسْرَارِ أَنْتَنَ»^۵ شما مگر از اسیران کدام

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵

۲- همان

۳- همان

۴- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴

۵- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸

مملکت و کدام قبیله‌اید؟

گفتند: ما اسیران آل محمدیم. وقتی چنین شنیدند برای زنان بی‌پوشش، چادر و مقنعه آوردند.

آری زینب علیه السلام اسیر آمد، اما اکنون یک آزاده است و یک لشکر در دست او اسیر و زبون و بیچاره‌اند. تمام نقشه‌های دشمن نقش برآب شده و طعم شیرین پیروزی در کام او تلحظ، بلکه زهر شده است. [شرح و تفصیل خطبه حضرت را در مقاله «مروری بر خطبه حضرت زینب علیه السلام» ملاحظه فرمایید].

روحیه بخشی

در جنگ‌ها، در مسافرت‌ها و در مواردی که انسان حوادث تلحی را در پیش دارد، آنچه که بیش از هر چیز برای انسان لازم است، روحیه و دلگرمی است. اگر انسان برای انجام کارهای مهم و حساس روحیه نداشته باشد، آن کار با موفقیت انجام نشده و به نتیجه نخواهد رسید و چه بسا که با شکست نیز مواجه شود. وجود نازنین حضرت زینب کبری علیه السلام در نهضت حسینی برای همه، به ویژه برای برادرش ابا عبد الله الحسین علیه السلام از این حیث و اجد اهمیت بسیار است. امام علیه السلام شناختی که از خواهرش دارد، به خوبی می‌داند که او در این آزمون سربلند خواهد بود و اطمینان دارد که پس از او سالار کاروان بوده و بدون هیچ خطای آن را تاریخی آن را تاریخی رهبری خواهد کرد. لذا از این جهت هیچ نگرانی ندارد. با وجود اینکه امام برای فرزند بیمار و کوکان خردسال خویش نگران است، ولی حضور با کفایت شیرزن کربلا، زینب کبری، قوت قلبی برای او می‌باشد.

در حساس‌ترین لحظه‌ها که امام حسین علیه السلام در مقابل چشمانش، جوانش را در خون غوطه‌ور می‌بیند، علی اکبرش را در حال احتضار نظاره می‌کند و گویی امام، خود در حالت احتضار قرار گرفته، زینب به یاری برادر می‌شتابد و صدا به شیون و ناله بلند می‌کند. خود را روی کشته علی اکبر می‌اندازد و صدا را به «یا اخیاه یابن اخیاه و امهمجة قلبا» بلند می‌کند. او با این کار خود،

برادرش حسین را متوجه خود ساخته و بدین وسیله از شدت اندوه او می‌کاهد. زینب حتی دو جوان دلبند خودش رانیز به یاری امام می‌فرستد، ولی برای اینکه مبادا برادرش شرمنده و خجل گردد، به استقبال کشته فرزندانش نمی‌آید.

تا برادر را نیفت در خیال که زخم زینب شده افسرده حال

پس از شهادت امام و ذر طول دوران اسارت، پیوسته یاور غمیدگان و پناه اسیران، زینب بود. از گودی قتلگاه تا کوچه‌های مخوف کوفه، از مجلس ابن زیاد تا استمکده بیزید، در همه جا فرشته نجاتشان، زینب بود. اوست که به امام سجاد علیه السلام کنار گودی قتلگاه تسلیت می‌گوید و به او عرضه می‌دارد:

«لَا يَجِزَّ عَنْكَ مَا تَرَى، فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِّنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى جَدِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمِّكَ...»^۱ ای پسر برادر! این مسأله تو را بی تاب نسازد. این عهد رسول خدا از جد و پدر و عمومیت می‌باشد. جماعتی از این امت که فرشتگان آسمان‌ها آنها را می‌شناسند، این استخوان‌های پراکنده را جمع می‌کنند و با این پیکرهای خون آلود به خاک می‌سپارند. روی قبر شریف پدرت علامتی نصب خواهند کرد که هیچگاه کهنه نخواهد شد.

این جملات پرمغنا، مرهمی بر قلب زخمی امام زین العابدین شده و او را آرام می‌سازد. اما آنچه که اشک چشم انسان را جاری می‌سازد، قلب انسان رامی‌سوزاند، کمر انسان را خرم می‌کند، این است که اگر زینب پرستار بیماران و مجروحین است، اگر او مرافق زنان و کودکان است؛ اگر او پناهگاه بی پناهان است، پس پرستار تن خسته و زخمی زینب کیست؟ مرهم زخم کهنه او چیست؟ کیست که او را از دست سنان و شمر آزاد کند؟ چه کسی او را از دست گرگان گرسنه و از چنگال سگ‌های هار نجات می‌دهد؟

زینب الگوست

صدیقه صغیری، حضرت زینب کبری علیها السلام، علاوه بر مسؤولیت‌های خطیر که به آنها اشاره شد، در

۱- بحار الانوار، جلد ۴۵، ص ۱۷۹.

جهت حفظ ارزش‌ها، مبارزه با ناهنجاریها و احیای احکام و سنت‌های اسلامی، تلاش وسیعی را از خود به نمایش گذاشت. در واقع نهضت انسان ساز عاشورا، نمایشگاه ارزش‌های اسلامی و انسانی بود که هنرمندانی چون حسین علیهم السلام و زینب علیهم السلام آثار هنری خویش را در آن به نمایش گذاشته بودند. هنرها یای چون؛ عبادت، ایثار، شجاعت، شهادت، تسلیم و رضا، صبر و مقاومت، غیرت و عفت و دهها صفت اخلاقی دیگر.

۱- زینب، الگوی عبادت و بندگی

عاشرورا = نماز امام جماعت = حسین علیهم السلام مأمورین = زینب و..

محراب = قتلگاه مسجد = خیمه گاه آب و ضو = خون

مکبّر = علی اصغر ذکر = شهادتین

همه چیز کامل است تا نماز عاشورا اقامه شود، صدای تکبیر از حنجر نازک علی اصغر بلند می‌شود و در فضای پیچید. پدر از خون پسر و ضو می‌گیرد و رو به قبله می‌ایستد. مأمورین، یکی پس از دیگری اقتداء می‌کنند. ابتدا سجاد، آنگاه زینب، بعد عباس و علی اکبر و دیگران. باز هم صدای مکبّر بلند می‌شود: اللہ اکبر، حسین خم می‌شود؛ زینب و دیگران هم به تبع او به رکوع می‌روند. امام دلش نمی‌خواهد سر از رکوع بردارد، ولی رعایت حال مأمورین رامی‌کند و با کراحت بر می‌خیزد.

اللہ اکبر، حسین به سجده می‌رود. ذکر سجده را هم می‌گوید: «اللہ رضاً بر ضائق». او تا بینهایت رفته و خیال برگشتن ندارد. به زینب اشاره می‌کند که جای مرا پر کن. از این به بعد تو امامت کن؛ اکنون نوبت امامت و عبادت زینب است.

زینب خود شاهد بود که امام به برادرش عباس امر فرمود تا از دشمن، شب عاشورا را مهلت

بگیرد:

«إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ وَ اسْتَمْهِلُهُمْ هَذِهِ الْعَيْنَيْةَ إِلَىٰ غَدِّ»^۱ به سوی آنان بازگرد و امشب را تا فردا مهلت بگیر! چرا؟ چون «لَعَلَّنَا نُصَلَّى لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّى أَحِبُّ الصَّلَاةَ

لَهُ و تلاوةَ كِتابِهِ و كَثْرَةِ الدُّعَاءِ و الاستِغفارِ»^۱ ما شاید بتوانیم امشب را به نماز و دعا و استغفار مشغول شویم. خدا خود می‌داند که من نماز، فرائت قرآن، زیاد دعا کردن و استغفار را دوست دارم.

صحبت از نماز خواندن نیست که ادای تکلیف است؛ سخن از عشق به نماز است که بالاتراز وظیفه و تکلیف است.

بنا به نقل مورخین و مقتل نگاران، امام و یارانش، شب عاشورا را به عبادت سپری کرده‌اند. پس زینب هم که شاگرد مکتب امام است و امام مقتدای او بوده، باید چنین باشد. علاوه بر آن، زینب عبادت را از مادرش زهرا آموخته است و با نماز^۲ از همان کودکی آشناست. او هنوز راز و نیازهای عاشقانه پدرش امیرالمؤمنین را از یاد نبرده است و خوب می‌داند که فرزند شهید نماز است. آری او به راستی زهrai ثانی و صدیقه صغیری است.

امام حسین، وقتی برای وداع به خیمه‌گاه مراجعت فرمود، خطاب به خواهر عابده‌اش می‌فرماید:

«بَا أُخْتَاهُ، لَا تَسْيَئِي فِي نَافِلَةِ اللَّيلِ (فِي صَلَاتِكِ اللَّيلِ)»^۳ خواهر جان! مرا در نماز شبیت فراموش مکن!

امام علی^ع، خود معصوم است؛ واسطه فیض است. بزرگ و کوچک و زن و مرد به دعای او محتاجند، با این وجود از خواهش التماس دعا دارد. این دلیل است براینکه زینب کبری به قوله رفیع بندگی و پرستش راه یافته و به حکمت آفرینش دست پیدا کرده است که: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴.

او حتی در سخت‌ترین شرایط، یعنی از شب یازدهم به بعد، با آن همه مسئولیت و مشغله و با اینکه یک زن داغدار و مصیبت دیده است، نماز شب خویش را ترک نمی‌کند. صحبت از انجام فریضه نیست، سخن از اهتمام به نافله است. از فاطمه بنت الحسین نقل شده است که فرمود: «و

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۴ و ۲۶

۲- همان

۳- زاریات، ۵۶

أَمَا عَمَّتِي زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمْ تَرَلْ قَائِمَةً فِي تِلْكَ الْلَّيْلَةِ أَى عَاشِرَةٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فِي مِحْرَابِهَا، تَسْتَغْيِثُ إِلَى رَبِّهَا وَمَا هَدَّأَتْ لَنَا عَيْنَ وَلَا سَكَّتَ لَنَا زَمَرَةً^۱ أَعْمَامُ زَيْنَبِ در تمام شب عاشورا در محراب خویش ایستاده و به درگاه پروردگارش استغاثه می کرد. در آن شب هیچ یک از ما نخوابیده و صدای ناله ما قطع نشد.

آری، آنچه که در دریای متلاطم مشکلات و مصائب به انسان آرامش می بخشد، یاد خدا و ارتباط با اوست: «أَلَا يَذْكُرِ اللَّهُ تَطْمِنُ الْقُلُوبُ»^۲

هیچ چیز روح تشنده این بانوی نمونه را از عبادت پروردگار باز نمی دارد. امام سجاد علیه السلام می فرماید: «أَنَّ عَمَّنِي زَيْنَبَ كَانَتْ تُؤَدِّي صَلَواتِهَا مِنْ قِيَامِ الْفَرَাইضِ وَ النَّوَافِلِ عَنْدَ مُسِيرِنَا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الشَّامِ وَ فِي بَعْضِ مَنَازِلِ كَانَتْ تُصْلِي مِنْ جُلوسِ لِشَدَّةِ الْجُوعِ وَ الْضَّعْفِ مُنْذُ ثَلَاثَ لَيَالٍ...»^۳ اعمام زینب در مسیر کوفه تا شام، همه نمازهای واجب و مستحب را اقامه می نمود و در بعضی منازل به خاطر شدّت گرسنگی و ضعف، نشسته ادای تکلیف می کرد. سلام و صلوات وافر الهی به روان پاکت ای اسطوره ایمان و عبادت!

اوی فدائی دو نازین پسرت	ای به یک روز مادر دو شهید
ماند هفتاد داغ بر جگرت	ای که در طول کمتر از یک روز
به خدا شد حسین مفتخرت!	آبروی حسین بودی تو

۲- زینب الگوی تسلیم و رضا و صبر و بردباری

کربلا دانشگاه بود و حسین وزینب معلماني که درس رضایت و تسلیم در برابر قضا و قدر الهی و صبر و بردباری در برابر مشکلات و گرفتاری را به شاگردانش آموختند. حسین علیه السلام در آخرین لحظات، در مناجات با خدایش این جمله را اظهار می کند که:

«إِلَهِ رَضَا بِرِضَائِكَ، تَسْلِيْمًا لِأَمْرِكَ، صَبَرًا عَلَى قَضَائِكَ (بَلَائِكَ)، يَا رَبِّ لَا مَعْبُودَ سِواكَ يَا

غیاث المستعیثین!»^۱ پروردگار! من راضی به رضای تو و تسلیم امر تو هستم. در مقابل قضای تو صبر خواهم نمود. ای خدایی که جز تو معبدی نیست! ای پناه بی پناهان! زینب نیز بالاترین درجات تسلیم و رضا دارا بود و براستی مصدق کامل این آیه قرآن است: «وَبَشَّرَ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ، قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهَتَّدونَ».^۲ او که در گودی قتلگاه به دنبال گمشده خویش است، پس از یافتن آن، کنار گل پر پر خود می نشینند و ادای احترام می کنند؛ آنگاه دست نیاز به سوی بی نیاز دراز می کند و عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ تَقْبَلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ»^۳ خدا! این قربانی را از ما محمد و آل محمد قبول فرما!

<p>در مقابل کشتگان چو فرمود نزول تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول</p> <p>قریانی ما به پیشگاه تو قبول! شکرانه سرود، کای خداوند جلیل!</p>	<p>او که در برابر پروردگارش خود راهیج می بیند، نه تنها در مقابل خواست او شکوه ای ندارد بلکه شاکر است و خدای صاحب جمال را سپاس گفته و تمامی افعال او نیز در نظرش جمیل است. در مجلس ابن زیاد، آنگاه که آن ملعون، بانیش زبانش نمک به زخم دل زینب می پاشد و جهت آزردن او می گوید: «زینب! کیف رأیتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ؟» زینب! کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟ و به تعریض می گوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب که فرزند امیر بیان است، در پاسخ درنگ نمی کند. گویی از قبل برای این شماتتها اندیشه نموده و پاسخی آماده کرده است. او با آرامشی که از رضای قلبی او حکایت دارد، می فرماید: «ما رأيْتُ إِلَّا جَيِلاً»^۴ من جز جمال و زیبایی چیزی ندیده ام.</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ابن زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می ماند و از این همه صبر و استقامت و تسلیم و
رضایت متعجب می شود و قدرت محاجه را از دست می دهد.

۱- این مضمون با عبارات مختلف نقل شده است. ذریعة النجاة، میرزا رفیع گرمودی، ص ۱۴۵

۲- بقره، ۱۵۵

۳- مقتل الحسين، ص ۳۱۷

۴- همان

ای شمع شبستان ولا، یا زیتب

دریاب که از کف ترود دامن صیر

۳- زینب الگوی ایثار و از خود گذشتگی

ایثار، به معنای دیگری را بر خود ترجیح دادن، از سجاایای اخلاقی و از صفات حسن است.

اینکه انسان، در عین نیاز، دیگری را بر خوبیشتن برگزیند، در روایات ما به «بالاترین درجه ایمان»^۱ و «برترین درجه احسان»^۲ تعبیر شده است. کربلا مدرسه عشق و ایثار بود: ایثار جان و دست شستن از زن و فرزند و مال. این بالاترین نوع ایثار است و همین است که عامل تقدس قیام عاشورا و عامل تمایز آن از سایر قیام هاست. زینب کبری عليها السلام در خانه شوهرش «عبدالله بن جعفر» همه چیز داشت و از همه نوع رفاه، آسایش و نعمت برخوردار بود. ولی برای رضای خدا از آن همه گذشت و با رضایت شوی خود، با برادر همسفر شد تا در محو ظلم و ستم و جهت اعتلای دین و قرآن با خصم بدطینت مبارزه کند. او دست دو جوان عزیز و دلبندش را گرفت و به کربلا آورد. لباس رزم بر تن «عون» و «محمد» پوشاند، بر مویشان شانه و بر چشمشان سرمه کشید. خدمت برادر آورد و عرضه داشت: مولای من! این دو سربازان کوچکی هستند و آمده‌اند تا در راه هدفت قربانی شوند.

او برای حفظ جان دیگران، خطر را به جان می‌خرد و در تمام صحنه‌ها، دیگران را بر خود مقدم می‌دارد. بر اساس نقل تاریخ نگاران زینب به تبعیت از مقتدائی خویش امام حسین و هم چنین حضرت عباس، از سهمیه آب خویش استفاده نمی‌کرد و آن مختصر را نیز به کودکان می‌داد. حتی در بین راه کوفه و شام، با اینکه خود گرسنه و تشنه است، ولی ایثار را به بندکشیده و آن را شرمنده می‌سازد. امام زین العابدین می‌فرماید: «إِنَّهَا كَانَتْ تُقْسِمُ مَا يُصِيبُهَا مِنَ الطَّعَامِ عَلَى الْأَطْفَالِ، لِإِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَدْفَعُونَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أَنَّهَا رَغِيفًا مِنَ الْخُبْزِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ»^۳ عمه ام زینب در مدت اسارت، غذایی را که به عنوان سهمیه و جیره می‌دادند، بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد.

۱- آلبانار أعلى الایمان (على عليه السلام). ميزان الحكمة، ج ۱، ص ۴

۲- آلبانار أعلى الاحسان (على عليه السلام). همان

۳- رياحين الشريعه، ج ۳، ص ۶۲.

چون آنها در هر شبانه روز به ما یک قرص نان جیره می‌دادند.

۴- زینب^ع شجاعت و شهامت

انسان اگر عظمت خداوند در نظرش مجسم گردد، دیگر غیر خدارا کوچک بلکه هیچ و فاقد اثر می‌بیند: «عَظَمَ الْخَالقُ فِي أَنفُسِهِمْ فَصَغَرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُّهُمْ»^۱ اگر یک فرد مسلمان به این مرتبه تایل شود، دیگر از هیچ چیز و هیچ کس هراسی نخواهد داشت. سر شجاعت اولیای الهی نیز در همین است. امیر مومنان علی^ع که او را در شجاعت و شهامت سرآمد می‌دانیم، در سایه خدا باوری به این درجه رسیده است. طبیعی و بدیهی است که فرزندان و دست پروردگان او نیز چنین باشند. اگر دشمن تادنдан مسلح در مقابل امام حسین می‌گریزد و توان مقابله با اوراندارد و می‌گوید: «هذا ابن قتالِ العرب»، اگر عباس بن علی چون شیر به دشمن یورش می‌برد و حتی طفل نابالغ خاندان علی «عبدالله بن الحسن» از دشمن خوفی ندارد، به خاطر همین ارتباط محکم و ناگسستنی است که با منبع قدرت پیدا کرده‌اند. زینب نیز از همین خاندان است. او هم دختر آزاده زهراء^ع و تربیت شده علی^ع است و از شجاعت حیدری بی بهره نیست. او یک زن است ولی چون مردان بر سر دشمن فریاد می‌زند، توبیخشان می‌کند، تحقیرشان می‌نماید و از احدی هم هراسی به دل ندارد. او از زوجه سگان یزید و از بر ق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه‌ای ندارد. در آن روز فراموش نشدنی، در میان آن همه شمشیر و آن همه کشته، فریاد می‌زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ آیا شما مرد نیستید؟ آیا غیرت ندارید؟ در مجلس این زیاد هم بدون توجه به قدرت ظاهری او گوش‌های می‌نشیند و با یی اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می‌کند. اورا «فاسق» و «فاجر» معرفی می‌کند و می‌گوید: «الحمدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكَرَّ مَنَا بِنِيَّهُ مُحَمَّدٌ^{علیه السلام}، وَ طَهَّرَنَا مِنِ الرَّجْسِ تَطْهِيرًا وَ إِنَّمَا يَقْتَضِيُ الْفَاسقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا»^۲ او در مقابل دشمن خیره سر، در مقابل دهن کجی‌ها و بدبانی‌های لو شجاعت حیدری خویش را به نمایش می‌گذارد و به یزید که از پیروی ظاهریش خشنود است می‌گوید: «لَئِنْ جَرَتْ

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴، ص ۲۵

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۷

علیَ الدوَاهِي مخاطبَتَكَ»^۱ ای یزید! اگر فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو وادر ساخته است «إِنِّي أَشَصِّغُ قَدَرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيَعَكَ وَ أَسْتَكِثُ تَوْبِيَحَكَ»^۲ ولی من قدر و مقدار تو را کوچک پنداشته و سرزنش تو را بزرگ شمرده و توبیخ کردن تو را ستوده می دانم. ای یزید! من با تو هم کلام نخواهم شد. تو کجا و من کجا؟ من فرزند فاطمه‌ام و تو پسر هند جگرخوار، ولی چه کنم که زمانه مرا مجبور به مقابله با تو ساخته است. «أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِتَقْتِلِ حِزْبَ اللَّهِ النُّجَاهِيِّ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الظُّلْمَاءِ»^۳ آه چه امر عجیب و شگفت‌انگیزی است که سپاه خداوند به دست لشکر شیطان کشته شوند. یزید! تو اجداد تو آزاد شده جد من هستید، پس به چه چیز مغزور شده‌ای؟

یزید که تصور می‌کرد او یک زن داغدیده و اسیر است و انتظار داشت که به دست و پای او بیفت و در خواست رحم و بخشش نماید، اکنون می‌بیند که خود در مقابل او اسیر و زبون و بیچاره شده است. با این همه، لب فرو می‌بندد و سکوت را ترجیح داده و در پشت آن خود را مخفی می‌کند و گناه کشتن پسر پیامبر را به گردن دیگری می‌اندازد.

۵- زینب، الگوی عفت و پاکی

عفت و پاکدامنی، برازنده‌ترین زینت زنان است و گرانقیمت‌ترین چیزی است که یک فرد می‌تواند به آن ستوده شود.

امیر بیان، علی طیلولا در نهج البلاغه درباره قدر و منزلت شخص عفیف، بیان زیبایی دارد. آن حضرت می‌فرماید: «مَا الْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مَمَّنْ قَدَرَ فَعَفَ، لَكَادَ الْقَيْفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۴ مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت برگناه دارد اما خویشتنداری می‌کند. چنین شخصی فاصله‌ای با مقام فرشتگان الهی ندارد.

۲- همان

۴- نهج البلاغه، نیض‌الاسلام، حکمت ۴۶۶

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴

یکی از درس‌های عاشورا، همین درس عفت و پاکدامنی است. در این حادثه استثنایی تنها چیزی که زینب کبری و دیگر زنان حتی کودکان را به شکوه و امیداشت، همین مسأله بود. اهل بیت آموخته‌اند که جز از خدا از کسی در خواستی نداشته باشند ولی در این مورد به خصوص در تاریخ می‌خوانیم که حتی از شمر هم درخواست می‌کنند که مثلاً از مسیر کم جمعیت وارد شهر شوند و یا سرهای مقدس را جلوتر ببرند تا تماشا چیان به تماشای سرهای بریده مشغول گردند. زینب^{علیها السلام} حاضر است جان بدهد، فرزند بدهد، برادر و برادر زاده بدهد، به اسیری برود و خلاصه برای هر مشکلی آماده است، ولی از عفت خویش چون گوهر گرانبهایی مراقبت کند. او حاضر نیست تحت هیچ شرایطی در معرض دید اجنبی قرار گیرد. مکتبی که زینب در آن درس خوانده به او آموخته که کشته شدن در راه دوست را جمال و زیبایی ببیند، ولی حضور بدون پوشش در میان بیگانگان را وبال و رسوایی.

دست تقدیر چنین رقم زده است که در مجلس یزید حاضر شود؛ آنگاه که لب به سخن می‌گشاید، می‌فرماید: «أَمِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الْطَّلْقَاءِ تَحْذِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَ إِمَائِكَ، وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَّكْتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ...»^۱ ای پسر آن کسی که جدمان اسیرش کرد و سپس آزاد نمود! آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزکان خود را پشت پرده بنشانی و دختران رسول خدا^{علیهم السلام} را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟ نقاب آنان را بدری و روی آنان را بگشایی؟ تو خود را خلیفه پیامبر می‌دانی و با نوادگان او این‌گونه رفتار می‌کنی؟

مرحوم جزايری در «الخصايم الزينبية» نقل می‌کند که وقتی زینب را به مجلس این زیاد وارد کردند، حضرت برای اینکه از دید نامحرم مصون بماند، با دستش صورت خود را می‌پوشاند؛ برای اینکه چادرهای آنان را گرفته بودند: «وَ هِيَ تَسْتُرُ وِجْهَهَا بِكَفَهَا، لِأَنَّ قِنَاعَهَا قَدْ أُخِذَ مِنْهَا»^۲. شخص مصیبت دیده معمولاً نسبت به این‌گونه مسایل بی توجه است، در حالی که زینب و شاگردان او از این جهت کاملاً اهل مراعات و احتیاط هستند.

۲- خصايم الزينبية، ص ۳۴۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴

امام حسین علیه السلام و وفای یاران

حجۃ الاسلام عبدالرحمان انصاری

با آنکه یاران واصحاب امام حسین علیه السلام اندک بودند، ولی از نظر صفات اخلاقی و سجایای انسانی، در سطح بسیار بالایی قرار داشتند. آنان از جهت وفا، پایمردی، فداکاری و ایثارگری افراد نمونه‌ای بودند که در حماسه عاشورا جاودانگی یافتدند.

باوفاقرین یاران

امام حسین علیه السلام نزدیک غروب روز تاسوعا، یاران خود را فرا خواند و خطاب به آنان فرمود:

خدای را به بهترین ستایش‌ها ستایش می‌کنم و او را در خوشی و ناخوشی سپاس می‌گوییم.

خدایا، از اینکه ما را به نبوت‌گرامی داشتی و گوش و چشم و دل (بینا) به ما عطا کردی و دانش قرآن و فهم دین به ما دادی، تو را سپاسگزارم، پس ما را از سپاسگزاران قرار ده! سپس فرمود:

من یارانی بهتر و باوفاق از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیت مطیع تروپای بندتر نسبت به انجام صله رحم، از اهل بیت خود نمی‌شناسم. خدا به همه شما به خاطر همراهی با من جزای خیر عنایت کند! من از وضع فردا (جنگ) با دشمن آگاهم، من به همه شما اجازه می‌دهم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، از سیاهی شب برای دور شدن از خطر استفاده کنید!

۱- اُنَّىٰ عَلَى الْأَخْيَرِ النَّفَاءِ وَالْخَمْدُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالْقَرَاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمَنَا بِالثُّبُوتِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَشْيَاعًا وَإِصْرًا وَأَقْتَلْنَا الْقُرْآنَ وَفَقَهْنَا فِي الدِّينِ، فَاجْعَلْنَا لَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ، اِنَّا يَعْذُّ فَاتِي لَا يَغْلُمُ اَسْحَابًا اَذْفَى وَلَا يَخْبُرُ اِنْ اَسْحَابِي وَلَا اَهْلَنِي يَبْتَأِبُ اَهْلَنِي وَلَا اَوْصُلُ اِنْ اَهْلَنِي فَجزَاكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا الاَوَّلِي لَا طَمَنْ بِوْمَنَا مِنْ هُؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدَارِتِي ذَذَذَتْ لَكُمْ جَمِيعًا فَانْطَلَقُوا فِي جُلُّ لِبِسِ عَلَبِكُمْ مَتَى ذَمَّمَ هَذَا اللَّيلَ نَدَعَنِي كُمْ فَاتَّجِدُوهُ جَمِيلًا. ارشاد، ص ۹۱، نفس المهموم، ص ۱۳۷.

امام حسین علیه السلام با این جملات روشن، اصحاب خود را با وفاترین افراد معرفی می‌کند. آنان نیز در حمامه حسینی با فدای کاری هایی که انجام دادند و مطالبی که در پاسخ امام حسین علیه السلام گفتند، ثابت نمودند که آن چنان هستند که امام علیه السلام فرموده است.

پس از پایان سخنان امام علیه السلام، یاران و شیفتگان آن حضرت به پاخواستند و هر کدام با کلمات و جملاتی شیوا و روشن، وفاداری خود را نسبت به آن حضرت اعلام داشتند.

اعلام وفاداری عباس علیه السلام

عباس بن علی علیه السلام اولین فردی بود که وفاداری خود را اعلام نمود و گفت: ما برای چه تو را رها کنیم؟ برای اینکه بعد از توزنده بمانیم؟ خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد! آنگاه دیگران نیز از او پیروی کردند و کلماتی همانند بر زبان راندند. سپس امام علیه السلام به فرزندان عقیل فرمود: کشته شدن مسلم برای شما کافی است. بروید، من به شما اذن دادم.

آنها در پاسخ گفتند: سبحان الله! مردم به ما چه می‌گویند؟ می‌گویند: ما بزرگ و آقای خود و عموزادگان خویش که بهترین افراد بودند را در چنگال دشمن رها کردیم و رفتیم، بدون آنکه به سوی دشمن تیری رها کنیم یا نیزه و شمشیری علیه آنها به کار ببریم! نه، هرگز چنین نکنیم، بلکه خود و اموال و اهل بیت خویش را فدای تو خواهیم ساخت و در رکاب تو خواهیم جنگید، تاهر چه مقدار است پیش آید، نفرین بر زندگی بعد از تو.^۲

مسلم بن عوسمجه

سپس «مسلم بن عوسمجه» برخاست و چنین گفت: اگر ترا رها کنیم، چه بهانه‌ای در پیشگاه خداداریم؟ به خدا سوگند، نیزه‌ام را در سینه آنها فروکنم و با شمشیر بر آنان حمله نمایم، و آنگاه که اسلحه‌ای نداشته باشم، با سنگ به مبارزه خود ادامه خواهم داد. سوگند به خدا، ترا رها کنیم،

۱- لا أرأنا الله ذلك أبداً، موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۴۰۰.

۲- ارشاد مفید، ج ۲ ص ۹۲، نفس المهموم، ص ۱۳۸.

تا خدا بداند در غیاب پیامبر، حرمت تو را به جای آوردیم. سپس ادامه داد: به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می‌شوم و سپس زنده می‌گردم و آنگاه مرا می‌سورانند و دیگر بار زنده می‌گردم و بدنم را در زیر سم ستوران خرد می‌کنند و هفتاد مرتبه با من چنین می‌کنند، باز هم از توجدا نخواهم شد تا در این راه کشته شوم و چرا چنین نکنم؟ که کشته شدن یکبار است و پس از آن، کرامت بزرگی در پیش است که پایانی ندارد.^۱

مملوک این جنابم و محتاج این درم	شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل
این مهر برکه افکنم آن دل کجا برم	گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

زهیر بن قین^{علیه السلام}

آنگاه «از هیر بن قین» برخاست و گفت: سوگند به خدا که دوست دارم کشته شوم، و هزار مرتبه این عمل تکرار شود، تا خداوند تو و اهل بیت تو را از کشته شدن مصون دارد.^۲ سپس سایر اصحاب آن حضرت نیز با جملاتی همانند، وفاداری خود را نسبت به آن حضرت اعلام داشتند.^۳

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست	دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
گردیدم دور یار چو پروانه دور شمع	چون سوختن در آتش عشق، آرزوی ماست
از جان گذشتہ ایم و به جانان رسیده ایم	در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
ما را طواف کعبه به جز دور یار نیست	کز هر طرف رویم، خدا روی روی ماست

از عسل شیرین تر

در نقلی دیگر وارد شده که چون امام حسین^{علیه السلام} به یاران خود اجازه داد که صحنه کربلا را رها کنند و خود را از کشته شدن برهانند و آنان هم اعلام وفاداری نمودند، امام^{علیه السلام} فرمود: من فردا

۱- ارشاد مغید، ج ۲ ص ۹۴، نفس المھموم، ص ۱۴۸.

۲- ارشاد مغید، ج ۲ ص ۹۲.

۳- همان، ص ۹۳.

کشته خواهم شد و هیچ کس از شما نیز باقی نخواهد ماند.^۱
 آنها در پاسخ گفتند: سپاس خدای را که ما را گرامی داشت، به جهت اینکه تو را یاری کردیم و
 عظمت بخشید با کشته شدن در رکاب توا^۲
 امام علی<ص> درباره آنان دعا کرد. در این زمان، قاسم بن حسن<ع> به امام علی<ص> گفت: آیا من هم
 شهید می‌شوم؟ امام علی<ص> با مهریانی فرمود: فرزندم، مرگ در نزد تو چگونه است؟ عرض کرد:
 «أَحْلَى مِنَ الْعَسْلِ» از عسل شیرین‌تر! امام علی<ص> فرمود: عمومیت به فدایت بادا به خدا سوگند تو نیز
 کشته خواهی شد، آن هم بعد از سختی و ناراحتی فراوان و فرزندم عبدالله (علی اصغر) نیز کشته
 می‌شود.^۳

پاداش وفاداری

چون امام علی<ص> صداقت و وفاداری اصحاب را مشاهده نمود، درباره آنان دعا کرد و فرمود:
 سرهای خود را بلند کنید تا جایگاه و موقعیت خود را (در بهشت و سرای جاوید) مشاهده نمایید.
 اصحاب به جایگاه خود نظر افکندند و امام علی<ص> منزلت آنها را به آنان نشان می‌داد و می‌فرمود:
 فلانی! اینجا مکان تو در بهشت است. یاران امام بعد از اطلاع از موقعیت خویش، در روز عاشورا با
 سینه‌های گشاده و صورت‌های بر افروخته، به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفتند تازودتر به
 جایگاهی که در بهشت داشتند برسند.^۴
 اصحاب امام علی<ص> همان طور که وفاداری کامل خود را نسبت به آن حضرت اعلام نموده بودند،
 در روز عاشورا و در صحنه نبرد و میدان عمل نیز، ثابت کردند که در گفتار و ادعای خود صادقند.
 در اینجا به عنوان نمونه، به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- إِنِّي غَدَأْتُنَّ وَتَقْتَلُنَّ كُلُّكُمْ مَعِيٌّ وَلَا يَبْقَى مِنْكُمْ وَاحِدٌ. نفس المهموم، ص ۱۳۹.

۲- الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَصْرِكَ وَشَرَّأَنَا بِالْقَلِيلِ مَعَكَ. همان

۳- موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۴۰۲، نفس المهموم، ص ۱۳۹.

۴- فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّبَاحَ وَالسَّبُوفَ بِصَدْرِهِ وَوَجْهِهِ لِيَصْلِي إِلَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ، نفس المهموم، ص ۱۴۰

۱- عبدالله عمری و همسرش

عبدالله، مرد شجاعی بود که در کوفه زندگی می‌کرد. روزی به لشکرگاه کوفه در محله‌ای به نام «نخیله» آمد و سپاهیان ابن زیاد را مشاهده کرد که عازم کربلا هستند. از علت حرکت سپاه سؤال کرد، گفتند: این سپاه برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا می‌رود. عبدالله گفت: من مشتاق جهاد با اهل شرک بودم، با اینان جهاد می‌کنم. امید است پاداش این جهاد کمتر از جهاد با مشرکان نباشد. آنگاه نزد همسر خود «ام و هب» که بانوی فداکار و باوفا و ایثارگر بود رفت و او را از تصمیم خود آگاه ساخت و نظر او را جویا شد. همسرش گفت: درست اندیشیده‌ای. خداوند تورابه بهترین راه‌ها را هنمایی کند، همین کار را بکن و مرا نیز همراه خود ببر. او شبانه با همسر خویش حرکت کرد و در کربلا خدمت امام رسید. چون روز عاشورا شد و جنگ آغاز گردید، دو نفر از لشکریان عمر سعد به میدان آمده و مبارز طلب کردند. حبیب بن مظاہر و بیر بن خضیر از جای برخاستند که به میدان مبارزه بروند. امام حسین علیه السلام به آن‌ها اجازه نداد. عبدالله بپا خاست و از حضرت اجازه گرفت، امام علیه السلام به او نظر افکند و او را نیرومند و قوی یافت، فرمود: به نظرم بتوانی حریفان خود را از پای درآوری، اگر می‌خواهی به سوی آنان برو، عبدالله به میدان رفت و نبرد سختی کرد آن دونفر را کشت و در حالی که انگشتانش قطع شده بود و خون از بدنش جاری بود، رو به سوی امام کرد و رجز می‌خواند و فداری خود را به امام علیه السلام اعلام می‌داشت. در این زمان همسر عبدالله، ستون خیمه را برگرفت و به سوی همسر خود رفت و گفت: پدر و مادرم فدایت بادا برای دفاع از فرزندان رسول خدا به مبارزه خود ادامه ده، عبدالله سعی کرد که همسر خود را به خیمه‌ها بازگرداند، ولی «ام و هب» در حالی که لباس همسر خود را گرفته بود، می‌گفت: هرگز تورا رهانمی‌کنم تا در کنارت کشته شوم^۱. عبدالله به خاطر جراحتهای زیاد نتوانست همسر خود را به خیمه‌ها برگرداند.

امام حسین علیه السلام آمد و فرمود: خداوند به شما خاندان پاداش خیر دهد، به سوی زنان بازگرد، خداوند ترا حمت کند. سپس او به خیمه‌گاه برگشت. عبدالله تا آخرین لحظه به نبرد ادامه داد تا

به شهادت رسید. همسر اور هسپار هیدان شد و بر بالین او نشست و خاک از رخسار او پاک می‌کرد و می‌گفت: بهشت بر تو گولا بینادا از خدایی که بهشت را تنصیب تو کرد می‌خواهم که مرا نیز در بهشت کنار تو قرار دهد. در این هنگام، شمر به غلامش دستور داد که این باتور را نیز به شهادت برساند.^۱

این گونه این دو انسان فداکار و وفادار در کنار یکدیگر به شهادت رسیدند و به همه حق پرستان و عدالت خواهان تاریخ، درس و فداری و ایثارگری دادند.

۲- عمرو بن قرظه انصاری

او در روز عاشورا، بعد از شهادت «مسلم بن عوسجه» از امام علی^ع اذن جهاد گرفت و به میدان رفت و عاشقانه جنگید و در دفاع از آن حضرت نهایت فداکاری را نجات داد. هر تیری که به سوی امام علی^ع پرتاب می‌شد، با دست خود می‌گرفت و هر شمشیری که به سوی آن حضرت می‌آمد، به جان می‌خرید و توان داشت، نگذاشت به امام علی^ع گزندی وارد شود. بعد از جراحت‌های زیادی که برداشته بود، رو به امام علی^ع کرد و گفت: «أوفيت؟» به عهد خود وفا کردم؟

امام علی^ع فرمود: «نعم، أنتَ أمامي في الجنة، فاقرأْ رسولَ اللهِ عَنِّي السلام»، آری، تو زودتر از من وارد بهشت می‌شوی! اسلام مرابه رسول خدا علی^ع برسان و بگو: من هم به دنبال تو خواهم آمد. عمره، پس از شنیدن این سخنان، به نبرد خود ادامه داد تا به شهادت رسید.^۲

۳- سعید بن عبدالله حنفی

چون وقت نماز ظهر فرا رسید، یکی از اصحاب امام علی^ع به نام «ابو ثمامة صیداوي» به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! دشمن به مانزدیک شده، به خدا سوگند، من باید جلوتر از شما کشته شوم، لذا دوست دارم، پیش از کشته شدن با تو نماز بخوانم. امام علی^ع چون این سخنان را شنید، در حالی که سر به سوی آسمان برداشته بود، فرمود: مرابه یاد نماز انداختی، خداوند ترا از

۱- ابصار العین، ص ۱۱۶، به نقل از قصه کربلا، ص ۲۹۲ - ۲۹۳

۲- الملھوف، سید بن طاوروس، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲ مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۴۸، نفس المھموم، ص ۱۵۸ - ۱۵۹

نمازگزاران قرار دهد.^۱

سپس زهیر بن قین و سعید بن عبدالله برای حفاظت از امام علی علیه السلام و یارانش، جلو آن حضرت ایستادند، و امام علی علیه السلام با نصف اصحاب، نماز خوف برگزار نمودند.

سعید بن عبدالله که مقابل آن حضرت ایستاده بود، در اثر تیراندازی شدید دشمن، جراحتات فراوانی برداشت و به زمین افتاد و ضمن نفرین پر دشمن، به پیامبر اسلام علیه السلام داد و گفت: خدایا، این رخمه را در راه یاری فرزند پیامبر علیه السلام، برای رسیدن به پاداش تو، بر جان خریدم. سپس رو به امام علی علیه السلام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا، آیا به عهد و پیمان خود وفا کردم؟ امام علی علیه السلام فرمود: بلی، و تو زودتر از من به بهشت می‌روی. آنگاه به شهادت رسید.

سعید بن عبدالله، در حالی به شهادت رسید که غیر از ضربه‌های نیزه و شمشیر، سیزده تیر به بدن مبارکش فرو رفته بود.

امام حسین علیه السلام بعد از نماز به اصحاب فرمود: ای کریمان، این بهشت است که درهای خود را به روی شما گشوده، در حالی که نهرهای آن جاری و میوه‌های آن آماده است، و اینان رسول خدا علیه السلام و شهیدانی هستند که در راه خدا کشته شده‌اند. آنان منتظر قدم شمایند و مزده بهشت به شما می‌دهند. پس، از دین خدا و پیامبر علیه السلام حمایت نمائید و از حرم پیامبر علیه السلام دفاع کنیدا

اصحاب در پاسخ گفتند: جان مافدای تو و خون ما حافظ خون تو باد! به خدا سوگند، تازمانی که جان در بدن داریم، هیچ گزندی به تو و اهل بیت تو نخواهد رسید!^۲

۴- عابس بن شبیب شاکری

عباس بعد از شهادت «شوذب» که از بزرگان شیعه بود - خانه شوذب محل اجتماع شیعیان کوفه بود که در آن جا از فضائل اهل بیت سخن می‌گفتند - خدمت امام علی علیه السلام آمد و گفت: به خدا

۱- تاریخ طبری، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۲۲

۲- یا کرام هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انها و اینت ظمارها و هذا رسول الله والشهداء الذين قتلوا في سبيل الله ، بتقىون خودكم و يجاپرون بكم فخالمو عن دین الله و دین نبیه و ذبو عن حرم الرسول فقلوا انفسنا لنفسک النساء ، و دماء للدمک الوفاء ، فواه لا يصل البک والی حرمک سوء ، و فینا عرق بضرب ، مقتل الحسين ، مقزم ، ص ۲۲۳ - ۲۲۶

سوگند در روی زمین کسی محبوب‌تر و عزیزتر از تو، نزد من نیست. اگر چیزی عزیزتر از جان و خونم داشتم که فدایت کنم و مانع کشته شدن تو شوم، تقدیم می‌کردم. سپس گفت: «السلام عليك يا أبا عبد الله، أشهدُ أني على هُداكَ و هُدِيَ أبيكَ» سلام برتوای ابا عبد الله، گواهی می‌دهم که با راهنمایی تو و پدرت هدایت شدم و براین راه استوار خواهم ماند! آنگاه، در حالی که به سوی دشمن حمله می‌کرد، فریاد برآورد آیا کسی آمادگی نبرد با مرا دارد؟ دشمن که می‌دانست او از شجاع‌ترین مردان روزگار است. به طور جمعی و گروهی به وی حمله کردند. عمر سعد که تصور می‌کرد، لشکریان توان مبارزه با او را ندارند، فرمان داد که با سنگ او را مورد هجوم قرار دهند. عابس که چنین دید، زره از تن به در آورد و کلاه خود از سر برداشت و به سپاه کوفه حمله کرد.^۲.

نقش بگذارم، سراسر جان شوم
وقت آن آمد که من عربیان شوم
آزمودم، مرگ من در زندگی است
چون رَهْم زین زندگی، پایندگی است
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است
اندرین ره، روی در بیگانگی است
آنکه مردن پیش چشمش «تَهْلِكَه» است
امسر «لَا تَلْقُوا» بگیرد او به دست
وآنکه مردن پیش او شد فتح باب
«سَارِعُوا» آمد سر او را در خطاب^۳
او شجاعانه به دشمن حمله کرد و بیش از دویست نفر از آنان را کشت تا از هر طرف به وی
هجوم آوردند و او را به شهادت رساندند. بعد از شهادت وی عده‌ای از لشکریان دشمن به منازعه
برخاستند و هر کدام مدعی بود که عابس را من کشته‌ام. عمر سعد گفت: با یکدیگر منازعه نکنید،
عباس کسی بود که یک نفر نمی‌توانست، او را بکشد.^۴

۵- حبیب بن مظاہر

او از اصحاب رسول خدا^{علیه السلام} و از یاران و خواص حضرت علی^{علیه السلام} بود. او و مسلم بن عوسجه، در کوفه برای امام حسین^{علیه السلام} از مردم بیعت می‌گرفتند و چون امام^{علیه السلام} به کربلا آمد، آنها به سوی

۱- تاریخ طبری، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۲۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹

۲- همان

۳- مثنوی معنوی، اشعار اشاره دارند به دو آیه از قرآن: ولا تلقوا بآيديكم الى التهلكه...، بقره / ۱۹۵ - و سارعوا الى مغفرة من ربكم و جنة، آن عمران، ۳۳

۴- مقتل الحسين، مفترم، ص ۲۵۱ - ۲۵۲

کربلا حرکت کرده (شبها راه می‌رفتند و روزها پنهان می‌شدند) تا خود را به امام علیه السلام رساندند. روز عاشورا که شد، حبیب به میدان آمده حمله می‌کرد و رجز می‌خواند:

أَنَا حَبِيبُ وَ أَبِي مُظَاهِرٍ
فَارِسُ هَيَّاءٍ وَ حَرَبٍ تُسْعَرُ
وَ نَحْنُ أُوفَنِي مِنْكُمْ وَ أَصْبِرُ
أَنَّمَا أَعْدُ عَذَّةً وَ أَكْثَرٌ

من حبیبم و پدرم، مظاهر است.^۱ در آن هنگام که آتش جنگ شعله‌ور شود، من سواره وارد کارزار می‌شوم، گرچه اسلحه شما بهتر و افراد شما بیشتر است، ولی ما از شما باوفاتر و استوار تریم. حبیب در این سخن به مسأله وفاداری خود و یاران امام علیه السلام اشاره می‌کند و آنها را در وفاداری و پایمردی که رمز موقیت مردان بزرگ است، برتر از دشمن می‌داند.

سرانجام، حبیب بعد از نبردی سخت و کشنده شست و دو نفر از لشکریان دشمن^۲ به شهادت رسید و سر مبارکش را از بدن جدا کردند. وقتی سر آن جناب را به کوفه برای عبیدالله برداشت، فرزند حبیب به نام «قاسم» که کودک نابلغی بود، سر پدر را دید و شناخت و به دنبال مرد تمیمی که قاتل پدر بود رفت. مرد تمیمی سؤال کرد: چرا مرا دنبال می‌کنی؟ گفت: این، سر پدر من است، به من بده تا او را دفن کنم، گفت: می‌خواهم نزد امیر ببرم و از او جایزه بگیرم. قاسم گفت: خداوند به جهت این جنایتی که مرتكب شدی به بدترین صورت، تو را مجازات خواهد کرد و شروع به گریستن نمود و از او جدا شد.

بعد از مدت زمانی طولانی، قاسم وارد سپاه مصعب بن زبیر شد و قاتل پدر را شناخت و اوراد خیمه‌اش به قتل رساند.^۳

شهادت حبیب بر امام حسین علیه السلام بسیار گران آمد و دل مبارکش سخت آزده شد و گفت: از خدا انتظار دارم که یاران و حامیان مرا پاداش دهد.^۴ و مرتب جمله «إِنَّا لِهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را تکرار می‌کرد^۵

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۲

۲- در منتهی الامال، مظلوم آمده است

۳- مناقب، ج ۴، ص ۱۰۳، مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۴۴

۴- مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۴۴

۵- نفس المهموم، ص ۱۶۵

عَجَّون

او غلام ابوذر بود که خدمت امام علیؑ رسید و اذن جهاد گرفت، امام علیؑ فرمود: تو به جهت آسایش و راحتی همراه ما آمدی. خود را به مشقت نینداز. تو ماؤنونی (هر کجا می‌خواهی برو). جُون خود را روی قدم‌های مبارک امام علیؑ انداخت و بر قدم‌های حضرت بوسه زد و گفت: من در زمان آسایش و راحتی با شما باشم و در دوران سختی، شما را تنها بگذارم!^۱ به خدا سوگند، هر چند بُوی من بد و چهره‌ام سیاه است، ولی تو توانایی داری که بُوی مرا معطر و رنگ چهره‌ام را سفید و حَسَب مرارفیع گردانی، به خدا سوگند که از شما جدا نمی‌شوم تاخون سیاه من با خون شریف شما آمیخته گزدد. آنگاه امام حسین علیؑ به وی اذن جهاد داد. جُون وارد صحنه کارزار شد و رجز می‌خواند و شجاعانه می‌جنگید و بیست و پنج نفر از افراد دشمن را به قتل رساند و سپس خود به شهادت رسید. امام حسین علیؑ به بالین سروی آمد و گفت: خدایا، چهره اوراسفید و بُوی او را معطر و اورابانیکان محشور و با محمد و آل محمد آشنا گرداز.^۲

از امام سجاد علیؑ روایت شده که ده روز بعد از آنکه، مردم کشته‌های خود را دفن کردند، بدن «جُون» را یافتند، در حالی که بُوی عطر از بدنش به مشام می‌رسید.^۳

۷- عباس بن علی علیؑ

حضرت ابوالفضل علیؑ در روز عاشورا جهت آوردن آب، آهنگ فرات نمود و چهار هزار نفر از سپاه دشمن را که در «فرات» گمارده شده بودند پراکنده کرد و هشتاد نفر از آنان را کشت^۴ و خود را به آب رسانید، اما هنگامی که خواست آب بنوشد، تشنجی امام حسین علیؑ و اهل بیت و کودکان را به یاد آورد و از توشیدن آب خودداری نمود، پس آب را روی آب ریخت و با این ایشاره ووفاداری فوق تصور، برگ زرینی در حمام سه عاشورا رقم زد. حضرت عباس علیؑ به خود خطاب کرده و گفت:

يَا نَفْسِ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِيْ . . . وَ يَعْدَهُ لَا كُنْتِ أَنْ تَكُونِي

۱- مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۵۲

۲- اللهم بِضِّ وجْهِ و طِيبِ رِيحِهِ و احْشِرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ و عَرْقَ بَيْنِهِ و بَيْنِ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، بحاجة الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۳، مقتل

۳- نفس المهموم، ص ۱۷۷

۴- الحسين، مقرئ، ص ۲۵۲

۵- همان، ص ۲۰۸

هذا الحسین شاربُ المتون و تَشَرِّبَینَ بارِدَ المَعْنِينَ^۱

ای نفس، زندگی بعد از حسین، ذلت و خواری است و شایسته نیست بعد از او زنده باشی و خواری را تحمل نمایی. حسین شربت شهادت بتوشد و توآب سرد و گوارا بنوشی^۲؟ همچنین، زمانی که شمر، حضرت عباس و برادرانش، عبدالله، جعفر و عثمان که مادرشان «ام البنین» بود را صدرا زد و به آنها گفت: برای شما امان نامه آورده‌ام، خود را به کشتن ندهید. گفتن: نفرین بر تو و امان نامه تو! آیا سرور و آقا و برادر خود را رها کنیم و امان نامه تو را بپذیریم؟ مادر امان باشیم و فرزندان پیامبر در امان نباشند!^۳

امام سجاد^{علیه السلام} درباره وفا و ایثارگری حضرت عباس^{علیه السلام} می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَاسَ فَلَمَّا
أَتَرَ وَأَبْلَى وَقَدِيَ أَخاهِ بِنَفْسِيهِ، حَتَّى قُطِعَتْ يَداهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ
الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»^۴. خدا، عباس را رحمت کند، او خود را فدای برادرش حسین کرد. مورد آزمایش قرار گرفت و ایثار نمود تا هر دو دستش قطع شد و خداوند در عوض، دو بال به او عنایت کرد تا همراه فرشتگان در بهشت پرواز نماید.

این جوانمرد که مستانه چنین می‌گذرد آفتایی است که از چرخ برین می‌گذرد لشکر خصم، سرانگشت به دندان گفتند کیست آن ماه منور که چنین می‌گذرد با چنین قد و چنین خد و چنین بازو زور^۵ حیف باشد که چنین کس به زمین می‌گذرد. از دقت و بررسی در سخنان و رفتار یاران امام^{علیه السلام} به خوبی روشن می‌شود که یاران آن حضرت در وفاداری و ایثار و فداکاری همانند نداشتند و آنان معمولاً سعی می‌کردند از زبان امام^{علیه السلام} بشنوند که در وفاداری نسبت به آن حضرت، پایدار و ثابت قدم بوده‌اند و در این راه کوتاهی نکرده‌اند. امام نیز وفاداری آنان را تصدیق می‌کرد و درباره آنها دعا کرده آنان را مورد

احترام و تکریم قرار می‌داد

۱. بحار، ج ۴۵، ص ۴۱، مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۶۸ ۲. بحار، ج ۴۵، ص ۴۱، مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۶۸

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۰، مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۱۹

۴. بازو زور: زور بازو

۵. نفس المهموم، ص ۲۰۵

۶. حسین پیشوای انسانها، ص ۹

خوشابه حال آنان که با شجاعت و شهامت و با کمال افتخار و سربلندی شربت شهادت نوشیدند...! درود بر آنها که هر چند به صورت ظاهر چند روزی شکست خورده، ولی تا ابد فاتح و پیروز گشتندا

سلام بر آنها و بر خون‌های به ناحق ریخته شده آنها! سلامی سوزان، گرم و آتشین! سلام بر آنها و بر بدن‌های پاره پاره و به خون آغشته شده آنان که تا آخرین قطره خون و تا آخرین لحظه حیات، از اسلام، حق، عدالت، آزادی و انسانیت دفاع کردند!

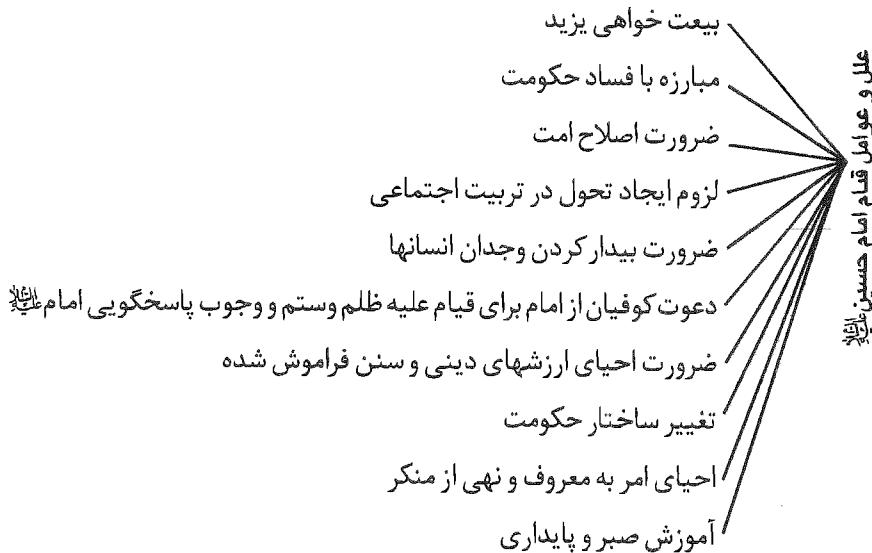
منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ طبری «تاریخ الامم و الملوك» محمد بن جابر طبری، بیروت، ۱۴۰۷
- ۲- الملهوف، سیدین طاورس، تهران، اسوه، ۱۴۱۴
- ۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت ۱۴۰۳
- ۴- مناقب، علی بن شهر آشوب، قم، انتشارات علامه
- ۵- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، تهران، مکتبه اسلامی، ۱۳۶۸
- ۶- مقتل الحسين، عبدالرزاق الموسوی المقتول، بیروت، ۱۳۹۹
- ۷- موسوعة کلمات الامام الحسين، قم، دارالمعروف، ۱۴۱۶
- ۸- ارشاد، شیخ مفید، قم، آل البيت، ۱۴۱۳
- ۹- قصه کربلا، علی نظری منفرد، قم، انتشارات سرون، ۱۳۷۶
- ۱۰- حسین پیشوای انسانها، اکبرزاده، قم، انتشارات حق بین، ۱۳۷۵

نمودار مقالات برگزیده ره‌توشه‌های محرم الحرام

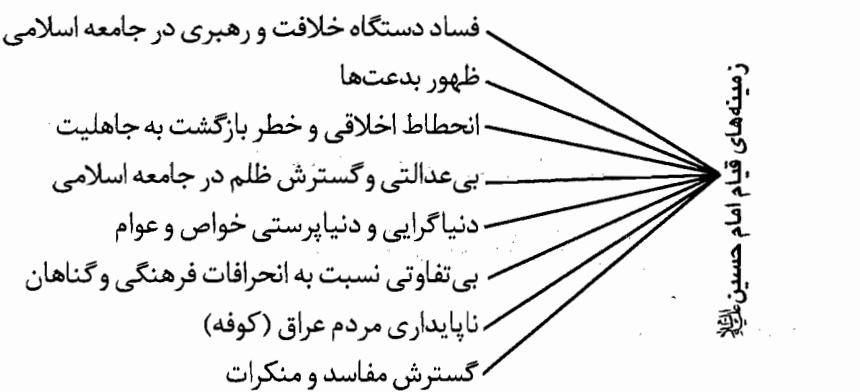
تهییه و تنظیم: مرکز آموزش مبلغین

علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام*

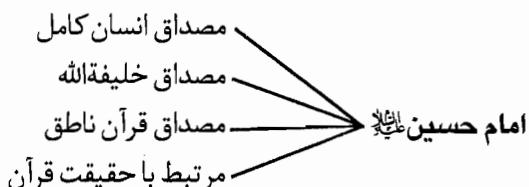


*- ره‌توش راهیان نور، محرم ۱۳۷۸، محمد فاکر میدی.

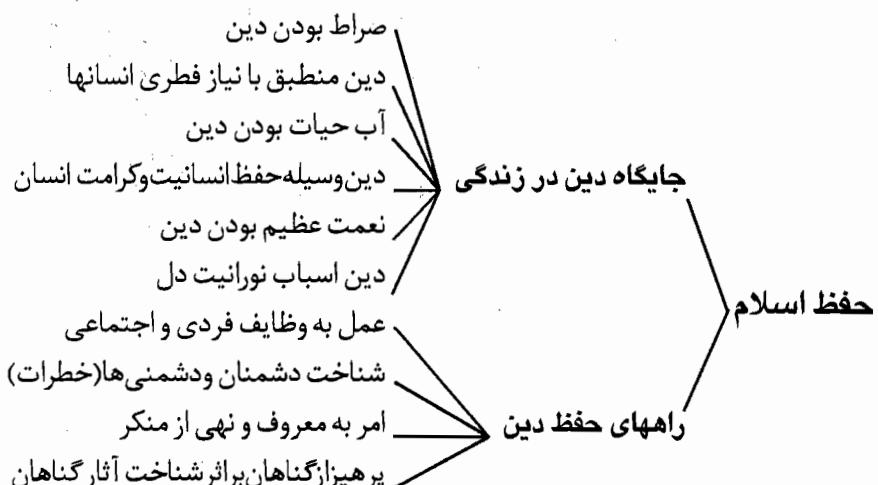
زمینه‌های قیام امام حسین علیه السلام*



امام حسین علیه السلام و حفظ اسلام**



نکته: تقوا شرط ارتباط با قرآن و امام علیه السلام

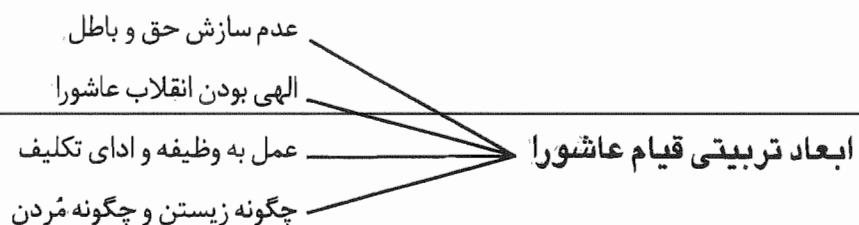
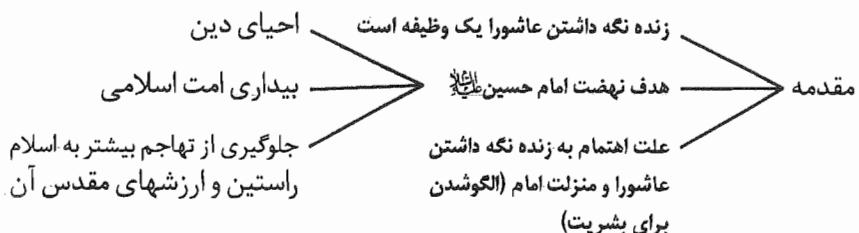


*- ره توشہ راهیان نور، محرم ۱۳۷۶، حسین واعظی اراکی.

**- ره توشہ راهیان نور، محرم ۱۳۷۶، آیت الله جوادی آملی.



انقلاب عاشورا در نگاه تربیتی*



*- ره‌نشه راهیان نور، محرم ۱۳۷۸، حسین واعظی اراکی.

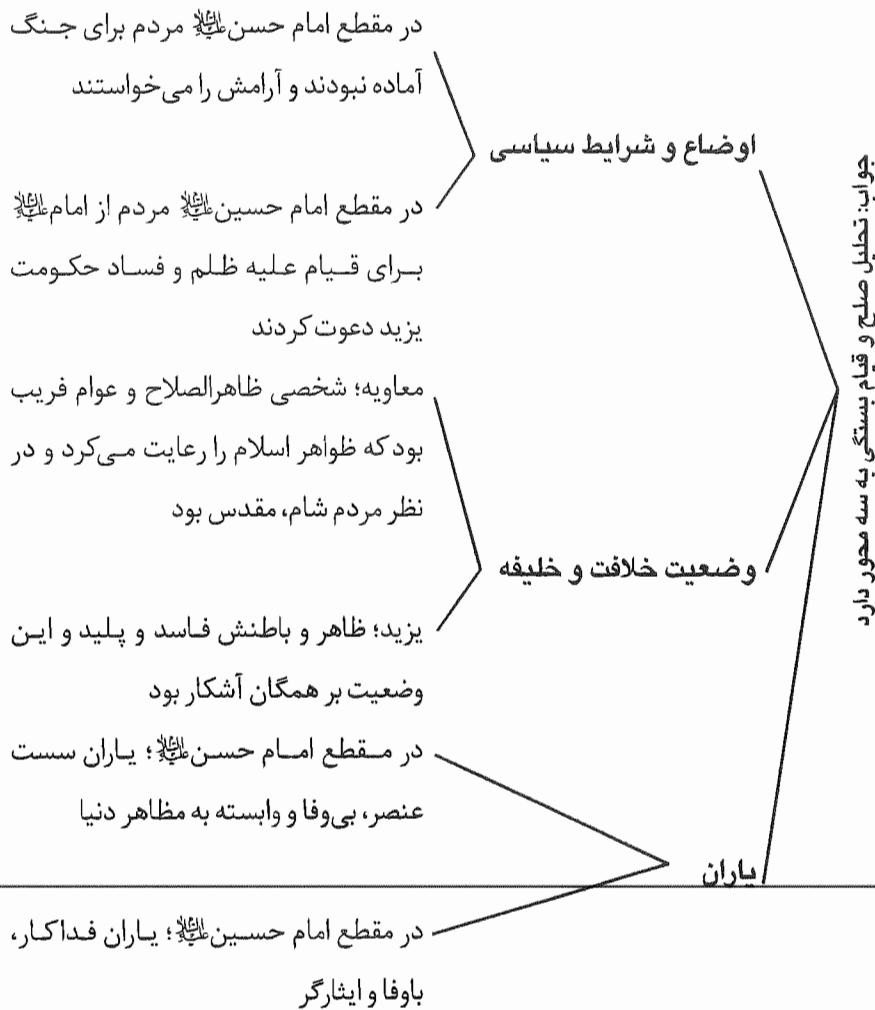
* ویژگیهای قیام الهی*

ویژگیهای قیام مقدس و قیام نامقدس بر اساس و ترتیب اسلام



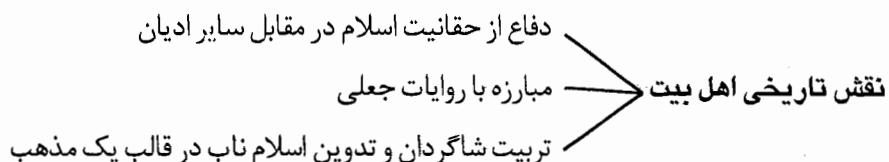
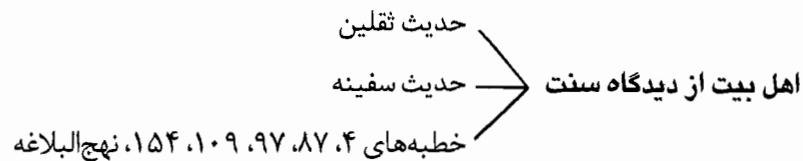
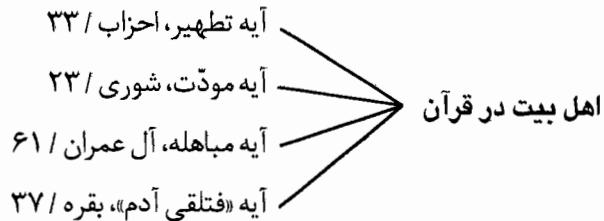
بررسی صلح امام حسن عسکری و قیام امام حسین علیهم السلام

سؤال: چه شد که امام حسن عسکری صبر و شکیبایی را پیش‌خود ساخت و امام حسین علیهم السلام جهاد و شهادت را اختیار نمود؟



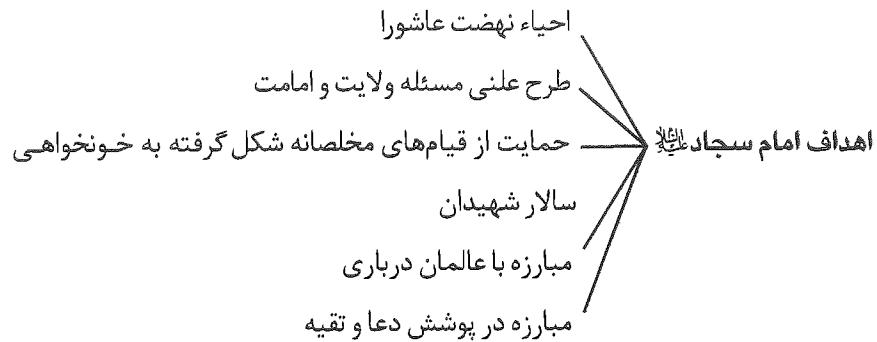
۴- ره‌توش راهبان نور، محرم ۱۳۷۶، علی اکبر صمدی.

* سیمای اهل بیت ﷺ (از دیدگاه قرآن، سنت و تاریخ)



*- ره توشہ راهیان نور، محرم ۱۳۷۷، عبد الرحیم سلیمانی.

سیمای حماسی امام سجاد^{علیه السلام}*



گریه بر سیدالشهداء

بادآوری حادثه عاشورا

الف) روش‌های عاطفی
توصیه بر زیارت امام حسین^{علیه السلام}

سجده بر تربت سالار شهیدان

شکستن ایهٔت و غرور دشمن

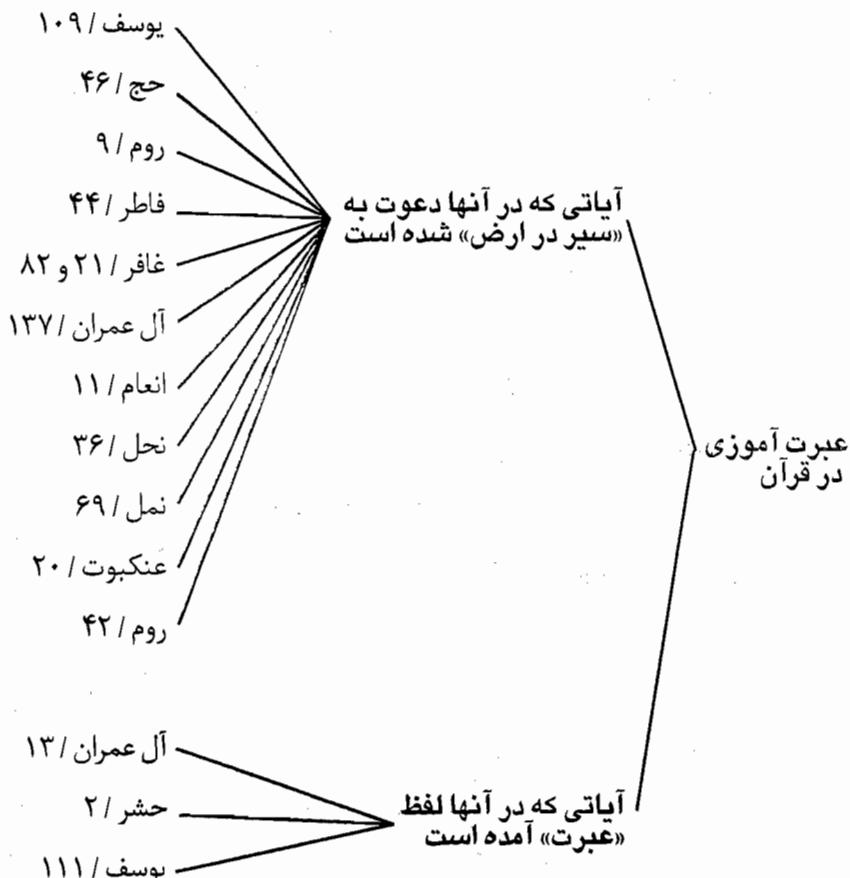
ب) روش‌های سیاسی
افشاگری و سخنرانی عمومی

ارشاد و هدایت

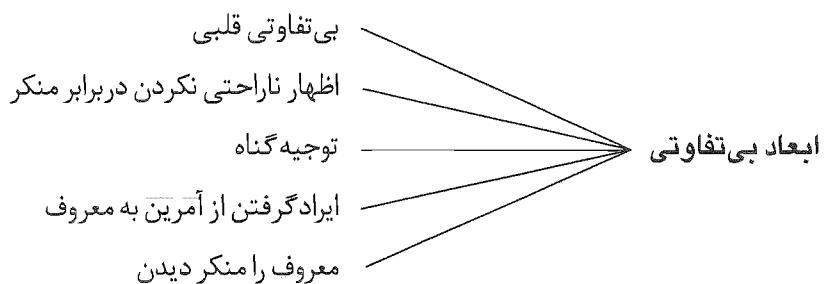
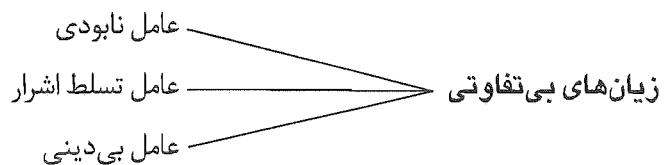
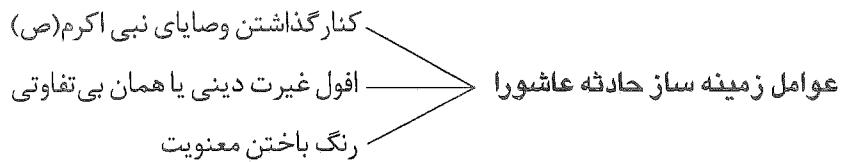
روش‌های احیاء نهضت عاشورا

*- ره‌توش راهیان نور، محرم ۱۳۷۷، سید احمد خاتمی.

عبرت‌های عاشورا*



*- ره‌توشه راهیان نور، محرم ۱۳۷۷، سید احمد خاتمی.



درس‌ها و پیام‌های عاشورا





*-ره‌توش راهیان نور، محرم ۱۳۷۸، محمد فاکر مبدی.

حماسه و عرفان امام حسین علیه السلام*

- ۱- مانع زدائی از سر راه پیشرفت اسلام (دفع طاغوت یک ارزش است)
- ۲- صیانت از توحید به عنوان عامل حیات فرد و جامعه
- ۳- احیاء و حفظ دین
- ۴- اعتلای کلمه الله
- ۵- زنده کردن جامعه
- ۶- بازگرداندن قرآن و عترت به صحنه زندگی مردم

اهداف قیام امام حسین علیه السلام

- ۱- مقابله با یزید صفتان
- ۲- اندیشیدن به لقاء الله
- ۳- انتظار فرج امام زمان (عج)
- ۴- ظلم نکردن و نپذیرفتن ظلم
- ۵- دوستی و دشمنی برای خدا
- ۶- امر به معروف و نهی از منکر

ویژگی های حسینیان

مصابیب

امام حسین، اهل بیت و یاران آن حضرت ﷺ*

(به بیان آیت الله احمدی میانجی)

گردآوری: حجۃ‌الاسلام جلیل سبحانی

روضه حضرت زهرا ﷺ

زندگی خیلی سخت بود، یک مقدار جو پیدا کردند، حضرت زهرا ﷺ با دستاس آنها را آرد کرد، بعد همین آرد را خمیر کرد و چند قرص نان درست کرد، وقتی که شب شد، آوردنده افطار نمایند، دیدند یک نفری جلوی در آمد و گفت: من مسکینم، حضرت علی ﷺ سهم خودش را داد و دیگران هم تعییت کردند و سهم خود را دادند و روز دوم شخص یتیم و روز سوم شخص اسیر آمد و سهم خود را دادند و خودشان سه روز را در حال گرسنگی گذراندند. و گفتند: از شما تشکر هم نمی‌خواهیم. چرا؟ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا.

حضرت علی ﷺ در نهج البلاغه می‌فرماید: اگر شمامی دانستید آنچه را که من می‌دانم، دیوانه می‌شدید. و اگر شما صدای ناله مرده‌های در قبر را می‌شنیدید آرام نمی‌گرفتید و شما نمی‌دانید خوبها چطور هستند و بدھا در چه ناراحتی هستند. ولی زندگی به این سختی برای آنها شیرین بود. رسول خدا ﷺ یک روزی خانه حضرت علی ﷺ آمد و حضرت علی ﷺ وارد

*- مجموعه مصابیب، بخش مقتل ره توشه محرم را تشکیل می‌دهد که به دلیل استقبال مبلغین محترم از این مجموعه در ره توشه محرم ۱۳۷۵، با ویرایش جدید و اضافاتی تجدید چاپ گردید.

خانه شد و به حضرت زهرا^ع فرمود: پدرت گرسنه است، چیزی داریم یا نه؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین اگر چیزی در این خانه بود شما از من و حسینم مقدم بودید، یعنی ما هم گرسنه هستیم. رسول خدا^ع یک وقت دیدند که یک سینی پر از طعام، فاطمه زهرا^ع جلوی رسول خدا^ع به زمین گذاشت. رسول خدا^ع فرمود: دخترم این غذا کجا بود؟ حضرت علی^ع هم یک نگاه معنادار به فاطمه زهرا^ع کرد. حضرت زهرا^ع عرض کرد: خداوند فرستاد، من در محراب عبادتم رفتم و عرض کردم: خدایا پیغمبرت مهمان ماست. این زندگی خیلی شیرین بود چون رئیس خانواده رسول خدا^ع و مرد خانواده حضرت علی^ع و کدبانوی خانواده بی بی فاطمه زهرا^ع و کنیز خانواده فضه و فرزندان خانواده امام حسن و امام حسین^ع وزینب و ام کلثوم^ع بودند.

بهترین لذاذ زندگی آنها بود که رسول خدا^ع بباید و بنشیند و این عزیزان را دور خود جمع کند. و خانه‌ای بود که اخبار آسمان و زمین و مشکلات آسمان و زمین در آنجا حل و فصل می‌شد. و خانه‌ای بود که جبرئیل بی اجازه وارد نمی‌شد. روزی سلمان وارد خانه فاطمه زهرا^ع شد و چیز عجیبی دید، که فاطمه زهرا^ع خوابش برده است و دستاس می‌چرخد و گهواره امام حسین^ع هم حرکت می‌کند. برگشت و به رسول خدا^ع گفت: یا رسول الله چیز عجیبی در خانه حضرت علی^ع دیدم.

رسول خدا^ع فرمود: سلمان! ملاٹکه‌ها می‌آیند و خدمت می‌کنند.

شب زفاف، صبح آن روز، رسول خدا^ع به خانه حضرت علی^ع آمد و فرمود: یا علی همسرت را چگونه دیدی؟ عرض کرد: یا رسول الله برای تقوا یک کمک خوبی دیده‌ام. و به فاطمه زهرا^ع فرمود: شوهرت را چگونه دیدی؟

اما این خوشی دیری نپائید که با رحلت رسول خدا^ع تمام شرایط آن عوض شد، هنوز کفن رسول خدا^ع خشک نشده بود که فاطمه^ع را سیلی زدند. مرحوم کمپانی گفته است: چشم بی بی بر اثر سیلی سرخ شد و این خانه به عزاخانه تبدیل شد و همیشه گریه بود. چرا بی بی گریه نکند؟

نیمه‌های شب وقتی زمان نماز شب رسول خدا^{علیه السلام} می‌شد، چون رسول خدا^{علیه السلام} جای نماز شبش در خانه حضرت علی^{علیه السلام} بود، آن در خانه‌ای که طرف مسجد بود، آن جا یک حصیر انداخته بودند و هر شب حضرت می‌آمد و در آن جانماز شب می‌خواند، و قهرأ صدای نماز رسول خدا^{علیه السلام} در خانه امیر المؤمنین^{علیه السلام} منعکس می‌شد. ولی بعد از رسول خدا^{علیه السلام} حضرت زهرا^{علیه السلام} می‌دید صدای بابا نمی‌آید و گریه می‌نمود، و شب و روز گریه می‌کرد. با رفتن حضرت زهرا^{علیه السلام} تمام لذت این خانه رفت و لذا نمی‌دانم چه نکته‌ای است که همه مصیبتها را ائمه^{علیهم السلام} به رسول خدا^{علیه السلام} عرض می‌کردند.

با دختر تو نیز به غیر از جفا نکرد
[دنیا همین نه با تو پدر جان وفا نکرد]
امت به پاس آن همه رحمت که از تو دید
رحمی به حالت من درد آشنا نکرد
سخت است پیش چشم پسر زجر مادرش
آن بی حیا زروی حسینم حیا نکرد
دستش حجاب صورت من شد ولی به قهر
سیلی به روی من زد و خوف از خدا نکرد
در کربلا زینب^{علیها السلام} بار رسول خدا^{علیه السلام} صحبت می‌کند. مصیبت به اندازه‌ای بزرگ بود که حضرت غش کرد.

روضه حضرت مسلم بن عقیل

در نهج البلاغه نامه‌ای هست که حضرت علی^{علیه السلام} به برادر خود عقیل نوشته است و هر وقت من آن نامه را می‌خوانم یک مهری از آن احساس می‌کنم و مثل اینکه حضرت این نامه را با حال مخصوصی نوشته است.

عقیل به حضرت علی^{علیه السلام} نوشته است که فلان کس را ملاقات کردم و از کوفه به من خبر دادند که دوستان شما بی وفادار آمدند و اجازه می‌خواهم خود و فرزندانم و با فرزندان برادرانم

کوفه بیائیم و با هم باشیم و با هم بمیریم. حضرت علی^{علیه السلام} جواب داد:

برادر قریش را ره‌اکن، و برادرت از آن مردها نیست که در مقابل دنیا شکست قبول کند.

دروغ گفتند و دوستان من بی وفا در نیامدند. شما آنجا باشید و به کوفه نمی‌خواهد بیائید.

(ولی من گمان می‌کنم که حضرت علی علیه السلام وقتی این جملات را می‌نوشت جلوی چشمانش کشtar خاندان عقیل مجسم می‌شد. در قضیه کربلا خاندان عقیل کشته دادند. فلذا شخصی می‌گوید خبر کربلا را به مدینه بردم و امیر مدینه گفت: خودت در کوچه‌ها صدا بزن. وقتی من خبر کربلا را دادم صدای گریه از خانه‌های آل عقیل بلند شد) حضرت مسلم بن عقیل طبق دستور امام حسین علیه السلام روانه کوفه شد و در کوفه آنچه می‌توانسته انجام وظیفه کرد. و کوفه یک شهر شلوغی بود، اما بی‌وفایی کوфиها کار خودش را کرد. حضرت مسلم، صبح برای یاری هانی قیام کرد، و چند هزار جمعیت را به همراه داشت، ولی در نزدیک غروب که نماز مغرب را خواند و خواست از مسجد بیرون بیاید در تاریخ آمده است که کسی نمانده بود که راه را به حضرت مسلم نشان بدهد و تنها هم راه به جایی نمی‌برد.

[ادا کردم نماز شام را، از آن همه مردم

ندیدم یک نفر، چون در قعای خود نظر کردم]
از صبح که خسته، گرسنه و تشننه است و تنها یی هم خودش وحشتی دارد، بالاخره آنقدر در کوچه‌های بن بست کوفه می‌رفت و بر می‌گشت و راه جایی نمی‌برد، تابه در خانه‌ای رسید و دید که خانمی ایستاده است و منتظر است که بچه‌اش برگردد.

حضرت مسلم بن عقیل به این زن که رسید فرمود: خانم به من آب بدهید و من تشننه هستم. این خانم رفت یک کاسه آب آورد و حضرت مسلم آب را خورد و کاسه را برگرداند.
وقتی خانم دوباره برگشت، دید که این آفانشسته او را هم نمی‌شناسد. این زن ناراحت و نگران شد و گفت: چرا به خانه خود نمی‌روید و این جا نشسته‌اید؟

آقا جوابی نداد. شاید خانم سؤال خود را چند بار تکرار کرده است و در آخر یک جمله گفته است که من راضی نیستم در جلوی خانه‌ام بنشینید.

حضرت مسلم باشندین این سخن فوراً از جایش بلند شد (تقوای آل علی علیهم السلام از این جا معلوم می‌شود) حضرت مسلم فرمود:
خانم! من در این شهر خانه ندارم.

این خانم سؤال کرد: شما چه کسی هستید که در این شهر خانه ندارید؟

حضرت فرمود: من مسلم بن عقیل هستم.

خانم تا این جمله راشنید گفت: بفرمائید خانه ما. (در یک شهر یک زن پیدا شده است).

خانم مسلم را به خانه برد و یک اطاق مخصوص به ایشان داد و برای حضرت غذا، آب و... آورد. مثل

اینکه حضرت چیزی میل نفرمود و شاید به آب قناعت کرد و مشغول عبادت شد. و معلوم می شود

که حضرت مسلم از دو نظر ناراحتی فکری داشت:

۱- آیا من خوب انجام وظیفه کرده‌ام؟

۲- حضرت مسلم نگران امام حسین علیه السلام بود و منی گوید: من نامه نوشته‌ام و امام

حسین علیه السلام حتماً حرکت کرده است و الان نزدیکی‌های کوفه است و بازن و بچه هم می‌آید چگونه

می‌شود؟! برای این نگرانی یک خواب دید.

می‌گویند چشم حضرت مسلم به خواب رفت و حضرت علی علیه السلام را در خواب دید (مسلم

پسر برادرش و دامادش هم بود و دختر حضرت علی علیه السلام رقیه خانم ظاهرأ زن حضرت مسلم بود و

شاید این بجهه‌ها هم بجهه‌های این خانم بودند) و حضرت علی علیه السلام فرمود: مسلم فردا، یا فردا شب

شما می‌همان ما هستید. از خواب که بیدار شد نگرانی اول برطرف شد و به خود گفت: مثل اینکه

وظیفه‌ات را خوب انجام داده‌ای و... امانگرانی دوم که راجع به امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش بود تا

دم مرگ همراه مسلم بود.

[مولانا میرزا به کوفه کزین کوفیان کسی
نبود به عهد خویش وفادار یا حسین...]

[امروز حاجیان همه در طوف کعبه اند
من دستگیر فرقه گفار یا حسین]

[دارم به کوی عشق تو گرد حرمیم دین
با این مقال، عمره بسیار یا حسین...]

[کارم گاشته، گریه نه از بهر خود کنم
گریم به حال عترت اطهار یا حسین]*

یک مرتبه در مسیر راه وقتی گرفتار شد و دستهایش را بستند و... به محمدبن اشعث

فرمود: مرا برای امان شما اطمینانی نیست، از طرف من یک نامه به امام حسین علیه السلام بنویسید که

ایشان به کوفه نیاید و حضرت مسلم می‌خواست با این طریق امانتداری کرده باشد و خلاف امانت نشود.

بار دیگر در دارالاماره اطراف را نگاه کرد که وصیت نماید غیر از عمر سعد کسی را ندید، حضرت مسلم، عمر سعد را خواست و وصیت نمود که یک نامه از طرف من به امام حسین علیه السلام بنویسید که به کوفه نیاید و شهر شلوغ است و مردم حرف خود را پس گرفته‌اند و دیگر اینکه من قرض دارم، آن اسلحه مرا بفروش و قرضهای مرا بده و جنازه مرا از دست مردم بگیر. در یکی از منازل نامه به دست امام حسین علیه السلام رسید. می‌گویند نشسته بودیم که امام حسین علیه السلام یک نامه در آورد و پسران و برادران مسلم و جوانان بنی هاشم هم نشسته‌اند. فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم، یک خبر ناگوار آمده است و حضرت مسلم علیه السلام راکشته‌اند. تا این جمله را فرمود، صدای گریه بلند شد و فرزندان و برادران مسلم و جوانان بنی هاشم گریه کردند. اگر در کوفه جز نی به نام طوعه کسی پیدا نشد که برای مسلم گریه کند، اما در راه کربلا زیاد گریه کردند. اما نوشته‌اند که بعد از این گریه یک نفر عرض کرد: یا ابا عبد الله برگردید! کوفه وضع خوبی ندارد. امام حسین علیه السلام نگاهی به فرزندان و برادران مسلم کرد و فرمود: شما چه صلاح می‌دانید؟ عرض کردند: ما بر نمی‌گردیم، ما می‌رویم و به سرنوشت حضرت مسلم گرفتار می‌شویم. امام حسین علیه السلام فرمود: من هم با شما می‌آیم. امام حسین علیه السلام بعد به خیمه خانمها رفت و دختر مسلم را خواستند. مثل اینکه مسلم یک دختر داشته است (بچه خواهر امام حسین علیه السلام) بوده و امام حسین علیه السلام دائی او می‌شود) این دختر را روی زانو ظاهر آنسانداند و دست محبت به سر و صورتش کشید، دختر یک نگاهی به امام حسین علیه السلام کرد و عرض نمود: از کوفه خبر تازه‌ای آمده است! چون با من به گونه‌ای رفتار می‌کنید که با یتیمان رفتار می‌کنند.

روضه جناب حرّ

«حرّ» وقتی با هزار نفر آمد جلوی امام حسین علیه السلام را بگیرد، اینها دیگر توان نداشتند و تشنگی اینها را از پا انداخته بود. حضرت امام حسین علیه السلام از یک منزل جلوتر دستور داده بود که

آب بیشتر بردارید و مشکها را پر کرده بودند.

یاران حضرت می‌گویند به لشکر حزب بن یزید ریاحی رسیدیم و اسbehا و خودمان رمق نداشتیم، حضرت فرمود: آب را به آنها بدھید و نفرمود که شما برای چه آمده‌اید؟ حتی شخص راوی می‌گوید که من خیلی تشنه بودم، حضرت فرمود: شتر را بخوابانید، دید من نمی‌توانم آب بخورم حضرت آمد کوزه آب را به دهان او گرفت و آب به او داد و سیرابش نمود.

[آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند] عزت و آزادگی بین تاکجا دارد حسین دشمنش هم آب می‌بنند به روی اهل بیت داوری بین با چه قومی بی حیا دارد حسین] «حز» هر چه بوده، انسان خوش جنسی بوده است. خودش نقل می‌کند که من از کوفه بیرون آمدم، دیدم هاتفی مرا صدرا زد ولی من کسی راندیدم، گفت: «یا حز أبشر بالجنة»، مژده باد ترا به بهشت. می‌گوید: خودم به خودم گفتم، مادر حز به عزایش بنشینند، راهی که حر می‌رود راه بهشت نیست. بلکه می‌روم سر راه امام حسین را بگیرم، بهشت کجا بود! به این جا هم که رسیده حضرت آب داده و عرض کرده که من برای این مأموریت آمده‌ام.

حضرت فرمود: مرگ بر تو نزدیکتر از این مأموریتی است که برای آن آمده‌ای. در آخر نقل کرده‌اند که حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشینند، شاید کنایه‌ای این باشد که بچه بی تربیتی بزرگ کرده است. «حز» برگشت و عرض کرد: یا با عبد الله هر که از عرب در شرایط شما بود و اسم مادر مرامی برد من هم اسم مادرش رامی بردم، اما من به مادر شما چه بگویم؟ حز می‌گوید: وقتی می‌خواستم نماز بخوانم حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: شما خودتان نماز می‌خوانید گفتم نه، من به شما اقتدا می‌کنم، نماز ظهر و عصر و شاید تاکرbla نماز خود را پشت سر امام حسین علیه السلام خواند. مادر مسیر راه که در حال آمدن بودند با هم اسب می‌رانند و نزدیک هم بودند و حز بعنوان خیر خواهی عرض کرد: یا با عبد الله تسليم یزید شوید و اگر تسليم نشوید شما رامی کشند.

حضرت در جواب حز فرمود: من می‌روم و کشته می‌شوم، حز دید که حضرت بر این کار

تصمیم شده است از حضرت دور شد تا به کربلا رسیدند. مامور آمد جلوی حضرت را گرفت و در ضمن این زیاد دستور داده بود که یک جایی باشد که دسترسی به پناهگاه نداشته باشند. حضرت به آن مأمور فرمود: من در یکی از دو روستا منزل کنم، چون زن و بچه همراه من است. مأمور گفت: نمی‌شود.

حضرت امام حسین علیه السلام در همان جا پیاده شد و چند روز هم گذشت. عمر سعد و شمر آمدند.

بالاخره روز عاشورا صف آرایی کردند، حرّ شخصی شجاع و فرمانده هزار نفر است. اما رفیق حرّ می‌گوید دیدم که حرّ روی اسب نشسته ولی می‌لرزد. گفتم: یا حرّ، کار تو آدم را به شک می‌اندازد، چه شده که آنقدر می‌ترسی.

گفت: چیزی نشده، بلکه من خود را می‌باشم و جهنم می‌بینم و من هیچ وقت جهنم را اختیار نخواهم کرد و به من گفت، آیا اسب خود را آب داده‌ای یانه؟ و رفت با عمر سعد صحبت کرد و بهانه آب دادن اسب خود از لشکر جدا شد.

ولی رفیق حرّ می‌گوید: من حدس زدم که می‌خواهد از میدان بیرون برود یعنی احتمال این را نمی‌داد که توبه کرده باشد و طوری هم برخورد نمی‌کرد که کسی بدگمان شود، برای همین سپر و شمشیر به دست گرفت و به طرف لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد، یک مقداری که جلو آمد شمشیر را غلاف و سپر را به پشت سر انداخت، معنایش این است من سر جنگ ندارم من کار دارم و حرّ می‌خواهم بزنم. اما یک مقدار دیگر که جلو آمد لشکر عمر سعد دیدند که با یک حالت ذلت و بیچارگی دسته‌ها را روی سرگذاشت و با خود زیر لب زمزمه می‌کند و می‌گوید: خدایا من دل دوستانت را لرزاندم و ترساندم؛ حرّ به گناه خود اعتراف می‌کند و می‌گوید: من همان شخصی هستم که شما را در این جا گرفتار کردم و سر راه شما را گرفتم و مجبور کردم که در اینجا پیاده شوید و نگذاشتم به مدینه و جای دیگر بروم. آیا توبه من قبول است؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: آری توبه شما قبول است و بفرمائید استراحت کنید. تا امام حسین علیه السلام فرمود آری، لرزش از حرّ رفت و حالش به جا آمد و عرض کرد: اگر اجازه بفرمائید من به میدان بروم.

من احتمال می‌دهم حز برای اینکه به امام حسین علیهم السلام نگاه کند خجالت می‌کشید، صدای بچه‌ها را می‌شنید خجالت می‌کشید و نمی‌دانم جلوی خیمه چه منظره‌ای را دید که به سوی لشکر عمر سعد برگشت و گفت: تشنگی اینها را از پادر آورده است. مادرهایتان به عزایتان بنشینند. این بندۀ خدا را دعوت کرده‌اید و مهمان آورده‌اید و اینگونه از آنها پذیرایی می‌کنید؟ آب دریا را همه حیوان‌ها می‌خوردند ولی شما به روی اینها بسته‌اید.

حز مثل اینکه نمی‌توانسته است بماند، آری آزاد مرد بود و از کار خودش خجالت می‌کشید. پسر و غلام خود را همراه داشت و آنها را جلوتر به میدان فرستاد و به شهادت رسیدند و خودش رفت جنگ کرد تا افتاد. اما آیا در ذهنش خطور می‌کرد که امام حسین علیهم السلام به بالینش بیاید و اظهار محبت کند؟ یک وقت چشم خود را باز کرد و دید که امام حسین علیهم السلام با علی اکبر بالین سرش آمده‌اند.

امام حسین علیهم السلام نه تنها به بالین حز آمد، بلکه در بالین حز روضه‌ای خواند و نوحه سرایی کرد، امام فرمود: چه انسان خوب و آزاد مردی بودی، مادرت تو را آزاد نام نهاد، آری آزاد بودی.
[حریتی چنان که امامش قبول کرد با خون خود به خاک بیابان نگاشت حز...]
وقتی سرش گرفت بدامن حسین و گفت حری! چنانکه نام تو مادرگذاشت حز]*
امام حسین علیهم السلام لطف فرمود به بالین حز آمد اما یک وقتی دیدند که امام حسین علیهم السلام با همین جسد‌های بی سر حرف می‌زند. در بعضی از مقاتل دیدم که امام حسین علیهم السلام وقتی نگاه کرد دید هیچ یار و یاوری ندارد، صدا زد: «هل مِن ناصِرٍ يَنْصُرُنِي» کسی جواب نداد، روکرد به آن بدنها یی که افتد بودند و فرمود: یا مسلم بن عقیل، یا هانی بن عروه، یا زهیر،... شجاعان میدان جنگ، ای سواران میدان جنگ، چه شده که وقتی من شمارا صدامی زدم جواب نمی‌دهید؟ و بعد این شعر را لز حضرت نقل کردند که: شمار مردانی بودید که وقتی من شمارا صدامی زدم، شما قلب‌هایتان را روی زره‌هایتان قرار می‌دادید. آن قدر فداکار بودید. و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلِبٍ يَنْتَلِبونَ.

گلهای اشک، سید رضا مؤید، ص ۴۷

روضه اصحاب امام حسین علیهم السلام

می‌گویند شب عاشورا امام حسین علیهم السلام به حضرت قاسم که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود (۱۳ - ۱۴) فرمود: مرگ در ذاتقه شما چطور است؟ عرض کرد: از عسل هم شیرین تر است. امام حسین علیهم السلام جلوی خیمه‌ها ایستاده بود. دید نوجوانی به میدان می‌رود که شمشیرش بر روی زمین کشیده می‌شود. فرمود: پچه را برگردانید. امام فرمود: کجا می‌روید؟ گفت: من هم به جنگ می‌روم. (پدرش تازه شهید شده بود) فرمود: شاید مادرت راضی نباشد. عرض کرد: این شمشیر را مادرم به کمرم بسته است.

در تاریخ طبری است که یک نفر از اینها بی که به کربلا آمده بودند رادر کوفه ملامت کردند و گفتند: خجالت نکشیدی که برای ۷۲ نفر شمشیر کشیدی؟! گفت: شما ۷۲ نفر می‌گویید آیا تمام می‌شود! اینها ۷۲ نفر بودند که نه با مال دنیا، نه با مقام دنیا و نه با ترس با هیچ کدام تسلیم نمی‌شوند. و اگر ما اینها را نمی‌کشیم، آنها همه مارا می‌کشند.

در مقتل دیدم که حضرت وقتی از خیمه‌ها برگشت، مخصوصاً بعد از شهادت علی اصغر علیهم السلام، نوشتهد که حضرت پا به رکاب گذاشت، و در حالی که از زندگی مأیوس و برای مرگ آمده می‌شد آن رَجَز را خواند، و حضرت کسی را دیگر نداشت و نوشتهد که آنقدر حضرت را تیرباران کرده بودند که این تیرها روی هم به حلقه‌های زره خورد و مانده بود.

حضرت در آن جا فرمود: «هَلِ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنَا لِخَاطِرِ جَدْنَا» آیا کسی است مارا به خاطر پیغمبر باری کند؟ جوابی نیامد. آن مقتل نوشته بود که حضرت برگشت و نگاهی به اصحابش کرد و همه در خون خود غلتیده بودند، آنها را به نام صدا کرد: «یا مسلم بن عقیل، یا هانی بن عروه، یا بُرَيْر، یا زهیر، یا...» ای پهلوانان میدان‌های جنگ چه شد که من شما را صدا می‌زنم، جواب نمی‌دهید؟ آیا محبت شما نسبت به من کم شده است؟ می‌گویند: در آن جا بود که حضرت خودش به خود جواب داد و فرمود: نه، شما مردان با وفایی بودید، مرگ بین من و شما فاصله انداخته است. امام می‌فرماید: شما مردانی بودید که وقتی من شما را صدا می‌زدم، شما قلب‌ها را روی ره می‌پوشاندید و می‌آمدید.

حتی یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام زره را کند و به دور انداخت. اینها تا زنده بودند، مراقب بودند و جلوی امام حسین علیه السلام می‌ایستادند و اگر تیر می‌آمد، خودشان را جلوی تیر می‌دادند که به امام حسین علیه السلام نخورد.

(زهیر بن قین) این شخص از آنهایی است که آن قدر جلوی امام حسین علیه السلام ایستاد دو تیر به بدنش اصابت کرد که افتاد. و هر کسی می‌افتداد به ابا عبدالله علیه السلام رو می‌کرد و می‌گفت: یا ابا عبدالله! وفا کردم یا نه؟

حبیب به بالین مسلم رفت و گفت: مسلم مژده باد تو را به بھشتا و من هم دنبال تو می‌آیم، اما اگر وصیتی داری بگو. مسلم (مثل اینکه خانواده‌اش همراهش بود...) با ناتوانی که داشت دستش را بلند کرد و اشاره به امام حسین علیه السلام کرد و گفت: حبیب! من سفارش می‌کنم که فقط در این دنیا امام حسین را دارم.

یک نفر از بصره آمد و دیر به میدان کربلا رسید ولی دید جنگ تمام شده، پرسید که امام حسین کجاست؟ یک نفر از لشکر عمر سعد گفت که ساکت باش. گفت ساکت باش یعنی چه؟ من امام حسین را می‌خواهم، گفت: گوش کن! سکوت کرد و گوش نمود گفت: چه می‌شنوی؟ گفت: صدای گریه می‌شنوم، گفت: این بچه‌های امام حسین هستند که گریه می‌کنند، امام حسین را کشتند. این مرد شمشیر کشید و جنگید و او هم بعد از امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. آری، اینها کاری کردند که الان، ائمه و... می‌آمدند آنها را زیارت می‌کردند: «السلام عليکم یا انصار دین الله، السلام عليکم یا انصار رسول الله...»

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

در تاریخ آمده است که تایک نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام زنده بودند نگذاشتند یک نفر

از بنی هاشم به میدان برود. اخلاص و صفاتی آنان بود که می‌گفتند تا ما زنده هستیم شما بنی هاشم نباید به میدان بروید. اما وقتی که تمام یاران شهید شدند نوبت به بنی هاشم رسید. این خوارزمی یک جمله دارد که بنی هاشم شروع به بوسیدن همدیگر کردند و از همدیگر

خدا حافظی نمودند، قهری است آنان که مادر دارند به سراغ مادرها یشان، آنان که پدر و خواهر دارند به سراغ آنان می‌روند و خدا حافظی می‌کنند و از همدیگر جدا می‌شوند.

بعضی نوشه‌اند که اول کسی که از بنی هاشم به میدان رفت پسر حضرت مسلم بود و بعضی دیگر نوشه‌اند که حضرت علی اکبر علیهم السلام بود و علی القاعده باید همین طور باشد و حضرت علی اکبر به نظر من بیش از ۳۰ سال سن داشته است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌فرماید که ۲۷ سال تقریباً داشته است و من می‌خواهم عرض کنم که این گونه نیست و بلکه حضرت علی اکبر فرزند هم داشته است.

بالاخره حضرت علی اکبر از امام حسین علیهم السلام اجازه میدان خواست و امام حسین علیهم السلام هم معطل نشده و فرمود: برو. ولی مثل اینکه توجه همه به امام حسین علیهم السلام بود، راوی می‌گوید: وقتی حضرت علی اکبر رو به میدان کرد، امام حسین علیهم السلام یک نظر مأیوسانه به علی اکبر علیهم السلام انداخت و اشک چشمانش جاری شد. و می‌گویند که حضرت علی اکبر علیهم السلام هجده مرتبه به لشکر ابن زیاد حمله کرد و بیرون آمد و آنقدر از لشکر ابن زیاد کشته بود که ناله و گریه از مردم بلند شده بود. اما در این حمله‌ها نوشه‌اند که حضرت علی اکبر یک بار به خیمه آمده است و عرض کرد: یا آبه، العطشُ قدْقَلَنِی... بابا تشنگی مرا کشت و از پادر آورد و سنگینی اسلحه خسته‌ام کرد، آیا جرعةٌ آبی هست که من نیرو بگیرم؟

من نمی‌دانم که چرا علی اکبر چنین حرفی را زده است، آیا می‌خواسته با این عمل، امام حسین علیهم السلام معجزه آساکاری بکند، یعنی از خدا بخواهد که عطش را از او بر طرف نماید. ولی امام حسین علیهم السلام در جواب فرزند فرمود: [در اینجا به دو بیان نقل شده است] فرزندم جلو بیا و انگشت‌مبارک خود را در دهان علی اکبر گذاشت و فرمود برق‌گرد. و یازبان مبارک خود را در دهان علی اکبر گذاشت و فرمود برق‌گرد و اما یک وعده دیگر هم امام حسین علیهم السلام به علی اکبر داد. پس من برگرد که بزویدی از دست جدت سیراب می‌شوی یعنی وعده شهادت به او داد.

علی اکبر به میدان رفت و دیگر توان نداشت که اسب او را به خیمه‌ها بر ساند و دیگر دست

دفاع نداشت و لشکر عمر سعد علی اکبر را قطعه قطعه کردند و وقتی که بزرگی خاک گرم کربلا افتاد گفت: «یا آبنا هذا جدی رسول الله» بابا جدم رسول خدا علیهم السلام مرا با یک کاسه آب سیراب کرد و می‌گویند که این کلام اول و آخر علی اکبر بود. و امام حسین علیهم السلام وقتی آمد، علی اکبر از دنیا رفته بود و او را زنده ندید و اما این جمله را خبر داد و بابا را از آن نگرانی بیرون آورد. امام حسین علیهم السلام بر بالین علی اکبر آمد و در زیارت ناحیه مقدسه است که حضرت ظاهرآ خیلی گریه می‌کرد. و نقل شده است که صورت خود را به صورت علی اکبر گذاشت و امام حسین علیهم السلام فرمود: «یا بنی لقید است رحمت من هم الْدُّنْيَا وَ غَمَّهَا» پسرم رفتی و از هم و غم دنیا خلاص شدی، اما بابا را تنها گذاشتی. و ظاهرآ حضرت زینب زودتر بر سر جنازه برادرزاده اش آمده بود و امام حسین علیهم السلام آمد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد.

و در مقاتل است که امام حسین علیهم السلام با دست مبارک خود، خون را از لب و دندان علی اکبر علیهم السلام پاک می‌کرد و چه شده است که امام حسین علیهم السلام خودش به تنهایی جنازه را برنداشت و روکرد به جوانان بنی هاشم و فرمود: بیایید جنازه علی اکبر علیهم السلام را به خیمه برسانید؟

[هر که دلش داغ مهر یار ندارد	او خبر از قلب داغدار ندارد..
شهره عشق است اگر چه شمع فروزان	شمع چو من، چشم اشکبار ندارد
ناله نمی‌کردم اختیار اگر بود	لیک دلم تاب اختیار ندارد]

روضه قاسم بن الحسن علیهم السلام

امام حسین علیهم السلام به لشکر این زیاد فرمود: شما چرا خون مرا حلال می‌دانید و مگر من از شما کسی را کشته و یا خونی را ریخته ام. گفتند: حلال بودن خون شما برای این است که شما پسر علی علیهم السلام هستید.

در اینجا امام حسین علیهم السلام با صد اگریه کرد (و شما ببینید که دنیا چطور شده است که پسر علی بودن جرم شمرده می‌شود (ولی در مقاتل نوشته‌اند که امام حسین علیهم السلام این رجز را خواند و فرمود:

«آری من به این جرم افتخار می‌کنم و من پسر علی پاک هستم.» شما مواردی را تصور می‌کنید که امام حسین علیه السلام جلوی خیمه‌ها بباید و خانمها اطراف او را بگیرند و اشک بریزند و کوچک، بزرگ، دخترها و خواهرهای دارندگریه می‌کنند، امام حسین علیه السلام هم همانطور تماشاکند و دلش نسوزد و ناراحت نشود و گریه نکندا

در مقاتل آمده است که حضرت قاسم بن الحسن یادگار برادر بود و ۱۳-۱۴ سال دارد و از عموجازه رفتن به میدان خواست، و امام حسین علیه السلام اجازه نداد، اصرار کرد، حضرت قبول نفرمود و حضرت قاسم متولی به وصیت پدر شد و گفت:

پدر به من وصیت کرده و فرموده که اگر دیدی کار عمو به سختی افتاد او را کمک کن.
مقاتل در این جا نقل کرده‌اند که امام حسین علیه السلام دست به گردن قاسم انداخت و هر دو آنقدر گریه کردنده بی حال شدند چراً گریه نکند، همچنان که حضرت رسول خدا علیه السلام در مرگ پسر خود - ابراهیم - گریه کرد.

در تاریخ داریم که حضرت علی علیه السلام برای عمار یاسر گریه کرد و جنازه عمار را بغل کرد و به خیمه خود آورد و با دست خود، خون را از لب و دندان عمار پاک می‌کرد و در آن جا هست که امام علی علیه السلام مرثیه می‌خواند و آرزوی مرگ می‌کند و می‌فرمود: خدایا مرا راحتم کن!

پس جدا دارد که امام حسین علیه السلام بر بالای سر همه جنازه‌ها گریه کند و مقاتل نوشته‌اند که وقتی امام حسین علیه السلام جنازه شهدرا را می‌آورد خیمه‌ای زده بود و شهدا را آنجامی گذاشت چون شهدا، مادر، خواهر و عمه دارند؛ گریه می‌کنند و زلف پریشان می‌کنند و سر و صورتشان باز می‌شود و برای این بود که در این خیمه می‌برد و کنار هم می‌گذاشت و آنوقت آن جمله را می‌فرمود: کشته‌های ما کشته‌های انبیا هستند. راوی می‌گوید که امام حسین علیه السلام به بالای سر جنازه قاسم علیه السلام آمد و جنگ در گرفت و در زیارت ناحیه مقدسه هست که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به قاسم فرمود: پسرم شما هم شهید و به بلا بی گرفتار می‌شوید. و این بلا همین بود که زنده زنده زیر ستم اسبها پاره پاره شد. وقتی گرد و خاکها نشست دیدیم که امام حسین علیه السلام ایستاده و دارد نگاه می‌کند و قاسم پاهای خود را به زمین می‌کشد. دیدیم که ای عبد الله علیه السلام

چنین می‌فرمود: عموجان برایم سخت است که شما صدا بزنید و کسی نیاید و یا بیاید و به حال شما فایده‌ای نرساند، و امروز روزی است که عموماً یار و یاور ندارد، و اما این جا از خود حضرت نقل کرده‌اند که خم شد و دست زیر جنازه قاسم گرفت، راوی می‌گوید دیدیم که سینه قاسم را به سینه خودش چسبانده است اما پاهای قاسم به زمین کشیده می‌شود.

[هر چند کوچکم به تو دل بستم ای حسین	من عاشق تو هستم و فریاد می‌زنم
در خاک و خون فتاده یتیم برادرت	دست مرا بگیر که پامال دشمنم
جان عموم بدیدن قاسم شتاب کن	زان پیشتر که فاطمه آید به دیدنم
جای پدر ببوس مرا همچو اکبرت	هر چند پرپرم گل این سبز گلشم]

روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام

در مدح حضرت عباس گفته‌اند که ۳۴ سال داشته و بسیار زیبا بوده است به همین خاطر به ایشان ماه بنی هاشم (قمر بنی هاشم) می‌گفتند. اما در همین وضع گفته‌اند که پیشانی اش بر اثر سجده پینه بسته بود. چرا این گونه نباشد؟ در دامن امیر المؤمنین علیه السلام بزرگ شده است و بعد از امیر المؤمنین علیه السلام در محضر امام حسن و بعد از آن در محضر امام حسین علیه السلام بود. و مادری مانند ام البنین دارد.

یک روایت داریم که برای حضرت عباس علیه السلام مقامی در روز قیامت است که همه شهداء به آن غبطه می‌خورند.

به چه وسیله به آن مقام رسیداً به جز تقوا راه دیگر دارد؟ دیگران هم فداکاری کردند، اما معرفت و پاکی ای که او داشت دیگران نداشتند. اخلاصی که او داشت را شاید دیگران نداشتند، یکی از نووهای حضرت ابوالفضل شعری درباره جد بزرگوارش گفته است که: جد من مالک فرات شد، و اسب در آب رفت به حدی که از این آب به صورت و بدن حضرت خورد، وقتی که نسیم این آب به حضرت خورد، (سه روز است که تشنه است، هوا گرم است و گرفتاری، عطش را بیشتر می‌کند بدن زخم است و خونریزی کرده است) بالب خشک وارد فرات شد، مثل اینکه توجه‌اش

قطع شد، دسته‌ها را ب اختیار زیر آب برد، پر کرد و تازه‌یک لب هایش آورد، در آنجا بود که به یاد
تشنگی ابا عبدالله و بچه‌ها افتاد. اما آب نخورد و نچشید و در کنار آب بالب تشنه جنگید.

در آن لحظه به خودش خطاب کرد و نوشت‌هاند که گفت: ای نفس من، خجالت بکش، تو
آب بخوری و حسین تشنه باشد؟ مشکش را پراز آب کرد و بالب تشنه از دریا بیرون آمد.

[پر کرد مشک و پس کفی از آب برگرفت می‌خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار...
عباس تو بی‌وفا نبودی کنون چه شد نوشی تو آب و مانده حسینت در انتظار
شد بالبان تشنه از آب روان، روان دل پر خروش و مشک بدش آن بزرگوار]
چنگ شدید شد و نوشت‌هاند که ۴۰۰۰ نفر مأمور آب بودند و چنگ می‌کردند و حضرت

ابوالفضل تنها بود (مرحوم مفید می‌نویسد که دو برادر هم با او آمده بودند).

حضرت ابوالفضل تنها ماند. مسیر چنگ طوری بود که نخلستان در راه وجود داشت. در
آن لحظه یک نفر که پشت درخت خرم‌اکمین کرده بود بیرون آمد. یک وقت دیدند که حضرت با
کمال چابکی و تندي شمشیر را به دست چپ گرفت، اما دیگر سپر نداشت و حال فقط یک دست
دارد که هم اسبیش راه‌دایت کند و هم مشکش را حفظ کند و هم شمشیر بزند. آن وقت دیدند که
این شعر را خواند:

قسم به خدا اگر دست راست مرا قطع کردید من از دینم حمایت خواهم کرد. وا امام و
پیشوای خودم دفاع خواهم کرد.

چنگ کرد و یک وقت دیدند که حضرت ایستاده و دست چپ ایشان هم قطع شده است و
دیگر هیچ راهی به جایی نمی‌برد دورش را گرفته‌اند و هر کسی هر طوری دلش می‌خواهد
می‌زند. آن وقت شما ببینید این بدن چقدر زخم بر می‌دارد؟!

[یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار]
اینجاست که می‌گویند یک نفر رسید و به نام حضرت را صدا زد و گفت ای عباس! من
می‌خواستم با تو مبارزه کنم یعنی چنگ تن به تن کنم. حضرت فرمود: چرا زودتر نیامدی، من
دستم در بدن نیست؟ گفت: من دستم در بدنم سالم هست. یک عمود آهنین بر فرق مبارکش زد

و سر شکافته شد (سر چاک چاک شد) و به روی خاک گرم کربلا افتاد، اما دست در بدن ندارد که
جلو بدهد، فلذا به صورت به روی خاک گرم کربلا افتاد.

امام حسین علیه السلام به سراغ برادر آمد، و در مسلح برادر ماند. و گاهی به برادر و گاهی به
خیمه‌ها نگاه می‌کرد، چون خیمه‌ها یش هیچ حافظ و پناهی نداشت. برادر را در این حال دید،
گشت تا یک جای سالمی پیدا کند و ببوسد. جای سالمی در بدن برادر پیدا نکرد، خون چشم و
صورت و راگرفته بود. عبارتی که از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند این است که الان کمرم شکست
و راه چاره برایم کم شد. شاعر عرب این را اینگونه می‌گوید:

امروز می‌خوابند چشم‌هایی که با بودن تو نمی‌خوابیدند و امروز نمی‌خوابند
چشم‌هایی که با بودن تو می‌خوابیدند.

فلذا مادرش در قبرستان بقیع می‌آمد و می‌نشست (و در بیت الاحزان نمی‌رفت که
بنشیند و دورتر می‌نشست و می‌خواست ادب نشان بدهد) آنجا از پرسش یاد می‌کرد و می‌گفت
که ای کاش قلبم باور می‌کرد که دست‌های عباس را قطع کردد.....

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

در کتاب صدوق آمده است که هر چه مصیبت بر امام حسین علیه السلام بیشتر می‌شد، چهرا
امام بازتر و شکفته‌تر می‌شد و بعضی از اصحاب هم چنین بودند و این هفتاد و دونفر در دنیا آن
روز انتخاب شده بودند و به نظر من با شهدای جنگ بدر هم قابل مقایسه نیستند.

چون شهدای جنگ بدر، چند درصد احتمال مرگ می‌دادند ولی شهدای کربلا مرگ را
قطعاً می‌دانستند. اصحاب امام حسین علیه السلام افراد عادی نبودند و یک بچه کوچکی عازم میدان
نبرد بود که نوک شمشیر او به زمین کشیده می‌شد و فرزند شهید هم بوده است. امام حسین علیه السلام

بچه را برگرداند و فرمود کجا می‌روید؟

گفت: من هم به میدان جنگ می‌روم. امام فرمود: شاید مادرت راضی نباشد.

گفت: این شمشیر را مادرم به کمرم بسته است.

میدان کربلا، میدان صفا و اخلاص بود، مادر شهیدی را در کربلا سراغ دارم و من این رادر هیچ مقتلی ندیده‌ام که این مادر شهید یک بار هم اسم بچه خود را برده باشد و برای فرزند خود گریه کرده باشد و آن مادر شهید هم حضرت زینب علیها السلام بود. یکی از مورخان می‌گوید: زینب علیها السلام بعد از کربلا دیگر توان و حال گریه هم نداشت و می‌گوید: هر کجا که زینب علیها السلام می‌نشست برای امام حسین علیها السلام و حضرت علی اکبر علیها السلام گریه می‌کرد.

آخرین هدیه امام حسین علیها السلام که نقل شده شیرخواره او حضرت علی اصغر علیها السلام بوده است و مختلف نقل کرده‌اند؛ بعضی می‌گویند که امام حسین علیها السلام آمد جلوی خیمه‌ها اهل حرم را ببیند فرمود: خواهرم آن شیرخواره را هم بیاورید. بی‌بی بچه را به دست امام حسین علیها السلام داد و امام حسین علیها السلام رفت تا صورت بچه را ببوسد، تیر جلوتر از لبه‌ای ای عبد الله علیها السلام به گلوی علی اصغر رسید.

امام حسین علیها السلام دید که گلوی علی اصغر ذبح شده است و بعضی نقل کرده‌اند که امام حسین علیها السلام بچه را بر روی دست جلوی لشکر آورد و اتمام حجت کرد و فرمود: مردم من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید و من به نظر شما گنهکار هستم اما این بچه شیرخوار که گنهکار نیست.

ولی عوض اینکه این مردم رحم بکنند، روی دست پدر، گلوی بچه را با تیر بزرگی ذبح کردند. این قضیه برای امام حسین علیها السلام از دوجهت خیلی دردآور بود، یکی اینکه امام حسین علیها السلام این جا کلماتی فرموده است و جای دیگر ندیده‌ام. و دیگر اینکه فرمود: خدا این بچه من، از بچه ناقه صالح کمتر نباشد؛ آنچه که مصیبت را بر من آسان می‌کند این است که خدا می‌بیند که شما به من چه می‌کنید. در اینجا بود که هاتف غیبی صدا زد یا حسین، بگذار بچه را، و ما برای او در بهشت دایه آماده کرده‌ایم.

بنابر نقلی که حضرت امام حسین علیها السلام بچه را جلوی خیمه‌ها آورد و به خواهره‌داد و اینها در خیمه جمع شدند و این بچه را دست به دست می‌گرداندند و به آغوش می‌گرفتند و گریه و

نوحه سرایی می‌کردند تا نوبت به عمه‌اش ام‌کلثوم رسید و از عمه‌اش این شعر را نقل کرده‌اند که فرمود: دلسوزی من برای بچه‌ای است که او را با تیر از سینه‌ی مادر جدا کردند.

<p>[تا از جفای حرم‌له تیر از کمان گذشت...] سبط نبی زاصفر و اصغر زجان گذشت... خون گلو چکید وز آب روان گذشت... وآنگه زقلب فاطمه اندر جنان گذشت... داند خدای او چه بر آن با غبان گذشت]*</p>	<p>از ضرب تیر کرد فراموش از عطش بدرید حلق نازکش از گوش تا به گوش پژمرده گشت چون گل نشکفته حسین</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------

روضه امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در راه کوفه خطبه‌ای خوانده است، می‌فرماید: مرگ بر انسان حتمی است و از مرگ چاره‌ای نیست، شوق دارم که امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا علیه السلام و مادرم حضرت زهرا علیه السلام را زیارت کنم همانند عشقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت بعد فرمود: می‌بینم که [آنان] مانند گرگهای بیابان، بدنم را تکه پاره می‌کنند و شکم‌های گرسنه خودشان را باکشتن من و خون من سیراب می‌کنند و بعد فرمود: «رضاء الله رضاناً أهلَ الْبَيْتِ» رضای خدا رضای ماست.

در وداع آخر، امام حسین علیه السلام جمله‌ای برای اهل بیت فرموده است که همه را مربه تحمل و صبر نموده است. روایت این است که فرمود: «این را بدانید که خدا شما را ضایع نخواهد کرد.»

اما شما تصور کنید که دور حضرت را یک سری زن و بچه و کودک گرفته‌اند و گریه می‌کنند و حضرت در آن اشک و آه فرمود: خدا شما را ضایع نخواهد کرد. خدا شما را نگه می‌دارد و خدا در روی زمین بهتر از شما بندمای ندارد.

اما نقل شده که به حضرت زینب علیه السلام فرمود: خواهرم یک کلمه نگوئید که اجر شما کم شود، و من می‌دانم که مصیبت فشار می‌آورد ولی یک کلمه نگوئید که اجر شما کم شود، راوی

* گلهای اشک، سید رضا مؤبد، ص ۶۵

می‌گوید قسم به خدا من زینب^{علیها السلام} را فراموش نمی‌کنم به قول آن خانم مصری که کتابی به نام «حضرت زینب^{علیها السلام}» نوشته است می‌گوید: قهرمان داستان کربلا زینب^{علیها السلام} است. برای اینکه تا روز عاشورا و بعد از عاشورا در مصائب امام حسین^{علیهم السلام} شریک بود و اما بعد از قضیه شهادت امام حسین^{علیهم السلام} تنها بود و کس دیگری نبود و فشار تنها بردوش حضرت زینب^{علیها السلام} بود و بر بالین جنازه برادر نشسته بود نوحه سرایی کرد و با یک صدای سوزناکی که دلها را آتش می‌زد گریه می‌کرد.

و دوست و دشمن به حال زینب^{علیها السلام} گریه نمودند. می‌دانید که آب از آسیاب افتاده بود و امام حسین^{علیهم السلام} را شهید کرده بودند و عقده‌های دشمنان خالی شده بود و جنازه‌های خودشان را دفن کرده و فاتحانه دارند به کوفه می‌روند، اما می‌بینند که این خانم در حال گریه کردن است و دیگر آن حالت عناد رفته و خوب می‌تواند گوش کنند.

حضرت زینب^{علیها السلام} با این گریه و نوحه‌اش اهل کوفه را تنبیه کرد و گفت: یار رسول خدا، این حسین توست که به خون آغشته شده است.

[ن]اگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد...

پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول

رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست

این صید دست و پا زده در خون حسین تست...

این ماهی فتاده به دریای خون که هست

***[زخم از ستاره بر پنش افزون حسین تست]**

روضه عصر عاشورا

وقتی امام حسین علیه السلام را شهید کردند، به طرف خیمه‌ها رو آوردند، واقعاً تاریخ خیلی سیاه شده است. کسی نبود که به اینها بگوید چرا این کارها را می‌کنید؟ خیمه‌ها را آتش زدند، تعبیر مقاتل این است که خانم‌ها به همدیگر پناه می‌بردند. آن را می‌زدند به آن دیگری پناه می‌برند. از آن خیمه به آن خیمه می‌رفتند، فقط یک نفر، آن هم یک زن، از «آل بکر بن وائل» عمود خیمه‌اش را کشید و به لشکر این زیاد حمله کرد. داد زد: یا آل بکر بن وائل، آیا دختران پیغمبر را غارت می‌کنید؟ یک منظه‌ای را در تاریخ دیده‌ام که خیلی منظره تلخی است. نوشته‌اند وقتی که خیمه‌ها را آتش زدند این خانم‌ها از آن خیمه به آن خیمه پناه می‌بردند، این خانم به آن خانم پناه می‌برد، این خانم‌ها آمدن جلوی عمر سعد گریه کردند، عمر سعد دلش به حال این خانم‌ها سوخت و گفت: کسی متعرض این خانم‌ها نشود، اما فاطمة بنت الحسین علیه السلام می‌گوید: من افتاده بودم، یک وقت چشمم را باز کردم دیدم عمه‌ام بر بالین من نشسته است و می‌فرماید: بلند شو برویم و ببینیم که چه شده من عرض کردم: عمه‌ام من نمی‌توانم ببایم. فرمود: عمه‌ات هم مثل تو است، بلند شو. می‌گوید بلند شدم، دیدم عمه‌ام را آن قدر زده‌اند که پشت‌ش سیاه شده است.

گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود	آتش بر آشیانه مرغی نمی‌زنند
گیرم اسیر، دختر خیر النساء نبود	کی کعب نی زده به زنی، دیده صد بلا؟
گیرم لبس بخواندن ذکر خدا نبود	رأس بربده را که زند چوب خیزران

روضه دروازه کوفه

درباره اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که آنها غذای خودشان را به دیگران می‌دادند و مخصوصاً حضرت علی علیهم السلام که صدقات و اتفاقات او حساب نداشت و چهار سال و اندي که حضرت علی علیهم السلام در کوفه تشریف داشتند و مردم از لطفهای حضرت بهره‌مند بودند و شاید بعضی از آنهايی که در پای منبر حضرت علی علیهم السلام حضور داشتند زنده مانده بودند.

شخصی می‌گوید: وقتی زینب^{علیه السلام} حرف زد، اگر زینب را نمی‌دیدم خیال می‌کردم که علی^{علیه السلام} دارد حرف می‌زند.

و خیلی از زنها که برای تماشا آمده بودند، حضرت زینب^{علیه السلام} را دیده بودند و از الطاف بی‌بی هم بهره‌مند شده بودند. و همینطور در روایت داریم که رسول خدا^{علیه السلام} و حضرت علی^{علیه السلام} مکفر هستند یعنی نعمتها را رسول خدا^{علیه السلام} را مردم کفران کردند، و به بچه‌های رسول خدا^{علیه السلام} به جای احسان کنند آن بساط را راه انداختند و از هیچ بدی هم مضايقه نکردند.

وقتی اهل بیت را وارد کوفه کردند مردم خبر شدند و جمعیت زیادی برای تماشا جمع شد، در تاریخ نقل کرده‌اند، هر که اهل بیت را می‌دید متأثر می‌شد و وضع بچه‌ها، خانمهای امام سجاد^{علیه السلام} خیلی دلخراش بود، چون از چند روز قبل آب منع شده و آب نخورد بودند و با ترس و وحشت تا روز عاشوراً گذرانده بودند و بچه‌ها گریه می‌کردند و آنها که استراحت نداشتند و خانمهای بچه‌های ناز پرورده بودند و در سایه و زیر سایه مهر امام حسین^{علیه السلام} زندگی کرده بودند، وقتی که اینها در کربلا آن سختی را دیدند و تا روز عاشورا و مخصوصاً روز عاشورا و بعد از روز عاشورا که کتک خوردن، شخصی می‌گوید: این بچه‌ها را می‌زند، حضرت زینب^{علیه السلام} خودش را جلو می‌انداخت و حمایت و نگهداری می‌کرد، آب و نان به آنها نمی‌دادند و خودشان سایبان درست می‌کردند و به این وضع وارد کوفه شدند و در کجاوه‌های بی پوشش نشستند و به هر حال چهره این بچه‌ها هم نشان می‌دهد که زجر کشیده‌اند و چشمها به گودی افتاده است و چهره‌ها سیاه، لبها خشک و رنگها پریده است. و آن خانمایی که برای تماشا آمده بودند برای بچه‌های خودشان نان و خرما حمل می‌کردند، مثل اینکه بی اختیار این نان و خرما را به بچه‌های امام حسین^{علیه السلام} می‌دادند، راوی می‌گوید، دیدم که امکلثوم با دست مبارک خود نان و خرما را از دهان بچه‌ها بیرون می‌آورد و می‌فرمود: اهل کوفه بدانید که این غذارا به این بچه‌ها ندهید چون صدقه بر ما آل محمد^{علیهم السلام} حرام است. در مقتل آمده است که یک زنی در جمعیت حضرت زینب^{علیه السلام} را شناخت چون این زن مدتی در خانه حضرت علی^{علیه السلام} و حضرت زینب^{علیه السلام} بوده است و کنار

حضرت زینب علیها السلام آمده و خودش را معرفی کرد و عرض نمود که من فلان زن هستم و اگر امری دارید بفرمایید.

حضرت زینب علیها السلام فرمود: اگر لباس زیادی در خانه دارید برای ما بیاورید.

خیلی منظره برای اهل بیت سخت بود، البته در شام سخت‌تر بود، چون آنجاکسی اهل بیت رانمی‌شناخت و بی‌ادبی واذیت می‌کردند و می‌خندیدند. اما در کوفه اینگونه نبود و حضرت زینب علیها السلام رامی‌شناختند و اما ترحم دوستان کمتر از شماتت دشمنان نیست.

راوی می‌گوید: متوجه شدم که حضرت زینب علیها السلام اشاره می‌کند و دیدم که صدای خاموش شد و حتی صدای زنگ شترها آرام گرفت در اینجا بود که حضرت زینب علیها السلام شروع به سخنرانی کرد. و بر اثر سخنرانی حضرت زینب علیها السلام مردها و زنها گریه می‌کردند و دیدم که پیرمردی اشکش به محاسنش جاری است و می‌گوید قربان شما خانواده من بروم مردهایتان بهترین مردها و زنها بیتان بهترین زنها بند.

مسلم جستاس نقل می‌کند که حضرت زینب علیها السلام وقتی سر امام حسین علیه السلام را بالای نیزه دید، سر خود را به کجاوه زد و خون شروع به جاری شدن کرد.

<p>[خاطرات کربلا از پیش چشمانم گذشت</p> <p>تا برآمد صوت قرآن ت زروی نیزه ها</p> <p>آمدی با سر به دیدارم که برگردد، حسین</p> <p>دیده مردم ز محملها به روی نیزه ها</p> <p>کاش این دختر نگردد روپروری نیزه ها]</p>	<p>ر قیه آب شد</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------

روضه دروازه مدینه

اهل بیت علیها السلام دو وظیفه داشتند: یک وظیفه ایشان خلافت بود یعنی اینکه اداره امور را به عهده بگیرند و وظیفه دیگر آنها بود که جلوی اختلافات را بگیرند. اگر خلافت را به اهل بیت ندادند ولی کار فرهنگی را هیچ وقت تعطیل نکردند. هر وقت موقعیتی پیش آمده است، اهل بیت علیها السلام کارشان را کرده‌اند. و یکی از مواردش همین کاری است که امام حسین علیه السلام انجام داده است.

شما زیارت ناحیه مقدسه و دیگر زیارت‌ها را ببینید: به خاطر خدا قیام کرد، برای اینکه دین (توجیه، نبوت و معاد) به بیراهه داشت می‌رفت.

معاویه ابدًا حسین علیہ السلام را اینگونه نمی‌کشت و اگر جنگ هم می‌کرد به فرموده امام حسن علیہ السلام، معاویه یا همه ما رامی‌کشت و یا ما رامی‌گرفت و در عوض «اذهباً أنتم الطُّلقَاءُ» ما را آزاد می‌کرد. اگر امام حسین علیہ السلام کشته می‌شد معاویه هیچ وقت بچه‌ها را اسیر نمی‌کرد و آن نتیجه‌ای که دروغ معاویه را نشان بددهد محقق نمی‌شد. فلذ‌الامام وقتی رانتخاب کرد که یزید بود. حقیقت این است که آنها هرچه با اهل بیت بد رفتاری کردند به ضرر خودشان شد و اهل بیت هم در موقع خودش از این جریان بیشترین استفاده‌ها را کردند. مثلاً امام سجاد علیہ السلام که در شام منبر رفت برای همین منبر رفت. یک نفر از امام سجاد علیہ السلام پرسید که یا بن رسول الله چه کسی فاتح شد؟ فرمود: وقت نماز که شد به اذان گوش کن و ببین که چه کسی فاتح شده است.

حضرت زینب علیہ السلام در موضع مختلف سخنرانی کرده است، فاطمه بنت الحسین علیہ السلام را نقل کرده‌اند که سخنرانی کرده است و امام سجاد علیہ السلام نیز در دروازه مدینه سخنرانی کرده است. چرا امام سجاد فوراً به خانه‌اش نیامد؟ چرا بیرون شهر منزل کرد و مردم مدینه را دعوت کرد و بشیر را خواست و فرمود: برو آمدن مارا و کشته شدن پدرم را خبر بده. خواست که جلسه پاشدو روپه بخواند و حرف بزند و روشنگری بکند و این کار، یک کار فرهنگی بود. بشیر هم آمد و خبر داد و مردم هم چشم انتظار بودند و حالاً عزیزانشان برگشته‌اند. بشیر می‌گوید: مردم مرا همان جا جلوی در مسجد گذاشتند و به طرف دروازه مدینه رفتند. و من هم پشت سرشان رفتم و بعد دیدم با اسب نمی‌شود، پیاده شدم واژ روی دوش مردم رفتم تا نزدیکی خیمه خودم را رساندم. دیدم یک صندلی آورده‌اند و امام سجاد علیہ السلام دستمالی در دست دارد و اشکش را پاک می‌کند. در این حالت که من در مقتل ندیدم ولی طبیعی قضیه این است که خانم‌ها هم آمده بودند. و خانم‌ها هم سراغ زینب علیہ السلام می‌روند. و خانم‌ها دور خیمه بی بی را گرفته‌اند.

شهر یشرب شده پرشیون و آه

ز آن میان گمشده‌اش می‌جوید

از ورود حرم آل الله

هر کسی نام کسی می‌گوید

خطاب به زینب

زینبی گر تو، حسین تو کجاست؟
 دو پسر، نور دو عین تو کجاست؟
 زاده حیدر کرار کجاست؟ آن ابا الفضل علمدار کجاست؟
 و مرد هادر خیمه امام سجاد علیهم السلام را گرفته اند. امام سجاد علیهم السلام آمد و روی صندلی نشست
 و مدتی بی صدا گریه کرد. یعنی حضرت نتوانست حرف بزند. حضرت گریه می کرد و مردم هم گریه
 می کردند تا عقده ها خالی شد و گریه ها آرام گرفت. امام سجاد علیهم السلام شروع به سخن کرد و بعضیها
 همانجا بلند شدند و عذر خواهی کردند. (صعصعه بن صوحان بلند شد و عذر خواهی کرد) این
 مرد بزرگوار زمین گیر شده بود او را تا جلوی دروازه به طریقی آورد همان جا عرض کرد: یا
 بن رسول الله علیهم السلام از کربلا فارق شدم می دانید که من مريضم و نتوانستم بیایم. آنها که
 می خواستند عذر خواهی کنند عذر خواهی کردند و حضرت سخنرانی کرد و فرمود:
 حمد می کنم خدا را به این بلا و گرفتاری که برای ما پیش آورد، و یک شکست بزرگی به
 اسلام وارد شد. آن وقت توضیح داد که: مردم پدرم را بالب تشنه کشتند. در حالی که تمام
 حیوانات بیان سیراب بودند و بعد فرمود: مردم سرش را از تن جدا کردند و بر نیزه در شهرها
 گرداندند و ما را اسیر کردند و...

یک وقت غلام محمد بن حنفیه خبر برای امام سجاد علیهم السلام آورد که: عمومیت به استقبال
 شما نیامده است و وسط راه که این خبر را شنید افتاده است.

امام سجاد علیهم السلام آمد و بر بالین عمون نشست و باشک چشم مش عمور از این حالت بیهوشی
 بیرون آورد. محمد چشم مش را باز کرد و دید عوض امام حسین علیهم السلام، امام سجاد علیهم السلام آمده است.
 فرمود: میوه دلم کو؟ نور چشمم کو؟

امام سجاد علیهم السلام شروع کرد به مرثیه خواندن و قضایا را برایش توضیح داد.

نقل شده است که محمد در مکه گفت: اگر شمامی روید پس چرا این خواهرها می بردی؟
 این بچه ها را چرا می بردی؟ محمد پرسید: پس خواهرها و بچه ها و... چه شدند؟ امام سجاد علیهم السلام
 توضیح داد و فرمود: ما را اسیر کردند.

سؤالات مربوط به ماه محرم

گردآوری: حجۃ الاسلام والمسلمین سید حسن میرحسینی

فلسفه عزاداری

اثرات روانی - اجتماعی مراسم مذهبی مانند دعای کمیل، توسل و عزاداری و فلسفه برگزاری آنها چیست؟

مراسم و جلسات دینی هر یک فلسفه، آثار و نتایج ویژه‌ای دارند که هر یک جداگانه قابل

بررسی هستند:

الف) دعاها: دعا خود از عبادات بسیار با اهمیت است - در روایت آمده: «الدعا مُحَمَّدة العبادة»^۱ و دارای آثار ارزشمندی است از جمله:

۱- وسیله برقراری رابطه معنوی با خدا و انس و الفت دل باحق تعالی.

۲- توسعه بینش و معرفت نسبت به عظمت مقام ربوبی.

۳- آرامش و سکون نفس و دل.

۴- پشمیمانی از نافرمانی‌ها و آلودگی‌ها که حقیقت توبه است.

۵- تلقین اعتقادات حق به دل و نفس مانند نبوت، امامت و رهبری معصومین علیهم السلام.

۶- تشخیص و تمیز دادن رذایل از فضایل.

۷- زنده سازی و احیای دل و تقویت خوف و رجا که مهمترین محرك به سوی خوبیها و

بازدارنده از کثری‌هاست.

۱- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰، دعوات راوندی: ۱۸، ارشاد القلوب: ۹۰ و ۱۴۸، اعلام الدين: ۲۷۸، عدة الداعي: ۲۹ و ۴۰ و ۲۰۳.

۸- ایجاد آرمان‌های بلند چون شهادت طلبی و عشق به جهاد در راه خدا.

۹- سازنده روح مهر و عطوفت نسبت به همنوعان.

۱۰- ایجاد کننده روح تعهد اجتماعی و...

(ب) مراسم عزاداری: بویژه برای حضرت سیدالشہدا که از افضل قربات است و در طول

تاریخ دارای اثر مفید و ارزشمندی بوده از جمله:

۱- احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگهداشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوتهاست و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است.

۲- عزاداری نوعی پیوند محکم عاطفی با مظلوم انقلابگر و اعتراض به ستمگر است و به تعبیر استاد مطهری: «گریه بر شهید شرکت در حماسه اوست».

۳- عزاداری برای اهل بیت موجب احیای یاد، نام و فرهنگ و مکتب و هدف آنان است. به عبارت دیگر در شکل یک پیوند روحی، راه آنان به جامعه الهام گشته و پیوستگی پایداری بین پیروان مکتب و رهبران آن برقرار می‌سازد و دیگر گذشت قرون و اعصار نمی‌تواند بین آنها جدا ای افکند. همین مساله موجب نفوذناپذیری امت از تاثیرات و انحرافات دشمنان می‌گردد و مکتب را همچنان سالم نگه می‌دارد و تحریفات و اعوجاجات را به حداقل می‌رساند. از همین رو است که استعمارگران برای نابودی ملل اسلامی می‌کوشند تا رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلام قطع نمایند تا با ایجاد این خلاء زمینه القای فرهنگ خود را فراهم آورند. اینها از آثار اجتماعی عزاداری است و آثار روانی و تربیتی دیگری نیز دارد.

فلسفه عزاداری بر امامان چیست؟

عاشق اگر عاشق باشد، خود می‌گرید پس چرا با برانگیختن احساساتش اشکش را در بیاوریم و آیا این اشکها نقش تربیتی دارد؟

مسأله گریه و عزاداری بر حضرت سید الشهداء از افضل قربات است و فلسفه‌های سازنده و تربیتی متعددی دارد از جمله:

- ۱- زنده داشتن یاد و تاریخ پرشکوه نهضت حسینی.
- ۲- الهام روح انقلاب، آزادگی، شهادت طلبی، ایثار و حقیقت جویی.
- ۳- پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین.
- ۴- اقامه مجالس دینی در سطح وسیع و آشنا شدن توده‌ها با معارف دینی.
- ۵- پالایش روح و ترکیه نفس.
- ۶- اعلام وقاداری نسبت به مظلوم و مخالفت با ظالم و ... اما اینکه اشک و گریه خود به خود به وجود می‌آید یا باید با تلقین و برانگیختن احساسات ایجاد شود، مقوله دیگری است. مسلما هر مسلمان پاک طینتی با یادآوردن مصائب ابا عبدالله علیه السلام و عظمتی که آن حضرت به وجود آورد، اشک سوز و گاه اشک شوق می‌ریزد، ولی مجالس روضه خوانی نقش تذکار و یادآوری دارند نه تلقین و این با خواندن روضه‌های صحیح واقعی به دست می‌آید، نه پیرایه‌ها و خرافات. در ضمن خلاقیت هنری مانند بیان کردن حقایق با اشعار زیبا یا صدای خوب نیز مسئله مهمی است و نقش بسیار ارزش‌های در جذب توده‌ها و سیراب کردن عواطف دارد. اصولا یکی از روش‌های بلند دین بویژه اسلام آن است که همه چیزش با هنر آمیخته شده و همراه با زیباترین آفرینش‌های هنری توانسته است حقایق بلند را شیره جان مردم سازد و در اعمق وجود آنان جایگزین کند.^۱

فلسفه قیام امام حسین علیه السلام

چرا مردم با اظهار این همه ارادت و دوستی نسبت به خاندان اهل بیت علیهم السلام از فلسفه قیام امام حسین علیه السلام اطلاع کافی ندارند؟

همان طور که گفته شد، هدف از عزاداری‌ها و مراسم محرم، احیای فلسفه عاشورا و استمرار بخشیدن به قیام خونین امام حسین علیه السلام است و باید این مسئله، محور سخنان گویندگان مذهبی باشد. البته گویندگان مذهبی همه یکسان و هم سطح نیستند؛ ولی همواره بسیاری از

۱- برای آگاهی بیشتر ر. ک: حماسه حسینی شهید مطهری.

علماء و دانشمندان دینی در پی احیای ابعاد مختلف اسلام از جمله قیام امام حسین علیه السلام و زدودن غبار خرافات از چهره دین و رویدادهای تاریخی اسلام بوده و هستند، لکن در برخی از مجامع نیز ممکن است به علی آنان دور از دسترس مردم بوده، از این رو زمینه برای میدانداری عناصر دیگر فراهم گردد.

فلسفه گریه

گریه چیست و چرا انسان گریه می‌کند؟

گریه تجسم عینی تأثرات درونی و عاطفی است و دارای اقسام گوناگونی می‌باشد که هر یک آثار و نتایج ویژه‌ای دارند. از نظر روان‌شناسی گریه دارای اهمیت بسیاری است و فشار ناشی از عقده‌های انباسته در درون انسان رامی‌کاهد و درمان بسیاری از آلام و رنج‌های درونی انسان می‌باشد. در حقیقت اشک چشم سوپاپ اطمینانی برای روح و جسم آدمی است که در شرایط بحرانی (اندوه و یا شادمانی فراوان) موجب تعادل او می‌گردد. از نظر عرفانیز، گریه زیباترین و پرشکوهترین جلوه تذلل بنده و اظهار عجز و تسلیم و عبودیت در پیشگاه معبد قادر متعال است.

گریه حضرت آدم بر امام حسین علیه السلام

آیا گریه کردن حضرت آدم بر امام حسین علیه السلام بیانگر جبر در زندگی انسانی است؟

این گونه حوادث یا علم پیشین الهی به افعال بندهان و پیشگویی آنها مستلزم جبر نیست. زیرا علم خدا در این موارد به چیزی تعلق گرفته که با اراده آزاد بندهان تحقق خواهد یافت. به عبارت دیگر تفکر جبرانگار (Determinism) بین علم پیشین الهی و فعل بندهان رابطه علت و معلولی می‌بیند. یعنی علم خدا را علت فرض می‌کند. زیرا می‌بیند اگر آنچه خدامی داند انجام نشود نافی علم مطلق الهی می‌شود. چنانکه شاعر گوید:

می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود
 و این بیان همان رابطه ترتیبی و علی است. در حالی که واقع قضیه خلاف این است. یعنی
 چون بندگان افعالی را با اراده خود انجام می دهند خداوند می داند و از جمله آنها عمل شمر، یزید
 و... با امام حسین علیهم السلام است. بلی شمر، یزید و ... آزادانه می توانستند امام حسین علیهم السلام را به قتل
 نرسانند و اگر از اراده اختیار خود چنین استفاده ای می نمودند، خدا هم می دانست که نمی کنند
 و اجرای هم نمی کرد و گریه آدم علیهم السلام در کار نمی بود. سر این قضیه از نظر فلسفی آن است که
 خداوند فوق زمان و مکان است و برای او قبل و بعدی نیست، از این رو علم او به اعمال در همه
 زمان ها شبیه علم ما به یک حادثه در زمان حال است و همچنان که چنین علمی موجب جبری
 بودن اعمال مورد مشاهده ما نیست، حضور عمل نزد خداوند نیز چنین است.

قمه‌زنی

فلسفه قمه‌زنی چیست و از چه زمانی شروع شده است؟

قمه‌زنی فلسفه صحیح اسلامی ندارد و شروع آن قرن‌ها پس از حادثه عاشورا بوده است. و
 هیچ دلیل و مستند قابل قبولی برای آن وجود ندارد.

افرادی قمه بر سرمی زند و برای مشروع جلوه دادن آن استناد به کار حضرت زینب علیها السلام
 می کنند که سر خود را به محمل زند آیا این مطلب صحت دارد؟ و این توجیه درست است؟
 در رابطه با قمه زنی نه تنها هیچ دستوری از ناحیه شرع بر آن نرسیده است بلکه در
 صورت مضر بودن برای نفس و بدتر از آن چهره نامعقولی از دین نشان دادن، قطعاً حرام و
 نامشروع است.

در رابطه با روایتی که به حضرت زینب علیها السلام نسبت می دهند باید گفت:

اولاً: اینکه حضرت زینب سر را به چوبه محمل زده باشد، در کتب معتبر تاریخی نیامده و
 ساخته و پرداخته برخی افراد فاقد معلومات است، خصوصاً که محدث محقق مرحوم حاج شیخ
 عباس قمی تأثیر این مساله را صحیح نمی داند.

ثانیا: چنانچه فرض کنیم که حضرت زینب علیها السلام به چنین عملی مبادرت کرده باشند، عمل حضرت زینب در چنین موردی حجت شرعی نیست، چراکه تنها سیره و عمل پیامبر ﷺ میتواند ملاک عمل باشد.

ثالثا: اگر آن خبر صحت داشته باشد (که ندارد) ممکن است آن حضرت بدون اختیار و در اثر فشار و اندوه به چنین عملی مبادرت کرده باشد. در این صورت نیز این عمل قابل احتجاج نیست و نمی تواند ملاک عمل دیگران باشد.

آیا از همراهان امام حسین علیهم السلام کسی زنده ماند؟

آنچه از بررسی کتب تاریخ به دست آمده این است که: هشت نفر از همراهان و یاران امام حسین علیهم السلام زنده ماندند:

۱- عقبة بن سلمان

وی غلام رباب، دختر امریء القیس، همسر امام حسین علیهم السلام بود که او را به اسارت گرفتند و نزد عمر سعد بردند و چون از او پرسید: «تو کیستی؟» پاسخ داد: بردہای هستم. عمر سعد او را آزاد کرد.

۲- مرقع بن قمامه

او را نیز به اسارت گرفتند و قبیله وی از عمر سعد برای او امان گرفتند و نزد عبیدالله زیاد بردند و عمر سعد ماجراهی او را بازگفت و پسر زیاد او را به بحرین تبعید کرد و در آنجا سکونت گزید.

۳- مسلم بن ریاح

وی نیز از همراهان امام حسین علیهم السلام بود و پرستاری آن حضرت را می کرد. پس از شهادت آن حضرت زنده ماند و از کربلا گریخت.

مسلم بن ریاح از جمله کسانی است که قسمتهایی از ماجراهی کربلا را نقل کرده است.

۴- حسن بن حسن

حسن بن حسن که مشهور به حسن مثنی است در روز عاشوراً خمی و مجروح گردید و با وساطت اسماء بن خارجه فزاری که در لشکر عمر سعد بود و با او خویشاوندی داشت، از کشتن او صرف نظر کردند، و او را به کوفه آوردند و معالجه کردند و پس از بهبودی به مدینه بازگشت.

۵- عمر بن حسن.

۶- قاسم بن عبدالله.

۷- محمد بن عقیل.

۸- زید بن حسن.

اینان نیز به گفتهٔ برخی از اهل تاریخ در کربلا بودند، ولی زنده مانده و به شهادت نرسیدند.^۱

سرهای شهدای کربلا در کجا دفن کردند؟

روز یازدهم محرم سال ۶۱ هجری تمام سرهای شهدا که قریب به هفتاد سر بود را از بدن‌ها جدا نمودند.^۲ و به توسط شمر و عمرو بن حجاج و خولی و حمید بن مسلم و دیگران به کوفه فرستادند.

ابن زیاد نیز سرهای شهدا را با حضرت زین العابدین علیه السلام و سایر اسرا توسط شمر و افراد دیگر به طرف شام برای یزید بن معاویه فرستاد.

در مورد محل دفن سر مطهر سیدالشهدا پنج قول است:

۱- سر مقدس حضرت ابی عبدالله علیه السلام را یزید برای عمر و بن سعد به مدینه فرستاد و در بقیع نزد مادرش حضرت فاطمه علیه السلام دفن نمود.

۲- آن سر مقدس را سه روز در دمشق مصلوب نمودند، بعد در خزینه بنی امية گذارند تا

۱- رجوع شود به کتاب زندگانی امام حسین علیه السلام سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۵۴۸

۲- به غیر از دو نفر که یکی فرزند شیرخوار امام حسین علیه السلام جناب علی اصغر، و دیگر سر جناب مرن یزید ربیعی که قبیله‌اش جسد او را از میان شهدا بیرون برداشت، منتخب التواریخ، ص ۲۷۴

زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک بن مروان، سپس وی آن سر مطهر را در باب قرادیس شام دفن نمود.

۳- سر مطهر سیدالشہدا را در بالای سر پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف دفن کردند. لذا زیارت آن سر مبارک در بالای سر حضرت علیه السلام مستحب است.

۵- حضرت امام سجاد علیه السلام آن سر مطهر را از شام به کربلا آورد و به بدن شریف آن حضرت ملحق ساخت. که این قول مشهور بین علمای شیعه است^۱.

در مورد سر مطهر سایر شهدای کربلا نیز، می‌گویند امام سجاد علیه السلام جمیع سرهای آنها را از یزید گرفت و در کربلا به بدنهای آنها ملحق کرد.

قول دیگر این است که سرهای دیگر شهدای قبرستان شام دفن نمودند. که فعلاً نیز در قبرستان شام قبّه عالیه‌ای است که منسوب به رؤوس شهدای کربلا است و دوستان اهل بیت عصمت و طهارت در آنجا به زیارت این سرهای مطهر می‌روند^۲.

آیا کسی از سپاه امام حسین علیه السلام به لشکر یزید پیوست؟

در هیچ یک از منابع تاریخی معتبر ذکر نشده است که اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام در شب عاشورا از وی جدا شده و به لشکر یزید ملحق شده باشند. بلکه همه یاران و اصحاب، پیشنهاد آن حضرت را درباره رفتن نپذیرفتند و همگی آمادگی خود را برای جانبازی و شهادت در راه فرزند پیغمبر اکرم علیه السلام اعلام کردند.

آری، آنچه مسلم است این است که پس از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل، امام حسین علیه السلام در منزل «ازباله» به همراهانش فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا خَبْرُ فَظِيْعٍ، قُتِلَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ وَهَانِي بْنُ عُرُوَةٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ وَقَدْ حَذَّرْنَا شِيعَتُنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمُ الْأَنْصَارَ فَلَا يَتَصَرَّفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ

۱- متنہی الامل، ج ۱، ص ۴۴۰، منتخب التواریخ، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.

۲- منهج الدیوع، ص ۴۰۳

مِنَّا ذِمَّامٌ^۱) ا خبر بس تأثیر انگیزی به ما رسیده است و آن، کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر است. شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند و اینکه هر یک از شما که بخواهد برگرد آزاد است و از سوی ما حقیقی برگردنش نیست».

در این میان اعرابی که در بین راه به آن حضرت ملحق شده بودند، برگشتند. تنها تعدادی از یاران خاصش که از مدینه به همراه او آمده بودند باقی ماندند.

شهید مطهری ^{ره} می فرماید:

«کسی از اصحاب و یاران امام حسین ^{علیه السلام} با توجه به گرفتاری که داشتند به لشکر دشمن ملحق نشدند»^۲.

آیا امام حسین ^{علیه السلام} آغازگر جنگ بود؟

لشکر عمر سعد در روز عاشورا، گردانگرد لشکر و خیمه‌های امام حسین ^{علیه السلام} به گشت زنی مشغول شدند. از هر طرف که می‌رفتند خندقی پراز شعله‌های آتش در اطراف خیمه‌ها می‌دیدند. در این هنگام شمر (علیه اللعنه) با صدای بلند فریاد زد:

«ای حسین! پیش از آنکه قیامت فرا رسد در رفتمن به سوی آتش و دوزخ شتاب کردم!

حضرت فرمود:

«گویا گوینده این سخن شمر است. گفتند: «بلی یا بن رسول الله!»

فرمود:

«ای پسر زن بز چران، تو به آتش دوزخ سزاوارتری.»

مسلم بن عوسمجه که در کنار امام حسین ^{علیه السلام} قرار گرفته بود گفت:

«یا بن رسول الله! شمر در ترس رس من است، اجازه بده تا اورا به جهنم واصل کنم».

امام ^{علیه السلام} پاسخ داد:

«إنَّى أَكْرَهُ أَنْ أَبْدِأَهُمْ بِالْقِتَالِ» من خوش ندارم که آغازگر جنگ با آنها باشم.

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۴، ارشاد مفید، ص ۲۲۳. ۲- حماسه حسبی، ج ۳، ص ۷۴.

بعد از سخنرانی‌های امام علیؑ در روز عاشورا، زمینه و مقدمات جنگ فراهم شد.
حرب بن یزید ریاحی باشندیدن استغاثه امام حسین علیؑ از خواب غفلت بیدار شد و به لشکر حق پیوست. در این هنگام، عمر سعد تیری به کمان گذاشت و به سوی سپاه ابا عبدالله علیؑ رها کرد و گفت:

«نژد امیر - ابن زیاد - شاهد باشید که من پیش از همه جنگ را شروع کرم.»
در نتیجه عمر سعد رسماً با انداختن تیری به سوی سپاه ابا عبدالله علیؑ جنگ را آغاز کرد و این خود نشان دهنده این است که امام علیؑ جنگ را آغاز نکرد، بلکه؛ از شروع به جنگ کراحت نشان می‌داد.

- شهدای اهل بیت امام حسین علیؑ در صحنه جنگ کربلا چند نفر بودند؟**
- آنچه تاریخ ثبت کرده است این است که تعداد هفده نفر از اهل بیت امام حسین علیؑ به غیر از خود امام حسین علیؑ در صحنه جنگ حضور داشتند و به شهادت رسیدند:
- ۱- دونفر از فرزندان امام حسین علیؑ به نامهای علی اکبر و علی اصغر که در زیارات به علی و عبدالله مذکور است.
 - ۲- قاسم بن حسن، عبدالله بن حسن و ابوبکر بن حسن که هر سه نفر از فرزندان برادرش امام حسن مجتبی علیؑ بودند.
 - ۳- حضرت ابوالفضل العباس علیؑ، عبدالله، جعفر، عثمان و محمد بن علی از برادران امام حسین علیؑ.
 - ۴- دونفر از فرزندان حضرت زینب علیؑ به نامهای عون و محمد.
 - ۵- پنج نفر از اولاد عقیل به نامهای عبدالله بن مسلم بن عقیل، محمد بن مسلم بن عقیل، جعفر بن عقیل، عبدالرحمن بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل!

آیا امام باقر علیه السلام، روز عاشورا در کربلا حضور داشت؟

آنچه از بررسی تاریخ عاشورا به دست می‌آید این است که امام باقر علیه السلام به اتفاق پدرش حضرت امام سجاد علیه السلام در کربلا حضور داشت و سن مبارکش در آن وقت چهار سال بود، چون آن حضرت در سال پنجاه و هفت در مدینه منوره متولد شد واقعه کربلا در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد.

محدث قمی علیه السلام می‌گوید:

«امام باقر علیه السلام در واقعه کربلا حضور داشت و در آن وقت چهار سال از سن مبارکش گذشته بود.»^۱

در منتخب التواریخ آمده است:

«روز عاشورا امام زین العابدین علیه السلام بیست و دو ساله بوده و امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله بوده و هر دو در کربلا بودند و حق تعالی ایشان را محفوظ داشت.»^۲

دفن اجساد شهداء در کربلا توسط چه کسانی انجام گرفت؟

هنگامی که عمر سعد از کربلا خارج شد، جمعی از طایفه بنی اسد که در غاضریه سکونت داشتند به قتلگاه شهداء وارد شدند و پس از اقامه نماز بر اجساد شهداء، آنان را دفن نمودند. به این طریق که امام حسین علیه السلام را در همین موضعی که اکنون معروف است دفن کردند و فرزندش علی اکبر را در پایین پای پدر به خاک سپردند و بقیه شهداء (مگر چند نفر معینی) را در زیر قدم آن حضرت دفن نمودند و حضرت عباس علیه السلام را در راه غاضریه در مکانی که به شهادت رسیده بوده خاک سپردند.

اما طبق احادیث صحیحه، امام راجز امام نمی‌تواند غسل و کفن و دفن نماید، لذا روایت

داریم که گرچه به حسب ظاهر طایفه بنی اسد حضرت سید الشهداء را دفن کردند اما در واقع امام زین العابدین علیه السلام آمد و آن حضرت را دفن کرد. چنانچه حضرت رضا علیه السلام به این مطلب تصريح

.۲- منتخب التواریخ، ص ۲۹۷

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۸۶

فرموده است.^۱

عاقبت شمر بن ذی الجوشن چه شد؟

شمر بن ذی الجوشن، جانی شماره یک حادثه کربلا، پس از جنگ سورشیان کوفه با مختار، که فرماندهی چندگروه را به عهده داشت از کوفه متواری شد و فرار را برقرار ترجیح داد. اما مختار در تعقیب این عنصر خبیث بود. لذا ابو عمره که از افراد بسیار ارزنده واژ یاران صمیمی مختار بود و کینه قاتلان حسین بن علی^{علی‌الله} را در دل داشت، از طرف مختار مأمور کشتن شمر شد. ابو عمره با گروهی به تعقیب شمر رفت و او را در یکی از روستاهای بصره پیدا نمود. ابو عمره طی یک درگیری مسلحه، شمر را زخمی کرد و سپس به اسارت خود در آورد. او را به نزد مختار آورد، مختار دستور داد او را گردن زدند و جسد او را در دیگ روغن جوشیده قرار دادند و یکی از اطرافیان مختار، سر شمر را با پای خود لگد کوب کرد.^۲

شمر بن ذی الجوشن، از سران و شجاعان مردم کوفه بود که در زمان حضرت علی^{علی‌الله} از شیعیان و طرفداران حضرتش به شمار می‌آمد و در جنگ صفين در رکاب علی^{علی‌الله} با سپاه معاویه جنگید و شجاعت خوبی از خود نشان داد. اما شمر همانند بسیاری از مردم کوفه، در راه خود استوار نماند و به خاطر روح نفاقی که در او وجود داشت، جزء دشمنان خاندان رسالت در آمد و به حکومت اموی پیوست.

عاقبت ابن زیاد چه شد؟

ابن زیاد جانی شماره دو حادثه کربلا که در شام به سر می‌برد، از طرف عبدالملک مروان که تازه قدرت شام را به دست گرفته بود برای مسلط شدن بر عراق، مأمور سرکوبی قیام مختار شد. مختار نیروهایش را آماده کرد و فرماندهی کل آنان را به ابراهیم بن مالک اشتراحت داد. این دو لشکر با هم درگیر شدند و ابراهیم اشتراحت با شجاعتی که داشت، لشکر ابن زیاد را

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۸.

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۰۶، ۴۰۵.

متواری ساخت و تعدادی از فرماندهان و سربازان او را به درک واصل کرد. تا سرانجام به سر وقت ابن زیاد، - این عنصر کشیف بنی امیه - رفت و با ضربت شمیشور خود، او را دو نیم ساخت و سر بریده اش را برای مختار به هدیه اورد و جسد آن خبیث را با آتش سوزانند. ابن زیاد در آن روز ۳۹ سال داشت. روز جنگ لشکریان مختار بالبن زیاد، روز عاشورای سال ۶۷ هجری و روز کشته شدن ابن زیاد به دست توانای ابراهیم اشتر درست روز عاشورا بود. این یک اتفاق تصادفی نیست، بلکه خداوند خواسته بود که درست در همان روز که امام حسین علیه السلام به دست نیروهای ابن زیاد، مظلومانه به شهادت رسید، در همان روز انتقام خون آن مظلوم را از قاتل او بگیرد. «و إنّهَا لَعْبَةٌ لِأُولَى الْأَبْصَارِ» تا عبرتی باشد برای صاحبان خرد.

عاقبت عمر سعد چه شد؟

مختار در آن روزهایی که دست به انتقام خون شهدای کربلا زد، نسبت به «عمر سعد» بیش از همه حساس بود، از طرفی، قبل‌آب‌به خاطر مصالحی امان‌نامه‌ای به «عمر سعد» داده بود و از طرف دیگر عمر سعد هم بهانه‌ای به دست مختار نداده و در شورش علیه مختار، شرکت نکرده بود از این جهت قدری دستگیری و مجازات وی به تأخیر افتاد.

هنگامی که عمر سعد متوجه شد که مختار در صدد دستگیری و مجازات او است، شبانه از کوفه پا به فرار گذاشت. در بیرون شهر کوفه با شخصی روبرو شد و قضیه فرار را برای اونقل کرد. آن مرد تمیمی عمر سعد را از فرار منصرف کرد و عمر سعد به منزل خود برگشت.

مختار باخبر شد که عمر سعد به قصد فرار به خارج شهر رفته و برگشته است. مختار خوشحال شد و این حادثه را بهانه گرفت. لذا کسی را به دنبال «حفص» فرزند عمر سعد فرستاد. او فوراً به نزد مختار آمد. مختار از پرسش عمر سعد سؤال کرد، حفص گفت: پدرم در خانه است.

مختار «ابو عمره» را مأمور جلب عمر سعد کرد. ابو عمره فوراً حرکت کرد و «عمر سعد» را

برای مختار جلب کرد. عمر سعد که ترسیده بود گفت جتهام^۱ را بیاورید.
ابو عمره از منظورش آگاه شد و مهلتی به او نداد، و شمشیر برند خود را بر فرق عمر سعد
فرود آورد و او را به درک واصل کرد. بعد سرش را از بدنش جدا کرد و برای مختار آورد.
مختار رو کرد به «حفص» فرزند آن جنایتکار و گفت: این سر کیست؟ گفت: این سر پدرم
است.

مختار در همانجا دستور داد که سر «حفص» فرزند عمر سعد را نیز جدا کنند و او را به
پدرش ملحق نمایند.
بدین صورت عمر سعد و فرزندش به سزای اعمال خود رسیدند.

چرا سوگواری کنیم؟

می‌گویند اگر امام حسین^{علیه السلام} پیروز شد چرا جشن نمی‌گیریم چرا گریه می‌کنیم؟ آیا این
همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ شایسته است؟
آنها یی که چنین سؤالی می‌کنند، فلسفه عزاداری را نمی‌دانند و آن را با گریه‌های ذلیلانه
اشتباه می‌کنند.

اصول‌گریه و جریان قطراهای اشک از چشم که دریچه قلب آدمی است چهار گونه است:

۱- گریه‌های شوق:

گریه مادری که از دیدن فرزند دل‌بند گم‌شده خویش پس از چندین سال، سر داده
می‌شود، یا گریه شادی آفرین و رضایت بار عاشق پاکبازی که پس از یک عمر محرومیت معشوق
خود را می‌یابد، گریه شوق است.

قسمت زیادی از حمامه‌های کربلا شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاط
اشک شوق به خاطر آن همه رشادتها، فداکاریها، شجاعتها، آزاد مردیها، و سخنرانیهای آتشین
مردان وزنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می‌گردد، آیا این گریه دلیل بر شکست

۱- منظور عمر سعد از جبهه شمشیر بود.

است؟

۲ - گریه‌های عاطفی:

آنچه در درون سینه انسان جای دارد، قلب است نه سنگ! و این قلب که ترسیم کننده امواج عواطف انسانی است به هنگام مشاهده منظره کودک یتیمی که در آغوش مادر در یک شب سرد زمستانی از فراق پدر جان می‌دهد به لرزه در می‌آید و با سازیز کردن سیلاب اشک، خطوط این امواج را در صفحهٔ صورت ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد قلبی زنده و سرشار از عواطف مردمی است.

آیا اگر با شنیدن حادثهٔ جان سپردن یک طفل شیرخوار در آغوش پدر، و دست و پا زدن در میان سیلاب خون در حادثهٔ کربلا، قلبی بتپد، و شراره‌های آتشین خود را به صورت قطره‌های اشک به خارج پرتاب کند، نشانهٔ ضعف و ناتوانی است یا دلیل است بر بیداری آن قلب پر احساس؟

۳ - گریهٔ پیوند هدف:

گاهی قطره‌های اشک پیام آور هدفهایست، آنها که می‌خواهند بگویند با مرام امام حسین علیه السلام همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو مكتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعارهای آتشین، با سرودن اشعار و حماسه‌ها ابراز دارند، اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد، ولی آن کس که احیاناً با شنیدن این حادثهٔ جانسوز قطره اشکی از درون دل، بیرون می‌فرستد، صادقانه‌تر، این حقیقت را بیان می‌کند، این قطره اشک، اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین علیه السلام و پیوند دل و جان با آنها است، اعلان جنگ با بت پرستی و ظلم و ستم، اعلان بیزاری از آسودگیهای است، و آیا این نوع گریه - بدون آشنائی با اهداف پاک او - ممکن است؟

۴ - گریهٔ ذلت و شکست:

گریهٔ افراد ضعیف و ناتوانی است که از رسیدن به اهداف خود و امانده‌اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی‌بینند، می‌نشینند و عاجزانه گریه سر می‌دهند، هرگز برای امام حسین علیه السلام چنین گریه‌ای ممکن که او این گریه بیزار و متنفر است، اگر گریه می‌کنی گریه شوق،

عاطفه، و پیوند هدف باشد. ولی مهمتر از سوگواری، آشنایی به مکتب امام حسین علیه السلام و بیاران او و پیوستگی عملی به اهداف آن بزرگوار است، که پاک بودن و پاک زیستن و درست اندیشیدن و عمل کردن می‌باشد.

آیا می‌دانید که:

- ۱- به دستور عمر سعد ده نفر برای اسب راندن بر پشت وسینه امام حسین علیه السلام داوطلب شدند؟
- ۲- ده نفری که اسب بر امام حسین علیه السلام راندند همه ولدالزنا بودند؟
- ۳- تعداد سرهای بریده شده در کربلا ۷۸ سر بود؟
- ۴- امام حسین علیه السلام سرزمین کربلا را خریده، سپس به اهالی آنجا بخشیدند؟
- ۵- یزید به ولید نامه نوشت یا از حسین بیعت بگیر، یا گردنش را بزن؟
- ۶- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آسمان خون بارید؟
- ۷- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از زیر هر سنگی خون می‌جوشید؟
- ۸- در یک روز ۶۰۰ نامه برای حضرت نوشتند که آقا بیا؟
- ۹- ابن زیاد ۱۰۰۰ سواره و ۵۰۰ پیاده برای دستگیری مسلم بن عقیل فرستاد؟
- ۱۰- بعد از آنکه حارث سر برادر بزرگتر دو طفلان مسلم را برید و او در شط فرات انداخت، بدن روی آب منتظر برادر کوچکتر بود تا آنکه یکدیگر را در آغوش گرفته و به زیر آب رفتند؟
- ۱۱- مسلم بن عقیل ۲۷ روز قبل از شهادتش به امام حسین علیه السلام نوشت که یابن رسول الله ۸۰ هزار نفر از اهل کوفه با تو بیعت کردند پس بشتاب به سوی ما؟
- ۱۲- سر امام حسین علیه السلام در صد و بیست محل سخن گفت؟
- ۱۳- حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مجالس و محافلی که به نام امام حسین علیه السلام منعقد می‌شود شرکت می‌کنند؟

۱۴ - تشکیل و برگزاری مجالس و محافل روضه خوانی به نام ائمه علیهم السلام بویژه امام

حسین علیه السلام چه فوایدی در بر دارد؟

۱۵ - امام حسین علیه السلام را به خاطر عداوت با پدرش امیر المؤمنین علیه السلام شهید کردند؟

۱۶ - خداوند متعال عوض شهادت امام حسین علیه السلام

- امامت را در نسل ذریه اش نهاد؟

- تربت او را شفای هر بیماری نمود؟

- هر دعائی در حرم او شود مستجاب می گردد؟

- روزهایی که زائر او به زیارت ش می رود - چه رفت، و چه برگشت - جزء روزهای

عمرش حساب نمی شود؟

۱۷ - خاک کربلا معطر است؟

۱۸ - در کربلا قبل از امام حسین علیه السلام دویست نبی و دویست وصی نبی و دویست سبط

نبی به شهادت رسیده اند؟

۱۹ - اگر امام زمان علیه السلام ظهور فرماید نوادگان قاتلان امام حسین علیه السلام را به خاطر عمل

پدرانشان می کشد؟

۲۰ - امام حسین علیه السلام مکان اصحابش را قبل از شهادت به آنها نشان داد؟

۲۱ - اصحاب امام حسین علیه السلام برای شهید شدن با یکدیگر مسابقه می دادند؟

۲۲ - زیارت امام حسین علیه السلام در سال برای اغنية دو بار و برای فقرا یکبار، واجب است؟

۲۳ - امام حسین علیه السلام در شیرخوارگی مطالعه لوح محفوظ می نمود؟

۲۴ - امام حسین علیه السلام در شش ماهگی متولد شده است؟

۲۵ - امام حسین علیه السلام بعد از تولد تسبیح و تهلیل و تمجید خدا می نمود؟

۲۶ - نامگذاری امام حسین علیه السلام توسط خدا بوده است؟

۲۷ - امام حسین علیه السلام بعد از تولد، شفاعت یکی از ملائکه مقربین به نام صلصالیل نمود؟

۲۸ - امام حسین علیه السلام بعد از تولد، شفاعت فطرس (یکی از ملائکه حمله عرش) نمود؟

- ۲۹- فطرس افتخار می نمود که آزاد شده حسین علیه السلام است؟
- ۳۰- اولین عزایزی برای امام حسین علیه السلام توسط خدا انجام شد؟
- ۳۱- امیرالمؤمنین علیه السلام به سعد بن أبي وقاص فرمود: در خانه تو بزبچهای است که فرزند مرا می کشد و آن روز عمر بن سعد چهار دست و پا راه می رفت؟

منابع و مأخذ

- ۱- ارشاد القلوب دبلمی
 ۲- ارشاد شیخ مفید
 ۳- اصول کافی محمد بن یعقوب کلبی
 ۴- اعلام الدین دبلمی
 ۵- امالی شیخ صدوق
 ۶- امالی شیخ طویسی
 ۷- انوار العمایه، سید نعمت‌الله جزایری
 ۸- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی
 ۹- بررسی تاریخ عاشورا، دکتر آیینی
 ۱۰- تاریخ نجف اشرف، سید عبدالحجت بلاغی
 ۱۱- تفسیر المیزان، علامه طباطبائی
 ۱۲- چهارده معصرم عماد زاده
 ۱۳- حماسه حسینی، مرتضی مطهری
 ۱۴- حماسه کربلا، نقدسی نیا
 ۱۵- دعوات راوندی
 ۱۶- ریاض الفضائل، سید حسن میرحسینی
 ۱۷- ریاض المصائب، سید حسن میرحسینی
 ۱۸- زهراالریبع، سید نعمت‌الله جزایری
 ۱۹- سنته الهدایه، محمد علی کرمانشاهی
 ۲۰- عدة الداعی این فهد حلی
- ۲۱- عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه، علی ربانی خلخالی
 ۲۲- عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی
 ۲۳- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی
 ۲۴- کامل الزیارات، ابن قزویه
 ۲۵- کشف الاستار، میرزا حسین نوری
 ۲۶- کشکول شیخ بهائی
 ۲۷- لهووف ابن طاروس
 ۲۸- معالی السبطین، شیخ محمد مهدی حائری مازندرانی
 ۲۹- معرفة الحسین، حسین جلالی شاهرودی
 ۳۰- مقتل الحسین، ابو منیف
 ۳۱- مناقب ابن شهر آشوب
 ۳۲- منتخب التواریخ، ملامحمد هاشم خراسانی
 ۳۳- منتهی الامال، شیخ عباس قمی
 ۳۴- ناسخ التواریخ، امام حسین علیه السلام
 ۳۵- نرم افزار مشاور
 ۳۶- نفثة المصدر، شیخ عباس قمی
 ۳۷- نفس المهموم، شیخ عباس قمی
 ۳۸- نوادر علی بن اسیاط
 ۳۹- نهج البلاغة
 ۴۰- نهضت حسینی، شیخ علی فلسفی

پخش دوم:

مقالات

ويژه ماه صفر المظفر

سیره سیاسی - اجتماعی امام سجاد علیه السلام*

حججه الاسلام والمسلمین سیداحمد خاتمی

طبق نقل مشهور مورخین، امام سجاد علیه السلام در سال ۳۸ هق متولد شده و در سال ۹۴ هق به شهادت رسیده‌اند. بنابراین، امام سجاد علیه السلام ۲ سال آخر عمر مبارک حضرت علی علیه السلام دوره امامت امام مجتبی علیه السلام و ۱۱ سال دوره امامت سیدالشهداء علیه السلام را در کرده‌اند و در ماجراهای کربلا سن شریف‌شان حدود ۲۳ یا ۲۴ سال بوده است.

چو حاکم بر دوره امامت امام سجاد علیه السلام

بنی امیه با کشتن امام حسین علیه السلام به خیال خود، آخرین تیر را به اسلام اصیل زدند و در این اندیشه بودند که با واقعه خونین کربلا، همه چیز به سود آنها پایان یافته است، البته با توجه به جوی که ساخته بودند، به طور طبیعی نیز چنین به نظر می‌رسید.

سیاست‌های بنی امیه

اموی‌ها برای نابودی اسلام اهل بیت علیهم السلام بود، به دنبال چند سیاست کلی بودند که عبارتند از:

(الف) ترور شخصیت ائمه علیهم السلام:

حقیقت این است که هر چه از دروغ و تهمت نسبت به ائمه علیهم السلام دیده می‌شد، سرنخی در دستگاه اموی دارد.

* مقاله حاضر بخشی از درس‌های سیره استاد سیداحمد خاتمی است که از نوار پاده شده است

امویان تا آنجا پیش رفته که اگر روشنگری‌های امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیه السلام نبود، امام حسین علیه السلام را به راحتی خارجی معرفی می‌کردند و اینطور مطرح می‌شد که خود سبب کشتن خویش گردیده است.

ب) فشار اقتصادی بر شیعه:

در طول دوران حکومت امویان، شیعیان تحت فشار اقتصادی بودند تا نتوانند اعلام موجودیت کنند. و برای گذران چند روز زندگی، مجبور باشند به دربار آنها روى آورند.

ج) سیاست فرهنگی:

این سیاست دارای دو بعد بود: اول اینکه مردم را در نادانی نگه داشتند و دوم اینکه به تزریق فرهنگ فاسد پرداختند.

به همین جهت در تاریخ می‌خوانیم: ده نفر از پیرمردهای شام نزد «ابی العباس سفّاح» - از بنی عباس - قسم یاد کردند که ما تاکنون باور ندادیم که: پیامبر علیه السلام خوشاوندی و قومی غیر از بنی امية داشته باشد.

در بعد دوم هم می‌بینیم بازگانان حدیث، دروغ پردازان و تازه مسلمانهای اهل کتاب، به ساختن احادیث دروغین پرداختند حتی به دستور دستگاه خلافت اموی، این احادیث در تمام مراکز فرهنگی تدریس می‌شد.

د) سیاست مشت آهنین و خشونت

این شیوه در تمام دوره حکومت اموی‌ها و مروانی‌ها بسیار رایج بوده است. برای نمونه در تاریخ آمده است: «حجاج» در اجرای این سیاست صدوی هزار نفر را کشت. و هشتاد هزار نفر در زندان حجاج، محبوس بودند.^۱ و برای این همه خشونت نه فقط شیعه بودن، بلکه اتهام و ظن به آن کافی بود.

پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام واقعه خونین کربلا، بنی امية بر این اندیشه بودند که به پیروزی رسیده‌اند و رفتار یزید در روزهای اول پس از واقعه کربلا، به خاطر دستیابی

به هدفی بود که اجدادش موقق نشده بودند به آن برسند. از این روی پس از مشاهده سر مبارک

امام حسین علیه السلام می‌گوید: «لَيْتَ أُشَيَاخِي بِتَدِيرٍ شَهِدوا»

بعد از بزید، فرزندش معاویه بن بزید به روی کار آمد. برخورد امام سجاد علیه السلام او را وادار کرد تا

بر منبر بگوید: جدّم و پدرم غاصب بودند و من نمی‌خواهم سیاست غاصبانه آنها را دنبال کنم.

ای مردم! من دیگر خلیفه نیستم. در نتیجه می‌بینیم مدت خلافتش، چهل روز بیشتر طول

نکشیده است. مروانیان دیدند که اگر قدرت را به دست نگیرند، موقعیت را از دست داده‌اند آنها

«مروان بن حکم» را بر سر کار آوردن. «حکم» کسی است که در زمان پیامبر ﷺ تبعید شده بود.

اولی و دومی هم او را تپذیر فته بودند. وقتی مروان بر سر کار آمد، طی بخش‌نامه‌ای اعلام کرد: هر

جا شیعه‌ای را دیدید، او را دستگیر کنید و جان و مالش را از بین ببرید.^۱

مدت خلافت «مروان» چند ماهی بیشتر نبود و پس از آن پسرش «عبدالملک بن مروان» به

حکومت رسید.

او بود که «حجاج» را انتخاب کرد و بر سر مسلمانان مسلط ساخت و حتی تا دم مرگ هم به

«ولید» جانشین خود سفارش کرد که «حجاج» را برای حفظ و بقای حکومت خود نگه دارد.

بعد از «عبدالملک»، «ولید بن عبد الملک» به حکومت رسید که به شیوه زشت پیشینیان خود

حکومت می‌کرد.

حال باید بدانیم در چنین جوی امام سجاد علیه السلام رسالت امامت را بر دوش دارند تا نگذارند

چراغ هدایت اسلام خاموش شود. بر همین اساس امام علیه السلام ترین سیاست را در حفظ و بقای

اسلام به کار برداشت.

رؤوس سیاست‌های امام را در سه اصل می‌توان بیان کرد:

الف: احیای نهضت عاشورا و بهره برداری از آن.

ب: به راه انداختن تشکیلات مخفی علیه حکومت.

ج: کارگسترده فرهنگی در پوششی آرام.

۱. حياة الامام زين العابدين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴۸

سیره امام زین العابدین علیه السلام در باب احیای نهضت عاشورا

امامت امام سجاد علیه السلام از عصر روز عاشورا شروع شد و اگر حضرت روز عاشورا برای مصلحت بقاء امامت، بیمار نمی‌شدند، دشمن در همان عصر عاشورا ایشان رانیز به شهادت می‌رساند. در تاریخ آمده است، شمر همان شب برای به شهادت رساندن ایشان به سراغ حضرت علیه السلام رفت.

شخصی به نام «حمدی بن مسلم» گفت: این بیمار را چرا می‌کشی؟^۱

امام سجاد علیه السلام برای ابقاء و احیاء نهضت عاشورا چند برخورد عمدی داشته‌اند:

الف) برخورد با مردم:

امام سجاد علیه السلام سخنرانی معروف پس از ماجراهای عاشورا، در دوره اسارت و پس از اسارت دارند (در کوفه، شام، هنگام ورود به مدینه) و در این سه سخنرانی با به کار بستن عالی ترین و اساسی ترین نکات مؤثر در خطابه، به همه اهداف خود دست یافتند.

سخنان حضرت، هم اثر مقطعی و هم اثر دراز مدت داشته است. اثر ابتدایی آن ابراز حزن و پشیمانی مخاطبان بود و در دراز مدت ماجراهای توابین روی داد که موجود این قیام، سخنرانی‌های امام سجاد علیه السلام، حضرت زینب کبری علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام بود.

حضرت در مجموعه این سخنرانی‌ها به دنبال چند هدف بوده‌اند:

۱- بیان واقعیت ماجراهای عاشورا

۲- پاشیدن بذر نفرت در قلوب مردم نسبت به بنی امية

۳- معرفی مكتب اهل بیت علیه السلام (خصوص در کوفه و شام)

البته حضرت علاوه بر سخنرانی‌های عمومی، در برخوردهای خصوصی نیز نسبت به آگاه کردن افراد و معرفی نهضت پدر بزرگوارشان کوشیدند.

ب) برخورد با سران اموی

۱- برخورد با ابن زیاد:

در کاخ دارالاماره عبیدالله، حضرت و اهل بیت را در حال اسارت و بصورت توهین‌آمیزی

۱- حیاة امام زین العابدین علیه السلام، ج اول، ص ۱۶۵

وارد کردند. عبیدالله رو به امام سجاد علیہ السلام کرد و گفت: آین کیست؟ حضرت فرمود: علی بن الحسین علیہ السلام گفت: آیا خدا او را نکشت؟ فرمودند: من برادری داشتم به نام علی بن الحسین که مردم او را کشتنند. ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام علیہ السلام فرمودند: بله خداوند به هنگام مرگ، جان‌ها را می‌گیرد. ابن زیاد گفت: آیا تو جرأت می‌کنی که جوابم را بدھی؟ بعد برای نشان دادن ابهت خیالی خود دستور داد: او را ببرید و گردنش را بزنید. حضرت فرمودند: ای ابن زیادا آیا ما را به قتل تهدید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که مرگ عادت ما و شهادت افتخار ماست؟^۱

۲- برخورد با بزرگ:

در روایت آمده است «امام سجاد علیہ السلام» را در حالی وارد مجلس یزید کردند که با غل و زنجیر دست‌هایشان را به سروشان بسته بودند.^۲ بزرگ (لعنة الله عليه) گفت: سپاس خدای را که پدرت را کشت. امام سجاد علیہ السلام فرمودند: لعنت خدا بر کسی که پدرم را کشت. یزید عصبانی شد و دستور داد گردن امام علیہ السلام را بزنند. امام علیہ السلام فرمودند: اگر بخواهی مرا بکشی، بکش. اما فرزندان پیامبر علیہ السلام دیگر محرومی نخواهند داشت تا به منازلشان برگردند.

این جمله بیانگر حساسیت ویژه‌ای است که مکتب اهل بیت برای نوامیس قائل است و از اینجا می‌توان عمق مصیبت و ظلمی که به آنها روا شده است را درک کرد.

ج) برخورد عملی امام سجاد علیہ السلام

از مؤثرترین سیاست‌های امام علیہ السلام برای احیای نهضت عاشورا همین برخوردهای عملی حضرت می‌باشد. حضرت در طول دوران امامت خود، پیوسته سوگوار قضه عاشورا بودند. و در این مصیبت آن قدر گریستند که از «بکائین عالم» لقب داده شدند. امام سجاد علیہ السلام به هر بهانه‌ای و در هر مناسبتی قضیه کربلا را بیان آوری می‌کردند. این برخوردهای عملی امام در کنار سیدارگریهای حضرت زینب علیه السلام و سخنرانیهای «ام کلثوم» علیه السلام بیداری عمومی مردم کوفه و شام را به دنبال داشت.

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۰ - ۱۱۷.

۲- مقیداً مغلولاً» با غل و زنجیر، حضرت را بسته بودند. و غل، زنجیری است که دستها و سر را با هم می‌بندد

در کوفه، بلا فاصله موجی از ندامت و پشیمانی پدید آمد و در شام، جو آن چنان علیه یزید منقلب شد که طبق قول همهٔ موّرخین، یزید وادار به عذرخواهی گردید و همهٔ گناهان را به گردن «ابن زیاد» انداخت و او را نفرین کرد؛ حتی شهر شام که مردم آن به مخالفت با حضرت علی علیہ السلام مشهور بودند، کاملاً بر ضد یزید متحول شد. تا آنجاکه یزید دستور داد برگرداندن اسراء، مخفیانه و شبانه باشد.^۱

اولین اثر این بیداری در کاخ یزید پیدا شد و آن کناره‌گیری پسرش معاویه از خلافت بود، وقتی پس از مرگ یزید به سراغ او رفتند، او بلا فاصله پس از نشستن بر مسند خلافت، معاویه و یزید را محکوم کرده و گفت: من شایستگی این دستگاه خلافت را ندارم.^۲

سیره و نقش امام سجاد علیه السلام در قیامهای مختلف علیه حکومت

در سالهای اول بعد از نهضت عاشورا، به سه قیام برخورد می‌کنیم:

۱- قیام توابین ۲- قیام مختار ۳- قیام مدینه.

از برکات قیام خونین امام حسین احیای روح حماسه و شجاعت در امت اسلام بوده است. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام تا زمان شهادت امام حسین علیه السلام در گوش و کنار، حرکت‌های کوتاه مقطوعی مثل قیام «حجرین عدى» - در مقابل معاویه - دیده می‌شود. ولی هیچ‌گاه یک حرکت عمومی در جامعه به وجود نیامده است ممکن است گفته شود: مفاسد و انحرافات نبوده که البته این صد در صد خلاف واقع است زیرا مفاسد و انحرافات بود، اما غیرت دینی بسیار ضعیف و کمنگ شده بود. برای مردم مهم نبود که چه کسی بر آنها حکومت می‌کند. فاسد و فاسق و شارب الخمر است یا دیندار و پرهیزگار حداقل نتیجه قیام عاشورا زنده کردن روح اسلام خواهی بود. به گونه‌ای که قیامهای پس از سید الشهداء علیه السلام، یکی پس از دیگری، اساس حکومت بنی امية را بر باد داد.

۱- حیات‌الامام زین‌العابدین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۱

۲- همان مأخذ، ص ۳۴۳

سیری در قیام توابین

پس از نهضت عاشورا، «ابن زیاد» به «نخیله» بازگشت و به خیال خود پیروزمندانه میدان جنگ را ترک کرد. یک هفته پس از قیام عاشورا سه سخنرانی حماسی و آتشین در کوفه صورت گرفت.

۱- حضرت سجاد علیه السلام ۲- حضرت زینب علیه السلام ۳- ام کلثوم علیه السلام

این سخنرانی‌ها بیداری مردم را به دنبال داشت و سبب شد که از همان روزهای اول بعد از قیام عاشورا تشکلهای مخفی جان بگیرد تا از قاتلان امام حسین علیه السلام انتقام گرفته شود. قیام علنی توابین در ۵ ربیع الاول سال ۶۵ هق شروع شد. ماهیت این قیام صد درصد الهی بوده است.

برای بررسی نهضت‌ها سه راه عمدۀ وجود دارد:

۱- بررسی چهره سران نهضت، اظهارات و اهداف آنها

۲- بررسی ویژگی‌های هواداران

۳- بررسی شعارهای آن نهضت

فرمانده این نهضت، «سلیمان بن صرد خزاعی» است که قبل از فتح مکه به اسلام گرویده بود. او بعد از پیامبر ﷺ همراه حضرت علی علیه السلام بود و در تمام جنگ‌ها ایشان را یاری داد. و از وفاداران به حضرت علی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و امام حسین علیه السلام بوده است. هواداران این قیام نیز هدفی جز گرفتن انتقام خون امام حسین علیه السلام در سر نمی‌پروراندند. و دقیقاً همان روحیه‌ای که در بین یاران امام حسین علیه السلام دیده می‌شد، در اینان نیز وجود داشت.

یکی از توابین گفته است: ما وارد این قیام نشدیم مگر به خاطر توبه از گناهان و خون خواهی از سالار شهیدان و فرزندان پیامبر ﷺ.

شاهد دیگر بر این مدعای آن است که در هیچ جانیامده که یک نفر از آنها پناهندۀ شده باشد.

حتی در آخرین لحظات جنگ که از جانب دشمن برایشان امان‌نامه آمده بود، انها امان‌نامه را

پس زندو و نپذیرفتند.

شعارهای این نهضت نیز شبیه شعارهای نهضت کربلا بوده است:

نَفْسِي فِدَاكُمْ اذْكُرُوا الْمِياثِقَ
وَصَابِرُوهُمْ وَاحْذَرُوا التَّفَاقةَ
لَا كَوْفَةَ تَبْغِي وَلَا عِرَاقَا^۱

جانم به قربان شما ای رزمندگان، پیمانی را که بستید یادآور باشید. مقاومت کنید و از نفاق بترسید. نه کوفه را می خواهیم بگیریم و نه عراق را بلکه می خواهیم در این راه شهید شده از جهتم آزاد شویم.

اینان بالشکریان «ابن زیاد» اطراف شام در محلی به نام «عين الورده» در گیر شدند. مردانه و قهرمانانه جنگیدند. در ساعات آخر، «سلیمان بن صرد»، غلاف شمشیر خود را شکست، پا بر همه وارد میدان شد و گفت: هر که می خواهد توبه واقعی کند، وارد جنگ شود.

عاقبت این فرمانده رشید، در سن نود و سه سالگی به شهادت رسید

توقع داشتن یک سند کتبی علنی در رابطه با این قیامها از جانب امام سجاد علیه السلام توقعی بیجاست. چون امام سجاد علیه السلام آن چنان در مضيقه قرار داشت که در مقابل چشمشان مدینه را قتل عام می کنند. در این شرایط رفت و آمد با انقلابی ها مساوی با کشتن امام سجاد علیه السلام است. لذا امام علیه السلام باید با سلاح تقیه کاری کند که اساس مكتب و تشیع باقی بماند. موخرین نقل کرده اند: همه توابین در ابتدای قیام به کربلا آمدند. یک شبانه روز در کربلا ماندند و به شدت گریستند. حتی موخرین اهل سنت می گویند: آن چنان بر قبر سید الشهداء علیه السلام ازدحام شده بود که از ازدحام بر حجر الاسود هم بیشتر بود. با اشک و گریه از سید الشهداء خدا حافظی کردند و پیمان بستند تا آخرین قطره خونشان انتقام خون آن بزرگواران را بگیرند. و حقاً بر عهده شان استوار ماندند و بر سر این پیمان جان باختند.

قیام مختار

مختار از چهره‌های مورد تأیید ائمه باشیان و علمای بزرگ اسلام بوده است.^۱

مرحوم علامه امینی رحمه‌الله در الغدیر می‌نویسد: «وَقَدْ كَبَرَهُ وَنَزَّهَهُ الْعُلَمَاءُ الْأَعْلَامُ»^۲ علماء او را بزرگ و منزه شمرده‌اند.

در موضوع قیام مختار سه محور باید مدنظر قرار گیرد

الف) شخصیت مختار

مختار دارای ویژگیهای خاصی بوده است:

۱) زیرکی و سیاستمداری. او یک چهره سیاسی - مذهبی بود. هم در قیام و هم در حکومت کوتاه مدت یک ساله‌اش عالی‌ترین شیوه‌ها را در جذب مردم به کار برد. او پس از تسلط بر کوفه، بلاfacسله اعلام عفو عمومی کرد و گفت: تنها کسانی که در قتل سیدالشهداء، اهل بیت علیهم السلام و اصحاب شرکت داشتند در امان نیستند.

۲) تقوا. «إِنَّهُ كَانَ فِي أَيَّامِ خِلَاقَتِهِ التَّصِيرَةِ، صَائِمًا نَهَارًا وَ كَانَ لِسَانُهُ يُذِكِّرُ اللَّهَ؛ در مدت کوتاه حکومتش روزها روزه می‌گرفت و زبانش به ذکر خدا بود.^۳

۳) محبت شدید نسبت به اهل بیت علیهم السلام

مجموع برخوردها، عملکرد و سخنان او بیان‌گر این مطلب است که او عشق و افری به اهل بیت علیهم السلام داشته است.

مختار در سخنانش می‌گفت: زندگی بر من گوارا نیست مگر اینکه انتقام خون سالار شهیدان علیهم السلام را بگیرم.^۴

۱- در کتب رجالی شیعه مثل: تفییح المقال: مامقانی، از مختار بسیار سخن گفته و او را تأیید کرده‌اند

۲- ج ۲، ص ۲۲۳

۳-

۴-

۴- حیات الامام زین العابدین (ع) پایان جلد دوم

۲۳۹

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

۴-

ب) کیفیت قیام

این قیام در سال شصت و شش هجری یعنی پنج سال بعد از قیام امام حسین علیه السلام از کوفه شروع شد. ابتدا نماینده «ابن زبیر»، «عبدالله بن مطیع» را زکوفه ببرون کرد و خود فرماندار کوفه شد و پس از تسلط بر کوفه در اولین قدم دستور داد که هر کس به هر شکلی در قتل امام حسین علیه السلام شریک بوده، باید اعدام شود. بیش از دویست و هشتاد نفر از قاتلان سید الشهداء علیه السلام و شهدای کربلا را اعدام کرد حتی مختار سعی می کرد جنایت کاران آن طور که جنایت کرده اند قصاص شوند.

ج) ارتباط امام سجاد علیه السلام با قیام مختار

از مطالعاتی که صورت گرفته، یقین حاصل می شود که این قیام به رهبری امام سجاد علیه السلام بوده است. منتهی شرائط حاکم بر زمان امام علیه السلام اجازه نمی داده است که ایشان علناً ابراز کنند، در لابلای تاریخ شواهدی بر این مطلب وجود دارد که ما به نمونه هایی اشاره می کنیم:

۱- انقلابیون کوفه به نزد «محمد بن حنفیه» آمدند و گفتند: مختار قیام کرده و ما رانیز فرا خوانده است. ما نمی دانیم مورد تأیید اهل بیت علیه السلام هست یا نه؟ «محمد بن حنفیه» گفت: «وَأَمَا الْطَّلْبُ... بِدِمَائِنَا قَالَ لَهُمْ: قَوْمًا بِنَا إِلَى إِمَامِي وَإِمَامِكُمْ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيِّهِ فَلَمَّا دَخَلَ وَدَخَلُوا عَلَيْهِ، أَخْبَرَ خَبِرَهُمُ الَّذِي جَاءُوا لِأَجِيلِهِ. قَالَ: يَا عَمٌ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا زَنْبُعِيًّا، تَعَصَّبَ لَنَا، أَهْلَ الْبَيْتِ، لَوْ جَبَ عَلَى النَّاسِ مُوازِرَتُهُ وَقَدْ وَلَيْتُكَ هَذَا الْأَمْرُ. فَاقْسَعَ مَا بِشَتَّ. فَخَرَجُوا وَقَدْ سَيِّعُوا كَلَامَهُ وَهُمْ يَقُولُونَ: أَذْنَ لَنَا رَبِيعُ الْعَابِدِينَ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ»^۱ اما خونخواهی خانواده ما را اگر می خواهید، برخیزید به نزد امام و امامتان امام سجاد علیه السلام برویم. وقتی وارد بر امام علیه السلام شدند، «محمد بن حنفیه» خبری را که برای آن آمده بودند به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: امام علیه السلام فرمودند: ای عموا! اگر غلام سیاهپوستی، به خونخواهی ما، مردم را دعوت به قیام کند، بر همه مردم واجب است که او را یاری دهند و من تو را در این کار نماینده خود قرار دادم. هر کاری صلاح می دانی انجام بده. پس آنها خارج شدند در حالیکه سخنان امام علیه السلام را شنیده بودند و این چنین

می‌گفتند: امام سجاد علیهم السلام و «محمد بن حنفیه» به ما اجازه قیام داده اند.^۱

۲- مرحوم آیة‌الله خوئی (ره) هم در کتاب معجم رجال خود می‌نویسد: روایات ما اثبات می‌کند که: قیام مختار به دستور مستقیم امام سجاد علیهم السلام بوده است.^۲

۳- سومین شاهد برای اثبات تأیید قیام مختار از سوی امام سجاد علیهم السلام پذیرفتن هدایایی بود که مختار برای امام علیهم السلام می‌فرستاد.

۴- شاهد چهارم ما، دعایی است که امام سجاد علیهم السلام در حق مختار داشته‌اند. پس از آنکه مختار، «ابن زیاد» را به درک واصل کرد، سرش را برای «محمد بن حنفیه» فرستاد و او هم برای امام سجاد علیهم السلام برد، در حالی که امام علیهم السلام غذا می‌خوردند. امام سجاد علیهم السلام فرمودند: الله اکبر! «ابن زیاد» در حال غذا خوردن بود که سر بریده امام حسین علیهم السلام را برای او برداشت. خدا خواست که از او این چنین انتقام بگیرد. و این لطف در حق من شد که انتقام خون پدرم را ببینم.^۳

آنگاه برای مختار چنین دعا کرد:

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي وَ جَزِيَ الْمُخْتَارَ خَيْرًا» سپاس خدای را که به من لطف کرد تا انتقام خون شهدا از دشمنان را ببینم و به مختار جزای خیر بدهد.
همین جمله برای تأیید قیام مختار کافی است.

قیام مدینه

یکسال پس از واقعه عاشورا (۶۲ هـ) قیام خونینی در مدینه صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که چند عامل منشاء این قیام بوده و در آن نقش اساسی داشته‌اند:

نفرت از بنی امیه به خاطر شهادت امام حسین علیهم السلام

وجود حضرت زینب علیهم السلام در میان اهل مدینه زنده کننده خاطره‌هاست. او زنی عاقله و فصیح است و همراهانش عزم بر قیام و انتقام دارند. به همین جهت نامه‌ای از یزید به والی مدینه رسید

۱- معجم رجال الحديث، آیة‌الله خوئی، ج ۱۸، ص ۱۰۱

۲- بخار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۵

۳- بخار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴

که بین او و مردم جدایی بینداز و اورا تبعید کن.

دیدار هیأت مدنی از دستگاه یزید:

عدمای از بزرگان مدینه به شام رفتند تا به بررسی اوضاع بپردازنند. وقتی به شام رسیدند یزید برای عوام فریبی و جلب نظر آنان از آنها پذیرایی کرد و هدایای بسیار زیادی هم به آنها بخشید. ولی آنها وقتی به مدینه باز گشتند، ضمن نقل جریان سفر گفتند: بدترین افراد روی زمین، یزید و اطرافیانش می باشند. او شارب الخمر و فاسق و... است.

این اخبار، مردم مدینه را وادار به قیام کرد. سرانجام مردم به رهبری «عبدالله بن حنظله» قیام کردند.

یزید برای سرکوبی این قیام سراغ پیرمردی آلوده و کچ اندیش به نام «مسلم بن عقبه» رفت. جنایت‌های این فرد خبیث آنقدر زیاد بود که مسلمانان او را «مسرف بن عقبه» نامیدند. این جنایتکار با حکمی بدین مضمون که جان و مال و ناموس مردم مدینه بر توصل است از جانب یزید حاکم مدینه شد و به مجرد ورود به مدینه، دستور قتل عام همگانی صادر کرد. در این ماجرا ۱۷۰۰ نفر از انصار و مهاجرین، ۸۰ نفر از صحابه و ده هزار نفر از سایر مردم، به شهادت رسیدند.

قیام مدینه و موضع امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام به ظاهر در این قیام هیچ نقشی ندارند. حضرت به حرم پیامبر ﷺ پناه آوردند و با این شیوه خردمندانه، خود و اطرافیانشان در امان ماندند و کسی به آنها آسیبی نرساند.^۱

اما در هر حال این قیام به رهبری فردی وارسته مثل «عبدالله ابن حنظله غسیل الملائكة» و قطعاً با انگیزه‌ای الهی صورت گرفته است و دلیلی برای محکوم کردن «قیام مدینه یا واقعه حرہ» نمی‌باشد.

از آنجایی که امام سجاد علیه السلام در این مقطع حساس و تاریخی، روش تقیه را به کار بسته‌اند

۱- کامل ابن اثیر، حوادث سال ۶۲ هـ، ج ۴، تاریخ طبری، ج ۷، حوادث سال ۶۲ هـ، مروج الذهب، حوادث سال ۶۲ هـ

لازم است در این باره به اختصار توضیحی داده شود.

تحقیق

برخلاف آنچه گاهی تصور می‌شود، تقبیه به معنی «ترس»، «زیونی» و دست برداشتن از قیام برای منافع شخصی نیست، بلکه تقبیه؛ سپری است برای مبارزة عمیق‌تر. چرا که همیشه جنگ‌ها بر دو نوع گرم و سرد بوده است و تقبیه کنار گذاشتن مبارزة علنی و روکردن به مبارزة مخفی می‌باشد. این روش مختص شیعه و از ابتکارات شیعه نمی‌باشد بلکه همواره سیره عقلای عالم بوده است.

در روایات ما درباره تقبیه چنین تعابیری وارد شده است:

«الْتَّقِيَّةُ جُنَاحُ الْمُؤْمِنِ»^۱ تقبیه سپر مؤمن است.

«الْتَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ»^۲ تقبیه زره مؤمن است.

برخورد امام سجاد علیه السلام در رابطه با قیام مدینه بیانگر معنی واقعی تقبیه است. اگر امام پا به میدان مبارزه می‌گذشتند، با برخوردي خشن‌تر از واقعه کربلا روبرو می‌شدند، اگر چه امام از جهاد و مبارزه نمی‌ترسید ولی به دلیل فراهم نبودن زمینه، بهترین راه برای حفظ اسلام واقعی همین تقبیه است. چرا که خداوند نیز از طریق اسباب طبیعی و سیاست‌های داهیانه تشیع، امامت و اسلام را حفظ می‌کند.

سیروه امام سجاد علیه السلام در عرصه فرهنگ

یکی از محورهای مهم مبارزة حضرت، جهاد فرهنگی و دفاع در برابر تهاجم فرهنگی می‌باشد و این به دلیل اهمیت مسأله فرهنگ است زیرا برای صعود یا سقوط یک جامعه اولین گام و اولین کار، کار فرهنگی است.

اقدامات فرهنگی حضرت در چند بخش صورت گرفته است:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۱

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۵

الف) مبارزه در پوشش دعا

با توجه به اینکه در جوّ خفغان نمی‌توان خیلی صريح صحبت کرد، و امام علیؑ هم باید حرفش را بزند و هم جلوی تحریف اسلام را بگیرد، لذا در پوشش دعا وارد مبارزه می‌شود و دو مجموعهٔ گرانبها ارائه می‌دهند یکی صحیفهٔ سجادیه و دیگر مناجات خمس عشر.

۱- صحیفهٔ سجادیه

صحیفهٔ سجادیه حاوی یک دورهٔ معارف توحیدی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی است. و تنها یک کتاب دعا به معنای مصطلح آن نیست، بلکه امام علیؑ با زبان دعا، بسیاری از حقایق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را تشریح فرموده‌اند.

به عنوان نمونه: در ۵۰ باب آن، ۲۲۰ بار صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام یادآوری شده است. به عبارتی می‌توان گفت، ترجیع بند دعاها ایام سجاد علیؑ صلوات است که با توجه به جوّ حاکم بر آن روز، بیانگر مبارزه شدید سیاسی حضرت بوده است. در شرح نهج البلاgue «ابن ابیالحدید» معتزلی آمده است: برای حجاج شنیدن کلمهٔ (کافر) یا (ذمی) خیلی بهتر از شنیدن کلمهٔ «شیعه» بوده است^۱.

امام سجاد علیؑ در چنین جوی زندگی می‌کردند و باید اذعان داشت که صلوات فرستادن در آن روز، کمتر از مبارزه علی نبوده است و این صلوات‌ها کاملاً وجهه و رنگ سیاسی داشته است. زمانی که دشمنان در صدد بودند تا تمام مفاهیم اسلامی را واژگون نمایند، کتاب «صحیفه سجادیه» چون سدی محکم در برابر آنها قرار داشت. دعاها این کتاب تماماً به صورت علی مطرح شده است و تودهٔ مردم در جریان آن قرار داشتند. این دعاها در محافل عمومی و نمازهای جمعه مطرح می‌شده است.

۲- مناجات خمسهٔ عشر

حضرت برای ارائه چهرهٔ صحیح عرفان و روابط معنوی انسان با خدای متعال این مجموعه را بیان فرمودند. این مناجات که شامل ۱۵ دعا می‌باشد و در مفاتیح آمده است، یک دورهٔ کامل

۱- شرح نهج البلاgue ابن ابیالحدید، ج ۱، ص ۴۴

عرفان اسلامی است که رابطه انسان با خدای مهریان را به خوبی ترسیم می‌کند و اوج عشق بندۀ به خداوند را به نمایش می‌گذارد.

۳- رساله حقوق

سومین مجموعه‌ای که حضرت در راستای مبارزات فرهنگی ارائه نموده‌اند، رساله حقوق است.^۱ حق خدای تعالی بر انسان سرآغاز این رساله است. بعد حضرت به بیان حق اعضاء بر انسان پرداخته‌اند. رعایت حقوق اعضاء و توجه به نقش آنها در هنجارهای مختلف اخلاقی و اجتماعی و اصلاح روابط انسانی، در این رساله نمایان است.

بخش دیگر این رساله درباره «حقوق افعال» است. مانند حق نماز، روزه، حج و... از آنجاکه هر عملی تعهد ویژه‌ای را از عامل خود می‌طلبد، می‌توان گفت که این حقوق در تمامی کارهای انسان جریان دارد و داشتن تعهد همه جانبه، شاخصی تعیین‌کننده در ارزیابی فرد و جامعه می‌باشد.

سپس امام علیهم السلام صاحبان حقوق را نام برده است. حقوق سیاسی، خویشاوندی، دوستی، شهروندی، شرکای مالی، زیردستان، بزرگترها، و کوچکترها و... در کل تمامی حقوق را در منشوری جامع و طیفی متنوع و گسترده بیان نموده است.

ب) تفسیر زلال وحی

یکی از تلاش‌های علمی فرهنگی امام سجاد علیهم السلام تفسیر قرآن است آن هم در زمانی که تفسیر به رأی از جانب خلفا به شدت و گسترگری هرچه تمام‌تر صورت می‌گرفت در این گونه تفسیر، قرآن حربه‌ای برای تبرئه خلفاء و وابستگان به دستگاه خلافت بود.

ائمه اطهار این پاسداران حريم قرآن در برابر این تهاجم هم با صلابت ایستادند. به عنوان

مثال: در کتاب روضه کافی آمده است: «زید شحام» نقل می‌کند که قتاده - از اهل بصره - وارد بر

۱. این رساله اگرچه در قالب دعائی باشد ولی از آنجاکه البری گران‌سیگ در مرصد معرفتی و فرهنگی می‌باشد، به معرفتی اجمالی آن می‌برداریم

امام باقر علیه السلام فرمودند: ای قاتادها! تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض کرد: این طور می‌گویند. فرمودند: به من خبر رسیده است که تو تفسیر قرآن هم می‌گویی؟ عرض کرد: بله. امام علیه السلام فرمودند: با علم تفسیر می‌کنی یا با جهل؟ عرض کرد: با علم تفسیر می‌گویم. حضرت فرمودند: اگر با علم به قرآن تفسیر می‌کنی مرحبا بر تو که اهل آن هستی سپس از او سؤالی کردند و او پاسخ اشتباهی داد آن گاه امام علیه السلام فرمودند: وای بر تو ای قاتادها! اگر قرآن را تفسیر به رأی می‌کنی، خود و اطرافیانت را نابود کرده و بدخت شده‌ای. و اگر تفسیر را از قول دیگران بیان می‌کنی، خود و اطرافیانت را نابود کرده‌ای. وای بر تو! تو باید قرآن را از کسی یاد بگیری که مخاطب قرآن است^۱ (یعنی اهل بیت علیهم السلام).

«چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است که «ذوی القربی» در آیات قرآن ما هستیم. آنها که «امسلمه» را هم جزء «ذوی القربی» محسوب می‌کنند منحرف هستند.^۲

ج) مبارزه بروای آزادی بردهان

از جمله سنت‌های سوء باقی مانده از دوران خلیفه دوم مسأله تبعیض بین موالي و غير موالي، خصوصاً بین اعراب وغير اعراب بود. در زمان خلفاً اين فاصله طبقاتي به اوج رسيد. همین تبعيضات سبب خشم و نارضايتی بردهان به عنوان بخش عظيمی از مردم شده بود لذا از تاكتيك‌های سياسي مختار اين بود که موالي را به استخدام حکومت خود درآورد. اينها کسانی بودند که سرشار از نفرت خلفاء بودند.

امام سجاد علیه السلام در اين زمينه هم به عنوان يك حرکت مبارزاتي پيوسته بردهان را می‌خریدند و آزاد می‌كردند. موالي و بردهان هم به امام سجاد علیه السلام عشق می‌ورزیدند و از اسائه ادب نسبت به حضرت جلوگيری می‌کردند.

۲- احکام القرآن، جسّاس، ج ۳، ص ۴۷۵

۱- روشه کافی، ج ۸، ص ۱۱، حدیث ۴۸۸

د) مبارزه با تهاجم فرهنگی

برای روشن شدن ابعاد نقش فرهنگی امام به چند جلوه از جلوه‌های فساد فرهنگی دوران امامت حضرت اشاره می‌شود:

مسئله دنیاگرایی:

دنیاگرایی، روی آوردن به رفاه، و به طور خلاصه گسترش فساد در سطح جامعه است. ابتدا به صحنه‌ای از مدینه توجه کنید:

در مدینه، کنار قبر پیامبر اسلام علیه السلام به نام دستگاه خلافت مسلمین، مجالسی آلوده به لهو و لعب ترتیب می‌دادند که آنچه در آن مجالس به وفور یافت می‌شد، صحنه‌های آواز و رقص بوده است. آن چنان عیاشی رونق یافته که از منکر بودن خارج شده بود و عالم و عابدی آن را نهی نمی‌کرد.

چندین عامل در به وجود آمدن چنین جوی نقش داشته است که اولین و مهم‌ترین آن خود خلفای فاسد بوده‌اند. و امام سجاد علیه السلام در چنین فضایی به زنده کردن آداب اسلام و جو معنویت پرداختند و در دعاهای خود به قله‌های بلند زهد و دوری از دنیا و... اشاره می‌کنند.

ه) مبارزه با جریانات فاسد علمی - فرهنگی**غلو و غلاة:**

یکی از جریانات فاسد فرهنگی که حضرت با آن مواجه است، جریان غلات است.

در اینجا چند بحث مطرح است:

غلو به این معناست که: بنده‌ای را در حد ربویت بالا ببرند. مثلاً العیاذ بالله پیامبر علیه السلام یا ائمه علیهم السلام را در حد خدا بالا ببرند. و صفات خدائی را برای آنها اثبات کنند.

ویشه غلو در چیست؟

بی‌تردید در هر جریان سیاسی - فرهنگی فاسدی باید دست یا دسته‌های خائنی در کار باشد و بعيد نیست که یهودی‌ها در پیدایش این جریان به طور نامرئی دست داشته باشند. البته نادانی، کوتاه فکری، بیخبری مردم نیز در پیشرفت آن بسیار مؤثر بوده است.

نکته‌ای که باید خیلی به آن توجه کرد این است که جریان غلو در یک مکتب، بسیار مهم و خطرناک است. زیرا هر مکتبی را از دور از می‌توان کوبید، یکی از راه مخالفت و دیگر با دفاع بد از آن مکتب. شیوه دوم در طول تاریخ به پیکره اسلام ضربات بسیاری زده است و به مراتب کاراتر از شیوه اول بوده است.

لذا در مکتب اهل بیت به شیوه‌های مختلفی با غلو برخورد شده است که به جهت ضيق فرست، در این مقال به روؤوس آن اشاره می‌کنیم.

۱- تأکید بر ضدیت غلو با نصوص صریح دین اسلام؛ علی ﷺ می‌فرمایند: «بُنَى الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعَ... وَ الْغُلُوُّ» اکفر بر چهار پایه بنا شده است که یکی از آنها غلو می‌باشد.

۲- مبارزه با رهبران غلات؛

۳- بستن راه نفوذ علمی بر غلات؛ امام صادق علیه السلام فرموده است: «لَا تَقْبِلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقَرآنَ وَ السُّنَّةَ»^۱ هیچ روایتی را بر ما قبول نکنید مگر اینکه موافق قرآن و سنت نبوی باشد.

۴- منع از نزدیک شدن به غلات؛ امام صادق علیه السلام: «اَحْذِرُوا عَلٰى شَبَابِكُمُ الْغُلَةَ»^۲ جوانانタン را از غلات دور دارید.

قیاس

دو مین جریان فاسد فرهنگی در زمان امام سجاد علیه السلام مسأله قیاس است.

قیاس در لغت به دو معنی به کار رفته است: ۱- سنجش و اندازه گیری ۲- مساوات و برابری، البته معنای اول شایع‌تر است و مقياس هم به معنی وسیله اندازه گیری می‌باشد. قیاس در اصطلاح بدین معناست: هرگاه بین دو موضوع شباهتی وجود داشته باشد و حکم یکی از آنها در شرع معلوم باشد، مقایسه کردن این دو موضوع با یکدیگر و اثبات حکم معلوم بر موضوع مجھول را قیاس می‌گویند.

۱- بحار، ج ۲۵، ص ۲۶۵

۲- تاریخ الامامیه، ص ۱۲۶

۳- بحار، ج ۲۵، ص ۲۶۵

بنابراین قیاس اصطلاحی به معنی دوم نزدیکتر است.^۱

چنین قیاسی در مکتب اهل بیت علیهم السلام باطل است و آن بدین جهت است که اولاً قوانین تشریعی، ارتباط تنگاتنگی با مشرع دارد و تا قانون گذار حکمی را قانون قرار ندهد، آن حکم، قانون نمی‌شود و قابل اجرا نیست. ثانیاً ملاک احکام به دست ما نیست. چون احکام بر مبنای مفاسد و مصالح است و اینکه مفسده و مصلحت در کدام موضوع می‌باشد و به چه مقدار؟ تا خداوند از زبان اصفیائش بیان نکند مردم قادر به درک آن نیستند. بر این اساس «قیاس» از دیدگاه ائمه علیهم السلام اعتبار شرعی ندارد.

تاریخچه قیاس

این جریان خطرناک بلا فاصله بعد از رحلت پیامبر ﷺ شروع شد و به تدریج شتاب گرفت و اجتهاد به رأی گسترش یافت. این روند در زمان معاویه بالامی گیرد، در زمان یزید بیشتر می‌شود و در زمان خلفای مروانی به اوج خود می‌رسد تا اینکه در زمان امام صادق علیه السلام تحریف محتوای مکتب مطرح می‌شود. البته باید قبول کرد که متأسفانه در این زمینه در حد زیادی هم موفق بوده‌اند.

اولین گام در تحریف مکتب، تحریف امامت است. حضرت علی علیهم السلام و سایر ائمه علیهم السلام به شدیدترین شکل در مقابل قیاس ایستادند و به روشنگری و راهنمایی پرداختند. گاهی با برخورد محتوایی و گوشزد کردن موارد اشتباه آنان، گاهی برخورد با پرچمداران این روش، و گاهی با هشدار به یاران خود و دور کردن آنان از این مهله خطرناک.

و - فقه ناب

حرکت دیگر فرهنگی امام سجاد علیهم السلام بیان فقه صحیح بوده است. همان فقهی که خلافاً مُصر بر نابودی آن بودند. اسلام، مدیون فقه است که فلسفه عملی دین می‌باشد. ولذا تحریف و تحریف فقاہت، تحریف کردن اسلام اصیل است. مثلاً تحریفاتی که در نحوه انجام نماز صورت گرفته خود نمونه عملی حمله به فقه است. آنان می‌خواستند سنت پیامبر و فقه اسلامی را نابود

۱- مبانی استنباط حقوق اسلامی، دکتر ابوالحسن محمدی، ص ۱۸۷ چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران، بالتفصیل.

کنند. ولی خاندان عصمت و طهارت با افشاگریها و تبیین فقه ناب نبوی همچون سدی محکم در برابر آنها ایستاده‌اند لذا در سخن جامعی امام سجاد^{علیه السلام} می‌فرماید: «وَضَعُ الرَّجُلِ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى فِي الصَّلَاةِ عَمَلٌ وَلَيْسَ بِالصَّلَاةِ» کسی که دست بر سینه نماز بخواند، عمل کثیر است و عمل کثیر مبطل نماز است.^۱

امام سجاد^{علیه السلام} و هنر متعهد

آخرین حرکت فرهنگی امام^{علیه السلام} که در این مقال به آن اشاره می‌شود - تشویق از هنر متعهد است. در زمان امام سجاد^{علیه السلام} «شعر» زبان‌گویای هنر بود و خلفای فاسد، شعرای حاذق و ماهر را به دربار خود فرا می‌خواندند و با پول‌های فراوانی آنها را می‌خریدند. گاهی سروden دو بیت شعر، بهائی برابر با خرج تمام زندگی شاعر را داشت.

واز طرف مقابل، امامان^{علیهم السلام} هم اصرار در بنا دادن به شعرای متعهد داشتند و به آنها ارزش می‌دادند. در این میان امام سجاد^{علیه السلام} دو شاعر شیعی را فوق العاده مورد تکریم قرار دادند که یکی فرزدق و دیگری کمیت است.^۲

کمیت بن زیاد اسدی

این شاعر برای امام سجاد^{علیه السلام} شعر سرود و امام^{علیه السلام} مبلغ قابل توجهی برای او فرستاد، کمیت عرض کرد، پول نمی‌خواهم ولی خواهش می‌کنم یکی از پیراهن‌هایی را که با بدن مبارکتان تماس داشته است، به من هدیه کنید. امام^{علیه السلام} تعدادی از لباس‌هایشان را به کمیت بخشیدند و در حق او دعا کردند.^۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۶۴

۲- بحار، ج ۱۲۴، ص ۴۶، ارشاد، شیخ مفید، ص ۲۹۰، مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۶

۳- ملحقات احراق الحق، ج ۱۲، ص ۶۱

تأسیس حوزه علمیه

گسترده‌گی فتوحات در زمان بنی امیه، علاوه بر گسترش سرزمین، هجوم فرهنگی و اختلاط فرهنگی را نیز به همراه داشت و امام سجاد علیهم السلام برای مبارزه با این تهاجم فرهنگی، به تأسیس و بنای حوزه علمیه پرداختند که زیر بنای حوزه‌های علمیه امام باقر و امام صادق علیهم السلام شد.^۱ امام سجاد علیهم السلام ترغیب زیادی به علم داشتند و مخصوصاً طلاب جوان را بسیار مورد تکریم قرار می‌دادند.

امام باقر علیهم السلام فرمودند: پدرم وقتی به جوانانی که در طلب علم بودند می‌نگریستند آنها را به سوی خود فرامی‌خوانند و می‌فرمودند که: آفرین بر شما. اگر امروز شما اعضای کوچک خانواده هستید، فردا از برزگان آینده خواهید بود.

وقتی زمینه طلب علم فراهم شد، امام سجاد علیهم السلام به جبهه مبارزاتی خود ابعاد تازه‌ای داده و در آن زمان خفقانی اقدام به تشکیل حوزه علمیه می‌کنند و شاگردان بزرگی را به عالم اسلام و تشیع تحویل می‌دهند که از آن جمله «ابو حمزه ثمالی» می‌باشد درباره او نوشته‌اند: «کانَ مِنْ أَبْرَزِ عُلَمَاءِ عَصَرِهِ فِي الْحَدِيثِ وَالشِّفَاهِ وَالْعُلُومِ الْأُنْجَةِ». از برجسته‌ترین دانشمندان دوران خود در علوم حدیث، فقه و لغت بود.

از شاگردان دیگر این مکتب «أبان بن تغلب» است. او شاگرد ممتاز این مکتب، و از چهره‌های پر افتخار شیعه است. به حدی که امام باقر علیهم السلام به او دستور می‌دهند: ای أبان! در مسجد بنشین و فقه بگو که من دوست دارم در میان شیعیانم افرادی مثل تو باشند. «أبان بن تغلب» سی هزار حدیث در مکتب اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است.

امام صادق علیهم السلام وقتی خبر فوت «أبان» را شنیدند، فرمودند: «لَقَدْ أَوْجَعَ قَلْبِي موتُ أَبْانٍ؛ مَرْجِ أَبْانٍ مَرَا آَزَرَدَهُ كَرْدَهُ.

بنابراین بنای حوزه علمیه شیعه در زمان امام سجاد بود که تداوم آن در زمان امام باقر علیهم السلام و امام صادق علیهم السلام دیده می‌شود و در آن دوران گسترش می‌یابد.

۱- در کتاب حیات زین العابدین، نام ۱۶۴ نفر از شاگردان مکتب امام سجاد علیهم السلام آمده است

خاتمه

در پایان بحث سیره امام سجاد علیهم السلام لازم است که به نکته‌ای اشاره شود: و آن اینکه: از جمله مسائل مهم در سیره سیاسی امام سجاد علیهم السلام، نقش انگشت امام علیهم السلام است. در روایتی آمده است که بر انگشت‌تری امام سجاد علیهم السلام نوشته شده: «خَرَىٰ وَ شَقَىٰ قاتلُ الْحُسَيْنِ» بدمعنی «بدبخت و خوار شد، قاتل امام حسین علیهم السلام!» در روایت دیگری در بحار الانوار آمده است که امام سجاد علیهم السلام انگشت پدرش (امام حسین علیهم السلام) را بدبست می‌کردند.

انگشت‌های ائمۂ علیهم السلام معمولی نبودند بلکه نقشی همچون شعار را بازی می‌کردند. مثلاً حضرت علی علیهم السلام قبل از خلافت بر انگشت‌ترشان حک شده است: «الملکُ لِلّهِ» ولی پس از خلیفه شدن می‌نویسند: «الملکُ لِلّهِ الْوَاحِدِ الْعَظَمِ»، پس از صلح با شامیان، شعار انگشت‌ترشان تغییر می‌کند. و می‌توان بی‌تردید گفت که این نقش‌ها از روی حساب انجام می‌گرفته و نباید فقط به دید استحباب به آنها نگریست بلکه این نقش‌ها بار سیاسی داشتند.

و جالب اینکه همه ائمۂ علیهم السلام اصرار داشتند که انگشت‌تر پدرشان، مخصوصاً انگشت امام حسین را در دست داشته باشند.^۱

در پایان با تبرک به آخرین گفتار آن حضرت - که رهتوشه همه ما باید باشد - این گفتار را خاتمه می‌دهیم. قال ابو جعفر عن ابیه علیهم السلام «اصبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرَاً يُوْقَنَكَ اللَّهُ»^۲ امام باقر علیهم السلام می‌فرماید: وقتی مرگ، پدرم را در برگرفت مرا به سینه اش چسباند و فرمود: فرزندم بر حق صبر داشته باش اگر چه تلغی باشد که خداوند تو را مأجور خواهد کرد.

۱- معجم المقهرس بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۶۴۶

۲- کتاب مجموعه الآثار، اولین کنگره امام رضا علیهم السلام - مجموعه مقالات عربی، ص: ۳۲۷ - ۲۸۶

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۸۸، حدیث ۸

حماسه‌های امام سجاد علیه السلام در کوفه و شام

حجه الاسلام و المسلمين سید حسن میرحسینی

حکمت بیماری امام سجاد علیه السلام در کربلا

چند روز پس از ورود امام حسین علیه السلام و همراهان ایشان به سرزمین کربلا، امام زین العابدین علیه السلام که ۲۲ ساله بود، سخت بیمار گردید و بستری شد، به طوری که قادر به حرکت نبود و در تمام دوره اسارت به همان حال باقی بود. به همین خاطر بعضی سؤال می‌نمودند که چرا آن امام جوان بایستی به چنین مرض سختی مبتلا شود که ناراحتی اهل بیت افزون بر آنچه که هست گردد؟!

ولی بعدها بر بیخبران معلوم شد که کسالت و ناتوانی آن امام جوان، مانند شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام و جوانان و اصحاب و اهل بیت آن حضرت، به خیر و صلاح آن بزرگوار و دین مقدس اسلام بوده است. در واقع می‌توان گفت که بیماری سخت امام، تتمیم امر شهادت، بوده است.

سرّ باطنی اینکه چه خیر و صلاحی در بیماری آن جناب بوده است، در دست نیست و این علمی است که مخصوص حضرت احادیث جل و علا است، ولی از آنچه ظاهراً به مرور ایام معلوم گردیده، چند امر را می‌توان ذکر نمود:

اولاً: اگر آن حضرت مريض نبود، موقع استغاثه امام زمانش - حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام - بایستی حتماً به ياري آن حضرت برمي خاست، و طبیعی بود که هر کس در آن روز به ميدان جنگ می‌رفت شربت شهادت می‌نوشید، و اگر امام سجاد شهید می‌شد، مسأله امامت از میان

می‌رفت. و حال آنکه مسلم بود که بایستی امامت بعد از امام حسین علیه السلام به حضرت علی بن الحسین علیه السلام منتقل گردد، پس بایستی حتماً امام سجاد علیه السلام زنده بماند، و راهی برای زنده ماندن آن حضرت در آن وادی پر خوف و خطر جز بیماری نبوده است.

چنانچه روز یازدهم محرم، وقتی خواستند اهل بیت علیه السلام را به اسارت ببرند، چند مرتبه آن حضرت را سوار شتر نمودند، اما وقت حرکت، به واسطه بیماری بزمین افتاد، لشکریان بی رحم آماده شدند که آن حضرت را در همان حال بیماری به قتل رسانند، عمر بن سعد امیر لشکر یزید مانع شد و گفت: این جوان را بایستی زنده نزد امیر به کوفه ببرم.

به مقتضای کلام حق تعالیٰ «عَسَى أَن تَكُرُّهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» آن بیماری برای آن حضرت خیر بوده تا برای حفظ مقام امامت باقی بماند.

ثانیاً: باید امام سجاد علیه السلام، بیمار گردد تا زنده بماند و به شام برسد و در جامع اموی به آن طریقی که در کتب مقالیث ثبت شده است به منبر برود و در مقابل هزاران نفر از دشمنان اسلام که سالها بر غض و کینه امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت رسالت علیه السلام تربیت شده بودند، از جمله یزید پلید و امویان خونخوار، فضائل و مناقب آن حضرت و خاندان رسالت را به گوش همگان برساند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام با ایراد خطبه‌ای مفصل، خود و خاندان رسالت را معرفی نموده و مصائب وارد بر فرزندان رسول الله و اسارت دختران پیامبر علیه السلام را که در اثر جنایت بنی امية به وقوع پیوسته بود به گوش شامیان رساند، به طوری که بعد از بیانات آن حضرت، صدای ضجه و شیون شامیان بیخبر برخاست، حق و حقیقت و مظلومیت خاندان رسالت آشکار گردید و یزید پلید نتوانست آن را تحمل نماید، به ناچار برخاست و از مسجد خارج شد و سیاست خود را از آن روز عوض کرد، و پس از تجلیل اهل بیت در شام، دستور به تشکیل مجالس عزا داده آنان را با عزت به وطن برگرداند.^۱

در واقعه کربلا سپاهی فراوان که از طرف دستگاه خلافت اموی تجهیز شده بود، جمعیتی را که شماره آنان به صد نفر نمی‌رسید محاصره کردند و تحت فشار قراردادند تا با خلیفه وقت بیعت

۱ - گروه رستگاران، ج ۲، ص ۲۹۹

کنند و در مقابل امر وی تسلیم شوند، ولی چون این جمعیت اندک تن به بیعت ندادند و تسلیم نشدند، جنگی سخت در گرفت که مدت آن بسیار کوتاه بود و در کمتر از یک روز، همه افراد آن سپاه مختصر کشته شدند. چنان گمان می‌رفت که این حادثه تاریخی هم مانند صدها حادثه دیگر در گوشه‌ای از تاریخ ثبت شود و بر اثر مرور زمان در ردیف حوادث کهنه و مرده تاریخ قرار گیرد.

هنگام وقوع این حادثه، هر کس به کار روزانه خود سرگرم بود، کسبه مسلمان به کار و کسب خود مشغول بودند، مسجدهای مسلمانان دائر بود و نمازها به جماعت برگزار می‌شد، خطیبان اسلامی در بالای منبر سخن از حلال و حرام، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و دیگر موضوعات مذهبی می‌گفتند، تنها موضوعی که در میان نبود بحث پیرامون این حادثه به ظاهر زودگذر بود.

علل گزارش واقعه عاشورا توسط یزید

تنها دستگاه خلافت بود که به دو منظور جریان این واقعه را آن هم به اجمال و ابهام، به نواحی کشور اسلامی آن روز گزارش داد:

یکی آنکه مردم از کشته شدن سران نهضت مخالف دستگاه خلافت آگاه شوند و از پیشآمدی که برای ایشان روی داده است عبرت بگیرند تا دیگر نظائر این قیام تکرار نشود. دیگر آنکه، دستگاه خلافت، خود را در این جریان حق و بی‌گناه، و سران قیام را مردمانی ماجراجو و فتنه‌انگیز نشان دهد و هر چند حسین بن علی علیهم السلام در رأس آنان قرار گرفته باشد بر خلاف حق و زورگو معرفی کندا!

نه تنها دستگاه خلافت بنی امية و هواخواهانش، بلکه بیشتر مسلمانان آن روز جریان حادثه را به نفع کشندگان امام حسین علیهم السلام تعبیر می‌کردند و تصویر می‌شد که دیگر کسی از اهل بیت و دیگران یاری مخالفت با یزید را نخواهد داشت و دلهای جریحه‌دار از شهادت امام علیهم السلام هم پس از اندک زمانی در اثر مرور زمان التیام خواهد یافت.

در تاریخ وقوع این حادثه فقط چند نفری از اهل بیت عصمت و طهارت بودند که می‌توانستند

این واقعه را ارزیابی کنند و از آثاری که بعد از این در میان مسلمانان و در تاریخ اسلام خواهد داشت سخن بگویند و مردم را از اشتباهی که بدان گرفتارند تا اندازه‌ای بیرون آورند و همین چند نفر بودند که توانستند با سخنان خود پرده‌ای روی خیط^۱ دستگاه خلافت و اشتباه مردم بردارند و مردم را متوجه کنند که این شهیدان با دشمن چه کردند و این سرهای بریده روی نی در آینده تاریخ چه غوغایی به پاخواهند کرد، اینان بودند که به عنوان اسیر به این شهر و به آن دیار رفتند و مسیر فکری مردم را تغییر دادند و ساحت مقدس شهیدان خود را از هر گونه اندیشه‌ای جز اندیشه حق و سعادت مردم تبرئه کردند.^۲

کار خدا بود که دشمن، با زور و جبر، مبلغان توانایی را به اسیری ببرد و در شهرها بگرداند و به آنها فرصت دهد که برای مردمی که بیشتر تماشاگر این حادثه‌اند سخن بگویند و خود را به آنان معرفی کنند و همه جارسoul خدا^{علیه السلام} را به عنوان پدر یا جد خود نام ببرند، نخستین فرصتی که به دست اهل بیت آمد و توانستند داد سخن بدھند، روز دوازدهم محرم بود که آنها را وارد شهر کوفه کردند.

سخنوران اهل بیت^{علیهم السلام} هر کدام به نسبت سخن گفتند و آنگاه که مجال سخن گفتن در بازار ودم دروازه را از دست دادند و دیگر جمعیتی جز در مجلس این زیاد در اختیارشان نبود، همانجا هم به عنوان جواب دادن به سؤالهای این زیاد، پیام شهیدان را به مردم می‌رسانند.

خطبه‌ها و سخنان این گویندگان شجاع و بی نظیر در سینه‌های مردم جاگرفت و دلها را تکان داد، اشکها را جاری ساخت و مردم را متوجه اشتباه بزرگشان کرد، آنها را به ارزش این قیام متوجه ساخت مجال تحریف این حادثه را از دست دشمن گرفت و فاجعه کربلا را به همان صورتی که بود در تاریخ ثبت کرد.

۱ - بدون بصیرت به کاری دست زدن، اشتباه کردن. فرهنگ عمید: ۸۳۵/۱

۲ - بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

حمسه امام سجاد علیهم السلام در کوفه

امام چهارم علیهم السلام برای کوفیان خطبه خواند و پس از آنکه با اشاره‌ای آنها را خاموش و آرام ساخت، چنین فرمود:

«ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که شناخته است و هر کس مرا نمی‌شناسد اکنون نام و نشان خود را برای وی می‌گوییم. منم پسر آن کسی که با وی بی حرمتی کردند و آنچه داشت ربودند و مال او را به غارت بردن و زنان و فرزندان او را اسیر کردند».

راستی، اگر امام چهارم علیهم السلام در این فرصت کوتاه، سخن از چپاول و غارتگری و هرزگیهای مردم عراق به میان نمی‌آورد و جزئیات واقعه و بی حرمتی‌های دشمن را بر سر بازار علنی نمی‌ساخت، بعید نبود که قضاایا در تاریخ اسلام، طوری دیگر جلوه می‌دادند و حتی می‌گفتند و می‌نوشتند که بردن اهل بیت به کوفه و شام از نظر تجلیل و تکریم و تسلیت بوده و به هیچ وجه عنوان اسیری و دستگیری در کار نبوده است.

اما امام چهارم علیهم السلام در همان سطر اول خطبه خود، تاریخ صحیح عاشورا را گفت و در سینه‌های مردم نوشت.^۱

در آن روزی که این سخنرانی‌ها ایراد می‌شد و این خطبه‌ها به گوش مردم می‌رسید، جز خود آن گویندگان که نیک می‌دانستند چه می‌گویند و چه می‌کنند و در ارزیابی سخنان خود هیچ‌گونه اشتباهی نمی‌کردند، بقیه مردم نمی‌توانستند دریابند که این خطابه‌های اهل بیت، گاهی در بازار و دم دروازه‌ها، گاهی در مجلس عمومی و گاهی در مسجد و با مسلمانان نمازگزار، تاریخ عاشورا را چگونه خواهد ساخت و در آینده نزدیک، فهم و تشخیص مردم را تا چه حد عوض خواهد کرد و بیشتر مردم گمان می‌کردند که مردمی داغدار از فشار مصیبت سخنی می‌گویند و نالهای می‌کنند و اشکی می‌ریزند.^۲

امام چهارم علیهم السلام در مقابل مردم کوفه پس از آنکه سطربی از هرزگیهای دشمن را در تاریخ ثبت کرد چنین فرمود:

۱ - بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۳۵.

۲ - همان، ص ۱۳۷.

«منم پسر همان کسی که او را در کنار رودخانه فرات سر بریدند، بی آنکه او خونی ریخته باشد یا حقی به گردن او باشد.»
یعنی او را بی گناه کشتند.

«منم پسر آن کسی که او را به صورتی تلخ و ناگوار کشتند و پس از آنکه دیگر نیروی جنگ و مقاومت نداشت و ناتوان افتاده بود بر سر او ریختند و او را به شهادت رساندند و همین افتخار ما را بس است.»

امام چهارم علیہ السلام با این جمله مردم را ناچار ساخت که جریان شهادت امام را بیشتر بررسی کنند، زیرا تنها کشته شدن را نمی توان افتخاری به حساب آورد، آن هم افتخاری که دیگر با داشتن آن نیازی به افتخار دیگری نباشد. امام سجاد علیہ السلام می فرماید:

«ما را همین افتخار بس که خون ما را ریختند و مال ما را برندند و نسبت به ما بی احترامی و زنان و فرزندان ما را اسیر کردن.»

امام علیہ السلام می خواهد مردم را متوجه کند که این قیام برای چه بود و هبیر این قیام چه خواست و چه کرد، اگر حساب این بود که او هم می خواست خلیفه شود و جان بر سر آرزوی خلافت نهاد و مال و جانش را در این راه به باد داد، چنین کشته شدنی نه تنها مایه افتخار نیست، بلکه موجب شرمندگی است و چطور می شود امام چهارم به آن افتخار کند و بگوید که همین افتخار ما را بس است؟!

این جمله باعث تعجب مردم شد که چگونه این پیشامدها موجب چنین افتخاری است، مگر مردم کم کشته می شوند؟ مگر در مبارزه های سیاسی جانهای کمی به باد می روند؟ مگر در فتنه ها و آشوبهای اجتماعی، کم مال و زندگی و اثاث مردم به غارت می روند؟ این چه افتخاری است که مال انسان را ببرند و خانه انسان را آتش بزنند و عزیزان انسان را بکشنند، اینها مصیبت است، نه مایه افتخار.

واز طرفی دیگر، این جمله مردم را به تحقیق و کنجکاوی و بررسی بیشتری و ادار کرد تا جای این قیام و ارزش آن را در تاریخ اسلام پیدا کنند، و بنگرند که اینان چه می گفتند؟ و حرف

حسابشان چه بود؟ و چرا مانند باقی مردم و دیگر مسلمانان آرام و خاموش ننشستند؟ و چرا هیچ یک از پیشنهادهای دستگاه خلافت را نپذیرفتند؟ چه عیبی داشت که امام حسین علیه السلام بیعت می‌کرد و با کمال احترام در میان مسلمانان زندگی می‌کرد؟ و آن همه عزیزان خود را که از دست داد برای خود نگه می‌داشت؟ و جان بر سر این مخالفت و مبارزه نمی‌گذاشت؟ امام چهارم علیه السلام با جمله‌هایی که گفت گوشهای مردم را برای شنیدن آماده ساخت، و اندیشه‌ها را برانگیخت و مردم خفته را بیدار کرد. بیشتر مردم شاید می‌گفتند: خوب شد که این دسته را کشتن و زندگی مردم به وضع عادی خود باز آمد و راههای عراق که چندی بسته بود باز شد، و رفت و آمد که چندی به سختی انجام می‌گرفت به حال عادی برگشت، اما در میان افکار این مردم، امام چهارم علیه السلام یکباره فریاد می‌کند که:

«ما را کشتن و هر چه داشتیم به غارت بردن و ما را همین افتخار بس».

این تعبیر مردم را تکان می‌دهد و انگیزه‌ای برای تحقیق و کاوش بیشتری در ایشان پدید می‌آورد.

امام چهارم علیه السلام سپس فرمود:

«ای مردم شما را به خدا قسم! آیا می‌دانید که روزی به پدرم نامه‌ها نوشتید و او را فریب دادید، و عهد و پیمان خود را با او محکم ساختید و سپس خود به جنگ وی برخاستید، هلاکت باد شما را از این توشهایی که برای خود پیش فرستاد! و رسوابی باد شما را از این تدبیر ناپسندی که بر آن استوار گشти! فردای قیامت که شما را با رسول خدا روپرور کنند، چگونه با او روپر و خواهید شد؟! و با چه دیده‌ای به او خواهید نگریست؟! آنگاه که شما را مخاطب سازد و بگویید: شما که فرزندان مرا کشته‌اید و نسبت به من بی احترامی کرده‌اید از امت من نیستید.»

همین چند جمله امام علیه السلام، فکر مردم کوفه را دگرگون ساخت و چهره خندان مردم که بیشتر

به منظور تماشی اسیران بیرون آمده بودند گرفته شد، عقده گلوها را گرفت، اشک در چشمها حلقه زد، هر چه مردم می‌خواستند خود را حفظ کنند امکان پذیر نبود، بالاخره ناله مردم از گوشه و کنار جمعیت بلند شد، جمله‌های توبیخ آمیز به یکدیگر می‌گفتند. یکی به دیگران می‌گفت: چه

کار بدی کردید و خود را هلاک ساختید. دیگری می‌گفت: چه می‌شود کرد و فعلًاً چه کاری از دست ما ساخته است؟

بار دیگر امام علی^ع در میان موجی از اشک و آه مردم فرمود:

«خدا رحمت کند مردمی را که نصیحت مرا قبول کنند و سفارش مرا درباره خدا و رسول خدا و اهل بیت پیغمبر به کار بندند؛ چه، بر ما است که از رسول خدا پیروی کنیم».

با همین خطبه کوتاه، چنان انقلابی در مردم پدید آمد که فریادها بلند شد: ای فرزند رسول خدا! ما همگی سخن را می‌شنویم و فرمان تو را می‌بریم و عهد و پیمان تو را نمی‌شکنیم و از تو روی بر نمی‌تابیم و به دیگری روی نمی‌آوریم، هر چه خواهی بفرماکه برای انجام آن آماده‌ایم، با هر که می‌جنگی خواهیم جنگید، و با هر که سازگاری سازگاریم، حتی برای دستگیری یزید دست به کار می‌شویم و از مردمی که بر تو ستم روا می‌دارند بیزاریم.

از این گفته‌های مردم کوفه - که ابن طاووس نقل می‌کند - چنین بر می‌آید که هنوز مقصود امام را نفهمیده‌اند و شاید تصور می‌کنند که او هم سر جنگ دارد و پی قشون و سپاه می‌گردد! اینان هنوز نمی‌دانستند که از نظر قیام و نهضت و شهادت، کار به انجام رسیده است و دیگر نیازی به جنگ و خونریزی و شمشیر کشیدن نیست، آنچه مانده است و باید به انجام رسید همین سخنرانی‌ها و خطبه‌ها و گفتارهای است که تنها وسیله منعکس کردن جریان عاشوراست!

حماسه امام سجاد^ع در شام

الف - در مجلس ابن زیاد: امام چهارم علی^ع دیگر سخن نگفت و فرصتی برای سخن گفتن به دست نیاورد تا روزی که اهل بیت را به مجلس رسمی و عمومی ابن زیاد آوردند، آنجا هم فرصتی کوتاه به دست آمد و آن را از دست نداد و با چند جمله کوتاه در مجلس اثر گذاشت.^۲ در شام هم فرصت‌هایی به دست امام علی^ع آمد و از هر کدام در حد امکان استفاده کرد.

۲ - همان، ص ۱۴۲.

۱ - بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۳۸.

ب - در بازار شام: در بازار دمشق در پاسخ به «ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله» که جلو آمده بود و امام سجاد علیه السلام راشماتت می‌نمود مطالبی بیان داشت.^۱

فرصت دیگری در بازار شام به دست امام چهارم علیه السلام آمد و آن هنگامی بود که اهل بیت رابر در مسجد دمشق - همانجا که معمولاً اسیرها را نگاه می‌داشتند - نگاه داشته بودند، یکی از پیرمردان شام رسید و به آن حضرت دشنام داد و امام علیه السلام با بیان آیه تطهیر و آیه موذت جوابش را داد.^۲

ج - در مجلس یزید: فرصت دیگری که به دست امام چهارم علیه السلام افتاد، در مجلس رسمی یزید بود. هنگامی که برای اولین بار اسیران اهل بیت رابر او وارد کردند، امام چهارم علیه السلام که از کوفه تا آنجا زیر زنجیر بود گفت:

«یزید! تو را به خدا قسم چه گمان می‌بری، اگر پیغمبر خدا ما را به این حال بنگرد؟!»
این جمله بسیار مؤثر و قابل توجه بود، در اثر همین جمله، یزید دستور داد که زنجیر را از امام چهارم علیه السلام برداشته و در اثر همین جمله هر که آنجا بود منقلب شد و گریست. از اینها مهمتر تعبیر امام علیه السلام بود که یزید را به نام او خطاب کرد و بر حسب آنچه معمول بود او را امیر المؤمنین نخواهد.

آری، این سند ارزنده را هم در تاریخ اسلام ثبت کردن که ما اهل بیت پیغمبر، حتی زیر زنجیر و در موقع اسیری هم به یزید، امیر المؤمنین نمی‌گوئیم و او را به جانشینی رسول خدا و خلافت پیغمبر نمی‌شناسیم؛ این شما و این تاریخ اسلام، از اسیران اهل بیت یک نفر نبود که یزید را جز به نام او بخواند.^۳

د - در مسجد جامع شام: بهترین فرصتی که در شام به دست امام چهارم علیه السلام آمد، روزی بود که در مسجد جامع، خطیب رسمي خلیفه، بالای منبر رفت و در بدگویی علی بن ابیطالب و فرزندان او علیهم السلام و خوبی و شایستگی معاویه و فرزندان اوی داد سخن داد، این صحنه هم مانند

۱ - همان، ص ۱۴۴.

۲ - همان، ص ۱۴۳.

۳ - همان، ص ۱۴۵.

بسیاری از صحنه‌های تاریخی که علیه حق و اهل حقیقت بود به وجود آمد و به وجود آورندگان آن هم نمی‌فهمیدند که حق می‌تواند از هر پیشامدی به نفع خود استفاده کند و از همان نقشه‌هایی که برای از میان بردن حق طرح می‌شود بربات و پایداری خود بیفزاید.

سخن گفتن امام چهارم علیه السلام در این شهرها بخصوص لزوم بیشتری داشت؛ چه، شهر دمشق از همان روزی که به دست مسلمانان گشوده شد تا روزی که اسیران اهل بیت وارد شدند، یعنی در مدت تقریباً چهل و شش سال پیوسته زیر نفوذ بنی امية بود و حکومت آنجا به دست امویان که در جاهلیت و اسلام، دشمنان دیرین اهل بیت بودند اداره می‌شد.

بالاخره امام چهارم علیه السلام در زمانی مناسب وارد این شهر شد و فرصتی به دست آورد تا مردم آن سخن بگوید و پرده از روی حقایقی که در مدت چهل و شش سال از مردم آن مرز و بوم نهفته مانده بود بردارد، این مجال سخنرانی هر چند به آسانی به دست امام علیه السلام نیفتاد و مشکلات و ناراحتی‌های فراوان به همراه داشت، اما بسیار مغتنم بود و چه بهتر که با اصرار خود خلیفه، فرزند امیر المؤمنین و امام حسین علیهم السلام به دمشق آید و روی منبری که برای بد گفتن به پدران بزرگوارش گذاشته شده برآید و به حساب تبلیغات چهل و شش ساله بنی امية برسد و مردمی که سالها در گمراهی و دوری از حق به سر برده‌اند را با یک سخنرانی چنان روشن کند که همانجا مخالفان اهل بیت موافق شوند و مردم شام با نامهای مقدسی آشنا شوند که کمتر آنها را شنیده‌اند!

خطبہ امام سجاد علیہ السلام در مسجد جامع شام

حجۃ الاسلام والمسلمین حسین واعظی اراکی

قبل از آنکه به متن و ترجمه و شرح و تحلیل خطبه بپردازم، توجه به چند نکته را لازم می‌دانم.

۱- این خطبہ دارای معانی و مفاهیم بسیار والا و ارزشمندی است که در نوع خود کم‌نظیر یا بی‌نظیر است و به گونه‌ای است که از طرفی اصالت و حقانیت مقام رهبری اهل بیت علیہما السلام را اثبات می‌کند و از طرف دیگر، رهبری غاصبانه و ظالمانه فرزند معاویه را جلوه‌گر می‌سازد و مانند طوفانی زندگی ننگین دودمان اموی را در هم می‌پیچد.

این خطبہ، از جمله خطبہ‌هایی است که علاوه بر اینکه شامل جمیع مسائلی است که او را در بعد خطابی و بلاغت ممتاز می‌سازد، بیانگر عظمت و جلالت علمی و شجاعت و اعتماد به نفس آن امام بزرگوار است.

۲- این خطبہ در مقر حکومت دودمان اموی در مسجد جامع شام و با حضور زاده جنایتکار معاویه و انبوه طرفدارانش در سال ۶۱ هجری، پس از واقعه اندوهبار کربلا در سفر اسارت اهل بیت پیامبر علیہما السلام ایراد شده است.

۳- این خطبہ را عالمان و محدثانی فرهیخته و مورخانی نامدار در آثار ارزشمند خود آورده‌اند مانند: علامه مجلسی^۱، سید نعمت‌الله جزایری^۲، شیخ بهائی^۳، ابن نما^۴، سید بن

۱- بحار ج ۱۰، ص ۲۲۶ چاپ قدیم

۲- انوار نعمانی، ص ۳۴

۳- مثیرالاحزان، ص ۱۴۸

۴- کامل، ص ۲۹۹

طاووس^۱، شیخ عباس حائری^۲، سپهر^۳، خوارزمی^۴، محدث قمی^۵، ابن جوزی^۶ و سایر بزرگان^۷.

۴- اهمیت این خطبه آنگاه روشن می‌شود که بدانیم امام آن را زمانی ایراد کرده که از یک طرف، خاطره جانسوز و حادثه اسفبار کربلا و شهادت پدر بزرگوارش و جوانان بنی هاشم و اصحاب و انصار و آن صحنه‌های رقت‌بار، سخت او را رنجور کرده بود و از طرف دیگر، خود و دهها زن و کودک از دودمان رسالت، چهل منزل در اسارت و محاصره دشمن سفاک و غذار قرار داشته‌اند. چه رنج‌ها به آنها رسید و چه شماتتها و بی‌ادبی‌ها که در اثر تبلیغات سوء دشمن و مردم جاهل و بی‌خبر به آنها روا داشتند هر کدام از اینها به تنها‌ی کافی است تا یک فرد قوی و نیرومند را در هم بشکند و قدرت تفکر و سخن گفتن را ازاو سلب کند. افراد عادی هرگز قادر نخواهند بود که با این شرایط خطابه‌ای این چنین کوبنده با مفاهیم بلند و مطالبی فراوان ایراد کنند که شرایط زندگی دشمن را دگرگون سازد و نقشه‌های شوم آنها را بر باد دهد و طشت رسوایی عوام فریبان و جنایتکاران را از بام بیندازد.

۵- آخرین نکته اینکه در آثار مورخین دو خطبه مشابه از امام سجاد در شام با تفاوت‌های کمی در عبارات موجود است. یکی مختصر و یکی طولانی. گرچه بعضی گفته‌اند که خطبه دنبال کلمات یزید در مجلس ایراد شده است، ولی مشهور مورخین، ایراد این خطبه را در مسجد جامع شام دانسته‌اند. بنابراین احتمال دارد که خطبه مختصر در مجلس یزید باشد و یا اینکه مورخین در نقل خطبه به مختصراً از آن بسنده کرده باشند. به هر حال این خطبه معروف و پر محتوا طبق نقل بزرگان قطعاً در مسجد جامع شام ایراد شده است.

۱- لهرف، ص ۹۳

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۱

۳- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴

۴- ذکر الطحاوس، ج ۱، ص ۱۴۹

۵- نفس المهموم، ص ۲۸۵

۶- مقاتل الطالبين، ص ۱۲۱

۷- این خطبه در این آثار نیز آمده است. ۱- الفتح، ج ۳، ص ۱۵۴. ۲- معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۶۵. ۳- مقاتل الطالبين، ص ۱۲۱ و در این کتاب می‌نویسد یزید به علی بن الحسین گفت به منبر برود و از کارهای پدرش عذرخواهی کند.

اکنون ماجرای خطبه

در سال ۶۱ هجری بعد از آنکه جنایتکار شام و کارگزاران سفاکش از بیعت حسین بن علی علیهم السلام مأیوس شدند، واو و همراهانش را در سرزمین کربلا محاصره نموده و همه آنها را قتل عام کردند و اهل بیت او را به اسارت برداشتند. گرچه یزید و مزدورانش مانند نیاکانش سعی کردند با تبلیغات گسترده این حقیقت را کوچک جلوه داده و دودمان رسالت را به عنوان یاغی بر حکومت و خارجی قلمداد کنند، اما با مواجهه مردم در طول سفر با دودمان رسالت و ایراد خطبه‌هایی در کوفه و شام، رفته رفته مردم بیدار شدند و پی به عمق جنایت و ثلمه‌ای که در اسلام اتفاق افتاده بود، برداشتند.

علامه مجلسی در بحار ذیل وقایع بعد از شهادت می‌نویسد:^۱

پس از آنکه یزید در محراب نشست و اسرای آل رسول در مسجد حاضر شدند، برای تبرئه از جنایتی که مرتکب شده و عوام فریبی، امر کرد خطبی به منبر برود و از آل ابی سفیان و یزید مدیحه سرایی کند و علی بن ابیطالب و حسین بن علی علیهم السلام را مورد نکوهش و ملامت قرار دهد.

خطب این دستور شیطانی را اطاعت کرد و بالای منبر رفت و علیه هادیان راستین، به هتاکی و پرده دری پرداخت و به آنچه خود و امیرش لایق بود زبان گشود، در چنین وضعی امام علیهم السلام سکوت را شکست و با خشم فریاد زد:

«وَيَلَّكَ أَيُّهَا الْخاطِبُ اشْرَىتِ رِضًا الْمَخْلوقِ بِسَخْطِ الْخَالِقِ فَتَبَرَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ» وای بر تو ای خطب هتاک! تو خشنودی مخلوق را به خشم خداوند فروختی و جایگاه خود را آتش دوزخ

قرار دادی!

با این فریاد کوبنده، نفس در سینه خطب مزدور حبس شد و فضای مسجد را سکوت پر معنایی فراگرفت و مردم متوجه امام علیهم السلام شدند، سپس فرمود:

۱- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۶ چاپ تبریز

«یا يَزِيدُ ائْذَن لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِه الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِهِ كَلْمَاتٍ، لَّهُ فِيهِنَّ رَضًا وَ لِهُؤُلَاءِ الْجُسَاءِ فِيهَا أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ» ای یزید رخصت ده تا براین چوبها بالا روم و سخنانی بگوییم که خشنودی خداوند را در پی داشته باشد و موجب ثواب و اجر حاضران گردد.

به این جملات دقت شود:

۱- «هذه الأعواد» امام منبر نفرمود. فرمود این چوبها چون منبر جای هدایت‌گران دلسوز جامعه است نه سفاکان گمراه.

۲- با این کلمات فهماند که این مجلس برای گوینده و شنوندگان مجلس گناه و معصیت است. به هر حال یزید از رخصت امتناع کرد، ولی حاضران سکوت مجلس را شکسته و از هر طرف از یزید خواستند که خواسته امام را اجابت کند او گفت:

«إِنْ صَعِدَ الْمِنْبَرَ هَذَا لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضْيَحَتِي وَ فَضْيَحَةِ آلِ أَبِي سُفِيَّانَ» اگر او به منبر رود پایین نمی آید تا اینکه مرا و آل ابی سفیان را رسوا کند.

معاویه بن یزید (معاویه دوم) در جمع بود، گفت پدر اجازه بده، صدایش به جایی نمی‌رسد. گفت: فرزندما شما اینان را نمی‌شناسی، این‌ها عالم فصاحت را از پدرانشان به ارث برده‌اند. می‌ترسم از خطابه‌اش فتنه‌ای به وجود آید که وبالش گریبان‌گیر ما شود. حاضران مجددًا تقاضا را تکرار کردند یزید لرزه بر اندامش افتاد و گفت:

«إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ قَدْ زَقَّوْا الْعِلْمَ زَقًا»^۱ این جوان از خاندان محمد ﷺ است که علم را از سرچشمme، نوشیده‌اند.^۱

عاقبت، دیکتاتور شام تسلیم شد و به امام علیاً رخصت داد. امام علیاً بر منبر قرار گرفت و حق در جای خویش مستقر شد.

*- زَقَ الطَّائِرُ فَرَخَةٌ: پرندۀ، جوجه را به منقار غذا داد

۱- بلاغة الإمام على بن الحسين، ص ۱۰۷ - زندگانی امام سجاد، عماد زاده، ص ۳۹۸

و اینک متن خطبه^۱

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَدْعُو لَأَوْلَىٰ لَأَوْلَىٰ وَالآخِرُ الَّذِي لَا يَمْؤُلَّ لِآخِرَيْهِ وَالباقِي
بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ، قَدْرُ الْلَّيَالِيِّ وَالْأَيَّامِ وَقَسْمٌ فِيمَا بَيْنَهُمُ الْأَفْسَامُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ الْمُلِكُ الْعَالَمُ» سراغاز
خطبه آن چنان آمیخته با عرفان و پرمحتوایود که در دل ها دگرگونی خاصی پدید آورد و همه را
منقلب ساخت و دیدگان را پر از اشک کرد، زیرا این ستایش از عمق جان انسانی عاشق و دلداده
به خداوند سرچشمہ گرفته بود.

آنگاه ادامه داد: «أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًاٰ وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخَةَ
وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحْبَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» ای مردم خداوند به ما شش چیز عنایت فرموده
و به خاطر هفت چیز ما را بر دیگران فضیلت و برتری داده است.

آنچه خدا به ما عطا فرموده - علم و دانش، حلم و بردباری، سماحت و جوانمردی، شیرینی
بیان و فصاحت، شجاعت و پایمردی و محبت و مودت در دل های اهل ایمان است.

آنچه امام^{علیه السلام} ذکر فرموده اند عنایتی است از طرف خداوند به عده خاصی که هدایت بشر به
آنها و اگذار شده است و آنان را الگو برای بشریت قرار داده است و کمال آدمی بسته به پیروی از
آن هاست. چنانکه در قرآن کریم به این مطلب اشارت رفته:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمَرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»^۲
علهای برگزیدگان خداوند هستند برای هدایت انسانها نسل بعد نسل که دودمان بزرگ نبوی از آنانند
بلکه سر سلسله آنها. و این مقام هر کس را نشاید

ای مگس عرصه سیمیرغ نه جولانگه توست عرض خود می بری و زحمت ما می جوینی
دودمان شریف نبوی کجا و دودمان اموی کجا!

سپس فرمود:

۱- به نقل از مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰- ناسخ جدید، ج ۲، ص ۱۲۸. و باز در ناسخ، جلد حالات امام سجاد^{علیه السلام}، چاپ اسلامی،
ص ۲۱۹ از مناقب و او از اوزاعی نقل کرده با تفاوت های در عبارات. مناسب است برای اطلاعات بیشتر از نقل های مختلف به همین
جلد ناسخ مراجعه شود.

وَفُضِّلَنَا يَأْنَ مِنَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ مُحَمَّدًا وَمِنَ الصَّدِيقِ وَمِنَ الطَّيَّارِ، وَمِنَ أَسْدَ اللَّهِ، وَأَسْدُ رَسُولِهِ، وَمِنَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَفَاطِمَةِ الْبَتُولِ وَمِنَ سَبْطِهِ الْأَمَّةِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ^{۱۵} ای مردم، خدا ما را برتری داد به اینکه، نبی مختار محمد ﷺ از خاندان ماست، و صدیق اعظم علی طیار و جعفر طیار و حمزه شیر خدا و رسول خدا و سیده زنان عالم فاطمه بتول و دو سبط این امت حسن و حسین سید چوانان اهل پیشت، همگی ازما هستند.

شگفتان مسجدیان سراپا گوش شده‌اند تا بدانند این جوان اسیر و در بند با این همه فضیلت کیست و از کجا آمده است و با این شخصیت‌های سرشناس بشریت و اسلام چه نسبتی دارد.
حس کنگکاوی همه تحریک شده است تا او را بهتر بشناسند که ادامه داد:

«مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأَتْهُ بِخَسْبِي وَنَسْبِي،

أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي،

أَنَا ابْنُ زَمَّةِ وَصَفَا،

أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ،

أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَّنْ أَتَئْزَرَ وَارْتَدَى،

أَنَا أَبْنُ خَيْرٍ مَّنْ أَنْتَ عَلَى وَاحِدَةٍ،

أَنَا أَبْنَاءُ خَيْرٍ مِّنْ طَافَ وَسَعَى،

أَنَا أَبْنَاءُ خَيْرٍ مِّنْ حَجَّ وَلَبَّيْ،

أَنَا أَيْنُ مَنْ حُمِّلَ عَلَيِ الْبَرَاقِ

أنا أين من أسرى يه من المسجد الحرام

أَنَا أَبْشِرُكُمْ بِهِ حَبْلًا إِلَيْهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهِيِّ،

أنا أنت من ذئب فتدارل فكان قات قه سن أو أدنى

أنا أعيش في حيٍ يملاه كثرة الشعارات

• • • • •

اگر مارکیٹ میں بھائی این بھائی را اور مارکیٹ راستہ بھائی این بھائی راستہ بھائی سے۔

أَنَا أَبْنَى مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى ﷺ

ای مردم، منم فرزند زمز وصفا. منم فرزند آن کسی که حجرالاسود را روی عباخود حمل کرد.^۱ منم فرزند بهترین بخشندگان و سخاوتمندان. منم فرزند بهترین کسی که لباس احرام به تن پوشید و طواف نمود و حج گذاشت و تلبیه گفت. منم فرزند کسی که بر براق^۲ نشست و شبانه از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برده شد و به معراج رفت. منم فرزند کسی که جبرئیل او را تا سدرة المنتهی^۳ رسانید.

منم فرزند آن کسی که در تقرب به حضرت حق به مقام «قاب قوسین او أدنی»^۴ نائل گشت و فرشتگان آسمان بدو اقتدا کردند و خدای جلیل به او وحی فرستاد؛ منم فرزند محمد مصطفی(!) عجبًا به ما گفتند اینها خارجی هستند. در حالی که بزرگترین فضایل بشری در آنها جمع است. براستی این جوان دربند و همراهانش از دودمان رسول خدایند؟

امام در ادامه فرمود:

«أَنَا أَبْنَى عَلَى الْمُرَّاضِي،

أَنَا أَبْنَى مَنْ ضَرَبَ حَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،

أنا ابن من ضربَ بینَ يَدَیِ رَسُولِ اللهِ سَيِّدِنَا وَ طَعَنَ بِرُمَحِينِ وَ هاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ صَلَّى إِلَى الْقِيلَتَيْنِ وَ قاتَلَ بِيَدِهِ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكُفِرْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنِ». منم فرزند علی مرتضی علیه السلام که بقدرتی با کفار جنگید و بر آنها شمشیر زد تا اینکه گفتند: لا إله إلا الله. منم پسر آن کس که در رکاب

۱- مورخین آوردند که قبل از بعثت نبی اکرم ﷺ کعبه به واسطه سبل خراب شد بقابل مکه جمع شدند و کعبه را تجدید بنا کردند هنگامی که خواستند حجرالاسود را نصب کنند بین آنها اختلاف شد که چه کسی آن را نصب کند و به این شروات نائل گردد نزدیک بود جنگی پیش آید که عاقبت توافق کردند اول کسی که وارد مسجد شد او قضاوت کند ناگهان رسول الله وارد شد گفتند این

آمد و قبی جریان را به عرض رساندند رسول الله عباخود را پهن کرد و حجر را در او گذارند و تازیک بیت بردن هنگام نصب خود پیامبر سنگ را برداشت و در جای خود نصب کرد و این عظمت نصب رسول الله شد و نزاع خاتمه یافت.(ملخص از تاریخ یعقوبی، ج ۱ و تاریخ مکه ارزقی، ج ۱، ص ۱۰۳). ۲- البراق دایه نحو البغل (مجموع البحرین)

۳- هـ، مقام فی میمین العرش یعنی، الی علوم الناس كما جاء به فی النصوص عن العترة الطاهرة و بعدہ یحيط علمه بنانه القدس و قبل ینتهي الی علم الملائكة (بلاغة الامام علی بن الحسین صفحه ۱۰۸).

۴- اشاره به آیه ۹ سوره نجم

هجرت^۱ و دو بیعت نمود^۲ و به دوقبله نماز خواند.^۳ و در جنگ بدر و حنین شمشیر زد و قتال نمود و در روزگاری که هیولای کفردان مه را گرفته بود، او حتی یک لحظه خویش را به کفر و الحاد نیالود. «أَنَا أَبْنَاءُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثُ التَّبَيِّنَ وَ قَامِعُ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورُ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَ تَاجُ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبَرُ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلُ الْقَائِمِينَ مِنْ «آلٍ يَس» وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ». منم فرزند صالح مؤمنین و وارث تبیین و درهم شکننده ملحدین و فرزند فرمانده مسلمین و نور هدایت مجاهدین وزینت عابدین و افسر و تاج گریه کنندگان از خوف خدا و شکیباترین صابران و بهترین نمازگزاران از آل یس و رسول رب العالمین.

آنگاه پس از بیان شمهای از فضایل مولای متقیان تصمیم گرفت در اعماق جان مردم نفوذ کند و بذر دشمنی با آل ابوسفیان رادر دل آن‌ها بپاشد و اساس تبلیغات گستردگی و چندین ساله دودمان اموی را علیه دومین شخصیت جهان بشریت منهدم سازد؛ آنهم در مقر دشمن! ولذا ادامه می‌دهد:

«أَنَا أَبْنَاءُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبَرِائِيلَ، الْمُتَصْوِرِ بِمِيكَائِيلَ،

أنا ابنُ المُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ النَّاكِيْنَ وَ القَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ، وَ الْمَجَاهِدِ أَعْدَائِهِ النَّاصِبِينَ، وَ أَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَ أَوْلَ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَقْدَمَ السَّاقِيْنَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِيْنَ وَ مُبِيرِ الْمُشَرِّكِينَ وَ سَهِمَ مِنْ مَرَامِ اللَّهِ عَلَى الْمُسَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ وَ يُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِ اللَّهِ، سَمْحٌ سَخِيٌّ بِهُلُولٌ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مَرْضِيٌّ مِقْدَامٌ هَمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ قَوَّامٌ شُجَاعٌ قُمَّاقٌ قَاطِعٌ الأَصْلَابِ وَ مُفَرَّقُ الْأَحْزَابِ». منم فرزند آنکه خداوند اورا به جبرئیل موید فرمود و به میکائیل نصرت بخشید منم فرزند حامی و مدافع حرمت و شیون مسلمین. منم فرزند قاتل ناکشین^۴ و قاسطین^۵ و مارقین^۶ و فرزند آن کس که با ناصیبین و عداوت پیشگان جهاد نمود و در رتبه و

۱- شعب ابی طالب و مدینه در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۸۱ در ذیل روایتی از تفسیر برہان از مالک بن انس و ابی ایوب عباس نقل کرده مراد از دو هجرت با جعفر از مکه به جشه و هجرت دوم از مکه به مدینه است.

۲- بیعت رضوان و عقبه

۳- بیت المقدس و کعبه

۴- بیعت شکنان (طلحه و زبیر و عابشه در جنگ جمل)

۵- ارش معاویه در جنگ صفين

مقام بر قریش افتخار جست و نخستین کسی بود که دعوت رسول خدا را جابت نمود.^۷ منم پسر کسی که زبان گویای حکمت پروردگار جهان، یاور دین حق، ولی و نگهبان امر خدا و صندوق علم غیب الهی بود و ساحت نورانی او به صفات جوانمردی و سخاوت، خیر و صلاح و پاکیزگی و وارستگی مزین بود. وی ابظحی و مکی، فداکار و بزرگوار، شکیبای سیار، روزه‌دار، پاکباخته‌ای در حال قیام به نماز شب، قاطع اصلاح ریشه‌های کفر و رشتی و در هم کوینده احزاب باطل در میدان جنگ بود.

«أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَأَبْتَهُمْ جَهَنَّمًا وَأَجْرَاهُمْ لِسَانًا وَأَمْضَاهُمْ عَزِيزَةً وَأَشَدُهُمْ شَكِيمَةً أَسَدُ بَاسِلٍ وَغَيْثٌ هَاطِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحَرُوبِ إِذَا إِزْدَكَفَتِ الْأَسِنَةُ وَقَرَبَتِ الْأَعِنَّةُ طَعْنَ الرَّحْيِ وَيَدْرُو هُمْ ذَرَوَ الرِّيحَ الْهَشِيمِ لَيْثُ الْحِجَازِ وَكَبْشُ الْعِرَاقِ مَكَّى مَدَنِي أَبْطَحَى تَهَامِي خَيْفَى عَقَبِي بَدَرِي أَحْدِي شَجَرِي مَهَاجِرِي مِنَ الْعَرَبِ سَيَدُهَا وَمِنَ الْعَجْمِ لَيْثُهَا وَارَثُ الْمَشْعَرِينَ وَأَبُو السَّبِطَيْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ مَظَهَرُ الْعَجَابِ وَمُفَرَّقُ الْكَتَابِ وَالشَّهَابُ الشَّاقِبُ وَالنَّوْرُ الْغَالِبُ أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبُ مَطْلُوبُ كُلُّ طَالِبٍ ذَاكَ جَدِّي عَلَئِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلِيٌّ» منم فرزند کسی که پردل ترین و با استقامت ترین افراد در جبهه‌های جنگ بود. زبان گویا و تصمیم واراده جدی و سخت و محکم داشت. در برابر ظلم و تجاوز سر تعظیم فروند نمی‌آورد و مانند شیر شجاع و رگبار باران، در میدان جنگ دشمن را هلاک و نابود می‌کرد. هرگاه نیزه‌ها و شمشیرها به او نزدیک می‌شد، مانند آسیاب آنها را خرد می‌کرد و مثل طوفانی که در نیزار بپیچد نیزه و شمشیرهای دشمن را در هم می‌ریخت. وی شیر شجاع حجاز و قهرمان عراق است. مکی است، مدنی است، ابظحی است. او تهامی، خیفی و عقبی و بدرا و احدی، شجری و مهاجری و سالار عجم و عرب بود. او وارث مشعرین، پدر سبطین حسن و حسین، مظہر عجائی و معجزات، متفرق کننده سپاه دشمن، شهاب ثاقب، نور درخشان چیره گر، اسد الله غالب، و

۶- مارقین (خوارج نهران)، رسول الله از هر سه اینها علی بن ابی طالب علیه السلام را خبر داده بود. (ابن ابی الحدید ذیل خطبه شقشیه گفته است: زین از دلائل نبوت است که اخبار به غیب کرده است).

۷- اشاره به بیعت یوم الدار است

چیره گر، اسد الله غالب، والگوی مطلوب و هدف هر طالب و انسان پاک سرشت بود.

آری، ای مردم این شخصیت بی نظیر با این فضائل، جد من علی بن ابیطالب است.

از نگاهها پیداست که مطالب در مردم اثر گذاشته است. به خود می‌گویند براستی چرا دودمان پیامبر را کنار زند و رهبری به دست فرومایگان و ناھلان افتاد؟! کاملاً این مطالب مردم را وادار به مقایسه کرده و در آن‌ها آمادگی خاصی به وجود آورده است.

امام تیر خلاص را می‌زند

باید احساسات آن‌ها را تحریک کرد و تیر خلاص را زد و مردم را از عمق فاجعه آگاه کرد و پرده‌های جهل را که در اثر تبلیغات به وجود آمده کنار زد لذا فرمود:

«أَنَا ابْنُ خَدِيْجَةَ الْكَبِيرَى،

أَنَا ابْنُ بَضْعَةِ الرَّسُولِ، فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ، سَيِّدَةِ النِّسَاءِ» من فرزند خدیجه کبراًیم. من فرزند جگرگوشه رسول خدا فاطمه زهرا سالار زنان عالم هستم.

«أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا،

أَنَا ابْنُ مَجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا،

أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قُضِيَ،

أَنَا ابْنُ طَرْبِيعِ كَربَلَا،

أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ،

أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ،

أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنُّ فِي الْأَرْضِ وَالْطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ،

أَنَا ابْنُ مَنْ رَأَسَهُ عَلَى السُّنَّانِ يَهْدِي،

أَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمَهُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ يُسْبِي». من پسرکسی هستم که به ظلم و بیدادگری او را کشتنند. من پسرکسی هستم که سرش را از قفا بریدند، من پسرکسی هستم که آبش ندادند تا جان داد. من پسرکسی هستم که بدنش در کربلا افتاد و عمامه و ردایش را ریودند. من پسرکسی هستم که

فرشتگان بر او گریستند. من پسرکسی هستم که پریان در زمین و مرغان در هوا بر اونو حه کردند. من پسرکسی هستم که سرش را بر نیزه کرده و در شهرها گرداندند. من پسرکسی هستم که خاندانش را از عراق تا شام به اسارت بردند.

صدای ضجه و ناله در مسجد طنین افکند. بغض‌ها گلوها را می‌فسشد، ماموران یزید بهت‌زده به مردم می‌نگرنند، که امام علیه السلام فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاللَّهُ الْحَمْدُ لِإِنَّهُ أَهْلُ الْبَيْتِ بِبَلَاءٍ حَسَنٍ حَيْثُ جَعَلَ رَأْيَةَ الْهُدَى وَالْقَدْلِ وَالثَّقْنِ فِينَا وَجَعَلَ رَأْيَةَ الْضَّلَالَةِ وَالرَّذْدِ فِي غَيْرِنَا^۱» ای مردم، حمد و ستایش از آن خدای بزرگ است که ما را خوب امتحان کرد. زیرا مشعل فروزان هدایت و رهبری جامعه و چراغ پر فروغ عدل و تقو و امامت راستین خلق را در دودمان ما قرار داد و دیگران (یزید و نیا کانش) پرچمدار گمراهمی و فرومایگی و زشتی‌ها و پلیدی‌ها شدند. یعنی در این راه هر چه انسان بییند نیکوست چون راه خداست.

یکی درد و یکی درمان پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد^۲

در این لحظاتی که امام سخن می‌گفت آفتاب حقیقت تابیده بود و مردم عمق تاریکی جان خود و جامعه خویش و بیدادگری بنی‌امیه را دریافتہ بودند. شور و هیجان عجیبی به وجود آمد. کسی نمی‌توانست جلوی اشک چشم خود را بگیرد. خشم‌ها فریاد شد و فریادها بلند و می‌رفت که به قیام مبدل شود. یزید که سخت تعادلش را از دست داده بود به موذن گفت اذان بگو. هدفش این بود که به نام دین و ظاهر به توحید ندای راستین توحید را که از حنجره پاک زین‌العابدین اوج می‌گرفت خاموش سازد.

موذن گفت «الله اکبر» و خطابه امام را قطع کرد. امام که هدف نابخردانه یزید را می‌دانست.

برای اینکه نقشه شوم اوران نقش بر آب کند فرمود: «كَبِيرًا لا يُقْاسُ ولا يُدْرَكُ بِالْحَوَابِ لَا شَيْءٌ

أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ». بزرگ است خدا با چیزی نمی‌شود اور ا مقایسه کرد. با حواس ظاهری قابل درک نیست

و همه چیز در مقابل عظمت او ناچیز و کوچک است.

غوغای درون مسجد

مودن گفت: «أَشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». امام عليه السلام فرمود: «شَهَدَ بِهَا شَعْرٍ وَبَشَرٍ وَلَحْمٍ وَدَمٍ وَمُنْخَى وَعَظَمٍ». به وحدانیت خداوند شهادت می‌دهد موی و پوست و گوشت و خون و مغز و استخوان من.

مؤذن گفت: «أَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». امام عمامه از سر برگرفت و به مؤذن فرمود: تو را به این محمد صلوات اللہ علیہ و سلّم ساعتی خاموش باش!

امام خلیفه غاصب را در جمع محاکمه می‌کند

امام سپس از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود: ای یزید، این محمد صلوات اللہ علیہ و سلّم که نام او با عظمت برده می‌شود جد تواست یا جد من؟ اگر بگویی جد تواست، همه می‌دانند تو دروغ گفته‌ای و اگر جد من است، چرا پدرم را مظلومانه کشته‌ی؟ اموالش را به غارت برده و اهل بیتش را اسیر کردی.

این کلمات را گفت و دست برد و گریبان را چاک زد و سخت‌گریست و فرمود: قسم به خدا، اگر در دنیاکسی باشد که جدش رسول خدا باشد آن شخص منم! باز رو به مردم کرد و فرمود: مردم! چرا یزید پدرم را کشت؟ چرا ما را مانند بیگانگان از اسلام اسیر کرد؟ و ادامه داد: یزید! با این همه جنایات باز تو می‌گویی: «أَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و مقابل قبله می‌ایستی، در حالی که در روز بازپسین جدم و پدرم دشمن تو هستند.

یزید به مؤذن فریاد زد بگو «قد قامت الصلوة». در این هنگام بین مردم همهمه و زمزمه سختی افتاد. بعضی نماز خوانند و بعضی نماز نخوانده متفرق شدند و یزید به دارالخلافه رفت.^۲ براستی این خطابه آتشین و مستدل و شورانگیز از آن کسی است که تمام عزیزانش مانند گل در جلوی چشمانش پرپر شده‌اند!

^۲- نفس المهرم، ص ۲۴۳

۱- نفس المهرم، ص ۲۸۶

این خطابه از آن کسی است که اموالشان را غارت نموده و چهل منزل آن‌ها را به اسارت برده‌اند و مردم جاهل آن‌ها را تحریر کرده و آن همه زخم زبان زده‌اند!؟
این خطابه از آن کسی است که در بند جناحتکاری است که خود و دودمانش از شجره خبیثه هستند و جز دنائیت و ستم و پستی از آن‌ها انتظار نمی‌رود!؟

اما می‌دانید این خطابه چه کرد؟!

ارکان حکومت شیطانی امویان را متزلزل ساخت. پیام مظلومیت کربلاستان را به همه رساند، مردم جاهل را از خواب گران بیدار کرد، اساس تبلیغات چندین ساله دودمان ابی سفیان علیه دودمان رسالت را از بیخ و بن بر کند. دل‌های مردم را متوجه دودمان پیامبر و مظلومیت آن‌ها کرد، قیام‌ها علیه بیدادگران از هر طرف شروع شد و خواب خوش را بر چشم جناحتکاران حرام کرد.

دروド خدا بر امام مجاهدین و شب زنده‌داران زین‌العابدین علیه السلام.

مروزی بر خطبه حضرت زینب عليها السلام

حجۃ الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی

در کوفه، کاروان عزا چون گذار کرد
دور سنتیزهای نهان، آشکار کرد
در پرده، سر حق چو ندیدند کوفیان
بی پرده، جلوه حجت پروردگار کرد^۱
قبل از آنکه به متن، ترجمه و شرح و تحلیل خطابه حضرت زینب کبرا عليها السلام در «کوفه»
پیردازیم، توجه به چند نکته لازم است.

۱- این خطبه را عالمان و محدثانی چون: «ابن طیفور» متوفای ۳۸۰ھ «احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی» متوفای ۴۶۰ھ «سید بن طاووس» متوفای ۴۶۴ھ و مورخان و محدثان دیگری در آثار خود آورده‌اند.

۲- جناب ابن طیفور راوی خطبه را «خَدِيْم أَسْدِي»^۲ طبرسی «خذیم بن شریک اسدی»^۳ و سید بن طاووس^۴ و مجلسی «بشير بن خزیم اسدی»^۵ دانسته‌اند که با توجه به تفاوت اندک موجود، نسخه «بشير بن خَزِيْم أَسْدِي» صحیح‌تر به نظر می‌رسد. «شیخ طوسی»^۶ و «سید محسن امین» هم، در باره او می‌نویسند: «كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ السَّجَادِ عليه السلام».^۷

۳- با توجه به اینکه حضرت زینب عليها السلام دختر علی عليه السلام و فاطمه زهرا عليها السلام در پنجم جمادی الاول سال پنجم هجرت در مدینه به دنیا آمد^۸ و در محرم سال ۱۴ هجرت این خطبه را در کوفه

۲- بلاغات النساء، ص ۲۳

۱- وصال شیرازی، اشک شفق، ج ۱، ص ۲۷۳

۴- الملهم على قتل الطفوف، ۱۹۲، چاپ اسره

۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۳

۸- رجال شیخ طوسی، ص ۸۸

۵- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸

۷- زینب قهرمان دختر علی، ص ۱۱۳

۶- اعیان الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹

ایراد فرموده، آن بزرگوار ۵۶ سال سن داشته است.

۴- اهمیت محتوای این خطبه آنگاه روشن‌تر می‌شود که بدانیم زنی ۵۶ ساله، در حال اسارت، در محاصره دشمنان مسلح و سفاک و داغدار مرگ شش برادر، چهار برادرزاده، دو فرزند و بالاخره مرگ ده‌ها عزیز و یاور دیگر، آن را ایراد نموده و با بیان مطالب حساب شده خود به افشاگری، پاسخگویی و تأثیرگذاری انقلابی پرداخته است.

۵- با توجه به اینکه در نسخه‌های مختلف اندکی تفاوت لفظی در متن خطبه وجود دارد، ما متن خطبه «ملهوف» و «بحار الانوار» که هم تفاوت کمتری دارند و هم کامل‌تر به نظر می‌رسند مطرح می‌کنیم و ملاک ارزیابی قرار می‌دهیم.

ماجرای خطبه

کاروان اسیران کربلا را به «کوفه»، مقر فرمانروایی «عبدالله بن زیاد»، حاکم منصوب «یزید بن معاویه»، وارد کرده‌اند. اسیران را در چهل کجاوه که بالای شترها قرار دارد حمل می‌کنند.^۱ امام سجاد^{علیه السلام} که هنوز بیماری قبلی و رنجوری راه را به تن دارد، بر بالای شتری سوار است. تعدادی کودک مثل: «زید» و «عمر» فرزندان امام حسن^{علیه السلام} در میان کاروان حضور دارند. دشمن برای نشان دادن عمق خباثت و قدرت خویش و نیز جهت ایجاد جوّعرب و وحشت، دستور داد تا سرهای مقدس شهیدان و در جلو همه، سر مقدس حضرت امام حسین^{علیه السلام} را بر سر نیزه‌ها زده و از جلو کاروان اسیران حرکت دهنند.^۲

از سوی دیگر، پیرمردان و کودکان و زنان زیادی به تماشا آمده‌اند، زنان با مشاهده آن وضع دلخراش، گریه سر می‌دهند، گریبان چاک می‌زنند، به سر می‌کوبند و فضای کوفه را آه و ناله و شیون و فریاد سوزناک انباشته می‌سازد!

بشيربن خزیم اسدی، می‌گوید: «نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلَيٍّ يَوْمَئِذٍ، وَلَمْ أَرْ وَاللَّهُ خَفْرَةَ قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا كَانَهَا تَفْرِغُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيًّا». ^۳

۲- دمع السجوم، ترجمة نفس المهموم، ص ۲۲۱

۱- متهی‌الامال، ج ۱، ص ۲۹۵ و ۲۹۶، چاپ اسلامیه

در سال ۶۱ هجری که مصادف با شهادت حسین بن علی^ع و اسارت اهل بیت پیغمبر^ص بود، من وارد کوفه شدم. آن روز زینب^ع دختر علی^ع را مشاهده کردم که در میان ازدحام جمعیت سخنرانی می‌کرد. به خدا سوگند تا آن روز هرگز زن نجیب و باحیا و پوشیده‌ای را ندیده بودم که از زینب^ع شیواتر و فصیح‌تر سخن بگوید! گویا زینب^ع زبان علی^ع را در کام داشت و سخن از دهان علی^ع فرو می‌بارید!^۱

زینب^ع برای آغاز سخن، در حالی که امام زین العابدین علی^ع با سخنان کوتاه خود تا حدی مردم را آرام کرده بود، با دست به جمعیت اشاره کرد که آرام گیرند و ساكت شوند تا وی بتواند سخن گوید. با اشاره زینب^ع جمعیت تماشاگر ساكت و کاروان متوقف شد و در نتیجه، سروصدای زنگ شترها هم آرام گرفت.

شروع خطبه

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلٰى أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ اللّٰهُمَّ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخِيَارِ» خداوند عالم را ستایش می‌کنم و بر پدرم محمد^ص و خاندان پاک و برگزیده وی درود می‌فرستم. زینب^ع در آغاز سخن، اقرار به توحید و نبوت را که دور کن اعتقادی است و هر مسلمانی باید چنین باشد اعلام می‌دارد و در مقابل مردم بهت‌زده و گریان، خود را فرزند پیامبر اسلام^ص معرفی می‌کند تا از چهره تزویر و فریبکاری حاکمان اموی پرده برگیرد. با تبلیغات دروغین، «بنی امیه» یزید بن معاویه را «امیر المؤمنین» معرفی کرده بودند! تا هر کس در برابر قدرت و حاکمیت او اعتراض و اقدامی صورت دهد، این عمل اقدام علیه امام مسلمانان تلقی شود و به آسانی بتوان آن را سرکوب کرد.

نسبت به قیام و ساحت مقدس حضرت حسین بن علی^ع هم چنین تبلیغات شومی

۱- در جنگ‌های قبیله‌ای، استفاده ابزاری از زنان هنگ و بی میلات سابقه داشت. در جنگ «احد» هم «هنگ»، دختر عتبه و همسر ابوسفیان، با تعدادی از زنان با دریدگی جلو سپاه کفر قرار می‌گرفتند و سخن و اشعار مهیج و محز ک می‌خوانندند و از نطق و بیان، به منظور اهداف شرم بهره می‌جستند. ر. ک: السیرة النبویه، ج ۳، ص ۷۷. بدین جهت، بشیر از سخنرانی زینب به صورت نجیب و پوشیده دچار شگفتی شده است.

صورت گرفته بود و با این فریبکاری مسلمانان منقعت طلب را علیه آن حضرت شورانده بودند. در صحنه نبرد کربلاه، «عمرو بن حاج» یکی از فرماندهان لشکر «عمر سعد»، وقتی در برابر سپاه حضرت امام حسین علیهم السلام قرار گرفت، خطاب به نیروهای تحت فرمان خود گفت: «یا اهل الكوفة، أللّهُمَا طاغيْتُكُمْ وَ جماعَتَكُمْ، وَ لَا تَرْتَابُوا فِي قَتْلٍ مَنْ مَرَّقَ مِنَ الدّينِ وَ خَالَفَ الْإِيمَانَ...»^۱ آری، عمر، یزید را «امام» معرفی می‌کند و حسین علیهم السلام را یاغی و خروج کننده علیه وی می‌شمرد تا با این دروغ و اتهام، بتوانند خون آن حضرت و یارانش را بریزند! و اکنون زیتب با معرفی خویش و حسین علیهم السلام و سایر شهیدان کربلا، به رسوانمودن و افشاری چهره تزویر امویان پرداخته است.

با مردم کوفه

زینب علیهم السلام سخن با حاکمان و قدرتمندان مغورو و سرمست را به وقتی دیگر و جایی دیگر موکول می‌کند. روان‌شناسی زمان و تدبیر کارشناسانه، این اقتضا را دارد که مردم فریب خورده و منفعل را از پیکره حکومت پوشالی بنی‌امیه بگیرد و قدرت او را در هم شکند. بدین جهت، اینگونه به سرزنش و محاکمه آنان پرداخت:

«يا أهل الكوفة، يا أهل الخيل والغدر أتَيْكُون؟! فلا رَقَبَتُ العَبْرَةُ وَ لَا هَدَأَتُ الرَّنَّةُ...» ای مردم کوفه، ای اهل حیله و مکر، آیا به حال ماگریه می‌کنید؟! اشک بریزید. اشک چشم شما مخشنکاد، که هنوز از چشم ما خونا به روان است و شراره دل آتشین ما، چهره‌های ما را گداخته است.

البته، عموم یاران حضرت حسین علیهم السلام که به یاری او رفتند و در کربلا شربت شهادت نوشیدند، مثل: «ابوثمامه صیداوي»، «بَرَّيْرِنَ حَضَيرِ هَمَدَانِي»، «عَابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبِ شاكرِي»، «شوزَبُنْ عَبْدِ اللَّهِ»، «حَبِيبُ بْنِ مَظَاهِرِ اسْدِي»، «مُسْلِمُ بْنِ عَوْسَاجَهَ»، «قَيْسُ بْنِ مسْهَرِ صِيدَاوِي»، «عبدالرحمن بن عبدرب انصاری»، «زُهَيْرِ بْنِ قَيْسِ بَجَلِي» و... اهل کوفه بودند و به بیعت و پیمان خویش عمل کرده بودند. اما عموم مردم کوفه چنین نبودند. بدین

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۶، ص ۲۴۹

خاطر، زینب علیها السلام آنان را اینگونه مورد ملامت و نفرین قرار می‌دهد.

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثْلِ الَّتِي تَعَصَّتْ غَزَّلًا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَانَأَنْتَخَذُونَ أَيمَانَكُمْ دَحَلًا بَيْنَكُمْ»^۱ وضع شما مردم، مانند داستان آن زنی است که رشته خود را با قوت بسیار به هم می‌تابید و پس از پایان کار، آن را از هم می‌گسیخت. شما هم رشته پیمان و عهد خود را آنگونه بستید و اینگونه پاره کردید! چون عهد و پیمان خود را وسیله سودجویی قرار دادید و از عاقبت کار غفلت نمودید!

زینب علیها السلام، وضع مردم کوفه را به این آیه قرآن مستند و مانند کرده و این آیه هم به یک داستان تاریخی نگران‌کننده و عبرت‌آموز اشاره دارد.

داستان از این قرار است که «زیطه»، دختر «عمرو بن کعب بن سعد» تمیمی مکی، «امرأة من حُمَقَاءِ قُرْيَشِ» لقب گرفته بود و برای هر عمل احمقانه‌ای ضرب المثل گردیده بود. زیرا اوی تعدادی کارگر داشت که از صبح تا ظهر آنان را به پشم‌رسی و ادار می‌کرد و از ظهر به بعد به آنان دستور می‌داد آنچه را تا ظهر رشته‌اند، از آن به بعد پاره کنند و درهم ببریزند و این عمل هر روز تکرار می‌شد. قرآن هم وضع مردم نمک‌نشناس و پیمان‌شکن را به داستان این زن تشبيه نموده بود.^۲ و زینب علیها السلام در سخنان خود به این داستان استشهاد کرد.

فریبکاری تخته بار

«أَلَا وَهَلْ فِيْكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالنَّطْفُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَمْزُ الْأَعْدَاءِ، [أو] كَمَرْعَنِي عَلَى دَمْتَةِ، أَوْ كَفِيْضَةِ عَلَى مَلْحُوْدَةِ؟!» آیا از شما مردم، غیر از این خصلت‌ها که کار خود را در قالب خودستایی، فساد قرار داده‌اید، شما چون کنیزان چاپلوس و دشمنان فریبکار رفتار کردید و چون گیاهی که روی پهنه روییده باشد کار دیگری ساخته نبود و خود را مانند سکه‌های تقلبی خوش ظاهر نشان دادید!

حضرت زینب علیها السلام در این فراز از خطابه خویش هم، عموم مردم کوفه را - خواه آنان که به حکومت اموی پیوسته‌اند، یا راه گریز و بی‌وفایی را پیش گرفته‌اند، یا با سکوت و بی‌تفاوتی از کنار

۱- مجتمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۷، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۰

۲- با تضمین از نحل، ۹۲

۳- میان

دعوت و یاری حضرت حسین علیه السلام گذشته‌اند - سخت مورد تحقیر و سرزنش قرار داده است. اکنون سال ۶۱ هجری است و سابقه بی‌وفایی، سست عنصری و عدم وفا و استواری آن مردم، تاریخ دیرینه‌ای دارد.

در اوایل سال ۴۰ هجری که امام علی علیه السلام، مردم کوفه را به جهاد و دفاع از شهر «انبار» دعوت کرد که مورد هجوم و غارت «سفیان بن عوف غامدی» از سوی «معاویه بن ابی سفیان» قرار گرفته بود و آن مردم گرفتار ناخالصی و سست عنصری شدند، طی خطبه‌ای آنان را اینگونه مورد سرزنش قرار داد: «یا آشیاء الرِّجالِ وَ لَا رِجالًا! حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْجِهَالِ... قاتَلُكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِيَ قَيْحًا...»^۱ ای مرد نمایان که روح مردانگی ندارید، رأی و اندیشه شما کودکانه است و فکر و عقل‌های شما چون رأی و عقل زنان پرده‌نشین می‌باشد!... خدا شما را نابود کند، که دل مرا پر از خون کردید!

پس از آن، امام حسن علیه السلام به هنگام پذیرش «صلح اجباری» یا صلاح اندیشانه، در باره مردم کوفه می‌فرماید: «إِنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَ لَا ذِمَّةَ فِي قَوْلٍ وَ لَا فَعْلٍ...»^۲ آن حضرت در مقایسه وضع مردم کوفه با روزگاری که در رکاب امیر مؤمنان در جنگ «صفین» پیروزی نسبی به دست آوردند و در پاسخ به اعتراض یکی از «خواج» مبنی بر پذیرش صلح، پرده از راز مهمی بر می‌دارد و می‌فرماید: «إِنَّكُمْ أَتَمَا صِرَاطَ إِلَى صِفَّيْنِ، كَانَ دِيَئُكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ، وَ قَدْ أَصْبَحْتُمُ الْيَوْمَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ...».^۳

همچنین، امام حسن علیه السلام به هنگام ترک «کوفه» بعد از صلح و بازگشت به «مدینه» وقتی «مردم کوفه» بر آن وضع مظلومانه گریه می‌کردند، فرمود: «كَرِهْتُ الدِّنَيَا وَ رَأَيْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمًا لَا يَقْرُبُهُمْ أَخْدُ أَبْدًا إِلَّا غُلِبَ، لَيْسَ مِنْهُمْ أَخْدُ يُوافِقُ آخَرَ فِي رَأْيٍ وَ لَا هُوَ، مُخْتَلِفُونَ لَا تَيْهَةَ لَهُمْ فِي خَيْرٍ وَ لَا شَرًّا».^۴

۱-نهج البلاغة دکتر صبحی صالح، ص ۷۰، خ ۲۷ ۲-الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲

۳-تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۲۵ و کلمة الامام الحسن علیه السلام، ص ۹۸

۴-الحسن و الحسين علیه السلام سبط رسول الله، ص ۳۱

بنابراین، سابقهٔ مردمی که زینب علیها در سال ۶۱ هجری، و پس از حادثهٔ غمبار کربلا به سرزنش آنان می‌پردازد، بدین قرار بوده است.

عاقبت دردناک

دعوت مردم کوفه از حضرت امام حسین علیه السلام برای بیعت و پیروی از امامت او از یک طرف و پیمان شکنی آنان که علت عدمه مظلومیت و شهادت آن بزرگوار و عزیزانش گردید از طرف دیگر، گناهی نیست که به این سادگی‌ها قابل جبران یا فراموش شدن باشد و عاملان آن اگرچه «اشک تماسح» هم بریزند، باید منتظر کیفر دنیوی و اخروی خود باشند.

بدین جهت، زینب علیہ السلام ادامه می دهد: «أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتَ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ إِنَّ سَخْطَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَفِي العِذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ» آری ای مردم کوفہ، این را بدانید که با دست خویش بد توشه ای برای آخرت پیش فرستادید، زیرا خشم و سخط خداوند را برای خود فراهم کردید. و شما در کام عذاب ایدی برای همسه گرفتار خواهید بود.

«أَتَبْكُونَ وَتَنْتَهِيُونَ إِلَى وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحِكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ ذَهَبْتُ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا وَلَنْ تَرَهُضُوا يَغْسِلُ بَعْدَهَا أَبْدًا» آیاگریه می کنید و ضمجه و شیون سر می دهید آری، به خداوند سوگند باشد هم گریه کنید، چون واقعاً شما سزاوار گریستن هستید پس بیشتر گریه کنید و کمتر بخندید زیرا گرفتار ننگ و نکبتی شده اید که، آثار آن هرگز پاک شدنی نیست و برای همیشه چهره شما در تاریخ بشریت، به جی و فایی و خیانت معروف خواهد ماند و از ننگ و رسایی آن رهایی نخواهد داشت.

اکنون که زینب^{علیها السلام} فریادهای خود را چون پتک بر سر آن جماعت فروود آورده و درون آنان را از هم گسیخته و آمده یک تحول درونی نموده است، در عین حالی که افراد زیادی از خیانت خویش آگاه شده‌اند، به سراغ افشاءی ماجرا و عمق فاجعه می‌روند:

می دانید چه کرد هاید؟

«وَأَنَّى تَرْكُسُونَ قَتَلَ سَلِيلَ خَاتَمِ الْأَبِيَاءِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَادِ حِيرَتِكُمْ وَمَفَزَعِ

نَازِيَتُكُمْ وَمَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَمِدَرَةٌ سُنْتُكُمْ؟ أَلَا سَاءَ مَا تَزَرَوْنَ وَبَعْدًا لَكُمْ وَسُحْقًا، فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَبَيَّنَتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ وَبُؤْتُمْ بِعَصْبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتِ عَلَيْكُمُ الدِّلْلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ» آه، مگر شما می‌توانید ننگ کشتن فرزند و نواده رسول خدا علیه السلام را از پرونده خود شست و شو دهید؟ هرگز چنین کاری میسر نیست، شما فرزند خاتم نبوت و معدن رسالت و سید جوانان بهشت را کشته‌اید، کسی که در جنگ علیه کافران سنگرگاه شما و در جبهه حق پناهگاه شما بود، کسی را کشید که کانون آرامش ما و پشتیبان سخن شما، مددکار فهم و دانایی شما و مشعل هدایت و پیشوای راستین زندگی شرافتمدانه شما بود.

آری، شما با کشتن حسین علیه السلام، ننگی بزرگ و توشه‌ای بد برای خود فراهم کردید. شما خود را به هلاکت و نابودی گرفتار ساختید. زحمات شما به هدر رفت. دست تجاوز کار شما قطع باد که اینگونه سرما یه دین خود را به خسaran و زیان کشاندید، چون هرچه داشتید از دست دادید و در عوض خشم و غضب الهی را خریداری کردید و برای همیشه شلاق ذلت و زیونی، در زندگی و پس از آن بر پیکر شما نواخته خواهد شد!

با جگر گوشه پیامبر علیه السلام

گزارش پیام آور عاشورا از فاجعه کربلا و نهضت الهی حسین علیه السلام اوج می‌گیرد، تا در کانون قدرت امویان و دستیاران و همکاران و موافقان آنان، به عنوان ظلم و ستم و امام‌کشی، با وحشیانه‌ترین شیوه ممکن در سینه‌ها و اوراق تاریک تاریخ ثبت گردد و به مرور زمان با کنار زدن پرده تزویر و فریبکاری، قدرت پوشالی و حاکمیت خود کاملاً اموی را در هم فرو ریزد.

بدین خاطر، بانوی کربلا و قایع در دنای عاشورا را که در آن عمق سفاکی دشمن و اوج مظلومیت خاندان پیامبر علیه السلام در قیام الهی حسین علیه السلام نمودار گردیده بود، این طور تشریح می‌کند و دشمنان در خیم را به محکمه می‌کشاند:

«وَيَلَّكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْدَرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيَّمْ؟! وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟! وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟! وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انتَهَكْتُمْ؟! [لَقَدْ] چِئْشَمْ شَيْئاً إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتِ يَنْتَظِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُ الْأَرْضُ

وَ تَخْرُجُ الْجِهَالَ هَذَا^۱، لَقَدْ جِئْنَمْ بِهَا شَوَاهِهَ صَلَاعَهِ عَنْقَاءَ سَوَاءَ، فَقَاءَ، حَرَقَاءَ، كَطِلَاعَ الْأَرْضِ وَ مَلَائِمِ السَّمَاءِ.

أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تَمْطَرُ السَّمَاءُ دَمًا؟ وَ لَعْذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى، وَ أَنْتُمْ لَا تُنَصَّرُونَ فَلَا يَسْتَحْفَنُكُمُ الْمُهَلَّ فَإِنَّهُ لَا يَحْفَزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ فَوْتَ الثَّارِ، وَ إِنَّ رَبَّكُمْ لَيَالِمِرْصَادِ^۲ آی مردم کوفه، راستی تمی دانید چه کردہ اید؟ می دانید چه پاره جگری را از محمد^{علیه السلام} دریدید؟ چگونه پیمانی را با رسول خدا شکستید؟ می دانید چه زنان نازنین و پرده نشینی را به اسارت و آوارگی کشاندید؟ و چگونه حرمت و کیانی را از پیامبر اسلام ضایع نمودید؟ و چه خونهای مقدسی را به زمین ریختید؟!

زینب^{علیها السلام} با استناد به آیات قرآن مبنی بر عکس العمل خداوند در برابر کافران، ادامه می دهد: به راستی شما ای مردم کوفه! عمل زشتی انجام دادید که بیم آن می رود، آسمان ها بشکاقد و درهم فروریزد، زمین متلاشی شود و خرابگرد و کوه های محکم واستوار پراکنده شود و بر دامنه بیابان روان گردد.

آری، یقیناً شما عملی زشت، کاری احمقانه، رفتاری تباہ، شیوه ای نابخردانه و روشنی شرم آور اعمال کردید که جا دارد زشتی و سختی آن زمین و آسمان را تنگ و انباشته سازد و فرو ریزد!

ای مردم کوفه، راستی اگر از خیانت شما آسمان خون ببارد تعجب می کنید؟! اما این را بدانید که علاوه بر نکبت و ذلت زندگی دنیا، عذاب در دنا ک و ذلیل کننده آخرت هم در انتظار شماست و چنان گرفتار و دست به گریبان می شوید که هیچ کس شما را یاری و مدد نخواهد بخشید.

آری، ای مردم کوفه، شما به این مهلت و فرصت چند روز دنیا دل خوش ندارید و آن را آسان و ساده نشمارید، زیرا خداوند برای مجازات ستمگران عجله نمی کند و بیم آن را هم که وقت آن بگذرد و انتقام خونها را نگیرد نداشته باشید، چون خداوند همیشه مراقب اعمال

۱- مریم، ۹۰ - ۸۹

۲- فجر، ۱۴

۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱ - الملهوف، ص ۱۹۳، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹

ماست و پیوسته در کمین ستمگران خواهد بود.

خطابه زینب عليها السلام با آیه قرآن به پایان رسید، اما با بیان «می‌دانید چه جگری از رسول خدا عليه السلام دریدید؟!» عمق فاجعه کربلا را برای همگان به خوبی روشن ساخت تاعظمت و مقام حسین عليها السلام را درک کنند و در مقام جبران برآیند.

زینب عليها السلام برای مردم کوفه بیان داشت که افراد و سردمداران آنان در کنار نهر فرات، حسینی را به شهادت رسانده‌اند که پیامیر اسلام عليه السلام او را، «سید شبابِ اهلِ الجنة» نامیده بود.^۱ همچنین به یاد آن مردم آورد که رسول خدا عليه السلام فرموده بود: «حسین منی و أنا مِنْهُ، أَحَبُّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ». ^۲

چنانکه اعتراف تعدادی از صحابه رسول خدا عليه السلام را یادآور شد که می‌گفتند، «حسین أَحَبُّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاء». ^۳

و اکنون، این مردم و مدعايان خلافت اسلامي، با سيد امت، پاره تن پیغمبر عليه السلام، محبوب خدا و برترین انسان روی زمین، اينگونه رفتار کرده است، اهل بيت او را به اسارت گرفته و شعار پیروزی سر می‌دهند!

به هر حال، زینب عليها السلام ماجراي کربلا را بیان کرد. رفتار دشمن را با خاندان پیغمبر عليه السلام شرح داد. پیام عاشورا را اعلام نمود و پرده از چهره نفاق و تزوییر برگرفت. حال، نتیجه این خطابه شجاعانه و مبارزه قهرمانانه چه شد؟ اندکی به بحث در باره آن می‌پردازیم.

نتیجه خطابه

به هنگام ایراد سخنرانی زینب عليها السلام، که تحت مراقبت شدید مأموران دزخیم «عبدالله بن زیاد» با کمال قوت قلب، فصاحت و بلاغت متین، محتواي استوار، لحن دردمندانه و آهنگ پرطنین و کوبنده صورت گرفت، چه افراد بی خبر و چه افرادی که فریب خورده و برای تماشا به

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۲۲ و ۶۲۱. ۲- همان.

۳- الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۳

گرفته بودند، بیدار شدند، منقلب گردیدند و سرانجام، آه و ناله، ضجه و گزیره و شیون فوق العاده و بیسابقه‌ای فضای کوفه را در کام خویش فرو برد؛ ورق عوض شد و شماره معکوس حاکمیت یزید آغاز گردید.

بشيرین خزیم می‌گوید: «فَوَاللَّهِ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ خَيَارِي يَبْكُونَ وَقَدْ وَضَعُوا أَيْدِيهِمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» به خدا سوگند، آن روز مردم را مشاهده کردم که با ناراحتی و حیرت، سخت گزیره می‌گردند و از تأثیر و تأسف، دست و انگشت به دهان و دندان می‌گزینند.

راوی ادامه می‌دهد: «وَرَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا إِلَى جَنَبِي، يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَتِ لِحَيَّتُهُ وَيَدُهُ مَرْفُوعَةً إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَقُولُ: بَأَبِي أَنْتُمْ وَأَمّْي! كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ، وَنِسَائُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ وَنَسْلُكُمْ خَيْرُ النَّسْلِ، لَا يَخْرِي وَلَا يَبْزِي»^۱ پیرمردی را که در کارمن ایستاده بود مشاهده کردم، به طوری منقلب شده بود و گزیره می‌گردکه چانه و محاسن او به شدت می‌لرزید و دست خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و می‌گفت: پدر و مادر به فدائی شما اسیران! سالخوردگان شما بهترین سالخوردگان، جوانان شما بهترین جوانان، زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل‌ها هستند! شما خاندانی هستید که هرگز گرفتار ذلت و زبونی و شکست و جدا شدن از مردم نخواهید بود.

امام زین العابدین علیه السلام با استماع آن خطبه و مشاهده انقلاب روحی مردم، خطاب به زینب علیها السلام فرمود: عمه جان! آرام بگیر، زیرا در وجود بازماندگان گذشتگان، برای مردم درس عبرتی وجود دارد. «وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةُ غَيْرُ مُعْلَمَةٍ وَفَيْمَةُ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ...»^۲ و تو نیز، الحمد لله دانشمندی هستی که معلم به خود ندیده‌ای، و خردمندی هستی که استادی نداشته‌ای!

آری، خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه و در حال اسارت، از جنایت «بنی امیه» در کربلا و شهادت حضرت سید الشهداء علیها السلام پرده برداشت. عمق فربکاری و تزویر و ظلم و ستم امویان را آشکار نمود. بی‌وقایی و پیمان شکنی و آینده در دنیاک کوییان را تبیین کرد. آتان را منقلب و متتحول نمود. پایه‌های کاخ قدرت حاکمان غاصب و ظالم و قاتل را به لرزه افکند و بالآخره، غیر از

۱- الملهوف، ص ۱۹۴- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۰

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱

بیان فاجعه کربلا و معرفی شخصیت و هدف حضرت حسین علیه السلام و بیاران او، پیام خون شهیدان را به غفلت زدگان و فریب خورده‌گان ابلاغ نمود تا ادامه اسارت و خطابه‌ها، پیام شهادت و عاشورا را در مراحل دیگر نیز، استمرار بخشد....

اعلامیه از قتلگه کرب و بلالداد	بایزیتب و سجاد، سوی شام فرماد
این جمله زخون بود، در آن تشریه مسطور	باید بشر از قید اسارت بیود آزاد ^۱

اربعین در آئینه احادیث

حجۃ الاسلام سید علی میر باقری

در عدد اربعین خصوصیتی وجود دارد که سایر عدها آن خصوصیت را ندارند.

غالب انبیاء - صلوات الله علیہم اجمعین - در سن چهل سالگی به مقام رسالت رسیدند.

قال علی ؓ فی جواب سائل: «فَهُوَ عَزِيزٌ بَعْنَهُ اللَّهُ وَ لَهُ أَرْبَعُونَ سَنَةً» اعلی ؓ در پاسخ به سن

مبارک حضرت عزیر فرمودند که سن شریف ایشان در ابتدای رسالت چهل سال بود.

وجود نازنین رسول خدا ؓ در چهل سالگی به رسالت الهی مبعوث شدند. در حدیثی آمده

است: «صُدُّعَ عَبْرَوْلَةَ بِالرَّسَالَةِ يَوْمَ السَّابِعِ وَ الْعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ، وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعُونَ سَنَةً»^۱

حضرت محمد بن عبد الله ؓ در روز بیست و هفتم ربیع در حالی که چهل سال داشتند به رسالت الهی برگزیده شدند.

در معارف عرفانی، عدد چهل جایگاه خاصی دارد. مرحوم علامه مجلسی پس از نقل دعا بی

که متضمن اسماء حسنی الهی است، نقل می کند: «عن النبی ؓ: لَوْ دَعَا بِهَا رَجُلٌ أَرْبَعِينَ لَيَّلَةً

جُمُعَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»^۲ اگر کسی چهل شب جمعه به درگاه الهی دعا کند خداوند او را بیامزد.

و یاد نمودن خداوند با اذکار خاص به عدد چهل سفارش زیادی شده یا شب زنده داری و

خواندن نماز شب آن هم چهل شب و استغفار نمودن در قنوت آخر موجب می شود که خداوند

انسان را از استغفار کنندگان در سحرها قرار دهد. عن الصادق ؓ: قال: «مَنْ قَالَ آخِرَ قُنُوتِهِ

فِي الْوَتْرِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» مائةَ مَرَّةٍ أَرْبَعِينَ لَيَّلَةً كَبِيْرَةُ اللَّهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»^۳ و نیز

۱- بخار الانوار مرحوم مجلسی، ج ۱۱، ص ۸۸ ح ۷
۲- همان، ج ۱۵، ص ۲۸۱ ح ۲۵

۳- همان، ج ۹۵، ص ۳۷۶ ح ۲۵

نیز عنایت خداوند شامل می‌شود چهل نفری را که در امر خیری اقدام نموده‌اند. قال النبی ﷺ: «لَا يجتمعُ أربعونَ رجلاً فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ»^۱ جمع نمی‌شوند چهل نفر مسلمان در تقاضایی از خداوند مگر اینکه مورد اجابت باری تعالیٰ واقع می‌شود و اخلاص چهل صباح نیز برکاتی بدنیال دارد. عن النبی ﷺ: «مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۲ کسی که چهل روز عبادات خود را خالص کند خداوند چشم‌های حکمت را در دل او گشوده و بر زبانش جاری می‌سازد.

سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی^۳

در خصوص حفظ نمودن احادیث از امام صادق علیه السلام رسیده است: «مَنْ حَفِظَ مِنْ شِعْنَتِ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعْنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالَمًا فَقِيهًا وَ لَمْ يُعَذَّبْ»^۴ هر یک از پیروان ما که چهل حدیث را (در ابعاد مختلف آن) حفظ نماید، خداوند تبارک و تعالیٰ روز قیامت او را فردی دانشمند محشور نماید که گرفتار عذاب الهی نگردد.

کمال عقل انسانی در چهل سالگی تحقق می‌یابد. قال ابو عبد الله علیه السلام: «إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ... أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدِ انتَهَىَ مُنْتَهَاهُ»^۵ امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی انسان به چهل سالگی رسد عقل او به کمال خود خواهد رسید.

در آیین اسلام به نماز جماعت بسیار سفارش شده است که پیامبر اکرم ﷺ بعضی از ثمرات مداومت بر شرکت در نماز جماعت را چنین بیان فرموده‌اند: «مَنْ صَلَّى أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي جَمَاعَةٍ يُدْرِكُ تَكْبِيرَةَ الْأُولَى كُتُبَ لَهُ بَرَاءَتَانِ: بَرَاءَةُ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةُ مِنَ النَّفَاقِ»^۶ کسی که چهل روز مرتب در نماز جماعت از آغاز شرکت نماید خداوند او را در دو چیز بیمه و مصون خواهد داشت: یکی از آتش و دیگری از گرفتاری نفاق و دوروبی.

۱- همان، ج ۹۳، ص ۳۹۴ ح ۶

۲- حافظ

۳- همان، ج ۳، ص ۵۳، ح ۲۰ ف

۴- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۱

۵- همان، ج ۴، ص ۸۸، ح ۵

۶- همان، ج ۱۲۰، ص ۶، ح ۷

دعا کردن برای چهل مؤمن: «من قَدَّمْ أربعينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دُعَا اسْتُجْبِيَ لَهُ»^۱ امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که دعا کند در حق چهل مؤمن قبل از اینکه برای خود دعا کند، خداوند دعای او را به اجابت می‌رساند.

و همسایه شامل چهل خانه از اطراف منزل است که در لسان پیامبر اکرم علیه السلام و ائمه معصومین - صلوات الله علیہم اجمعین - نسبت به آن تأکید فراوان شده؛ عن علی علیه السلام: «الْجَوَازُ أَرْبَعَوْنَ دَارَّاً مِنْ أَرْبَعَةِ حَوَابِهَا»^۲ علی علیه السلام فرمودند: همسایه شامل چهل خانه از چهار سمت منزل مسکونی هر شخصی خواهد بود.

قال رسول الله علیه السلام: «إِنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ لَتَبَكِيُّ عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ، أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَإِنَّمَا لَتَبَكِيُّ عَلَى الْعَالَمِ إِذَا مَاتَ، أَرْبَعِينَ شَهْرًا»^۳ پیامبر اسلام فرمودند: زمانی که مؤمن از دنیا رحلت می‌کند آسمان و زمین چهل روز برای او گریه می‌کنند و نیز زمانی که عالمی رحلت نماید تا چهل ماه آسمان و زمین در فراق او خواهد گردید.

عن علی علیه السلام: «إِذَا صَلَّى عَلَى الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَوْنَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاجْتَهَدُوا فِي الدُّعَاءِ لِهِ اسْتُجْبِيَّ أَهُمْ»^۴ وقتی چهل نفر از مؤمنین بر جنازه مؤمنی نماز بخوانند و برای او دعا کنند، خداوند دعای آن چهل نفر را اجابت می‌کند.

اربعین در فرهنگ عاشورا

در فرهنگ عاشورا، اربعین به چهل مین روز شهادت حسین بن علی علیه السلام گفته می‌شود که مصادف با بیستم ماه صفرالمظفر است. از سنت‌های مردمی، گرامیداشت چهلم اموات است که نه تنها در میان ما مسلمانان، بلکه در میان نصارا و یهود نیز مورد توجه بوده است.^۵ مردم در چهل مین روز وفات عزیزان خویش، خیرات و صدقات می‌دهند و مجلس یادبودی برپا می‌کنند.

۱- همان، ج ۸۶، ص ۲۱۲، ب

۲- همان، ج ۸۴، ص ۷۴، ح ۲۴

۳- بخار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۰۸، ح ۱۳

۴- همان، ج ۸۱، ص ۳۷۶، ح ۲۶۳

۵- مقر، مقتل الحسين، ص ۲۶۳

در روز بیستم صفر که مصادف با اوّلین اربعین شهادت امام حسین علیه السلام است، «جابر بن عبدالله انصاری» صحابی رسول خدا علیه السلام از مدینه متوجه برای زیارت قبر مطهر آن حضرت به کربلا آمد و اوّلین کسی بود که قبر امام را زیارت کرد.

در استمرار این حرکت بزرگ الهی «جابر بن عبدالله انصاری»، شیعیان نیز همه ساله در اربعین حسینی علیه السلام عظیم‌ترین مراسم سوگواری را در کشورها و شهرهای مختلف به یاد حماسه عاشورای حسینی علیه السلام برپا می‌کنند و همراه با دسته‌های سینه‌زنی و عزاداری به تعظیم شعائر دینی می‌پردازند.

اربعین آمد و آشکم ز بصر می‌آید
گوئیا زینب محزون زسفر می‌آید
باز در کرب و بلا شیون و شینی بر پاست
کز اسیران رو شام خبر می‌آید
عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: «بَكُنْ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ سَنَةً»^۱ امام صادق علیه السلام فرمودند: امام سجاد علیه السلام بر وقایع جانکاه عاشورا چهل سال گرفست.

قال ابو عبدالله علیه السلام: «إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالدَّمِ»^۲ امام ششم فرمودند: بدستی که آسمان چهل روز بر مصائب سید الشهداء - حضرت امام حسین علیه السلام - خون گریست.

قال ابو عبدالله علیه السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ»^۳ و نیز فرمودند: زمین نیز با تغییر رنگ خود چهل روز گران بود.

قال ابو عبدالله علیه السلام: «إِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالكسوفِ وَ الْحُمْرَةِ»^۴ و نیز فرمودند: خورشید با گرفتگی و تغییر رنگ چهل روز در مصائب سید الشهداء گریه کرد.

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۰، ح ۳- در روایات دیگر «عشرین سنه» آمده است.

۲- همان

۳- همان، ج ۴۵، ص ۲۰۶، ح ۱۳

۴- همان

جابر و عطیه اولین زائران کوی حسینی

علیزاده

یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد که از او خصم به دام آمد و معشوقه به کام
روز بیستم صفر سال شصت و یک هجری یعنی روز اربعین، اولین زائران کوی شهیدان، خود
را به کربلا رساندند. در نهضت پرشور حسینی، عوامل بسیاری راه را برای عالمگیر شدن این
نهضت هموار کردند: کاروان اسراء، خطابهای زینب و امام سجاد^{علیهم السلام} در کاخهای ظلم کوفه و
شام، قیام توابین و حوادث متعدد دیگری که هر یک به نوبه خود در معرفی و بیان حقیقت
عاشورا، امت اسلامی را مخاطب خود قرار دادند. یکی از همین عوامل که در شناساندن قیام
عاشرورا نقش بسزایی داشت و شاید جزو اولین طلیعه‌های فروغ این خورشید درخششده بود،
اربعین و اربعینهای بعد از عاشورا بود. در هر اربعین یادوارهای باشکوه بر مزار شهیدان کربلا
برگزار می‌شد و مردم از این رهگذر، یک بار دیگر نهضت امام خود را مرور می‌کردند، با اهداف آن
آشنا می‌شدند، به عظمت و شکوه آن بی می‌بردند، در مقابل آن خود را مسئول می‌دیدند و
همانند توابین آن عصر، تائب می‌شدند.

اربعین، تنها، روزی از روزهای سال نیست، بلکه آینه‌ای است در برابر چشمان میلیونها
انسان متعهد که در آن تصویری از نهضت و قیام خونین محرم نقش می‌بنند. از بُعد تاریخی در
اینکه در اولین اربعین بعد از شهادت امام، یعنی روز بیستم صفر سال شصت و یک هجری چه
کسانی مزار شهیدان کربلا را زیارت کردند و آیا در همین اربعین بود که اهل بیت امام حسین^{علیهم السلام}
از سفر کوفه و شام رسیدند و خود را به قتلگاه رساندند، یا در اربعین‌های دیگر بود، میان صاحب

نظران در تاریخ، شدیداً اختلاف هست.^۱

در این مقال به هیچ روی قصد تحقیق این مبحث تاریخی رانداریم. این موضوع، که حل آن قسمتی از تاریخ عاشورا را روشن می‌کند، باید در حیطه بحثهای فنی در تاریخ حل و فصل شود. اما از مسلمات اربعین اول، زیارت مزار شهدای عاشورا، توسط جابر بن عبدالله انصاری و عطیه است که در این نوشتار سعی شده است که راجع به شخصیت این دو بزرگوار و ملاقات اربعین آنها بحث شود.

شیخ طوسی در کتاب «مصابح المتهجد» می‌نویسد: روز بیستم ماه صفر روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا^{علیه السلام} از مدینه برای زیارت قبر ابا عبدالله به کربلا آمد. او اول کسی است که مزار امام علی^{علیه السلام} را زیارت کرد و در این روز (اربعین) زیارت امام حسین^{علیه السلام} مستحب است.^۲

از ظاهر عبارت مرحوم شیخ طوسی در این جملات چنین بر می‌آید که جابر به منظور زیارت و به قصد درک ثواب زیارت اربعین از شهر خود، یعنی مدینه خارج شده و در روز بیستم ماه صفر وارد کربلا شده است. اما اینکه اهل مدینه کی و چگونه از شهادت امام باخبر شدند که جابر توانست خود را چهل روز پس از شهادت به آنجا برساند باید گفت: این زیاد پس از رسیدن اهل بیت به کوفه بی درنگ «عبدالملک بن ابی الحارث سلمی» را از عراق به حجاز فرستاد تا هر چه زودتر، «عمرو بن سعید بن عاص» والی مدینه را از شهادت امام و یاران وی آگاه سازد. قهراء چند روز پس از ورود اهل بیت به کوفه، مردم حجاز، از جمله اهالی مدینه از شهادت فرزند

۱- مرحوم شهید مطهری در جلد اول حمامه حسینی جزو آن دسته از محققینی است که زیارت اهل بیت و رسیدن مجدد آنان به کربلا در اولین اربعین بعد از شهادت را، دور از واقعه‌های تاریخی می‌داند. ایشان می‌نویسند: «نمونه دیگر، اربعین است. اربعین که می‌رسد، این روضه را می‌خوانند و مردم هم خیال می‌کنند این طور است که اسرا از شام به کربلا آمدند و در آنجا با جابر ملاقات کردند و امام زین العابدین^{علیه السلام} هم با جابر ملاقات کرد در صورتی که به جز در کتاب «لهوف» که آن هم نویسنده‌اش یعنی مرحوم «سید بن طاووس» در کتابهای دیگرش آن را تکذیب کرده و لاقل تأیید نکرده است، در هیچ کتاب دیگری چنین چیزی نیست و هیچ دلیل عقلی هم این را تأیید نمی‌کند. جابر اولین زائر امام حسین^{علیه السلام} بوده است و اربعین هم جز موضوع زیارت قبر امام حسین^{علیه السلام} چیز دیگری نیست». مرحوم مطهری، حمامه حسینی، جلد اول، ص^{۳۰}، چاپ صدرا

۲- مرحوم دکتر آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص^{۲۴۴}

پیامبر آگاه شده‌اند در این صورت، ممکن است که جابر بن عبدالله انصاری با خبر یافتن از شهادت امام و اصحاب امام، با آنکه بنابر بعضی اقوال از دو چشم نابینا شده بود از مدینه به قصد زیارت امام و یاران فداکار او، حرکت کند و در بیستم صفر، درست چهل روز بعد از شهادت امام وارد کربلا شود.

پس از شهادت سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام، جامعه اسلامی سخت مرعوب قدرت و پیروزیهای بنی امية شده بود. جابر از معدود افرادی بود که مرعوب قدرت حکومت پلید اموی نشد و با حرکتی معنی دار وعظیم، گام بزرگی در جهت معرفی چهره قیام حسینی و افشاری سلطنت اموی برداشت.

او از مدینه در حالی رهسپار کربلا شد که کهولت و ناتوانی او را از پای درآورده بود و به نقل بعضی روایات نابینا نیز بود -اما جابر برای بیرون آوردن مردم از غفلت ناخشودنی و برای هشدار دادن به همه مسلمانان با همه جاه و جلالتی که داشت رنج سفر را برابر تن رنجور خود هموار می‌سازد و روزی را که پس از او به اربعین حسینی شهرت یافت به دست خود به وجود می‌آورد. زیارت جابر یک زیارت عادی نبود، بلکه زیارتی حماسی و توانم با اشک و آه و حسرت بود، زیارتی که سدها را شکست و به مردم جرأت داد. وی که از معدود اصحاب باقی مانده به حساب می‌آمد و تمام مسلمانان به عظمت شأن و قرب او در نزد پیامبر علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام وقف داشتند، با این عمل عاشقانه خود، درسهای بزرگی به امت اسلامی در آن روزگار داد.

پدر جابر، «عبدالله بن عمرو» در جنگ احد، در رکاب پیامبر علیه السلام شرکت کرد و در همان جنگ به شهادت رسید. خود جابر در اغلب جنگهایی که در زمان حیات پیامبر اسلام علیه السلام رخ داد، در رکاب آن حضرت شرکت داشت.

زائر کوی شهیدان، جابر بن عبدالله انصاری، گذشته از آنکه در تمام مدت حیات خود از فرمان ولايت سريپيچي نکرد و در همه جنگهايي که شرکت وي در آن ممکن بود، شرکت کرده بود، بهره‌اي كامل از علوم و معارف الهي داشت.

در محیط اسلامی آن روز، به قدری جابر به نقل احادیث صحیح معتبر شهرت پیدا کرده بود

که گاهی ائمه علیهم السلام نیز برای اینکه خصم خود را مجاب کنند و یا به قصد ترویج جابر به روایات جابر استناد می‌کردند.

در یک مسئله مربوط به ارت، امام باقر علیه السلام به روایتی که جابر از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم نقل کرده بود استناد می‌کنند و بعد هم اضافه می‌کنند که جابر هرگز دروغ نمی‌گوید.^۱ البته علت استناد امام معصوم به روایت جابر آن بود که امام می‌خواست به این وسیله راه اعتراض را به روی عده‌ای که می‌گفتند: او چگونه از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقل حدیث می‌کند در حالی که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و سلم را ندیده است، ببینند. والا امام معصوم هیچ نیازی به استناد و مستند ساختن گفته خود ندارد.

آزادگی جابر از دیگر ابعاد شخصیت اوست. جابر علیرغم جو واقعیتی زمان خود سخت به خاندان اهل بیت علیهم السلام دلبستگی داشت. نوشته‌اند جابر روزی برای انجام کاری وارد شام شد و خواست با معاویه ملاقات کند. معاویه برای تنبیه جابر و برای اینکه او را از محبت به علی علیه السلام سرد کند، مدتی اورا معطل کرد. بعد از چند روز به او اجازه ورود داد. همین که جابر در کاخ معاویه با اوی روبرو شد گفت: آیا از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نشنیده‌ای که فرمود: «هر کس که نیازمندان و گرفتاران را راه ندهد و به مشکلات آنان رسیدگی نکند، خداوند او را روز حاجت و پریشانی از رحمت خود دور می‌کند».

معاویه از سخن صریح و بی‌پرده جابر در میان اطرافیان متعلق خود خشمگین شد و خطاب به جابر گفت: من از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که فرمود: بعد از من با حکومتی روبرو می‌شوید که باید در برابر ستمهای آن شکیبا و بردبار باشید.

جابر گفت: راست گفتی و آنچه را که فراموش کرده بودم به خاطرم آوردی. این جمله را گفت و از کاخ بیرون آمد و بر مرکب خود سوار شد و شام را ترک کرد.

معاویه برای جبران کار و برای اینکه این صحابی بزرگ و مورد اعتماد مردم از او و مظالم حکومتش چیزی بر زبان نیاورد، شش صد دینار برای جابر فرستاد، او این هدیه را پس فرستاد و به مأمور گفت: به معاویه بگو: ای فرزند زن جگرخوار، من هرگز ابزار ثبت عمل نیک در نامه

اعمال تونمی گردم!^۱

عمل قهرمانانه و در عین حال سمبليک جابر در آن روزگار وحشت و غفلت، درس بزرگی برای امت اسلامی و کسانی بود که چشم به سخنان و رفتار اصحاب پیامبر ﷺ دوخته بودند. جابر این بازمانده عصر نبوت، برای ابراز عواطف و احساس قلبی خود نسبت به قیام فرزند پیامبر ﷺ، راهی بهتر از زیارت تربت کربلا پیش روی خود ندید و علیرغم جو عراق و حجاز و ناتوانی جسمی و احتمال خطرات فراوان، پای در سفری گذاشت که بعد از او مسیر هزاران جان عاشق و روح ملتهب شد.

عاقبت نیز جابر پس از درک حیات چهار تن از امامان شیعه در عصر امام سجاد علیه السلام در سال ۷۸ هـ در سن نود و چند سالگی دیده از جهان فروبست و آخرین بازمانده گروه شرکت کننده در پیمان عقبه، جهان فانی را وداع گفت.

عطیه عوفی

ابوالحسن، عطیه بن سعد عوفی، همراه و همدل جابر در این سفر نورانی و تاریخی بود، به همین مناسبت سطوری چند از این مقال را به معرفی این «تابعی» بزرگ اختصاص می‌دهیم. عطیه یکی از تابعین و بزرگان راویان امامیه و از محدثان عالیقدر عالم اسلام است. علاوه بر این، چنان‌که از شرح حال او برمی‌آید او مردی مبارز و مجاهدی نستوه و در عین حال عالمی پرماهیه بود. وی اهل کوفه و در زمان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام دیده به جهان گشود. طبق نقل طبری نامگذاری عطیه به درخواست پدرش از جانب حضرت امیر علیه السلام بود. بعدها عطیه همراه «ابن اشعث» بر ضد حاجج بن یوسف ثقفى قیام کرد اما پس از آنکه سپاه ابن اشعث متهم شکست شد، عطیه به منطقه فارس گریخت.^۲

عطیه همسفر جوان و خالص جابر در ماجرا اربعین بود. عده‌ای از روی بی‌اطلاعی از تاریخ، وی را غلام جابر پنداشته‌اند و یکی از بزرگترین دانشمندان و مفسران اسلامی را به این

۱-قاموس الرجال، ج ۲ ص ۳۱۷

۲-طبقات ابن سعد، ج ۶ ص ۳۰۴

گمنامی نام برده‌اند. عطیه از تابعین بود، ولی با بسیاری از اصحاب ملاقات داشته است از جمله با ابن عباس معروف ارتباط داشته واز وی کسب علم کرده است.

عطیه این زائر پرشور حسینی در اولین اربعین شهدای کربلا، علاوه بر آنکه از راویان حدیث و از مجاهدان بزرگ دینی است، یکی از بزرگترین علمای تفسیر قرآن مجید است و تفسیری در پنج جلد بر قرآن نوشته است؛ قدر و شأن و مقام علمی عطیه، وی را با مقام شامخ شهدای کربلا نیز آشنا ساخت و در سفر بی‌مانند جابر، وی را همراهی کرد.

جابر بن عبد الله انصاری این صحابه بزرگ پیامبر ﷺ و زائر راستین سرور جوانان اهل بهشت، به ما آموخت که تربت حسینی علیهم السلام و خاک کربلا را باید تویای چشم خود کرد. او به ما آموخت که در هیچ سن و موقعیتی، زیارت حرم حسینی را نباید از لیست آرزوهای بزرگ خود محو کنیم. او در این سفر که هجرتی بزرگ بود و همه می‌دانستند و می‌دانیم که در هر قدمش هزاران خطر نهفته بود امتی را از خواب بیدار کرد و به آنها راه و رسم دینداری و وفای به عهد را آموخت. پس تا نام حسین علیهم السلام بر سر زبانها است و تا اربعین حسین علیهم السلام و عاشورا در میان مسلمانهاست، یاد و نام او و دوست همراحت عطیه عوفی نیز زنده است.

گر هزاران دام باشد هر قدم چون تو بی، با ما نباشد هیچ غم*

* این مقاله در کتاب «برشطی از حماسه و حضور» سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است

بعثت پیامبر اکرم ﷺ الگوی نهضت امام

حجۃ الاسلام محمد مهدی ماندگار

الگویذیری امری فطری است

انسانها از بدو تولد برای دستیابی به برترین‌ها، در جستجوی الگوی کامل هستند. الگویی که با آن در اهداف، مکانیزم رسیدن به آن اهداف و شرایط دیگر، همخوانی داشته باشد. پدیده انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک حرکت فرهنگی و بعثتی که جهان معاصر را تحت تأثیر خود قرار داد. نمی‌تواند از این قانون کلی مستثنی باشد و از آنجاکه امام بزرگوار انقلاب اسلامی ایران را تداوم حركت همه انبیاء بخصوص پیامبر خاتم و امامان معصوم و همه صالحان معرفی کرد، طبیعی است که از آنها الگوبرداری می‌کند. به جهت اینکه در اهداف (رسیدن و رساندن جوامع به کمال انسانیت) با آنها اشتراک دارد. لذا بر آن شدید تازمانه پیامبر خاتم و علل و عوامل موفقیت دعوت حضرت و نشر اسلام را با علل و عوامل موفقیت نهضت امام، مقایسه کنیم، چون حركت امام نیز با گذشت حدود ۱۴ قرن از بعثت پیامبر در نوع خود کمنظیر بود و همانند دعوت پیامبر اکرم به سرعت عالم گیر شد.

عوامل موفقیت دعوت پیامبر و نهضت امام

در یک تحلیل کلی می‌توان عوامل موفقیت را در سه دسته قرار داد:

الف) عوامل محیطی ب) عوامل محتوایی ج) عوامل شخصیتی

هم در بعثت پیامبر اکرم و هم در نهضت امام سهم هر کدام از این سه دسته عوامل

قابل بررسی است و نمی‌توان دخالت و تأثیر آنها را در به ثمر رسیدن این دو حرکت و انقلاب بزرگ نادیده انگاشت.

الف - عوامل محیطی

۱- **پایگاه بودن شهر مکه:** در بعثت پیامبر ﷺ، شهر مکه با خصوصیاتی که داشت در پیشبرد اهداف، تأثیر فراوانی داشت. از جمله ویژگیهای این پایگاه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:^۱

۱- تقدس شهر مکه نزد عرب و غیر عرب، به گونه‌ای که آن را جایگاه تجمع عواطف، آرزوها و امیدهای مردم می‌دانند چون از زمان ابراهیم ﷺ، حرم، محسوب می‌شد.

۲- تناسب جغرافیای جزیره‌العرب او لاً با تحمل دشواریهایی که در این دعوت بود، ثانیاً جهت ارتباط با ملتها و دول اطراف، زیرا این نقطه، مرکز تجاری امم مختلفی بود که در اطراف حضور داشتند.

۳- دور بودن مکه از نفوذ دو ابر قدرت ایران و روم و سایر دول دیگر از یک طرف و حاکمیت ساختار قبیله‌ای در این منطقه از طرف دیگر، زمینه ایجاد توازن قوا را فراهم کرده بود.

پایگاه بودن شهر قم

در نهضت امام زین پایگاه بودن شهر قم از جهات مختلف تأثیر زیادی در پیشبرد اهداف داشته که شاید بتوان به مواردی از آن اشاره نمود از جمله: وجود حوزه علمیه و پایگاه مرجعیت دینی که مردم آن را منشأ ارتزاق دینی و فکری خود می‌دانستند؛ نامید شدن حکومت پهلوی از به یوغ کشیدن علماء و روحانیت و علی هدا را کردن قم؛ اینکه هر ساله در مقاطع تبلیغی ماه مبارک رمضان و ماه محرم الحرام و غیره سفیران هدایت از این پایگاه حوزوی برای تبلیغ دین به اقصی نقاط کشور سفر می‌کردند، تقدس شهر قم به واسطه حرم کریمه اهل بیت ﷺ و اینکه در روایات زیادی وعده نشر معارف دین از قم، داده شده بود و

۱- برگرفته از کتاب سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام ﷺ، علامه جعفر مرتضی عاملی، ترجمه حسین تاج آبادی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، جلد اول، ص ۲۰۴

۲- اوضاع سیاسی- اجتماعی جزیره العرب: بهترین کلام برای تبیین اوضاع سیاسی-

اجتماعی عرب در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام، کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که فرمود: «بَعْثَةُ النَّاسِ ضُلَالٌ فِي حَيَّرَةٍ وَّخَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدْ إِسْتَهْوَتُهُمُ الْأَهْوَاءُ وَ اسْتَأْتَهُمُ الْكِبِرِيَّاءُ وَ اسْتَخْفَتُهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهَلَاءُ حَيَّارَى فِي زَلَالٍ مِّنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِّنَ الْجَهَلِ»^۱ اخداوند پیامبر را به رسالت مبعوث نمود، در حالی که مردم گمراه و سرگردان بودند و هیزم آور (آتش) فتنه‌ها می شدند، امیال و آرزوها، عقل و اندیشه را ربوده بود، غرور و خودپسندی، آنان را از مسیر هدایت [منحرف و متزلزل می داشت، و جاهلیت محض، آنان را پست نموده بود در حالی که در حرکت خویش سرگردان بودند. این بلایی از جهل بود.

در جای دیگر می فرماید: «وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرٍّ دِينٍ وَ فِي شَرٍّ دَارٍ مُّنْيَخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشِنٍ وَحِيَاتٍ صُمٍّ تَشَرَّبُونَ الْكَدَرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَثِيبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَائِكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمُ، الْأَصْنَامُ فِيمُكُمْ مَّصْوِبَةٌ وَالْأَثَاثُ يُكَمِّمُ مَعْصُوبَةً»^۲ ای گروه عرب، شما بدترین دین را داشته و در پست ترین منزلها (سرزمین حجاز) بسر می بردید، در زمینی سنگلاخ و در بین مارهای کرو ناشنوا [کنایه از این است که آنها از سر و صدا نمی هراسیدند] بیتوه داشتید. از آبهای لجن و تیره می نوشیدید و غذاهای ناگوار (مانند آرد هسته خرما و سوسamar و ...) می خوردید، خون خود را ریخته، ارحام یکدیگر را قطع می کردید و بتها در بین شما نصب شده و گناهان، شما را احاطه کرده بود.

باز در جای دیگر می فرماید: «فَالْأَحْوَالُ مُضطَرِبَةٌ وَالْأَيْدِي مُخْتَلَفَةٌ وَالْكَثْرَةُ مُتَقْرَفَةٌ فِي بَلَاءٍ أَزِلٍ وَأَطْباقِ جَهَلٍ مِّنْ بَنَاتِ مَوْرُودَةٍ وَأَصْنَامٍ مَعْبودَةٍ وَأَرْحَامٍ مَقْطُوَةٍ وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ...»^۳ اوضاع بهم ریخته بود و دستها (یعنی حاکمیت‌ها) مختلف، جمعیت انبوه اما پراکنده بود (مردمی) در رنج جانکاه و نادانی، (کارهایی) همانند زنده به گور کردن دختران، پرستیدن بتها، قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری از هر راهی که باشد، زندگی آنان را تشکیل می داد.

۱- نهج البلاغه، محمد عبده، خطبه ۹۱ از فیض الاسلام

۲- همان، خطبه ۲۵ از فیض الاسلام]

۳- همان، خطبه ۲۶ از فیض الاسلام]

سخنان جعفر بن ابیطالب علیه السلام برای پادشاه حبشه بعد از خدعا و نیرنگ عمر و عاص، نیز بیانگر اوضاع جزیرة‌العرب می‌باشد: «ما، قومی نادان و بتپرست بودیم، مردار می‌خوردیم، مرتکب فحشاء می‌گشتم، با ارحام خویش قطع رابطه می‌نمودیم، با همسایگان خود بدفتراری می‌کردیم و زورمندانمان ضعیفان را می‌بلعیدند... ما این چنین بودیم تا وقتی که خداوند، پیامبری از میان ما برگزید و به سوی ما فرستاد که نسب، صدق، امانت و عفتش را می‌دانستیم، او مارا به سمت یکتاپرستی و پرستش خدا فراخواند و از پرستش سنگها و بتها یکی که ما و پدرانمان بر آن بودیم، رهایمان ساخت. ما را به صدق سخن، ادای امانت، صلة رحم، نیک رفتاری با همسایگان و کناره‌گیری از محرمات و خونریزی امر نموده، از کارهای ناروا و باطل، خوردن مال یتیم، تهمت زدن به زنان پاکدامن، ممنوعمان ساخت ...».

حتی «مغیرة بن شعبه» به «بیزدگرد» در رابطه با اوضاع جزیرة‌العرب قبل از اسلام چنین گفت: «واما آنچه از پریشان حالی ماگفتی، از ماکسی بدتر نبود، و گرسنگی ما شبیه گرسنگی نبود، ما، سوسکها و مارها را می‌خوردیم و آنها را طعام می‌دانستیم. منازل ما سطح زمین بود، آنچه از پشم شتر می‌بافتیم جای پوشان کمان بود. آیین ما این بود که برخی، بعضی دیگر را بکشند یا بر او تجاوز کنند. ما افرادی داشتیم که دختر خویش را، به خاطر اینکه دوست نداشت او از طعامش استفاده کند، زنده به گور می‌کرد.»^۱

خلاصه کلام اینکه همین مضمون به عنوان بیان وضعیت جاهلیت و چکیده دعوت اسلام در آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره انعام آمده است: «فُلْ تَعَالَوَا أَتُلُّ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمُ الْأَتْسِرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالِّوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقِنَحْنَ تَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصِيفِكُمْ بِهِ لَعْلَكُمْ تَعْقِلُونَ» و «لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَيمِ إِلَّا بِالْتَّى هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَلْعَنَ أَشَدَّهُ وَ أُوفِّقُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ

۱- البداية والنهاية، ج ۷؛ به نقل از سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام علیه السلام، علامه جعفر مرتضی عاملی، ترجمه حسین ناج آبادی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ج اول، ص ۶۶، ن. ک. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا علیه السلام، رسول جعفریان، جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات، صفحه ۷۱

لَا نُكَلِّفُ نفْسًا إِلَّا وُسِعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَنِّيكُمْ بِهِ
أَعْلَمُ تَذَكَّرُونَ».

با توضیحاتی که گذشت، اوضاع سیاسی، اجتماعی جزیره‌العرب را می‌توان در قالب ذیل دسته‌بندی کرد:

۱ - خلاء فکری، فرهنگی و عقیدتی: از بیان امام علی علیهم السلام استفاده می‌شود که موقع بعثت پیامبر ﷺ، مردم عقاید با ثباتی نداشتند در حیرت و سرگردانی به سرمی بردن، حتی میل به بتپرستی هم به دلیل تقلید و تبعیت از آباء و اجدادشان بود، چنانکه قرآن می‌فرماید: «بَلْ قَالُوا: إِنَّا وَجَدْنَا آبَائِنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهَتَّدُونَ»^۱، لذا با اندک توجه به فطرت از بتپرستی خود منصرف می‌شدند، یا نصرانی می‌شدند مثل «ورقة بن نوفل» و «عثمان بن الحويرث» و یا در حیرت و شک قرار می‌گرفتند مثل «رید بن عمرو بن نفیل» و «عبدالله بن جحش».^۲

شیوه مقابله قرآن نیز بر بی اساس نشان دادن اعتقادات عرب جاهلی استوار بود، از قبیل بی اعتبار کردن بتها و اینکه اینها، خود مخلوقند و هیچ توانی حتی توان دفاع از خود را ندارند.^۳

حکایتی شیرین و آموزنده

نقل شده که «عمرو بن جموح» یکی از رؤسای قبیله بنی سلمه، در خانه خود، بتی چوبی داشت که آن را عبادت می‌کرد. برخی از فرزندان او که همراه گروهی از بنی سلمه مسلمان شده بودند، شبی بت پدر را برداشته و در گودالی انباشته از کثافت انداختند. فردای آن شب، پدر با تلاش زیاد بت خود را در آن گودال یافته و پس از تطهیر، آن را بر جای اول نهاد. شب بعد، همین ماجرا تکرار شد و او باز بت خود را تطهیر کرده و بر جای خود نهاد، اما با رسوم شمشیر خود را بر گردن بت آویخت و به او گفت: «من نمی‌دانم چه کسی این بلا رابر سر تو می‌آورد، اگر خیری در تو هست از خودت دفاع کن، این هم شمشیر». در آن شب نیز مسلمانان بت را برداشته و آن را همراه

۱- زخرف، ۲۲

۲- البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۳۷ به نقل از سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام ﷺ، ...، ص ۲۱۸

۳- رجوع شود به مضمون آیات ۳ سوره فرقان، ۳ تا ۵ سوره احباب، ۸۹ سوره طه، ۷۶ سوره مائدہ، ۱۳ سوره حج، ۷۴ سوره شعراء

تو هست از خودت دفاع کن، این هم شمشیر». در آن شب نیز مسلمانان بت را برداشته و آن را همراه سگی مرده در همان گودال انداختند که فردای آن روز، عمرواز بت پرستی دست کشید و اسلام آورد و در شعری خطاب به بت خود گفت:

وَاللَّهِ لَوْكُنْتَ إِلَهًا لَمْ تَكُنْ
أَنْتَ وَكَلْبٌ وَسَطَّ بَئْرٍ فِي قَرَنْ! ^۱

۲ - خلاصه حقوقی، اخلاقی: در زندگی عرب جاهلی، هیچ قانون و ضابطه‌ای که قادر به ایجاد محدودیت در اعمال آنها باشد وجود نداشت. بر اثر عدم وجود «قانون»، هرج و مرج اجتماعی و سیاسی همه جارا فراگرفته و هر آن احتمال بروز جنگ وجود داشت. از طرفی عدم وجود ارزش‌های اخلاقی، در تخریب بنیادهای جامعه، نقش گسترده‌ای داشت. سخنان جعفر بن ابیطالب در نزد پادشاه حبشه که پیش تر مذکور شدیم حاکی از فقدان ارزش‌های اخلاقی در جامعه جاهلی بود.

۳ - فقدان حاکمیت سیاسی: موقعیت جغرافیایی جزیرة العرب، تسلط بر عرب را برای امپراتوریهای روم و ایران شبیه به محال کرده بود لذا این سرزمین مصنوبیت سیاسی نسبت به نفوذ قدرتهای بزرگ وادیان مطرح دنیای آن روز همچون زرتشت و مسیحیت پیدا کرده بود. از طرفی ساختار سیاسی قبیله‌ای مانع شکل‌گیری یک قدرت واحد در منطقه شده بود و لذا یک قدرت سیاسی که بخواهد مانع جدی ترویج اسلام باشد وجود نداشت، مضافاً اینکه ساخت سیاسی قبیله به گونه‌ای بود که در پیشبرد اهداف پیامبر اکرم ﷺ تاثیر فراوانی داشت؛ اولاً چنانچه رئیس قبیله مسلمان می‌شد، همه قبیله مسلمان می‌شدند همانند قضیه سعد بن معاذ و قضیه اسلام آوردن قبایل عرب در سال ۹ و ۱۰ هجری که قرآن، اسلام آنها را تسلیم معنا کردنی ایمان.^۲ ثانیاً حمایت افراد قبایل از یکدیگر مانع اذیت و آزار دیگران می‌شد، به عنوان نمونه، حمایت قبیله بنی هاشم از مسلمین و پیامبر ﷺ در جریان شعب ابی طالب، اینگونه بود. لذا تنها افرادی مثل بلال و عمار که حمایتگری نداشتند مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. ثالثاً در ساختار قبیله، حق جوار و همسایگی موجب حفاظت کسانی می‌شد که در جوار اشرف

زندگی می کردند.^۱

این اوضاع اجتماعی، سیاسی، فکری و فرهنگی عرب جاهلی زمینه را برای مبانی مستدل و منطقی و مطابق با فطرت که با بیان و خلق زیبای پیامبر اکرم ﷺ مطرح می شد و بشارت عدالت و امنیت و اخلاق را به مردم جزیره‌العرب می داد، فراهم کرد و بررسی تاریخ نشان می دهد که اولین روی آورندگان به این دعوت، کسانی بودند که از فقدان عدالت، امنیت، اخلاق و منطق، بیشترین ضربه‌ها و صدمات را دیده بودند.

اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران قبل از انقلاب

جاهلیتی که در قرن بیستم بر جهان بهخصوص بر کشورهای تحت سلطه سایه افکنده بود، به مراتب از جاهلیت قبل از ظهور اسلام، درآورتر بود. چون در این مقطع به نام آزادی، عدالت، برابری، برادری، تساوی حقوق، حقوق بشر، امنیت و هزاران شعار زیبا پیچیده‌ترین تجاوزات و ظلم‌ها صورت می گرفت و این را رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ نیز تلقی می کردند^۲ در کشوری که اکثریت مردم مسلمان بودند، حاکمانی به عنوان مزدوران ابرقدرتها حکومت می کردند که حتی حاضر نبودند ظاهر اسلام و احکام اسلامی رعایت شود و همه منابع غنی این مملکت را اعم از نیروی انسانی و منابع غنی اقتصادی را در راستای اهداف سلطه‌جویانه ابرقدرتها مصرف می کردند. در فضایی که عدالت و امنیت و اخلاق و معنویت به فراموشی سپرده شده بود.

با توجه به مایه‌های مذهبی و دینی مردم، پیام انقلاب امام زین‌العابد مبنی بر احراق حقوق، احیای ارزش‌های اسلامی، برقراری عدالت و امنیت، بیداری وجودانها، بازگشت استقلال و آزادی، دفع

۱- زمانی که بعضی مهاجران حبشه به مکه بازگشتهند، کسانی از آنها که شرایط را دشوار دیدند در جوار برخی از اشراف مکه درآمدند (عثمان بن عفان در جوار ابواحبجه، ابوحدیفة بن عقبه در جوار امیه، مصعب بن عمير در جوار نصر بن حارث، زیب بن عوام در جوار زمعة بن مسعود و ابن عوف در جوار اسود بن عبد يعقوث)، انساب الاصراف، ج ۱، ص ۲۲۷ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، سیبره رسول ﷺ، رسول جعفریان، ص ۲۴۹

۲- اشاره به سخنرانی محمد رضا پهلوی در جشنواره ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۵ (۲۵۳۵)

ظلم و ستم بیگانگان تحت لوای حکومت الهی، همانند مرهمی بر زخمهای کهنه مردم آرامش بخشید و مردم، تحقق همه آرزوهای خود را در پیام امام یافتند، لذا اینجا هم شاهد بودیم کسانی اولین روی آورندگان به این نهضت بودند که بیشترین صدمات را از اوضاع نابسامان آن روزها تحمل کرده بودند.

۳- زندگی دشوار مردم؛ یکی دیگر از عوامل محیطی که از دو جهت در موفقیت دعوت پیامبر اکرم ﷺ تأثیر داشت. همین زندگی دشوار مردم بود که از طرفی، عدم بهره‌مندی از مظاهر دنیوی و به تبع عدم وابستگی، جان نشاری در رکاب پیامبر اکرم ﷺ را آسان کرده بود و از طرف دیگر، تحمل مشکلاتی را که لازمه یک انقلاب است برای پایه‌نگان و مستضعفان می‌سرب کرد. همین عامل در موفقیت امام نیز نمود فراوانی داشت: مردمی که در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کردند و اختلاف طبقاتی زیادی را شاهد بودند، همراه امام شدند، چون از امکانات دنیوی چیزی نداشتند که وابسته به آن باشند یا ترس از دست دادن آن را داشته باشند. از طرف دیگر این زندگی دشوار، تمرين خوبی بود که در جزئیات اعتصابات، تحصن‌ها، محاصره‌های اقتصادی و تحریم‌ها، به خوبی پاسخ داد و دشمنان فهمیدند که سختی‌های وارد شده بر مردم به نفع انقلاب و ضرر آنها تمام شده است.

۴- ویژگی‌ها و عادات عرب؛ از دیگر عوامل محیطی که پیامبر اکرم ﷺ با جهت دادن به آنها، این عوامل را در جهت موفقیت بعثت به کار گرفت، بعضی ویژگی‌ها و عادات عرب، از جمله شجاعت، تعصب (عصبیّت)، مهمان نوازی، وفای به عهد و پیمان، حسن هم‌جواری، تحمل سختی‌ها و قوت اراده، بود. رسول گرامی اسلام ﷺ به این ویژگیها، رنگ الهی داد و در راه پیشبرد اهداف عالیه مورد استفاده قرار داد.

امام بزرگوار نیز در نهضت اسلامی خود، خط بطلان بر همه ویژگیها و عادات جامعه قبل از انقلاب نکشید و با تقویت و جهت دادن صفاتی همچون توجه خاص ایرانیان به مظلومین در طول تاریخ^۱، میهمان نوازی، شجاعت، تعصب، دفاع از حریم وطن، از این ویژگیها در جهت

۱- تا حدی که برخی یکی از عوامل گرایش ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام را مظلومیت این خاندان در طول تاریخ، به مخصوص ←

ایجاد شور و شعور انقلابی نهایت استفاده را نمود.

ب) عوامل محتوایی

۱- بقایای دین حنفی؛ دین حنفی به عنوان یک شریعت الهی از زمان حضرت ابراهیم ﷺ در جزیره‌العرب جایگاه ویژه‌ای داشت. همه نیاکان پیامبر ﷺ بر این شریعت توحیدی بودند و لذا دستورات باقیمانده از این شریعت الهی از قبیل، اعتقاد به توحید و خدای یگانه، فرضه حج، تعظیم بیت، وقوف در عرفات، قربانی شترو... و از یک طرف هم خوانی شریعت پیامبر اکرم ﷺ با این دستورات زمینه‌ساز تسریع در گسترش اسلام گشت.

در جامعه ایران قبل از انقلاب نیز، سنن اصیل باقیمانده از تشیع از قبیل جایگاه مساجد و تکیه‌ها، تعظیم عتبات و حرم‌های مقدس، تعظیم ماه مبارک رمضان، حرمت داشتن ایام عزای اهل بیت ﷺ بخصوص ماه محرم و صفر، به عنوان پایگاه شروع حرکت امام‌پیغمبر قرار گرفت و امام‌پیغمبر در برابر رژیم تا دندان مسلح از بسیج عظیم مردمی در پایگاه‌هایی مثل حسینیه‌ها و مساجد و باسلاخی مثل الله اکبر و عزاداری، که در میان مردم در حال مسخ شدن بود، استفاده نمود و انقلاب عظیم را رهبری کرد.

۲- بشارتهای علمای یهود و نصاری؛ از آنجاکه سیر تکاملی زندگی بشر یک امر بدیهی و مسلم است و ادیان الهی نیز چون آئین زندگی و راهیابی به سعادت دنیا و آخرت را ارائه می‌کنند، باید در مسیر تکاملی قرار داشته باشند، همه انبیاء الهی آمدن پیامبران بعد از خود به خصوص پیامبر خاتم ﷺ را که صاحب شریعت کامل و جامع اسلام خواهد بود، بشارت می‌دادند. بر این اساس، علمای یهود و نصاری، به استناد تورات و انجیل، گاهی با تصریح و گاهی با اشاره، آمدن پیامبر خاتم ﷺ را برای مردم جزیره‌العرب مطرح می‌کردند. قرآن چنین می‌فرماید:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ أَبْنَائَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ

يَعْلَمُونَ^۱ وَنِيزْ مَى فَرْمَائِيد: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَمْمَى الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرِيْةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لِهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضْعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمُ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ...»^۲ همین که بعد از مدت کوتاهی از بعثت پیامبر ﷺ بعضی از اهل کتاب (پیروان دین یهود و مسیحیت) به لجاجت با پیامبر ﷺ و در نهایت به جنگ پرداختند، دلالت می‌کند بر اینکه هم در تورات و هم در انجلیل و هم در گفتار علماء، تصریح به این بعثت بوده است ولذا مقاومت می‌کردند و الا اگر اینچنین نبود، می‌توانستند به استناد تورات و انجلیل، اصل بعثت را انکار کنند و خود را با جنگ در معرض خطر نیندازند.

از جمله عوامل مؤثر در گرایش مردم به نهضت امام زین العابد نیز بشارتهای علمای تشیع به ظهور قیام و انقلابی از سرزمین قم به عنوان زمینه‌ساز حکومت حضرت مهدی (عج) مطرح است، لذا در طول تاریخ تشیع، مسلمین و شیعیان عنایت خاصی به نهضتهای شیعی، به خصوص حرکت‌های اصلاحی که از قم، شروع می‌شد، داشتند. در روایات زیادی هم وارد شده که، علوم و معارف دین از قم به سرتاسر عالم گستردہ می‌شود.

۳ - نوع معجزات پیامبر اکرم ﷺ به خصوص قرآن؛ ویژگیهای معجزه استثنایی

پیامبر اکرم ﷺ یعنی قرآن کریم، راهی را برای مردم جز تسلیم یا انکار در عین حال علم به واقعیت، نگذاشت بود لذا قرآن در مورد گروه دوم می‌فرماید: «وَجَهَدُوا إِلَيْهَا وَاسْتَيْقَنُتُهَا أَنْفُسُهُمْ».^۳ بعضی از این ویژگیهای عبارتند از: فصاحت و بلاغت آیات قرآن، مضامین عالی و قوانین عام و جامع آن، اخبار غیبی و داستانهای عبرت‌انگیز آن، قصص اقوام و انبیای گذشته و

خود قرآن مخالفین را تحدى^۴ می‌کند تا جایی که می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُونُو وَالْجِنُو عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۵ در نهضت امام زین العابد نیز بیانات امام زین العابد و نطق‌ها و اعلامیه‌های ایشان حاکی از این است که او چیزی جزاً اجرای احکام خدا

۱- بقره، ۱۴۶

۲- اعراف، ۱۵۷

۳- هماره طلبیدن.

۴- نمل، ۱۴

۵- اسراء، ۸۸

و محتوای آیات الهی و دستورات معصومین ﷺ را برای مردمی که قرنها منتظر آن بوده‌اند، طرح نکرد و همچون پیامبر اکرم ﷺ که در مقابل پیشنهادهای سیاسی، اقتصادی برای سازش، کوچکترین نرمشی نشان نداد و بر هدف خود یعنی براندازی رژیم طاغوت و طرح حکومت اسلامی پافشاری کرد تا جایی که حتی اگر مردم هم کوتاه بیایند، او کوتاه نخواهد آمد. این حرکت امام زینی یادآور کلام پیامبر اکرم ﷺ بود که اعلام فرموده بود، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ او قرار دهند، دست از رسالت خود برخواهد داشت.

ج) عوامل شخصیتی:

۱- شخصیت پیامبر اکرم ﷺ؛ ویزگیهای شخصیتی پیامبر اکرم ﷺ در ابعاد مختلف در موفقیت پیامبر ﷺ نقش داشت، که می‌توان به بعضی موارد آن اشاره کرد؛ اول اینکه صاحب دعوت از قبیله قريش بود که از بزرگترین قبایل عرب محسوب می‌گشت. دوم اینکه ایشان از خاندان هاشم -بود که در نزد مردم امتیازات زیادی از جمله، زعمت مکه و کلیداری کعبه، رادارا بودند- سوم اینکه، حضرت از خاندان اسماعیل علیہ السلام بودند که بنابر وعده‌های داده شده، انتظار می‌رفت دعوت به توحید از آنان باشد. چهارم اینکه، خلائقیات پیامبر ﷺ از قبیل: صداقت، امانت، حلم، نسب پاک، عفت، خوشروی، و به تعبیر قرآن «خلق عظیم»، جایگاه ویژه‌ای برای ایشان درست کرده بود. پنجم اینکه ایشان یک آمی بودند و همه از آمی بودن حضرت، مطلع بودند.

نگار من که به مكتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد^۱

ششم: موحد بودن پیامبر ﷺ و نیاکان حضرت که برای یک لحظه هم بتپرست نبودند و سجده بر بتهای نکردن تا مورد سرزنش قرار گیرند هفتم اینکه دعوت حضرت با مقتضیات حال (زمان و مکان) انطباق کامل داشت. هشتم، صبر و پشتکار و مقاومت حضرت در برابر دشواریها و اینکه هیچ‌گونه مماشاتی با دشمنان نکرد، از ایشان شخصیت استثنایی در تاریخ درست کرده

۱- دیوان حافظ

بود. در نهضت امام ع نیز دوست و دشمن، به استثنای بودن شخصیت امام ع اعتراف کرده‌اند، مرجعیت، سیادت، شجاعت، مدیریت، انقلابی بودن خاندان مخصوصاً پدر بزرگوار ایشان، مقاومت در برابر مشکلات، نقش امام ع در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ۱۳ مهر ۱۳۴۳ (واقعه طرح انجمان‌های ایالتی و ولایتی)، خلق ویژه امام ع، دشمن‌شناسی، کیاست، رفت اجتماعی، جدیت و قاطعیت و ... از جمله عواملی بود که در پیروزی نهضت اسلامی تأثیر فراوانی داشت و موقعیت این نهضت و رهبری آن را در ۱۴ قرن تاریخ تشیع ویژه ساخت.

۲- شخصیت یاران پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم؛ حمایت حضور ابوطالب رض به عنوان یک زعیم بزرگ از قریش از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و همراهی و حمایت اقتصادی حضرت خدیجه رض نسبت به حضرت، همراهی و اطاعت ویژه حضرت علی رض و حضرت زهرا رض به عنوان دو الگوی جامع در پیروی از دستورات حضرت، نقش زیادی در پیشبرد اهداف پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم ایفا کرد. در نهضت امام ع نیز یاران امام در انقلاب نقش زیادی داشتند و بزرگانی از حوزه و دانشگاه که در شرایط مختلف به ایفای نقش می‌پرداختند اگر در زندان بودند در میان زندانیان سیاسی به تبیین افکار امام ع پرداخته و اگر در تعیید بودند با برقراری جلسات مخفی و در صورت آزاد بودن با سخنرانی و راهاندازی جلسات مختلف، کشتی انقلاب را به تبع امام ع به جلو می‌بردند. ویژگی یاران امام ع همانند یاران پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم این بود که هر کدام گروه یا جامعه‌ای را رهبری می‌کردند.

بخش سوم:

مناسبها

امیر عاشورایی

به مناسبت اولین سالگرد شهادت امیر صیاد شیرازی

سینه ستبر تاریخ ملامال از خاطرات حیات و ممات مردان مردی است که روحشان فراتر از زمان و عرصهٔ فراخ زمین تنگتر از قلب سرشار از عشقشان بوده است. عشق به یگانهٔ هستی بخش که اشتیاق لقاء‌ش آرام از جسم و جان آن‌ها گرفته و سرسودائی‌شان را هماره برآستان داشته‌اند. امیر کم نظری ارتش اسلام «سپهبد علی صیاد شیرازی» یکی از این پروبال سوختگان وصال نور است که لباس زیبای شهادت زیندهٔ قامتش و کمترین مزد اخلاص، فداکاری و ایثار و پروانگی اوست.

«شهید صیاد شیرازی» پس از بیام امام خمینی(ره) مبنی بر شناسائی نیروهای مخلص ارتش طاغوت، شناخته شد و به خاطر توان بالای سازماندهی اش مورد توجه امام و پاران انقلاب اسلامی قرار گرفت. وی در آن زمان با درجهٔ ستون یکم در اصفهان، استاد توپخانه بود که در همان شرایط به عنوان عنصری حزب الله در جهت سازماندهی نظامیان انقلابی فعالیت خود را آغاز کرد و تلاش‌های وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سازماندهی ارتش و ساختار نیروهای مسلح متجلی شد.

این شهید سعید در بحبوحة غائله سال ۵۸ ضد انقلاب در کردستان به فرماندهی عملیات شمال غرب گشور برگزیده شد و در کنار دوستان سپاهی اش نیروی مشترکی را تشکیل داد و با اعزام به منطقه به نحو شایسته، امر پاکسازی منطقهٔ غرب گشور را از لوث وجود اشرار ضد انقلاب به انجام رساند. این در حالی بود که ایشان و بقیهٔ سرداران مجبور بودند با دخالت‌ها و مشکل آفرینی‌های بنی صدر خائن نیز به نحوی مدبرانه مقابله کنند.

در مهر ماه سال ۱۳۶۰ به پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع از سوی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی به فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی منصوب شد. در این منصب فرماندهی نیروهای ارتش اسلام در عملیات‌های پیروزمند ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس را بر عهده داشت. یاد فاتح بزرگ فتح المبین و بیت المقدس فراموش ناشدنی است چراکه فتح المبین و بیت المقدس از یاد نرفتنی است. عملیات‌هایی که سرنوشت جبهه‌های اسلام را علیه کفر به پیروزی رقم زند و روند جنگ تحمیلی را در مسیر پیروزی ارتش اسلام قرار دادند.

ایشان در ۲۳ تیر ماه ۱۳۶۵ طی حکمی از سوی حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی به عضویت شورای عالی دفاع منصوب شد. در متن حکم حضرت امام خطاب به آن بزرگ مرد چنین آمده است:

«برای فعال کردن هر چه بیشتر و بهتر قوای مسلح کشور ضرورت دارد از تجربه اشخاصی که در متن مسایل جنگ بوده‌اند استفاده هر چه بیشتر بشود بدین سبب سرکار سرهنگ صیاد شیرازی و وزیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تا پایان جنگ به عضویت شورای عالی دفاع منصوب می‌نمایم.»

به دنبال مسئولیت خطیر شهید صیاد شیرازی در شورای عالی دفاع با درخواست رئیس شورای عالی دفاع و موافق حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی در مرداد ماه سال ۱۳۶۵ مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی ارتش به برادر دیگری واکذار گردید. حضرت امام در حکم فرمانده جدید نیروی زمینی ارتش پیرامون خدمات آن شهید سرافراز چنین فرمودند:

«با تقدیر از زحمت‌های طاقت فرسای سرکار سرهنگ صیاد شیرازی که با تعهد کامل به اسلام و جمهوری اسلامی در طول دفاع مقدس از هیچگونه خدمتی به کشور اسلامی خودداری نکرده و امید است در آینده نیز در هر مقامی باشد موفق به ادامه خدمتها ارزشناه خود شود.»

سپس در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ به همراه تعدادی دیگر از فرماندهان ارتش با پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع و موافقت امام خمینی رهبر اسلام به درجه سرتیپی ارتقای مقام یافت.

آن شهید والا مقام در مهرماه سال ۱۳۶۸ به درخواست رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح و موافقت مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا به سمت معاونت بازرسی ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح منصوب شد.

امیر شجاع سپاه اسلام در شهریور ماه سال ۱۳۷۲ با حکم فرماندهی معظم کل قوا به سمت جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح منصوب گشت.

تیمسار سرتیپ صیاد شیرازی در ۱۶ فروردین ۱۳۷۸ همزمان با عید خجسته غدیر با حکم مقام معظم فرماندهی کل قوا به درجه سرلشگری نائل آمد.

نقش او در ایجاد وحدت بین قوای مسلح کشور و نیروهای توانمند دفاعی و مهار دشمن و حفظ تمامیت ارضی کشور و فتح جبهه‌های حق علیه باطل در عملیات‌های ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس و دیگر عملیات‌های پیروزمند تا مرصاد و دفاع از حدود و شغور میهن عزیز اسلامی برکسی پوشیده نیست. آری دشمن زبون چنین عنصر برجسته و مؤثر و شخصیت کمنظیر و سرمایه عظیمی را از امت اسلام گرفت و نظام را از گرمی وجودش بی‌بهره ساخت و کورده لان شب پرست، خنانسان روزگار و پس‌مانده‌های زخم خورده مرصاد در صبح روز ۲۱ فروردین ۷۸، فاتح بزرگ فتح المبین و بیت المقدس و... را آماج تیرهای حقد و کینه خود قرار دادند و قامت استوار امیر ارتش اسلام را به خاک افکندند. روح بلند و سرفرازش در آسمانها پر کشید و به آرزوی دیرینه خویش که همانا شهادت در راه معبود و وصال معشوق بود نائل گشت. بوسه بر تابوت حامل پیکر مطهر آن شهید والا مقام توسط قلب تپنده امت اسلام، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای «مدظله العالی» اوج تجلیل از مقام شامخ این شهید عاشق و سردار عشق و تمام شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس است که روزگاری نیز امام شهیدان، خمینی کبیر بر بازویان پرتوان و دشمن‌شکن آنان بوسه می‌زد.

مقام معظم رهبری در بخشی از پیام خویش بدین مناسبت چنین فرمودند:

سرزمین‌های داغ خوزستان و گردنده‌های برافراشته کردستان سالها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک‌نهاد و مصمم و شجاع بوده و جبهه‌های دفاع مقدس صدھا خاطره از رشادت و از خودگذشتگی او حفظ کرده است. خط مرگ کوچکتر از آن است که بندگان صالح خدا را از راه او بازگرداند و عشق به منال دنیوی حقیرتر از آن است که در دل نورانی شایستگان جایی بیابد، کوردلان منافق بدانند که با این جنایتها روزبه روز نفرت ملت ایران از آنان بیشتر خواهد شد و خون مردان پاکدامن و پارسا همچون صیاد شیرازی و شهید لاجوردی بدنامی و سیاهرویی آنان را در تاریخ و در دل این ملت همیشگی خواهد کرد. و سردمداران استکبار که با وجود لافزني‌های ضد تروریستی خود به اميد آن نشسته‌اند که تروریست‌های مزدورشان در ایران اسلامی با شهید کردن مردان استوار و مقاوم انقلاب، راه تسلط بر ایران اسلامی را هموار کنند. بدانند که خون شهیدان راه حق، ملت مؤمن ما را راسخ‌تر و آشتنی‌ناپذیرتر و مقاومتر می‌سازد. رحمت و فضل بی‌کران الهی بر روح شهید عزیزمان علی صیاد شیرازی و لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و بندگان صالح‌اش بر ایادي منفور و مطروح استکبار.

اینجانب شهادت این بنده برگزیده خدا را به ملت ایران به خصوص به یاران دفاع مقدس و ایشارگران جبهه‌های نور و حقیقت و به خانواده‌گرامی و فداکار و بازماندگان محترم‌اش تبریک و تسلیت می‌گوییم و صمیمی ترین درود خود را بر روح پاک او و خون به ناحق ریخته اونشار می‌کنم!

رابطه ایران و آمریکا؛ فرازها و فرودها

مهدی قاسمی*

مقدمه

ایالات متحده آمریکا پس از کسب استقلال و خارج شدن از سلطه انگلستان توسعه سرمایه‌داری را در سرلوحة کار خود قرار داد. موقعیت جغرافیایی مناسب و وجود افراد متخصص که از مهاجرین کشورهای بیشتر فته اروپایی بودند، بستر مناسبی برای ظهور و بروز سرمایه‌داری فراهم آورد، به شکلی که در سال ۱۸۲۳ «جیمز موندونه»، رئیس جمهور وقت در پیامی به کنگره، دکترین مشهور خود را مبنی بر سرمایه‌گذاری در آمریکای لاتین و به طور عمدۀ منطقه دریایی کارائیب اعلام کرد. فی الواقع این دکترین اولین گام جهت پیوند منافع آمریکا در منطقه جغرافیایی دیگری غیر از ایالات متحده بود. از این پس کسب ثروت و دستیابی به امتیازات اقتصادی و سیاسی در رأس برنامه‌های سیاسی خارجی آمریکا قرار گرفت. در آغاز قرن بیستم آمریکا به عنوان یک امپریالیست تمام عیار در رقابت کامل با قدرتهای اروپایی قرار گرفت «ویلسون» رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام کرد: «صنایع ما بقدرتی توسعه یافته است که اگر نتواند راهی به بازارهای خارجی پیدا کند، منفجر می‌شود. بازارهای داخلی ما دیگر کافی نیست، ما نیازمند بازارهای خارجی هستیم».^۱ دو جنگ جهانی اول و دوم فرصت دیگری بود تا ایالات متحده به دلیل دور بودن از آثار ویرانگر جنگ، تأمین کننده مایحتاج کشورهای درگیر در جنگ

* کارشناس ارشد علوم سیاسی

۱- رویارزی اثواب اسلامی و آمریکا، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷

باشد. پس از پایان جنگ دوم جهانی و برقراری نظام دو قطبی و سپس جنگ سرد در نظام بین‌الملل، ایالات متحده با وضوح و جسارت بیشتری خود را درگیر مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی کرد. کشور ایران بدليل دارا بودن منابع سرشار اقتصادی و موقعیت ژئوپلیتیک همواره مطمح نظر قدرتهای بزرگ بوده است. تاریخ معاصر ایران مشحون از دخالت‌های بیگانگان در امور داخلی این کشور است.

مقاله حاضر در نظر دارد یکی از حساس‌ترین چالش‌های خارجی و یکی از مهم‌ترین دخالت‌های خارجی در امور ایران را مورد بررسی قرار دهد. هدف از نگارش این سطور ارائه اطلاعات به خواننده محترم است. طبعاً قضاوت و نتیجه‌گیری نیز به عهده وی می‌باشد.

اوپساع داخلی ایران، بستره مناسب جهت برقراری رابطه آمریکا با ایران

آغاز روابط ایران و آمریکا، یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی ایران است که از ویژگی‌های آن، می‌توان گسترش سلطه استعمارگران، ضعف و فساد دولت مرکزی، انقلاب مشروطیت و درگیری در جنگ جهانی اول را نام برد.

از همه مهم‌تر سلطه استعماری انگلیس و روسیه تزاری بر ایران بود تا جایی که این کشور ابعاد مختلفی از استقلال خود را از دست داده و به صورت نیمه مستعمره در آمده بود. گفته می‌شود انگیزه برقراری روابط با آمریکا باز کردن پای قدرت سومی در ایران بود تا در مقابل قدرت‌های مداخله‌گر روس و انگلیس ایستادگی نماید. فی الواقع، اگر این استدلال درست هم باشد، نتیجه آن چیزی جز از چاله در آمدن و در چاه افتادن نبود.

از سوی دیگر، ایالات متحده در این دوران به پیشرفت‌های درخشانی ناکام شده و یکی از دولت‌های بزرگ دمکرات جهان و حامی و طرفدار ملت‌های ضعیف معرفی شده بود. همین امر سبب شد که زمامداران ایران دست استعانت به سوی این کشور نیرومند جدید دراز کنند.

در قرن نوزدهم، بریتانیا در اوج قدرت بود انگلستان با توجه به ناوگان نیرومندش توانست روابط امپراطوری خود را گسترش داده و بازارهای پرسودی برای مصنوعات و سرمایه‌های اضافی خود پیدا کند. وزیر خارجه وقت انگلستان در این مورد می‌نویسد: «نامه‌های افسانه‌ای

مانند ترکستان، افغانستان، قفقاز و ایران، مهره‌های شترنجی هستند که در بازی سلط بر جهان به کار برده خواهند شد.^۱ بریتانیا به علت منافع حیاتی خود در ایران، از اقدامات مخاطره‌آمیز هر کشوری جهت سلط بر این منطقه و تضعیف سلطه‌اش بر هند و خلیج فارس جلوگیری می‌کرد. به همین منظور توسعه‌طلبی روسیه نیز با مانع بزرگی هم‌چون انگلیس در ایران روبرو شد و این دو بعضاً به مقابله با یکدیگر برخاسته و گاهی نیز منافع خود را با تقسیم ایران تأمین می‌کردند. «عهدنامه ترکمانچای» در سال ۱۸۲۸ بعد از یکسری مناقشات بین ایران و روسیه منعقد گردید. در این عهدنامه روسیه ایران را واداشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از قلمرو خود در شمال را به این کشور واگذار نماید و جنبه‌هایی از استقلال و حاکمیت ایران را از بین بیرد. نهایتاً این که اوضاع ایران به لحاظ ضعف دولت مرکزی به صورتی بود که در فاصله ۱۸۱۵ تا ۱۹۰۰ میلادی پانزده کشور از جمله آمریکا حق کاپیتولاسیون از ایران گرفتند.

آغاز رابطه رسمی بین ایران و آمریکا

گذشته از ارتباطات و تماس‌های مقطوعی و غیر رسمی، تاریخ رابطه ایران و آمریکا را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

دوره حضور و نفوذ

الف- دوره اول که می‌توان آن را دوره «حضور و نفوذ» آمریکا در ایران دانست. این دوره از سال ۱۸۴۹ تا ۱۹۴۰ ادامه یافت و دچار فراز و نشیب‌های زیادی هم شد. البته قبل از آن از سال ۱۸۲۹ م. مبشرین مذهبی آمریکا وارد شمال غرب ایران شدند و راه توسعه روابط را باز کردند، آنها به ساخت مدرسه، بیمارستان، کلیسا و بتیم خانه اقدام کردند. اما رابطه رسمی سیاسی از سال ۱۸۸۳ م. برقرار شد و مستشاران مالی آمریکایی با تصویب مجلس شورای ملی وارد ایران شدند. (مورگان شوستر، میلسپو وغیره). تصویب واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به آمریکاییان توسط مجلس وسیس لغو آن، در اثر فشار انگلیس انجام پذیرفت. قتل

۱- آبراهام بیلسون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه محمد باقر آرام، چاپ اول ۱۳۶۸، انتشارات امیرکبیر، مقدمه مترجم

کنسول یار آمریکا در تهران صورت گرفت و... در این دوره نگاه ایرانیان - مردم و مقامات رسمی دولتی - نسبت به آمریکا تا اندازه قابل توجهی مثبت بود.

دوره سلطنه

ب) دوره دوم که می‌توان آن را «دوره سلطنه آمریکا» بر ایران دانست، از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۹ به مدت ۳۹ سال طول کشید. این دوره خود به دو دوره کوچک‌تر تقسیم می‌شود: از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۳ زمینه‌سازی سلطنه و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ تکمیل و تشدید سلطنه بر ایران. در این دوره همزمان با جنگ جهانی دوم و به دنبال اشغال نظامی ایران از سوی متفقین، آمریکایی‌ها برای اداره امور راه آهن و اعزام نیرو و لجستیک^۱ به جبهه متفقین در روسیه، وارد ایران شده و مواضع خود را مستحکم نمودند. آنان شاه جوان (محمد رضا شاه) را جذب نموده و در اختیار گرفتند، هم چنین قردادهای بازرگانی، بازسازی پلیس و ارتش، تأسیس اداره مستشاری و... را منعقد نموده و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را شکل دادند. بعدها با سرکوب نهضت اسلامی امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ هشتم و سرکوب شدید نیروهای سیاسی و مبارزاتی دیگر، بر بخش‌های سیاسی، اقتصادی، برنامه‌ریزی، نظامی، علمی و فرهنگی کشور مسلط شدند.

دوره تقابل و قطع رابطه

ج) دوره سوم که می‌توان آن را دوره «تناسب و قطع رابطه» نام نهاد، از سال ۱۹۷۹-۸۰ شروع و هنوز ادامه دارد.^۲ بدون شک یکی از چالش‌های عمدۀ روابط دوکشور، پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۷۹ م. رخداده است.

فی الواقع تیرگی روابط دوکشور، بازتاب سیاست‌های پیشین کاخ سفید در قبال ایران ارزیابی می‌گردد. چنانچه برنامه ریزان سیاست خارجی آمریکا رفتاری مبتنی بر احترام متناسب، عدم دخالت در امور داخلی ایران و در یک کلام رابطه‌ای پایاپای در همه زمینه‌های اقتصادی،

^۱ Lojestic بخشی از فن لشکرکشی که از حمل و نقل و جا دادن ارتش بحث می‌کند. فرهنگ معین، ص ۳۵۶۸

^۲ اقتباس از: دکتر محمد رضا حافظنیا، ارتباط با آمریکا، بررسی دو نظر گام، ماهنامه پاسدار اسلام، شماره ۲۰۷ و ۲۰۸

سیاسی و فرهنگی را با کشورمان در پیش می‌گرفتند و تنها براساس سلطه و تأمین منافع یک‌جانبه خودشان عمل نمی‌کردند، اکنون روابط دو کشور به گونه‌ای دیگر بود. متأسفانه، هنوز هم سردمداران آمریکا، علی‌رغم برخی لبخندهای سیاسی -عمل‌آور جهت نابودی منافع ملت ایران گام برمی‌دارند. پس از قطع رابطه سیاسی دو کشور، کارشناسی آمریکا ابعاد و عمق بیشتری یافت و جنبه‌های مختلف سیاسی اقتصادی، تبلیغاتی و حتی نظامی را شامل گردید. این وضع را در جنگ تحملی و حمایت آشکار آمریکایی‌ها از عراق و حتی مداخله آنان در جنگ، سیاست مهار دوگانه^۱، تصویب بودجه برای خرابکاری در ایران و براندازی نظام جمهوری اسلامی، تصویب قانون داماتو^۲ و نسبت دادن اتهام‌های بی‌پایه و اساس به جمهوری اسلامی بخشی از اقدامات عملی آمریکا بر علیه مردم ایران است.

حربه‌ای تازه

یکی از جدیدترین رجز خوانی‌های حاکمان کاخ سفید در محروم کردن مردم ایران از منافع اقتصادی بازار آزاد، پافشاری آنان بر عدم عبور خط لوله‌های نفت و گاز کشورهای آسیای میانه از طریق ایران است. «کلینتون» از یک سود تلاش است تا خط لوله شرقی - غربی نفت و گاز، از ترکمنستان به باکو و از آنجا به بندر مدیترانه‌ای جیحان بکشاند و از سوی دیگر شرکت‌های آمریکایی سعی می‌کنند گزینه دیگری را نیز وارد معادلات اقتصادی انتقال انرژی آسیای میانه نمایند و آن پیشنهاد احداث خط لوله خزر- افغانستان - پاکستان است.^۳ آنچه در این میان قابل مشاهده است تلاش سردمداران آمریکا برای محروم کردن ایران از امتیازهای اقتصادی و سیاسی این پروژه‌هast. مردم ما کاملاً با این حقیقت آشناشی دارند که ایالات متحده آمریکا در بازی‌های ژئو پلیتیک^۴ شگفت انگیزش در رابطه با انتقال نفت و گاز دریای خزر، به گونه‌ای جنون آمیز سیاست محروم ساختن ایران از نقش طبیعی خود به عنوان کوتاه‌ترین، امن‌ترین و

۱- نک به: مهدی فاسمی، استراتژی مهار دوگانه آمریکا علیه جمهوری اسلامی، به توشه راهیان نور محرم ۷۸ و نیز روزنامه انتخاب ۷۸/۲/۵

۲- داماتو: سناتور آمریکایی که طرح تشدید تحریم‌ها بر علیه جمهوری اسلامی را به کنگره آمریکا ارائه کرد

۴- ژئوپلیتیک: جغرافیای سیاسی

۳- روزنامه قدس ۷۸/۹/۲۸

آسان‌ترین راه، به دلیل سرزمین مسطح و وجود شبکه‌گسترهای از لوله‌های نفتی و گازی، پالایشگاهها و پایانه‌های صدور دریایی برای صدور نفت و گاز دریایی خزر - را دنبال می‌کند. بدیهی است تا هنگامی که جنون ضد ایرانی کنگره طرفدار اسرائیل در ایالات متحده ادامه دارد، آمریکا سیاست محروم ساختن ملت ایران از منابع طبیعی اش در ژئوپلیتیک خط لوله نفتی و گازی خزر را ادامه خواهد داد. این تلاش‌ها علی‌رغم ادعای آمریکا در زمینه مبارزه برای جهانی ساختن بازرگانی آزاد و اقتصاد بازار آزاد، از فداکردن بازرگانی آزاد و آزادی اقتصادی در راه انتقام جویی‌های کوتاه بینانه خود دریغ نمی‌ورزد.^۱ به طور کلی به نظر می‌رسد هدف‌های راهبردی آمریکا در منطقه قفقاز و خزر و مآلً احداث خط لوله سرتاسری که به دالان شرقی - غربی معروف شده است عبارتند از:

- ۱- برقراری ثبات مورد نظر آمریکا در منطقه
- ۲- رونق اقتصادی منطقه قفقاز
- ۳- یکپارچه کردن منطقه
- ۴- توسعه دموکراسی در این منطقه
- ۵- محدود کردن نفوذ ایران و روسیه در آسیای میانه
- ۶- برقرار کردن پیوند مستحکم با منافع ارزشمند منطقه خزر
- ۷- تقویت ترکیه به عنوان متحدی مهم، بازاری برای مصرف انرژی و تکیه‌گاه حیاتی آمریکا برای ورود و نفوذ به منطقه خزر.^۲

قطع رابطه یا تجدید رابطه؟ بررسی اجمالی دو دیدگاه

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ هش (۱۹۷۹ م) نقطه‌اوج رویارویی ایران و آمریکا بود. اقدامات و عملکرد آمریکا در طول دوران رژیم گذشته و حمایت‌های پیدا و پنهان کاخ سفید از

۱- روزنامه فلس، پیشین

۲- ر. ک: آمریکا در خزر، دو ماهنامه چشم انداز ایران، سال اول ش. دوم، مهر و آبان ۷۸

دودمان پهلوی برکسی پوشیده نیست. لذا در اوج احساسات ضد امپریالیستی، دانشجویان پیرو خط امام با اشغال سفارت آمریکا در تهران تیر خلاص را بر روابط در حال اختصار دو کشور وارد کردند.

در این دوران اکثریت قریب به اتفاق مردم خواهان قطع رابطه با آمریکا بودند. امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز، رابطه آمریکا و ایران را بسطه گرگ و میش نامیدند. لیکن در سال‌های اخیر گروه‌هایی با طرح دیدگاه‌های خویش -که در ادامه این بحث مورد بررسی قرار خواهند گرفت - معتقدند که اکنون وقت تجدید رابطه با آمریکا فرارسیده است این در حالی است که مخالفان رابطه با دولت آمریکا معتقدند رویارویی با آمریکا ریشه در استکبار ستیزی انقلاب دارد. علاوه بر آن، رفتار خصم‌اند دولت آمریکا با ملت ایران و انقلاب اسلامی قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و حمایت بی‌دریغ آن کشور از شاه، احساسات مردم ایران را جریحه دار کرده است و تاکنون نیز اقداماتی جهت التیام دردهای مردم ایران انجام نداده است.

موافقان رابطه با آمریکا -که از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، رگه‌های ضعیفی از آن در دولت موقت نمود پیدا کرد - اکنون مدعی اند آمریکا در جهان دارای اقتدار است، اهرم‌های قدرت در زمینه‌های علمی، فن آوری، نظامی، ارتباطی و رسانه‌ای، اقتصادی، سیاسی و غیر آن را دارا می‌باشد و بالاخره این که در تحولات پس از جنگ سرد، آمریکا قدرت بلاعارض جهان است و می‌تواند همچنان بر ایران فشار آورد.

این گروه از موافقان رابطه با آمریکا، همچنین معتقدند بین مشکلات اقتصادی ایران و ریاضت‌های ملی و قطع رابطه با آمریکا رابطه مستقیم وجود دارد و در صورت تجدید رابطه با آمریکا زمینه‌های لازم جهت حل بحران اقتصادی ایران فراهم خواهد آمد.

یکی از طرفداران تجدید رابطه با آمریکا می‌نویسد:

«برای کشوری توسعه یابنده مثل ایران که در نهایت، از نظر اقتصادی در چنبره سرمایه‌داری جهانی و در رأس آن آمریکاست، رابطه اقتصادی و سیاسی با این رهبر اجتناب ناپذیر است».

نویسنده فوق با مروری بر نظریه‌های امپریالیزم، نتیجه می‌گیرد که

«اکنون دیگر دیدگاه‌هایی که معتقدند امپریالیسم مانع رشد مطلق

نیروهای مولده است استحکامی ندارد، زیرا یک رشد کمایش پیوسته

نیروهای مولده در کشورهای پیرامونی (جهان سوم) مثل بزرگیل،

کره جنوبی، تایوان و... ناکارآئی این ادعا را به اثبات رسانده است».^۱

برخی نیز رابطه با آمریکا را تحت لوای دفاع از منافع ملی توجیه می‌کنند و معتقدند. «به

رابطه با آمریکا به دوگونه می‌شود نگاه کرد: اول این که بگوییم منافع ملی کدامند؟ «دیزرایلی»

سیاستمدار انگلیسی می‌گوید: هیچ کشوری نه دشمنان ابدی دارد نه دوستان ابدی. آنچه برای

هر کشوری ابدی است منافع ملی آن کشور است. به عبارت دیگر ممکن است با کشوری دوست

باشیم و بعداً با همان کشور دشمن بشویم و بالعکس. آنچه همواره ثابت ولا یتغیر است منافع ملی

کشورهای است. منافع ملی حکم می‌کند که با کدام کشور دوست باشیم.... برای من کشور آمریکاییک

ماهیت و پدیده خاص، جدا از کشورهای دیگر نیست، به عبارت دیگر ممکن است شما بپذیرید

که ما بر اساس منافع ملی باید با دولتها رابطه داشته باشیم، اما علی‌رغم این باز هم معتقد باشید

که بنابر دلائل و شرایطی، رابطه با آمریکا از این قانون کلی، مستثنی است. بنده این رانمی‌پذیرم

و معتقدم این قانون کلی در باره همه کشورها و دولتها صادق است. یعنی در رابطه با آمریکا هم

باید دید که منافع ملی ما چه حکمی دارد. اگر واقعاً منافع ملی محاکم نمی‌کند که ما با آمریکا

رابطه داشته باشیم آن وقت ما این سیاست را ادامه می‌دهیم، اما اگر منافع ملی حکم می‌کند که با

آمریکا رابطه داشته باشیم حتماً باید این رابطه ایجاد شود.

حال باید دید دیدگاه‌های فوق تا چه اندازه قرین به صحت است و آیا رابطه با رهبر

سرمایه‌داری جهان اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا با ایجاد رابطه با آمریکا مشکلات اقتصادی کشور

حل می‌شود؟ و اصولاً آیا گزینه دیگری وجود ندارد تا بتوان در پرتو آن به تکنولوژی و فن آوری

نوین دست یافت و مشکلات اقتصادی را به حداقل رساند؟ و بالاخره اینکه آیا آمریکا تنها

۱- کمال اطهاری، رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر

ابرقدرت، و جهان، تک قطبی است؟

قبل از پاسخ به پرسش‌های فوق، اشاره به این نکته حائز اهمیت است که بدانیم در اقتصاد داخلی ما و مناسبات خارجی آن سرمایه‌داری حضور پرقدرتی دارد. ما پذیرفته‌ایم که در بستر همین سرمایه‌داری حاکم و مسلط به اقتصاد خویش سامان دهیم. حضور همه جانبه سرمایه‌داری جهانی در کشورها و میزان تعمیق سرمایه‌داری به حدی است که برخی از نظریه‌پردازان پس از شکست شوروی و چپ در دنیا اعلام کردند که دیگر راهی برای مبارزه با سرمایه‌داری جهانی وجود ندارد و اگر کشورها می‌خواهند کاری برای رفاه و استقلال و رهایی خویش انجام دهند باید آن را در بستر وابستگی موجود به نظام سرمایه‌داری به پیش ببرند. لذا انکار نمی‌توان کرد که اینک در تمامی جهان، نظام مسلط سرمایه‌داری حضور دارد و قطع رابطه با جهان سرمایه‌داری امری ناممکن است.^۱ بنابراین به نظر می‌رسد مسئله قطع رابطه با آمریکا، فی الواقع قطع رابطه با جهان سرمایه‌داری نیست، زیرا در این صورت و چنانچه مسئله قطع رابطه با کل جهان سرمایه‌داری مدنظر باشد، این ایران اسلامی است که به انزوا کشیده می‌شود.

زیستن در شکاف

پایان جنگ سرد ظهور قدرت‌های مستقل چندی را نوید می‌داد. همانگونه که اروپا در قرن ۱۹ به عنوان مرکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان محسوب می‌گردید، در دوران جدید نیز در صدد دست‌یابی به هویت واحدی برای تبدیل به یک مجموعه پویا و فعال بین‌المللی می‌باشد. این روند در دهه ۱۹۹۰، یعنی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که تعامل منطقه‌ای در اروپاگسترش پیدا کرده و ضرورت‌های دوران جنگ سرد به پایان رسیده بود، از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. از این زمان به بعد اروپا و ژاپن گریز از حوزه رهبری آمریکا، آغاز کردند. پیش از این، خطرشوروی و موشک‌های نشانه‌گیری شده‌اش باعث می‌شد که ژاپن و اروپا رهبری آمریکا

۱- ر.ک. بالاتر آمریکا در حاره میانه، لیون نی هدر، ترجمه رضا حائری، انتشارات مؤسسه اطلاعات چاپ اول ۱۳۷۳ ص

را بپذیرند. به این ترتیب «حوزهٔ تهدید» در کشورهای اطراف شوروی بود و «حوزهٔ رهبری» در قارهٔ آمریکا و در ایالات متحده قرار داشت. با سقوط شوروی، مسکو از تهدید منافع غرب، از جمله راههای دست‌یابی به حوزه‌های نفتی دست برداشت. از این‌رو نیاز به حضور نظامی آمریکا جهت مهار توسعهٔ طلبی شوروی در مناطق مختلف جهان، از جمله خاورمیانه، کاهش یافت و اروپا آماده شد تامشعل از دست داده را باز‌ستاند. اوج تضاد منافع آمریکا و اروپا در جنگ خلیج فارس هویدا گردید. گرچه به نظر می‌رسد ناتو به رهبری آمریکا توانست دیکتاتور عراق را سرجای خود بنشاند، اما آمریکایی‌ها هرگز از عملکرد اروپا در رابطهٔ جنگ خلیج فارس راضی نبوده‌اند.^۱

بنابراین اروپایی‌ها و ژاپنی‌ها دلیلی برای باج دادن به آمریکانمی بینند و در صددند تا «حوزهٔ رهبری» (لاقل بخشی از آن) در اختیار آنان قرار گیرد. همین امر سبب ظهور یک دسته از رقابت‌ها میان کشورهای اصلی جهان سرمایه‌داری می‌شود. این رقابت‌ها می‌توانند وسیله‌ای برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی کشورهای مستقل باشد، چراکه احتمال توافق یکپارچه این کشورها را کاهش می‌دهد و زیستن در شکاف را برای اینگونه کشورها میسر می‌سازد. امروزه در دنیا قدرت «اقتصادی بودن» سودمندتر از قدرت نظامی بودن است، لذا دولتهای سرمایه‌داری برای کسب درآمد و سود اقتصادی و از دست ندادن بازارهای بین‌المللی خود، حاضر می‌شوند بسیاری از تحولات سیاسی کشورها را نادیده بگیرند و در صورت تداوم یافتن ارتباط اقتصادی، مشکلاتی برای دولتهای مستقل پدید نیاورند. دقیقاً به همین دلیل است که تحریم‌های دولت آمریکا نظری طرح داماتو یا هلمز برتون^۲ از سوی اروپاییان و ژاپنی‌ها نادیده گرفته می‌شوند. خلاصه آنکه وجود رقابت اقتصادی میان اروپا، ژاپن و آمریکا، حضور شرکت‌های اقتصادی چند ملیتی که تنها از سیاست‌های دولت آمریکا متأثر نمی‌شوند، تکثیر و تنوع طرفهای اقتصادی ایران در جهان، فراملی شدن سرمایه، علوم و فنون و روش‌های دیگر مدیریت، به اضافهٔ عوامل دیگر، باعث می‌شود تا کشورهای در حال توسعه‌ای که نمی‌خواهند

۱- ر.ک: با تلاقی آمریکا در خاورمیانه، لیون هدر، ترجمهٔ رضا حائز، انتشارات مؤسسهٔ اطلاعات چاپ اول ۱۳۷۳ ص ۱۸۷-۱۵۰.

۲- هلمز برتون، طرح تشديد تحریم عليه لیسی

تحت سلطه ابر قدرت‌ها قرار گیرند منافع خود را به چنگ آورند. اعلام مکرر شکست سیاست مهار دو جانبه از سوی مقامات واشنگتن مؤید این واقعیت است که دنیای امروز دنیای تکثرو تنوع است و هرگونه تلاشی جهت به ارزوا کشاندن کشورهای رشد یابنده محکوم به شکست است. البته باید خاطر نشان کرد که سیاست تشنجه زدایی دولت از سال ۱۳۷۶ در جلب نظر همکاران اروپایی و ژاپنی نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. پیش از این آمریکا با دست آویزهای مختلف و شانتازهای تبلیغاتی توانسته بود جوئی از بدینی و سوء ظن نسبت به ایران در افکار عمومی جهان به وجود آورد. اما با اعلان سیاست تشنجه زدایی، این حربه نیز از دست آنان گرفته شد و سیاست فعال مقامات کاخ سفید در عرصه تبلیغات منفی علیه جمهوری اسلامی به سیاستی منفعل و واکنشی مبدل گردید. بنابراین، می‌توان گفت قدرت‌های تازه‌ای وارد صحنه بین‌المللی شده‌اند تا خلاججهانی را پرکنند.

چنین به نظر می‌رسد که یک نظام بین‌المللی چند قطبی در حال پیدادار شدن است که در آن قدرت نظامی جای خود را به قدرت اقتصادی می‌دهد، به طوری که اروپا، ژاپن و چین ممکن است در آینده به وضعی مانند ایالات متحده دست یابند:

«چند قطبی شدن اقتصاد جهانی و بروز تضاد میان قطب‌ها، رقابت‌های سرمایه‌ای، کالا‌بی و ارزی در سطح بین‌المللی، و تهدید سلطه اقتصادی آمریکا در زمینه بازرگانی و تکنولوژیک از سوی ژاپن و آلمان غربی، در دهه ۱۹۸۰ آمریکای وام دهنده را به کشوری وام گیرنده تبدیل کرد». ^۱

بنابراین:

«با توجه به سطح مشارکت اقتصادی و سلطه اقتصادی آمریکا در سیاست

و اقتصاد بین‌الملل، می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه هنوز هم سهم اقتصادی آمریکا در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی غرب برتر و تعیین‌کننده‌تر می‌باشد - و به عبارتی در حدود $\frac{1}{3}$ از تولید ناخالص داخلی جهان را

۱- علیرضا ارغندی، نظام بین‌الملل باز دارندگی و همایشگی استراتژیک، تهران، نشر فومن، ۱۳۷۰، ص ۱۰۶

دارا می‌باشد. اما به دلیل مهم هیژمونی^۱ اقتصادی که نسبتاً محدود و نزولی می‌باشد قادر نخواهد بود سلطه مطلق خود را بر سیاست بین‌الملل اعمال کند».^۲

نکته حائز اهمیت در آخر این بحث این است که آیا رابطه اقتصادی با آمریکا حلآل مشکلات داخلی ماست؟ به نظر می‌رسد اشتباه است، اگر تصور کنیم با نگاه به بیرون و یاری خواستن از دیگران- بدون توجه به فرهنگ اقتصادی خود- مشکلات اقتصادی ما حل می‌شود. آنچه مهم و تعیین کننده است نیاز به یک توسعه متعادل درونزا و از همه مهم‌تر تحول در بینش، نگرش و رفتار مدیران اقتصادی ماست. تعهدی لازم است تا با استفاده از تجارب بشری و علم روز پایه‌ها و ستون‌هایی را بی‌ریزی کنیم تا در آینده، خود یکی از صادرکنندگان فن آوری پیشرفته باشیم.

جهانی تک قطبی به رهبری آمریکا؛ تحقق یا رویا؟

یکی از استدلال‌های موافقان رابطه با آمریکا این است که آمریکا ابرقدرت است و دارای این توان وظرفیت بین‌المللی است که جمهوری اسلامی را در تنگنا قرار داده و مشکلاتی برای او فراهم آورد.

البته این واقعیت را باید پذیرفت که پیش از سقوط شوروی، نظام دو قطبی بر روابط بین‌الملل حاکم بود و پس از فروپاشی عملانه‌ای یک قطب بر اریکه قدرت باقی ماند. اما آیا دلیلی وجود دارد که قطب باقی مانده همچنان سلطه خود را به صورت یک‌جانبه بر روابط سیاسی جهان حفظ کند؟ یا این‌که آینده آبستن تحولاتی است که در آن، گونه‌های دیگری از سیستم‌های بین‌المللی در حال تکوین است؟ برای پاسخگویی به سؤال فوق بهتر است مروری داشته باشیم بر مقاله‌ای تحت عنوان «ابرقدرت تنها» نوشته «ساموئل هانتینگتون»^۳ که در شماره

۱ - Hegemony: استیلا و سلطه

فرهنگ آریان پور، ج ۱، ص ۹۹۷

۲- ابراهیم منقی، پیشین

۳- لازم به ذکر است نامبرده از نظر به پردازان مطرح در روابط بین‌الملل می‌باشد.

اخیر فصلنامه «فارین افیرز» ارگان رسمی مؤسسه مطالعاتی شورای روابط خارجی آمریکا به چاپ رسیده است. فرضیه اصلی هانتینگتون در این مقاله این است که

«سیاست‌های جهانی از نظام دوقطبی دوران جنگ سرد و از مرحله چند قطبی پس از جنگ سرد که اوچ آن جنگ خلیج فارس بود عبور کرده و اکنون قبل از آنکه به واقع وارد دوران چند قطبی قرن بیست و یکم شود، در حال گذار از یکی دو دهه دوران تک قطبی - چند قطبی است».

واضح است که وی اعتراف دارد براین که رهبری ناخواسته آمریکا بر جهان، یکی دو دهه بیشتر طول نمی‌کشد و جهان در حال گذار از مرحله تک قطبی ناشی از فروپاشی شوروی به چند قطبی در قرن بیست و یکم است.

وی سپس توصیه می‌کند که در این دوران سخت و پیچیده و در حال گذار نیز، آمریکا باید متوجه باشد که تنها ابر قدرت نیست، بلکه فقط قدرت بزرگی است که در حل و فصل مسائل جهانی ناگزیر از جلب همکاری و مشارکت دیگر قدرت‌های عمد است.^۲

طبعاً ایالات متحده، آشکارا، نظامی را ترجیح می‌دهد که خود در آن قدرت مسلط باشد و اغلب نیز چنان رفتار می‌کند که گویی چنین نظامی وجود دارد. مقامات آمریکا مغفول از قدرت و فضیلت آمریکایی، ایالات متحده را هژمون (قدرت مسلط) خیرخواه معرفی کرده و در مورد اعتبار جهان شمال اصول رفتار و نهادهای آمریکایی موضعه می‌کنند. «مادلین آبراایت» وزیر امور خارجه، ایالات متحده را کشوری انکارناپذیر خواند و گفت: «سر بلند ایستادهایم و فراتر از دیگر کشورهای آینده می‌نگریم». ^۳ لیکن قدرت‌های دیگر نیز طالب نظامی چند قطبی اند که در آن بتوانند منافع خود را به طور یک جانبه یادسته جمعی، فلغ از محدودیت‌های اجبار و

۱- جهت مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: آمریکا، ابر قدرت تنها، گذار از نظام تک قطبی به چند قطبی پروفیسور ساموئل هانتینگتون، ترجمه مجتبی امیری وحید، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۴۳ - ۱۴۲

۲- همان

فشارهای ابر قدرت تعقیب نشد. آنها از تلاش آمریکا برای دست یابی به سلطه جهانی احساس خطر می‌کنند. مقامات آمریکایی نیز از ناکامی خود در تحقیق بخشیدن به چنین سلطه‌ای احساس سرخوردگی می‌نمایند. بدین ترتیب هیچ‌یک از صاحبان اصلی قدرت در امور جهانی از وضع موجود خشنود نیستند. آمریکا باید متوجه قدرت‌های منطقه‌ای باشد. این قدرت‌ها بر مناطقی از جهان مسلطند.

«این قدرت‌های عمدۀ منطقه‌ای عبارتنداز: ترکیب آلمان - فرانسه در اروپا، روسیه در اوراسیا، چین و تا حدودی ژاپن در آسیای جنوب شرقی، هند در آسیای جنوبی، ایران در آسیای جنوب غربی، برزیل در آمریکای لاتین، و آفریقای جنوبی و نیجریه در آفریقا!»

هانتینگتن در ادامه مقاله‌اش می‌افزاید: ایالات متحده در دوران تک قطبی پس از پایان جنگ سرد و سقوط اتحاد جماهیر شوروی، معمولاً می‌توانست خواسته‌هایش را به دیگر کشورها تحمیل کند. آن دوران سپری شده است. اکنون آمریکا سعی دارد از تحریم اقتصادی و تجاوز نظامی به صورت دو ابزار اصلی اعمال زور استفاده کند. البته تحریم‌های دار صورتی مؤثر می‌افتد که سایر کشورها نیز از آن حمایت کنند؛ روندی که در حال کاهش است. بنابراین ایالات متحده یا یک جانبه تحریم‌ها را به زیان منافع اقتصادی خود و روابطش با متحدهان و دوستان اعمال می‌کند یا از تحریم‌ها دست می‌کشد. در هر صورت این تحریم‌ها مظهر ضعف آمریکا بوده است؟ ایالات متحده، با عمل کردن بر مبنای این فرض که جهان، تک قطبی است به صورت فزاینده‌ای در جهان تنها خواهد ماند. رهبران آمریکا پیوسته ادعا می‌کنند که از جانب «جامعه جهانی» سخن می‌گویند. اما از جامعه جهانی چه کسی را مدنظر دارند؟ آیا منظورشان چین، روسیه، هند، پاکستان، ایران، جهان عرب، اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین یا فرانسه است؟ کدام یک از این کشورها، آمریکا را سخنگوی خود می‌دانند؟

وقف یا باقیات صالحات

حجۃ‌الاسلام محمد مهدی گریمی نیا

مقدمه

﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱

یکی از شاهکارهای قانون اسلام که بر اساس تعاون و حس نوع دوستی بنا شده و در دنیا امروز نیز شایان توجه می‌باشد، موضوع «وقف یا باقیات صالحات» است.

هدف اصلی از «وقف» تأسیس و تثبیت محل سکونت و منبع ارزاق و بالاخره، تأمین قسمتی از نیاز مندیهای عمومی یا دسته‌ای از فرزندان واقف یا دانشمندان، بیماران، مسافران و سایر طبقاتی است که به نحوی باید حمایت شوند.

جالب این است که در عصر کنونی مسأله «وقف» ارزش خود را از دست نداده است و از این رهگذر می‌توان طبق مقتضیات روز، در پیشرفت تعلیم و تربیت مسلمانان و تأمین نیازمندیهای مادی و معنوی ورفع بسیاری از گرفتاریها و سختی‌ها استفاده کرد.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: شش چیز است که شخص مؤمن پس از مرگش از آن بهره‌مند خواهد شد: ۱- فرزند صالحی که برای او طلب آمرزش کند ۲- قرآنی که خوانده شود ۳- چاه آبی که احداث نماید ۴- درختی که بنشاند ۵- آبی که جاری سازد ۶- کار نیکی که پس از وی، مردم از آن بهره‌مند شوند.

۱- کهف، ۴۶؛ باقیات صالحات (ارزشیهای پايدار و شايسته) نزد پروردگارت بهتر و اميد بخش تر است.

به راستی می‌توان ادعا کرد که یکی از مظاهر عالیه تمدن و بشردوستی و منابع تعلیم و تربیت عمومی در ایران و سایر کشورهای اسلامی، «اوقاف و صدقات جاریه» است که متجاوز از هزار سال از درآمد آنها، بهترین دانشگاهها، بیمارستانها، حمامها، خانه‌ها، کاروانسراها، پل‌ها، مساجد و مدارس و سایر مؤسسات خیریه اجتماعی، به وجود آمده و هزاران دانشمند، فیلسوف، شاعر، نویسنده و پژوهشگر از میان آنها برخاسته‌اند.

در قرون وسطی که سراسر دنیای مغرب زمین را تاریکی جهالت فراگرفته بود و هنوز هیچ یک از مظاهر تمدن و سازمانهای اجتماعی وجود نداشت، در میان ملل اسلامی، به ویژه ایران، سرمایه فناناً پذیر و پرسود و برکتی بود که از ایمان مذهبی سرچشمه می‌گرفت. این سرمایه عبارت است از «اوقاف، خیرات، و صدقات جاریه» که هنوز آثار و ثمرات آنها در همه جا دیده می‌شود. حتی در عصر تمدن کنونی، نیز از این راه می‌توان بسیاری از دردها و رنجهای بشر را تسکین داد و در پیشرفت تعلیم و تربیت کمک نمود، مشروط بر آنکه منظور، خدمت به نوع بشر باشد نه ظاهر به امر خیر و استفاده شخصی!

تعريف وقف

قانون مدنی ایران در ماده ۵۵، وقف را یینگونه تعریف می‌کند: «وقف عبارت است از اینکه عین مال، حبس، و منافع آن تسبیل شود».

منظور از حبس نمودن عین مال، نگاهداشتن عین مال از نقل و انتقال و همچنین تصرفاتی است که موجب تلف عین گردد. و منظور از تسبیل منافع، واگذاری منافع در راه خداوند و امور خیریه اجتماعی می‌باشد.^۱

و مشهور فقهای امامیه، وقف را این گونه تعریف نموده‌اند: «الْوَقْفُ هُوَ تَحْبِيسُ الْعَيْنِ وَ تَسْبِيلُ الْمَنْفَعَةِ»^۲، وقف عبارت از حبس عین و واگذاری منافع آن است.

۱- سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹.

۲- امام خمینی رهنگ تحریر الوسیله، چاپ «مکتبه اعتماد الكاظمی»، ج ۲، ص ۱۶.

وقف در قرآن کریم

آیات فراوانی از قرآن کریم به مؤمنان توصیه می‌نماید که بخشی از مال خود را به فقرا و مستمندان اختصاص دهند. اگر چه آیه‌ای که مستقیماً به وقف و موقوفات بپردازند نداریم، ولی آیات صدقه، زکات و انفاق در مفهوم کلی شامل وقف نیز می‌شوند؛ چراکه در روایات اسلامی از «وقف» به «صدقه جاریه» تعبیر شده است. البته یک شأن نزول در مورد وقف بیان شده است که بدان اشاره می‌کنیم:

امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که روزی رسول اکرم علیه السلام از راهی عبور می‌کرد مردی را دید که مشغول کاشتن درخت بود، حضرت به او فرمود: آیا می‌خواهی تو را به کاشتن چیزی راهنمایی کنم که اصل آن ثابت و میوه آن طیب و پاکیزه باشد؟ مرد گفت: بله یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد.

حضرت فرمود: هرگاه صبح و عصر بر تو گذشت بگو: «سیحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» اگر چتین کنی، برای هر تسبیح، ده درخت از انواع میوه‌ها برای تو خواهد بود و این درختها از باقیات صالحات است.

مرد گفت: ای رسول خدا، تو را گواه می‌گیوم که این باغ من وقف فقرای مسلمین از اهل صفة باشد.

در اینجا بود که این آیه نازل شد «فَلَمَّا مَنَ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيْسِرَهُ لِلْيُسْرَى»^۱ و اما آنکه حق خدا را داد و پروا داشت و پاداش نیکوتر را تصدیق کرد، به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.^۲

۱- لبل، ۵

۲- میزان الحكمه، ج ۱۳، ص ۱۶۴، به نقل از بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۲

وقف و موصومین بِالْكَلَلِ

در تاریخ و روایات اسلامی نیز به موقوفاتی از موصومین بِالْكَلَلِ بر می‌خوریم و همچنین وقفات‌نامه‌هایی از آن بزرگواران وجود دارد که به چند مورد آنها اشاره می‌شود:

الف) نخستین موقوفه در اسلام

تاریخ نخستین موقوفه در اسلام باتابم «مخیریق» و غزوه أَحَد پیوند دارد. «محمد بن سعد» متوفای سال ۲۳۰ قمری زیر عنوان: «صدقات پیامبر خدا علیه السلام» آورده است: نخستین صدقه در اسلام، وقفی بود که پیامبر علیه السلام پس از کشته شدن «مخیریق» در «أَحَد» از خود برجانهاد. مخیریق، توانگرترین مرد «بنی قینقاع» و از اخبار یهود و از آگاهان به احکام تورات بود. وی با آنکه از روی صفات و نشانه‌های پیامبر خدا علیه السلام به پیامبری آن حضرت پی برده بود، از دین خویش که بدان خوگرفته بود دست برنمی‌دادشت. با این حال - با آنکه همچنان بر دین یهود بود - روز شنبه که جنگ احمد آغاز شد پیش یهودیان آمد و گفت: به خدا سوگند اشما خود می‌دانید که برشما فرض است که محمد را یاری دهید. یهودیان بدو پاسخ دادند: امروز شنبه است. مخیریق گفت: دیگر شنبه‌ای در کار نیست آنگاه سلاح برگرفت و در احمد به پیامبر خدا علیه السلام پیوست.

وی قبل از آن که آهنگ «أَحَد» کند به «محمد بن مسلمه»، «سلمه بن سلامه» و خویشان خود وصیت کرد: «اگر من کشته شدم، دارایی من در اختیار محمد خواهد بود تا بنابر رهنمود خدای عزوجل، در هر راه که خواهد، صرف کند».

هنگامی که جنگ به پایان رسید و مسلمانان شهدا را به خاک می‌سپردند، مخیریق را در حالی که چند زخم خورده بود، کشته یافتند. وی را بی آنکه نماز بر او گزارند، در گوشۀ گورستان مسلمانان دفن کردند. نه آن روز، ونه پس از آن شنیده نشد که پیامبر اکرم علیه السلام برای او آمرزش خواهد؛ جز آنکه فرمود: «مخیریق بهترین یهودی بود». ^۱

۱- ر.ک هادی عالم زاده، مقاله نخستین موقوفه در اسلام، مجله وقف میراث جاویدان، شماره ۳، ص ۴۶

ب) وقف هفت مزرعه از ناحیه فاطمه زهراء

در عصر رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلم} هفت مزرعه وجود داشت که از آن پیامبر اکرم^{صلی الله علیہ و آله و سلم} بود. آن حضرت از درآمد محصول آنها مخارج مهمانان و کسانی که براو وارد می‌شدند را تأمین می‌کرد. پس از رحلت پیامبر^{صلی الله علیہ و آله و سلم} حضرت فاطمه^{علیہ السلام} این مزارع را به ارث برد.

ابو بصیر می‌گوید: امام باقر^{علیہ السلام} به من فرمود: آیا نمی‌خواهی وصیت فاطمه^{علیہ السلام} را برای تو بازگو کنم؟

عرض کردم: آری، می‌خواهم.

امام باقر^{علیہ السلام} جامه دانی را بپرون آورد و از میان آن نامه‌ای را خارج کرد و آن نامه را که وصیت نامه حضرت زهرا^{علیہ السلام} در مورد وقف مزارع هفتگانه بود، چنین خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیتی است که فاطمه، دختر پیامبر^{صلی الله علیہ و آله و سلم} به آن وصیت نموده است که حوائط سبعه (باغها یا مزارع هفتگانه) که عبارتند از «عواطف، دلال، برقه، میثب، حسنه، صافیه و مال (مشربه) ام ابراهیم» وقف باشد و تولیت آن را به علی بن ابی طالب واگذار کردم و پس از وفات او، تولیت آن را به فرزندم حسن و پس از او به حسین و پس از او، تولیتیش با بزرگترین فرزندانم باشد. خداوند بر این وصیت گواه است. مقداد و زبیر بر آن گواهی می‌دهند. این وصیت را علی بن ابی طالب نوشته!^۱

ج) وقف دو چشمه از سوی حضرت علی^{علیہ السلام}

امام علی^{علیہ السلام} در عصر خلفای ثلاث بیشتر به امور کشاورزی اشتغال داشت. او با زحمات و تلاشهای خود چندین باغ احداث کرد و چندین چشمه و مزرعه را احداث و نوسازی نمود و از دسترنج خود هزار برد خرید و آزاد ساخت.

نگهداری و سرپرستی دو چشمه و باغ را به «ابو نیز» فرزند نجاشی پادشاه حبشه، واگذار کرد. یکی از آنها به نام باغ «ابو نیز»، و نام دیگری باغ «بغیعه» بود.

۱- محمد تقی عبدالوس و محمد محمدى اشتهاрадی، فرازهایی بر جسته از سیره امامان شیعه^{علیهم السلام}، ج ۱، ص ۲۰۶

ابونیز می‌گوید: من در باغ بودم، روزی امام علی علیه السلام وارد باغ شد، فرمود: آیا غذا در نزد تو هست؟

عرض کردم، با روغن و کدویی که از این باغ به دست آمده، عذایی آماده ساخته‌ام.

فرمود: آن غذا را بیاور بخوریم.

من برای آماده کردن غذا براخاستم. آن حضرت نیز براخاست و کنار آب چشمه رفت و دست خود را شست. و متوجه شد که دستش به خوبی شسته نشده، به کنار نهر آب بازگشت و با آب و ماسه تمیز، دست خود را کاملاً تمیز شست. سپس با دوکف دست از آب آشامید سپس به من فرمود «کف دستها، قیزترین ظرفها است».

سپس نم آب را که در دستش بود به شکمش مالید و فرمود: کسی که با خوردن مال حرام شکمش را پر از آتش کند، خداوند او را از رحمتش دور سازد «من ادخل بطنه النار فابعده الله»؛ سپس آن حضرت کلنگ را به دست گرفت و داخل چاه چشمه شد و به لایروبی قنات پراخت. در حالی که عرق از پیشانیش می‌ریخت، از چاه بیرون آمد و بار دیگر به داخل چاه رفت و همچنان به لایروبی پرداخت هنگام کلنگ زدن به زمین چاه، صدای همهمه آن حضرت به بیرون چاه می‌رسید ایشان قنات را به گونه‌ای پاکسازی نمود که به اندازه گردن شتر آب آن زیاد شد! سپس با شتاب از چاه بیرون آمد و فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که این چشمه و باغ را وقف کردم؛ آنگاه به من فرمود: دوات و کاغذی بیاور من باشتاب رفت و قلم و دوات و کاغذ آماده کردم و به حضورش آوردم. آن حضرت وقف نامه را چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، این دو باغ را بنده خدا علی -امیر مؤمنان- وقف کرد. نام این دو باغ، چشمeh «ابونیز» و چشمeh «بغیغه» است تا محصول آن وقف فقرای مردم مدینه و مسافران درمانده گردد «لِيَقِنَّهُمَا وَجْهَهُ حَرَّ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تا با وقف این دو باغ، علی چهره اش را از گرمای آتش قیامت حفظ کند. این دو باغ فروخته نشود و به کسی بخشیده نشود تا خداوند که بهترین وارث است، آن را به ارث ببرد (یعنی تاقیامت وقف باشد) مگر آنکه حسن و حسین به این دو باغ نیازمند گردد که در این صورت برای آن دو است نه آزاد و رها در دست دیگران.

نقل شده که امام حسین علیه السلام ممنوع شد. معاویه دویست هزار دینار برای امام حسین علیه السلام فرستاد که چشم «ابونیز» را به دویست هزار دینار بفروشد. آن حضرت قبول نکرد و فرمود پدرم این دو چشم و باغ را وقف نموده تا صورتش در قیامت از حرارت آتش محفوظ بماند. بنابراین، آن را به هیچ قیمتی نمی فروشم.

وقف و خدمات عالمان دینی

اولیای خدا و مردان بزرگ را دنیا با همه زینتها و ظاهر فریبندهاش نمی تواند بفریبد آنان علاقه و دلبستگی به دنیا را رها کرده و چنانچه کاری انجام دهنند، برای منفعت و سود شخصی نیست. آنها زمان طولانی با زحمات طاقت فرسای خویش، کاری را انجام می دهند و وقتی به نتیجه می رسند، کار آماده شده را برای استفاده دیگران وقف می کنند و به هیچ وجه به خود اختصاص نمی دهند. عالمان دینی، علاوه بر اینکه خود را وقف ترویج علم و دین می نمودند، چنانچه توان مالی داشتند، از وقف مال غافل نبودند و موقعیت دینی و اجتماعی خود را، در راه احیا و نگهداری موقوفات به کار می بستند. در آینه عالمان دینی، افرادی همچون خواجه نصیر طوسی، علامه حلی، شهید اول، علامه مجلسی، شیخ عبدالکریم حائری، علامه شرف الدین، صاحب جواهر، سید محسن امین، آیت الله گلپایگانی، آیت الله مرعشی نجفی و امام خمینی ره تجلی می کنند که در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

۱- دانشمند سیاستمدار خواجه نصیر طوسی توانست از به آتش کشیده شدن کتابخانه بزرگ حسن صباح در فتح «قلعه الموت» به دست مغلان جلوگیری کند.

مغولها که از تمدن بهره ای نداشتند و قدر و منزلت کتاب را نمی دانستند، پس از فتح قلعه الموت تصمیم گرفتند که کتابخانه آنرا به آتش بکشند که با تدبیر و هوشیاری خواجه نصیر الدین و جوینی از این کار جلوگیری شد و آن گنجینه از خطر نابودی نجات یافت.^۱

۲- علامه حلی ره نواحی وسیعی را با مال و دست خود آباد کرد و برای استفاده عموم وقف

۱- ر.ک. عبد الوصیل رفایی، خواجه نصیر بادر حی و عقل، ص ۵۶

نمود و این یکی از فضیلتهای ممتاز وی بود که در زندگی کمتر دانشمند و فقیهی به چشم می خورد. یکی از دانشمندان می گوید:

برای علامه حلی الله آبادیهای زیادی بود که خود، نهرهای آب آنها را حفر و با پول و ثروتش زنده کرد. این آبادیها به کسی تعلق نداشت و در زمان حیاتش آنان را وقف کرد.^۱

۳- از خدمات فرهنگی و اولیه شهید اول الله بعد از بازگشت از هجرت علمی عراق و حله این بود که در زادگاهش «جزین» مدرسه‌ای تأسیس کرد که این مدرسه از بقیه مدارس جبل عامل پیشرفت‌تر و در تدریس فقه و اصول بیشگام‌تر بود. در واقع شهید اول الله تحولی را که در فقه و اصول از زمان علامه حلی در حله به وقوع پیوست، به جبل عامل منتقل کرد و از زمان خودش شاگردان زیادی را تربیت کرد که همه آنان از فقهاء مجتهدین به نام بودند. در حوزه درسش دانشمندان و علمای زیادی شرکت می‌کردند. البته در این مدت رابطه خویش را با استادش «فخر المحققین» قطع نکرد و پیوسته با او در ارتباط بود.^۲

۴- در زمان مجلسی‌ها - پدر و پسر - طبق اسناد به موقوفاتی در اصفهان بر می‌خوریم که این دو بزرگوار در آن امر خیر سهیم بوده‌اند و مردم با ایمان و خیراندیش را مشمول این فیض ماندگار نموده‌اند.

علامه مجلسی در وقفیات اصفهان سهم اساسی داشته و دارد او بود که با مواضع و نصائح نافذ خود و در زمان شیخ الاسلامی وقدرت و نفوذ خویش و در انبوه تألیفاتش، مسئله وقف و ثواب آن را به مردم اصفهان گوشزد نمود که هنوز هم آن مردم با ایمان در این خصوص گوش دل به فرمان علامه مجلسی دارند و بیشتر تحت تأثیر مكتب و رهنمودهای او موفق به این توفیقات شده‌اند.^۳

۵- آیت الله حائری الله در عصری زندگی می‌کرد که به جهت حاکمیت ظلم، عدالت اجتماعی در جامعه آرزویی دست نیافتندی می‌نمود. در کوچه و بازار و معابر عمومی شهر، خصوصاً اطراف

۱- ر.ک محمد حسن امامی، علامه حلی، رأیت و لایت» ص ۱۳۸

۲- ر.ک محمد حسن امامی، شهید اول فقیه سربداران، ص ۴۷

۳- ر.ک علی درانی، مفاخر اسلام، ج ۸ ص ۵۰۹

حرم مطهر حضرت معصوصه عليه السلام وجود فقرا و تهیدستان که به گدایی روزگار می‌گذرانند، چهره زشتی به این شهر مقدس داده بود او از این وضع نابسامان رنجیده خاطر بود و در پی چاره می‌گشت لاجرم محلی را به نام خانه فقراء اختصاص داد و مستمندان شهر را در آن مکان گرد آورد و بدین ترتیب صدقات و کمکهای مالی مردم خیر و نیک اندیش را در مسیری صحیح صرف اداره امور آنان کرد.

در آن زمان مردم قم همانند مردم بسیاری از شهرهای ایران از داشتن مراکز درمانی محروم بودند تا اینکه این مشکل به دست پرتوان آیت الله حائری له رض بر طرف گردید یکی از مؤمنین قم به نام سید محمد فاطمی که تنها وارثش را از دست داده بود اموال خود را به آیت الله حائری و اگذار می‌کند و به این ترتیب بیمارستانی به نام بیمارستان فاطمی و با پیشنهاد و مساعدت آیت الله حائری احداث می‌گردد.

از خدمات دیگر مؤسس حوزه علمیه قم انتقال قبرستان قم به خارج شهر بود در آن روزها قبرستان بزرگ قم در جوار درب شمالی حرم فاطمه معصومه عليه السلام قرار داشت و چهره زشتی به بافت قدیمی شهر داده بود شهری که پذیرای زائران اهل بیت عليه السلام و محل درس و بحث طلاب علوم دینی به شمار می‌رفت، به صورت قبرستانی بزرگ به نظر می‌آمد آیت الله حائری در این جهت نیز گام ارزشمندی برداشت در آن سوی رودخانه که آن روزها خارج از شهر محسوب می‌شد، زمین وسیعی را خریداری کرد و آن را به عنوان قبرستان عمومی شهر وقف نمود که این قبرستان قدیمی هم اکنون به «قبرستان قم نو» معروف است.

۶- استعمارگران غربی برای گسترش و تحکیم سلطه خیانت آمیز، در رسیدن به مقاصد و مطامع شیطانی خویش در کشورهای اسلامی همواره کوشیده‌اند تا فرهنگ منحط و فساد آلود خود را جایگزین فرهنگ و تربیت اسلامی و ملی مردمان این سرزمینها نمایند و الگوها و آداب و رسوم اصیل مذهبی و ملی آنان را که در اصل مجموعه‌ای است از استقلال و فضیلت‌های الهی و انسانی، کم ارزش و کهنه جلوه دهند.

۱- ر.ک: سعید عباس زاده، شیخ عبد‌الکریم حائری نگهبان بیدار، ص ۹۴

علامه سید شرف الدین، اصلاح دستگاههای آموزش و پرورش جامعه خود را آغاز کرد و برای ساختن مدرسه در صور مصمم شد و در این کار تمام کسانی را که امکان کمک مادی داشتند، دعوت به همکاری کرد همچون بازگانان، ثروتمندان و مالکان نیکوکار.

ابتدا مدرسه‌ای ابتدایی برای آموزش و پرورش کودکان مسلمان به نام «المدرسة الجعفرية» در سال ۱۳۵۷ هجری قمری تأسیس کرد که علاوه بر دروس جدید، معارف و اخلاق اسلامی نیز به بچه‌های مسلمان آموزش می‌دادند. و در سال ۱۳۶۱ هـ مدرسه‌ای به نام «مدرسة الزهراء» تأسیس نمود.

خود او صبح روزهای پنج شنبه، به مدرسه پسران و سپس به مدرسه دختران می‌رفت و در آنجا درسی می‌گفت و در سال ۱۳۶۸ هـ دانشکده‌ای به نام «الكلية الجعفرية» (دانشکده جعفریه) را افتتاح کرد که امروزه یکی از عظیم‌ترین و پیشرفته‌ترین مراکز علمی و فرهنگی لبنان به شمار می‌رود.

از دیگر خدمات آن عالم جلیل القدر، احداث حسینه‌ای در شهر صور، جهت اقامه نماز جماعت، درسها و سخنرانی‌ها بود^۱

۷- صاحب جواهر متوفای ۱۳۲۶ هـ برای مردم خدمتگذاری صدیق و مهربان بود و هرگز کارهای مهمی که بر عهده داشت، اورا از فکر مردم و هم دردی با آنان بازنمی‌داشت و همواره در کنار مردم و برای مردم بود و هنگامی که دید اهالی نجف دچار بی‌آبی هستند، دستور حفر نهری برای آبرسانی به شهر را صادر کرد و بودجه هنگفت آن را تقبل نمود و موضوع را با پشتکار و جدیت تمام دنبال کرد، ولی اجل مهلتش نداد و کار به اتمام نرسید اما بعداً برای آبرسانی از رود فرات به نجف اشرف از همین نهر استفاده شد و به نهر شیخ معروف گردید.

از دیگر فعالیتهای اجتماعی این فقیه، توجه و عنایت خاصی بود که به «مسجد کوفه» و «مسجد سهلة» داشت. در جلو مسجد سهلة ساختمانی برای سکونت خادمین آن و وضو خانه‌ای برای رفاه حال نمازگزاران احداث کرد تا حرمت و قداست مسجد محفوظ بماند.

۱- ر.ک مصطفی قلی زاده، شرف الدین عاملی چاوش وحث، ص ۶۹ - ۱۷۵

بنای حرم باصفای حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام و جناب هانی ابن عروة در کوفه نیز از آثار این عالم بزرگوار می‌باشد^۱.

۸- مؤسسات خیریه مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رض عبارتند از:

الف) دارالقرآن الکریم: هدف از آن، چاپ و نشر قرآن مجید به بهترین شکل، بررسی ترجمه‌های موجود قرآن و تصحیح آنها از اشتباهات و عرضه ترجمه سلیس و دقیق از این کتاب آسمانی، تشکیل موزه قرآن و جمع آوری نسخه‌های چاپی قرآن مجید در گوش و کنار جهان و نیز گرد آوری بهترین نسخه‌های خطی قرآن و چاپ و توزیع کتابهایی که پیرامون قرآن نوشته شده‌اند.

ب) تأسیس کتابخانه با بیش از ۵۰ هزار جلد کتاب چاپی و ۱۲ هزار جلد کتاب خطی.

ج) مجمع جهانی اسلامی لندن: که به فعالیتهای دینی و اسلامی مشغول است که در این مرکز صدها تن به دین اسلام و مذهب شیعه گرویده‌اند.

د) مرکز معجم المسائل الفقهیه: این مرکز به کار تنظیم کامپیووتری کتابهای فقهی و روایی شیعه، عامه، زیدیه و اسماعیلیه پرداخته است.

ه) مدرسه آیت الله گلپایگانی که هر روز چند هزار تن از طلاب و محققین به تحصیل و تدریس مشغول هستند.^۲

۹- وبالآخره امام خمینی رض در طول حیات با برکت خویش در احداث، تعمیر و احیاء مساجد، مصلاهای نماز جمعه، مدارس و مراکز آموزشی و فرهنگی نقش بسزایی داشت.

سخن آخر

انتظار جامعه بشریت برای جبران محرومیتها این است که مؤمنان آگاه نسبت به سنت نبوی،

علوی و فاطمی وقف، این پدیده تعالی بخش انسانی، آگاهی بیشتری یافته و در جهت احیا و به

۱- ر.ک ابراهیم اسلامی، صاحب جواهر، فقیه حادانه، ص ۶۳

۲- ر.ک ناصر الدین انصاری قمی، آیت الله گلپایگانی، فروغ فناخت، ص ۱۰۲

کار بستن آن در حد توان خویش تلاش کنند تارضای ایزد منان را کسب و در رفع کمبودها و کاستی‌های جامعه تلاش نمایند تا پیوندی ناگسستنی با ریسمان مطمئن ولایت و امامت برقرار گردد.

بر مبلغان، مربيان و افراد دلسوز جامعه اسلامی است که با تبلیغ صحیح اولاً: مردم را به این سنت الهی و این صدقه جاریه سوق دهند. ثانیاً: در حفظ، نگهداری و احیاء موقوفات تلاش پی‌گیری داشته باشند. ثالثاً: با ایجاد نظارت‌های محلی یا رسمی، اموال وقفی را از تعرض افراد دنیا طلب مصون دارند.

هیچ روستا یا شهری نیست، مگر اینکه به نحوی با وقف و موقوفات سروکار دارد. مقدار زیادی زمین، باغ و... برای مساجد، حسینیه‌ها، عزاداری‌ها و دیگر کارهای عام المنفعه وقف شده است. ولی متأسفانه در بسیاری از مناطق به دلیل نبود نظارت و عدم کرد صحیح، عمل به وقف نمی‌شود. وارثان واقفین و نیز افراد دیگر، اموال وقفی را همانند گوشت قربانی! تصاحب نموده‌اند و در مواردی با غهها، زمینها و دیگر مکانهای وقفی رها شده و هیچ مسؤولی برای رسیدگی آن وجود ندارد.

و تو خود دانی که چه قدر فرق است بین آن نیک مردان خداجو، که بادلی پاک و نیتی خالص، نتیجه کار و کوشش زندگی را با داشتن اعقاب و اخلاف، در مسیری قرار می‌دهند که خیر و سعادت جامعه اسلامی در آن است.

و آنانی که از انسان و انسانیت به قدری دورند که بدون پروا و واهمه و بدون توجه به نظر واقف، اصل و فرع آن را در مصارف شخصی، به بدترین وجهی مصرف می‌نمایند و به قول حافظ گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری کاین همه عیب و دغل در کار داور می‌کنند!^۱

۱- دیوان حافظ، غزل ۱۹۹، دکتر قاسم غنی و مصحح فروینی.

رسالت مبلغان در مبارزه با اعتیاد*

شناخت کاستیها و عوامل انحطاط و سقوط جوامع بشری، و پاسخگویی به نیازها و مشکلات آنان، از جمله وظایفی است که بر عهده قشر تحصیلکرده و متفسر می‌باشد و بر اندیشمندان جامعه است که با توجه به سوابق و تجربیاتشان، از لابلای منابع و متون گوناگون، راه حل‌های اساسی و قابل اجرا را یافته و برای جامعه خویش بارگو نمایند و با موشکافی حقایق، طریق رابر همگان سهل و آسان گردانند.

بی‌شک، مکتب اسلام بمنزله دینی زنده و پویا، نمی‌تواند در قبال مسائل مستحدثه و مشکلات روز از قبیل مواد مخدر و اعتیاد و دهها مسئله دیگر، بدون رأی و نظر باشد.

اینجاست که رسالت حوزه علمیه، به عنوان پرچمداری اصیل و توana برای اسلام، مشخص گشته و این علماء و فضلاء حوزه هستند که باید سنگینی این رسالت را بدoush کشیده و پاسخگوی مسائل علمی جهان اسلام و مشکل گشای جوامع اسلامی باشند.

از دید اندیشمندان پنهان نیست که از میان انواع مبارزه، ریشه‌ای ترین تلاش در راه مقابله با این پدیده شوم که بتواند جامعه را در مسیر پیشگیری از این آفت، واکسینه کند، پرداختن به فعالیت فرهنگی در زمینه‌های گوناگون اعتقادی، فکری، هنری، تبلیغی و غیره است، و تلاش بی‌وقفه فرهنگی است که تضمین کننده بهره‌دهی فعالیت سایر بخشها می‌باشد.

نکته مهم در کیفیت تقابل فرهنگی با مشکل مواد مخدر، توجه به ویژگیهای فرهنگی هر جامعه بخصوص در بعد عقاید مذهبی (با توجه به نقش مهم و اساس مذهب در زندگی انسانها)

*- این مقاله توسط دفتر ارتباطات حوزه علمیه و ستاد مبارزه با مواد مخدر، در اختیار مرکز آموزش مبلغین قرار گرفته است.

می باشد.

جامعه‌ای که اکثر افراد آن از مردم مسلمان و معتقدان به احکام نورانی اسلام تشکیل یافته است، بر عهده دست‌اندرکاران مسائل فرهنگی، عالمان و اندیشمندان این جامعه است که با تبیین معارف، اخلاقیات، آرمانها و احکام این دین مبین که برای ساختن مدینهٔ فاضله، و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشریت است، جامعه و به خصوص جوانان را از ورطهٔ مفاسدی چون مواد مخدر و اعتیاد به آن باز دارند و وظیفه و تکلیف شرعی و الهی هر فرد را در این‌باره مشخص نمایند، تا اینکه آحاد جامعه و ارگانهای مختلف با توجه به نظر شرع و قانون الهی به وظیفه خود مبادرت ورزند.

همانطور که می‌دانید تاریخ معاصر کشورمان مملو از مجاهدت‌ها و مبارزات روحانیون علیه استکبار و استبداد است، روحانیت همواره در صف اول مبارزات ملت ما قرار داشته است و به دلیل اعتمادی که مردم مسلمان ایران به آنان دارند علمای اعلام از نفوذ بالایی در میان قشراهای مختلف جامعه برخوردارند، مردم ایران خصوصاً در جریان انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی با روحانیت پیوند بسیار نزدیکی یافتند و زمانی که روحانیت را نقطه اشتراک خواسته‌های مذهبی و ملی خود دیدند این پیوند، مستحکم تر شد.

روحانیون عزیز و محترم! چنانکه می‌دانید مواد مخدر و اعتیاد به آن، مشکلی فraigیر و جهانی شده است و تاکنون خسارات و زیانهای غیر قابل جبرانی را بر ملل جهان وارد نموده، و موجب رشد فساد و تباہی در دهه‌های اخیر گردیده است. به راستی چه موضوعی از مواد مخدر و اعتیاد به آن مهمتر و فraigیرتر که در ابعادی وسیع، سیاست، مذهب، فرهنگ، جامعه، اقتصاد، خانواده و علم را در خدمت مطامع خویش قرار داده است؟

در زمینه سیاست، بخشی از سیاستهای جهانی، تحت الشعاع اهداف و امیال گروههای مافیائی و سردمداران آن‌ها قرار گرفته، و بسیاری از سیاستمداران بین‌المللی را در دام خویش گرفتار نموده است، بطوریکه هر یک به نوعی در امر اشاعه مواد مخدر سهیم می‌باشند.

در قلمرو مذهب و فرهنگ، مواد مخدر وسیله و ابزاری شده است جهت جلوگیری از رشد

مذهب خواهی و گرایش به دین و فرهنگ اصیل اسلامی، علی‌الخصوص در قشر جوان که با آن فطرت پاک و خدادادشان، بهترین زمینه راجهٔ پذیرش مذهب و تربیت صحیح، داشته و دارند. از دیدگاه اجتماعی، نظام اجتماعی را در سطح جهان مختل ساخته و بخشی از نیروهای فعال و پرتوان جامعه را مشغول خود نموده است، و به جای آن که از توان خویش در سازندگی و فعال کردن چرخ اقتصادی کشورشان بهره‌گیرند، وقت گرانبهای خویش را صرف رفت و آمد به بیغوله‌ها و مراکز فساد می‌نمایند. علاوه بر آن، سلامت جامعه و افراد آن را در معرض خطر و نابودی قرار داده است، مضاف بر اینکه زمینه بسیاری از انحرافات اجتماعی را فراهم آورده است. در میدان اقتصادی همه ساله مبالغ سرسام آوری از حقوق ملتها صرف زراعت و کشت، خرید و فروش و قلچاق بین‌المللی مواد مخدر می‌گردد و درآمدهای حاصله از زراعت و کشت، خرید و فروش این مواد افیونی به بالاترین حد خود می‌رسد.

در محدوده خانواده، این مواد مرگبار، کانون گرم خانواده را در معرض خطر و از هم پاشیدگی قرار داده و منشأ بسیاری از اختلافات خانوادگی، طلاقها و جدائیها، بی‌سرپرستی کودکان معصوم و... گردیده است.

علم و دانش رانیز با کمال تأسف مُسخر خویش ساخته به گونه‌ای که کارآمدترین و مجهز‌ترین لابراتوارهای ساخت مواد مخدر، از تازه‌ترین دانشها فنی و تکنیکهای پیشرفته روز، ساخته شده و راه‌اندازی گردیده است و گروهی از محققان و اندیشمندان که باید وقت ارزشمند خویش را در راه پیشبرد علم و دانش در دانشگاهها و مراکز آموزشی و تحقیقاتی بگذرانند، خویشتن را سرگرم تولید و تنوع بخشی مواد مخدر و نحوه کاربرد آن گردانیده‌اند. و هزاران هزار نابسامانی و ناهنجاری دیگر که مواد مخدر برای کشورها و ملتها به ارمغان آورده است.

براستی بر ماست که در برابر این توطئه با هوشیاری بایستیم و نقشه‌های شوم دشمنان را نقش برآب سازیم. جمهوری اسلامی ایران در این رویارویی با داشتن قاطع‌ترین قوانین مبارزه با مواد مخدر و یکی از درخشنanterین کارنامه‌های مبارزه در این راه، برای ادامه تلاش، به فعالیتهای

تبليغاتي برای آگاهی جامعه خصوصاً نسل جوان نياز دارد، بر همگان روشن است که حوزه‌های علميه و فضلاء عزيز آن می‌توانند از طرق گوناگون در اين امر خطير و نجات جامعه از اين بلiese خانمانسوز پيشگام و كمک كار ما باشند، يكى از آن طرق، ارشاد و آگاهى دادن خصوصاً به نسل جوان در منابر و مجالس و ععظ می‌باشد. لذا از شما برادران بزرگوار خاصانه خواهشمنديم در اين ايام که به سفر تبليغ و ارشاد مردم تشريف می‌بريد نسبت به اين پدیده شوم استعمارى تذكريات لازم را به عموم مردم داده و وظيفه جامعه را در برخورد با اين پدیده شوم متذكر شويد. همان‌گونه که مستحضر هستيد، کشور جمهوري اسلامي ايران محاط در بين کشورهای توليد و صادر‌کننده قرار گرفته است، بنابراین بر همه ماست که با راهكارهای مناسب، سبب ايمني جامعه از اين بلاي خانمانسوز باشيم.

همه ما و دنيا می‌دانند و در مصاحبه‌های مقامات بين المللی و داخلی بدان اشاره شده که فعالite‌های چشمگير و پرهزینه‌ای که دولت جمهوري اسلامي ايران برای انسداد فيزيکي مرزاپا متحمل شده و مرزاپانان مؤمن به انقلاب اسلامي و متهد که در شرایط بسيار سخت به مرزاپاني مشغولند ضروري می‌باشد، ولی كافی نیست. و همه می‌دانيم که مواد مخدري هم اکنون نيز به راحتی در دسترس مصرف‌کنندگان قرار می‌گيرد. زيرا وقتی قرار باشد از ترانزيت ۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰ تن انواع مواد مخدري عبوری از خاک کشور جلوگيري شود، مسلماً قسمت عمده‌اي از آن در داخل کشور سرريز شده و همین امر يعني دسترسی آسان به مواد مخدري، منجر به اعتياد و شيعو و بروز آن در جامعه می‌گردد، از سوبي جمهوري اسلامي ايران نيز به دليل پايتدی به مكتب حيات‌بخش اسلام و رعيات قوانين و مقررات بين المللی، کنوانسيون‌ها، معاهدات و تعهدات منطقه‌ای، قاره‌ای و بين المللی، خود را در مبارزه با اين بلاي قرن مسئول دانسته و اجازه نخواهد داد سوداگران مرگ از اين مسیر، بهره جسته و خاک ميهن اسلامي را مورد تجاوز قرار داده و نسبت به قاچاق مواد افيونی از اين طريق مبادرت ورزند.

تنظيم و اجرای كامل انسداد مرزاها و مرزاپاني دقيق آنها که باید بخشی از برنامه جامع ملي مبارزه با مواد مخدري باشد، اقدامي ضروري برای جلوگيري از ورود مواد مخدري به کشور است. در

این میان راهکارهای اساسی و مناسب دیگری نیز وجود دارد که به مناسبت به یکی از این راهکارها اشاره می‌شود.

یکی از ویژگی‌های مهم و با ارزش اجتماعی و فرهنگی ما دین اسلام است که خوشبختانه ۹۹/۵۶ درصد از کل جمعیت ما را فراگرفته است. می‌دانیم مکتب اسلام مترقی ترین مکتب انسان ساز است و بشر را در تمام خطوط به جنبه ملکوتی او سوق می‌دهد نه به جنبه حیوانی. بنابراین در جامعه‌ای که فرهنگی مبتنی بر یک چنین مکتب الهی -انسانی وجود دارد، مادر بعد پیشگیری از روی آوری به مواد مخدر با مشکلات حادی که جوامع غربی بی‌ایمان با آن روبرو هستند مواجه نیستیم، (در نهایت باید کمال مراقبت به عمل آید که فرهنگ مادی غرب در اقسام آسیب‌پذیر جامعه مانفوذ نکند تا فرهنگ ملی - مذهبی جامعه را متزلزل نسازد)

نظر علماء و فقهاء در خصوص حرام بودن مصرف مواد مخدر

در کلمات و عبارات علماء (تا آنجا که ما به آن رسیده‌ایم) شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ هـ ق) نخستین کسی است که از بنگ و سکر آور بودن آن سخن گفته و بعد از او هم علمای دیگر مطالبی در باره مواد سکر آور و مخدر در کلمات خود دارند

شیخ بهائی (متوفی ۱۰۳۱ هـ ق) می‌نویسد «خوردن بنگ حرام است» و از مرحوم آیت‌الله العظمی سید حسین طباطبائی بروجردی (متوفی ۱۳۸۰ هـ ق) استفتاء می‌شود که:

استعمال مخدرات از قبیل تریاک، شیره، مرفین وغیره اعم از خوردن و کشیدن در غیر موارد تجویز پزشکی با توجه به اینکه استعمال آنها به اتفاق اطباء برای بدن مضر است چه صورت دارد؟ مرقوم فرموده‌اند: «همیشه نوشته‌ام، مقتضی است مسلمین بلکه تمام عقلاء از این سه مولکه خود را نجات دهند».

در استفتائاتی که از حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی ره منتشر شده کراراً عدم جواز خرید، فروش و اعتیاد به مواد مخدر تصریح شده است.

از حضرات آیات عظام استفتائاتی شده که فتاوا، دال بر حرام بودن خرید و فروش، اعتیاد به

مواد مخدر است.

سؤال: استعمال مواد مخدر از قبیل بنگ، حشیش، تریاک، هروئین، مرفین و... به صورتهای گوناگون (خوردن، آشامیدن، دودکردن، تزریق...) چه حکمی دارد؟

۱- آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی ره: با فرض عدم اعتیاد حرام است.

۲- آیت الله العظمی محمد علی اراکی ره: استعمال به نحو مذکور اضرار به نفس است و حرام می باشد.

۳- آیت الله خامنه‌ای: هر نوع استعمال هرگونه مواد مخدر و استفاده از آن به ملاحظه مضرات معنی به فردی و اجتماعی که بر آن مترتب است شرعاً حرام است مگر در موارد استثنائی.

۴- آیت الله بهجت: مصرف هروئین و نظیر آن حرام است و آنچه در ارتباط با آن است حکم خود آن را دارد و خرید و فروش آنهم جایز نیست و اعتیاد به تریاک جایز نیست

۵- آیت الله مکارم شیرازی: به هر صورت حرام است

۶- آیت الله موسوی اردبیلی: حرام است و جایز نیست

۷- آیت الله صانعی: استعمال آنها به هر قسم حرام است

۸- آیت الله تبریزی: اعتیاد به مواد مخدر مزبور، که نوعاً آفت اجتماعی دارند جایز نیست.

۹- آیت الله نوری همدانی: استعمال تریاک و سایر مواد مخدر و حمل و نقل آنها برای استعمال و خرید و فروش آنها حرام است.

تقویم برگزیده

بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

الف: ویژه دهه اول محرم الحرام ۱۴۲۱ هجری قمری

پنجشنبه ۱ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۱۸ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با 6 APRIL 2000

رویدادها:

۱- آغاز سال ۱۴۲۱ هجری قمری

تاریخ قمری گرچه پیش از اسلام نیز در میان برخی از ملت‌ها از جمله عرب‌ها رایج بود، ولی پس از ظهور دین مبین اسلام، به عنوان تاریخ رسمی این دین درآمد. هم‌اکنون این تاریخ، تاریخ مشترک بیش از یک میلیارد مسلمانان جهان می‌باشد.

به سال قمری، هلالی هم گفته می‌شود. به جهت این که قمر از هلال، یک دور خود رادر مدت ۲۹ روز ۱۲ ساعت و ۴۳ دقیقه می‌پیماید و یک سال قمری، ۳۵۴ روز است. ماه‌های این سال، عبارتند از: محرم، صفر، ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاولی، جمادی‌الثانی، ربیع‌الثانی، شعبان،

رمضان، شوال، ذی‌قعده و ذی‌حجّة.

مسلمانان، مبداء سال قمری را هجرت ساز پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ از

مکه به مدینه قرار دادند. به همین جهت به این تاریخ، تاریخ هجری قمری می‌گویند.

۲- آغاز محاصره پیامبر اکرم ﷺ و بنی هاشم در شعب ابی طالب (سال هفتم بعثت)

در سال هفتم بعثت پس از مهاجرت گروهی از مسلمانان به حبشه و تقویت مسلمانان مکه از سوی ابوطالب و حمزه، مشرکان قریش را وحشت فراگرفت و برای جلوگیری از گسترش اسلام، انجمنی بزرگ برپا کردند و بر قتل پیامبر اسلام ﷺ هم دست شدند.

ابوطالب، بزرگ حامی پیامبر اکرم ﷺ پس از آگاهی از تصمیم ناجوانمردانه قریش، دستور داد تمام آل هاشم و عبدالملک از شهر مکه کوچ نموده و در دره‌ای که بعداً به «شعب ابوطالب» موسوم شد، سکنی گزینند. فرزندان عبدالملک چه مسلمان و چه غیر مسلمان بر این فرمان، گردن نهادند. جز ابولهب که تا آخر عمر بر کفرش باقی بود.

آنان سه سال در این دره خشک به سر برداشتند و زندگی سختی را پشت سرگذاشتند و جز در ایام حق نمی‌توانستند از آن خارج شده و با دیگران ارتباطی برقرار کنند.

۷- آغاز هفتۀ احیای امر به معروف و نهی از منکر

قال ابوالحسن الامام علی بن ابی طالب علیهم السلام:

وَأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرِ بَيْتُكَ وَلِسَانُكَ، وَبَاِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ.

ترجمه: امر به معروف کن تا خود اهل معروف باشی، با دست و زیانت منکرات را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می‌دهد به سختی دوری نما.^۱

جمعه ۲ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۱۹ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با 7 APRIL 2000

رویدادها:

۱- ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا (۶۱)

امام حسین علیه السلام در روز ترویه یعنی هشتم ذی حجه سال ۶۰ قمری از مکه معظمه به سوی عراق مهاجرت فرمود و پس از چند روز، لشکریان عبیدالله بن زیاد به فرماندهی حرّ بن یزید

ریاحی با آن حضرت مواجه شده و مانع حرکت آن حضرت به سوی کوفه شدند. گرچه حزب بن یزید، مأموریت داشت با امام حسین علیهم السلام برخورد شدید نماید ولیکن رفتار وی با آن حضرت بر رفق و مدارا بود. به همین جهت حزب و لشکریانش در نماز جماعت امام حسین علیهم السلام شرکت می‌کردند و به خطبه‌های دلنشیں وی گوش جان می‌سپردند و این دوسپاه، چند روز بدون هیچ‌گونه مشکلی در کنار هم بودند.

امات عبیدالله بن زیاد که عطش فراوان برای جنگ با ابا عبد الله الحسین علیهم السلام داشت، نامه‌ای به حزب بن یزید نوشت و وی را مأمور سخت‌گیری بر امام حسین علیهم السلام نمود. حزب بن یزید نیز طبق فرمان، راه را بر امام حسین علیهم السلام و یارانش مسدود نمود و آنان را به سوی منطقه خشک و بی حاصل به نام کربلاهدايت کرد و در آنجا آنان را در محاصره خویش قرار داد. قافله امام حسین علیهم السلام چون به سرزمین کربلا رسیدند، آن حضرت پرسید:

این زمین چه نام دارد؟ عرض کردند: کربلا.

آن حضرت تا نام کربلا را شنید، فرمود: اللہمَ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَربَلَاءِ! فرمود: این، موضع کرب و بلا و محل محنث و عنا است، فروید آیید که اینجا منزل و محل خیمه‌های ما است و این زمین، جای ریختن خون ما است و در این مکان قبرهای ما واقع خواهد شد. جدّم رسول خدا علیه السلام مرا به این امور خبر داد.

به ناچار آن حضرت و یاران و اصحابش در روز پنجم شنبه دوم محرم الحرام سال ۶۱ قمری در آن سرزمین فرود آمدند و حزب بن یزید نیز با سپاهیانش در مقابل آن حضرت، خیمه زدند.

۳-شهادت آیه الله سید محمد باقر صدر و خواهر مکرمه‌اش بنت الهی (۱۳۵۹ش)

آیه الله سید محمد باقر صدر در سال ۱۳۵۰ قمری در کاظمین در خانواده‌ای فقیر اما نابغه پرور به دنیا آمد. پدرش فقیه بزرگوار سید حیدر و مادرش دختر شیخ عبدالحسین آل یاسین بانویی با تقویت بود. وی در ۱۴ سالگی پدر را از دست داد و تحت کفالت برادرش قرار گرفت. وی پس از فراگرفتن مقدمات و اصول نزد اساتید آن زمان و برادرش راهی نجف اشرف شد و قبل

از ۲۰ سالگی به مرحله اجتهاد نایل آمد و در سن ۲۲ سالگی نخستین اثر علمی تحقیقی خود را به نام غایه الفکر فی علم اصول الفقه را به جهان علم رایه نمود و کتابهای «فلسفتنا» و «اقتصادنا» که پس از آن به رشته تحریر درآمدند سمبل قدرت نمایی ایدلوژی اسلامی در برآبراندیشه‌های وارداتی بودند. آیه الله صدر مساله رهبری فکری را از مساله رهبری سیاسی جدا نمی‌دانست و همراه فعالیتهای فکری به فعالیتهای سیاسی و رهبری سیاسی جامعه نیز همت می‌گماشت و به همین دلیل وجودش خطری برای بعضیان به شمار می‌آمد و همین امر باعث رنجش حاکمان بعضی عراق شد و موجب شهادت این عالم فرزانه و خواهر عالمه‌اش گردید. آیه الله صدر نقش ارزنده‌ای در حمایت از انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رهبر اسلام داشت شهادت این مرد بزرگ و خواهر مکرمه‌اش پس از شکنجه‌های فراوان در زندان‌های رژیم بعضی عراق در روز ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ شمسی مصادف با ۲۴ جمادی‌الاولی سال ۱۴۰۰ قمری واقع شد.

شنبه ۳ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۲۰ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با 8 APRIL 2000

رویدادها:

۱- ورود عمر بن سعد فرماده سپاهیان یزید به سرزمین کربلا (۶۱ قق)

پس از آنکه حرّ بن یزید، امام حسین علیه السلام و یارانش را در سرزمین کربلا در محاصره خویش قرارداد و مانع حرکت آنان گردید، عبیدالله بن زیاد عامل یزید در کوفه، فرماندهی سپاه یزید را بر عهده عمر بن سعد گذاشت. عمر بن سعد در روز جمعه سوم محرم الحرام سال ۶۱ قمری به همراه چهار هزار نیروی جنگی وارد کربلا شد و فرماندهی را بر عهده گرفت.

عمر بن سعد پیش از واقعه کربلا، منصب حکومت «ری» را از عبیدالله گرفته بود ولیکن با پیش آمد مخالفت ابا عبیدالله الحسین علیه السلام با یزید و امتناع از بیعت و حرکت آن حضرت به سوی کوفه، عبیدالله حکومت «ری» را مشروط به خاتمه بخشیدن به قضیه امام حسین علیه السلام نمود. عمر بن سعد به خاطر دست‌یابی به حکومت منطقه وسیع ایالت «ری» (که هرگز به آن نایل نیامد)

فرماندهی سپاه یزید را پذیرفت و مرتکب جنایت بزرگ غیرانسانی شد.
از روزی که عمر بن سعد وارد سرزمین کربلا شد، پیوسته لشکریانی از سوی عبیدالله بن زیاد برای وی فرستاده می‌شد. بنابر روایتی تا ششم محرم، مت加وز از ۲۰۰۰ نفر در سپاه عمر بن سعد گرد آمدند.

۲- قطع رابطه سیاسی ایران با آمریکا و اظهار خرسندي حضرت امام خمینی^{ره} از اين رویداد (۱۳۵۹ ش)

۳- شهادت هنرمند بسیجی سید مرتضی آوینی (۱۳۷۳ ش)

۶- کشف کودتای براندازی جمهوری اسلامی ایران - معروف به کودتای نوژه - (۱۳۶۱ ش)

۷- آغاز عملیات «والفجر ۱» از سوی رزمندگان اسلام علیه بعثیان عراق (۱۳۶۲ ش)

۸- آغاز عملیات «بیت المقدس ۵» رزمندگان اسلام علیه متجاوزان عراق (۱۳۶۷ ش)

سسه شنبه ۶ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۲۳ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با ۱۱ APRIL 2000

رویدادها:

۱- در گذشت دانشمند بزرگ شیعه سید محمد بن حسین، معروف به سید شریف رضی^ع گردآورنده کتاب شریف نهج البلاغه - (۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین، معروف به سید رضی در سال ۳۵۹ قمری دیده به جهان گشود. پدرش ابو احمد حسین بن موسی که نسبش با چهار واسطه به امام موسی بن جعفر طیلہ می‌رسد، از بزرگان شیعه و دارای مقام و منزلت در دولت بنی عباس و دولت آل بویه بود و پنج دوره، نقبات سادات طالبیین را بر عهده داشت. مادرش سیده فاطمه بنت حسین که نسبش با هفت واسطه به امام همام علی بن ابی طالب طیلہ می‌رسد از بنوان مجتبه و از نوادگان حسن اتروش (داعی) صاحب نام علویان طبرستان) بود. برادرش سید مرتضی، از بزرگان علماء و فقهاء شیعه در قرن پنجم هجری قمری و صاحب تألیفات فقهی و اصولی است.

سید رضی از جمله علمای جامع شیعه است که در زمینه‌های مختلف علمی و اسلامی، مجتهد مسلم و صاحب نظر بود. به ویژه در شعر و ادبیات عربی، بی‌هموارد بود. وی در ۳۰ سالگی، کل قرآن را در مدت کوتاهی حفظ نمود. از آثار مهم این عالم فرزانه، کتاب شریف نهج البلاغه است که کلمات بلاغی امام امیر المؤمنین علیه السلام را در سه بخش خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار گردآوری نمود.

چهارشنبه ۷ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۲۴ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با 12 April 2000

رویدادها:

۱ - ممنوعیت استفاده از نهر فرات برای امام حسین(ع) و اصحابش از سوی عمر بن سعد (۶۱ ق)

پس از آن که عبیدالله بن زیاد، لشکریان فراوانی برای نبرد با ابا عبدالله الحسین علیه السلام به کربلا گسیل داشت و آن حضرت را کامل‌آور محاصره لشکریان خودش قرار داد، نامه‌ای به عمر بن سعد فرمانده سپاه کربلا نوشت و به او دستور داد: به محض رسیدن نامه از حسین برای یزید بیعت بگیر، و اگر چنانچه این پیشنهاد را پذیرفت، بعد تصمیم خود را خواهیم گرفت.

در نامه دیگری که به عمر بن سعد نوشت تأکید کرد: میان حسین و آب فرات فاصله بیانداز و اجازه نده وی از آب استفاده کند. همان طوری که آنها عثمان بن عفان را از آب منع نمودند. ابن سعد بلا فاصله «عمرو بن حاجاج زبیدی» را با پانصد سوار مأموریت داد تا مانع استفاده امام حسین علیه السلام و یارانش از آب فرات گردد. و این واقعه ناجوانمردانه، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه السلام بود.

البته حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام از تاریکی شب استفاده می‌کرد و برای خیمه‌ها آب می‌آورد و حضرت علی اکبر علیه السلام با پنجاه نفر در شب عاشورا برای خیمه‌ها آب کافی آورد. ولیکن از بامداد تا شامگاه روز عاشورا هیچ‌گونه آبی برای امام حسین علیه السلام و یاران و کودکانش مهیا نشد و

آنان در شدت گرما و عطش، متحمّل مصائب این روز عظیم شدند.

بیج شنبه ۸ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۲۵ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با 2000 13 APRIL

رویدادها:

۳- ملاقات و گفتگوی ابا عبدالله الحسین علیه السلام با عمر بن سعد فرمانده سپاهیان یزید در کربلا در شب هشتم محرم (۶۱ ق)

امام حسین علیه السلام که به هیچ صورتی راضی به وقوع نبرد و خون‌ریزی میان مسلمانان نبود، تلاش وافر نمود تا از ایجاد درگیری و جنگ جلوگیری گردد. به همین جهت با عمر بن سعد ملاقات کرده و برای پایان دادن بحران با وی به تفاهم رسید. عمر بن سعد نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن، از مصالحه با ابا عبدالله الحسین علیه السلام اظهار خرسندي کرد.

ولیکن عبیدالله بن زیاد با تحریک شدن از سوی شمر بن ذی‌الجوشن، نامه شدیدالحنی برای عمر بن سعد نوشت و به او دستور داد با امام حسین علیه السلام به سختی و شدت برخورد نماید.

۴- آغاز عملیات «فتح» از سوی رزمندگان اسلام علیه بعثیان عراق (۱۳۶۶ ش)

این عملیات در شمال عراق با همکاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کردهای عراقي علیه جنایتکاران حزب بعث عراق انجام گرفت که به انهدام بخشی از ماشین جنگی ارتش عراق منجر گردید.

۵- آغاز عملیات «نصر» رزمندگان اسلام علیه بعثیان عراق (۱۳۶۶ ش)

این عملیات در نوار مرزی غرب ایران انجام شد. از جمله اهداف عملیات مقابله با ضد انقلاب داخلی و کنترل تحرکات آنها بود.

جمعه ۹ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۲۶ فروردین ۱۳۷۹ مطابق با 14 APRIL 2000

رویدادها:

۱- روز تاسوعای حسینی (۶۱)

عبيدالله بن زیاد که از مصالحه امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد، ناخرسند بود، نامه‌ای به این مضمون برای عمر بن سعد فرستاد: من تو را برای اصلاح میان خود و حسین نفرستادم. اکنون به محض رسیدن نامه اگر حسین به پیشنهاد ما توجه نکرد برا او حمله کن، او و یارانش را به قتل برسان و پس از کشتن، آنان را مثله نما.

پس از اینکه حسین و یاران او را کشته بربدن‌های آنان اسب تازی کن. من می‌دانم پس از کشته شدن، اسب راندن بر بدن‌های آنان فایده‌ای ندارد ولیکن چون از زبانم جاری شده است، باید انجام دهی و اگر چنانچه به این حرف‌ها توجه کنی در نزد ما عزیز و محترم هستی و اگر میل نداری با حسین جنگ کنی از فرماندهی لشکر معزول خواهی بود و کارها را به شمر بن ذی‌الجوشن واگذار کن و او مأمور است فرمان ما را اجرا کند.

شمر بن ذی‌الجوشن نامه عبيدالله را روز نهم محرم به عمر بن سعد رسانده و به وی گفت: اکنون یا امر امیرت را اجرا کن و یا لشکر را به من سپار. عمر بن سعد گفت: تو لیاقت فرماندهی نداری، من در مقام امارت لشکر خواهم ماند و تو هم از پیادگان سرپرستی کن.

عمر بن سعد در غروب روز نهم، فرمان حمله به سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام و یارانش را صادر کرد و یک‌دفعه بیش از ۳۰/۰۰۰ تن نیروی مسلح به طرف اردوگاه امام حسین علیه السلام هجوم آوردند. امام حسین علیه السلام از طریق برادرش ابوالفضل العباس علیه السلام از آنان پرسید: چه می‌خواهید و این چه هیاهویی است که به راه انداختید؟ عمر بن سعد پاسخ داد: از طرف امیر، عبيدالله بن زیاد دستور رسیده که شما را برای اطاعت از وی دعوت کنیم و اگر اجابت نکنید با شما جنگ نماییم. حضرت ابوالفضل علیه السلام برگشت و جریان را به امام حسین علیه السلام اطلاع داد. امام حسین علیه السلام برادرش را دوباره فرستاد و فرمود: به این جمعیت بگویید امشب به ما مهلت دهنند تا نماز بیشتر

بخوانیم و با خدای خویش راز و نیاز کرده و دعا و استغفار کنیم. ابوالفضل العباس علیه السلام این موضوع را با سپاه دشمن در میان گذاشت. آنان پس از امتناع و اختلاف، سرانجام این درخواست را پذیرفتند و شب عاشورا را به امام حسین علیه السلام و یارانش مهلت دادند.

۲ - جواب رَدِّ ابُو الْفَضْلِ الْعَبَاسِ علیه السلام بِهِ امَانَاتِهِ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشِنِ (۶۴ق)

شمر بن ذی الجوشن در عصر روز نهم محرم، چون دید که عمر بن سعد مهیای نبرد با امام حسین علیه السلام است، به نزدیک خیام حسینی آمد و بانگ زد که فرزندان خواهرم کجا بیند؟ منظورش حضرت عباس و سه برادرش به نام‌های عبدالله، جعفر و عثمان بود که از فرزندان فاطمه ام البنین علیه السلام بودند که آن مجلله از قبیله بنی کلاب و شمر هم از همین قبیله بود.

امام حسین علیه السلام که صدای شمر را شنید، به برادرانش دستور داد که جواب شمر را بدند. اگر چه او فاسق است ولیکن با شما قربت و خویشی دارد. حضرت عباس به همراه سه برادرش به نزد شمر رفتند. شمر برای آنان، امان‌نامه‌ای آورده بود، مشروط بر اینکه دست از یاری امام حسین علیه السلام بردارند و سپاهش را ترک گویند.

حضرت عباس بن علی علیه السلام فرمود: بریده باد دست‌های تو و لعنت باد بر امانی که برای ما آورده‌ای. ای دشمن خدا ما را امر می‌کنی که دست از برادر و مولا خویش برداریم و سر در طاعت ملعونان در آوریم. آیا ما را امان می‌دهی و لی برای پسر رسول خدا علیه السلام امانی نیست؟ شمر از شنیدن این پاسخ دندان‌شکن، خشمناک شد و به لشکرگاه خویش برگشت.

شنبه ۱۰ محرم ۱۴۲۱

مطابق با ۲۷ فروردین ۱۳۷۹ | مطابق با ۱۵ APRIL 2000

رویدادها:

۱ - واقعه خونین عاشورا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا (۶۴ق)

پس از آنکه امام حسین علیه السلام شب عاشورا را مهلت گرفت، تمام این شب را به نماز تهجد، نیایش و مناجات، قرائت قرآن و گفتگو با اصحاب و اهل بیت علیهم السلام خود گذرانید. هنگامی که بامداد

روز عاشورا دمید و نماز صبح را به جماعت برگزار کردند، از صبح این روز تا شامگاه حوادث مهمی در سرزمین کربلاروی دادکه در تاریخ اسلام و تاریخ بشریت، ماندنی و جاودانه شده است. در این روز، دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند که فاصله میان آنان گرچه از نظر فیزیکی بسیار نزدیک ولیکن از نظر روحی و معنوی تفاوت بسیار بود، فاصله‌ای بین ابتداء و انتهای آفرینش، تفاوتی بین تمام جهل و کفر و نفاق و تمام ایمان و تقوا.

به همین جهت امام حسین علیه السلام در باره اصحاب خویش در شب عاشورا فرمود: همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی‌دانم و اهل بیتی از اهلبیت خود نیکوتر ندانم. خداوند شما را جزای خیر دهد. در اینجا رویدادهای این روز را به طور اجمالی بیان می‌کنیم:

۱) امام حسین علیه السلام لشکریانش را به این شرح تنظیم نمود: زهیر بن قین به فرماندهی بخش میمنه، حبیب بن مظاہر به فرماندهی بخش میسره، و پرچم سپاه را به دست برادرش عباس سپرد. تعداد یاران امام حسین علیه السلام در بامداد عاشورا، ۳۲ نفر سواره و ۴۰ تن پیاده بودند. و به روایتی تعداد پیادگان ۸۲ تن بود و به روایت دیگر از امام محمد باقر علیه السلام، تعداد سوارگان ۴۵ تن و تعداد پیادگان ۱۰۰ تن بوده‌اند. اما سپاه عمر بن سعد که تعدادشان حداقل ۶۰۰۰ نفر بود (ولی به روایات دیگر ۲۰۰۰۰ یا ۲۲۰۰۰ و حتی ۳۰۰۰۰ نفر هم گفته شده است) در میمنه، عمرو بن حاجاج زبیدی و در میسره، شمر بن ذی‌الجوشن و بر سوارگان، عروة بن قیس و بر رجاله و ریش سفیدان، شبث بن ربیعی قرار داشتند و پرچم سپاه به دست «درید» غلام عمر بن سعد بود.

۲) امام حسین علیه السلام پیش از شعله‌ور شدن نائزه جنگ، بر مرکبی سوار شد و در مقابل سپاه دشمن قرار گرفت و برای آنان خطبهٔ بلیغی ایراد نمود و آنان را از اقدام به جنگ و خون‌ریزی و متابعت باطل برحدر داشت. گرچه سخنان پندامیز امام حسین علیه السلام در قلوب سیاه اکثریت سپاه دشمن، تأثیر مثبتی بر جای نگذاشت، ولیکن تعداد اندکی را از خواب غفلت بیدار کرد و آنان را از کردهٔ خویش پشیمان ساخت. معروف‌ترین شخصیتی که در روز عاشورا، سپاه دشمن را رها کرد و به سپاه نور پیوست، حزب بن یزید ریاحی بود که به اتفاق پسر و برادر خویش پس از پیوستن به امام حسین علیه السلام با دشمنانش به نبرد برخاستند.

۳) پس از خطبهٔ امام حسین علیه السلام، جنگ گروهی بین دو سپاه با تیرانداختن عمر بن سعد به سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام آغاز گشت و ساعتی به طول انجامید و شهامت و دلیری یک سپاه کمتر از صد تن در مقابل یک سپاه سی هزار نفری، تماشایی و غیرقابل توصیف بود. در حمله اولی، پنجاه نفر از یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده و از دشمن نیز صدها تن به هلاکت رسیدند.

۴) پس از فروکش کردن حمله گروهی، نبرد انفرادی آغاز گردید که بی تردید برتری سپاهیان امام حسین علیه السلام که با کمال ایمان و یقین می‌جنگیدند بر سپاهیان عمر بن سعد که در کمال شک و تردید، مجبور به جنگ شده بودند، هویدا بود. در این مرحله یاران امام حسین علیه السلام با اجازه آن حضرت، از یکدیگر سبقت می‌گرفته و پس از جنگ با دشمن به شهادت رسیدند.

۵) به هنگام ظهر، امام حسین علیه السلام با اندک یار باقی مانده خویش، به نماز ایستاد و دشمن (که از نماز، همیشه وحشت داشته و دارد) آن حضرت را از دور تیرباران کردند.

۶) پس از نماز، باقی مانده یاران امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری به میدان رفتند و به درجه شهادت نایل آمدند. معروف‌ترین اصحاب و یاران حضرت که شربت شهادت نوشیدند عبارتند از: حضرت عباس بن علی علیه السلام قاسم بن حسن علیه السلام، عبدالله بن مسلم، عبدالله بن حسن، ابوبکر بن حسن، شوذب و عابس بن ابی شبیب، حنظله بن اسعد، نافع بن هلال، زهیر بن قین، ابوثمامه صیداوي، مسلم بن عوسجه، علی بن مظاہر، حبیب بن مظاہر، بُریر بن خضیر، وهب بن عبدالله، حرّ بن یزید ریاحی و...

۷) عصر عاشورا پس از شهادت همه یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام آن حضرت لباس رزم به تن پوشید و عازم جهاد شد. ابتدا الشکریان عمر بن سعد را برای چندمین بار، پند و موعظه نمود و آنان را به جداشدن از صفوی جنگ طلبان و خون آشامان عبیدالله بن زیاد دعوت کرد. پس از آن، با آنان به نبرد برخاست و تعداد زیادی را به خاک هلاکت رسانید. سرانجام پلیدان کربلا، آن حضرت را محاصره کرده و به طرز فجیعی وی را به شهادت رساندند. گرچه تعدادی از منافقان در شهادت آن حضرت مشارکت داشتند ولیکن شمر بن ذی‌الجوشن، سر آن حضرت را از بدن جدا کرد.

- ۸) پس از شهادت امام حسین علیه السلام خیمه‌های اهل بیت علیهم السلام را غارت کردند و فرومایگان از برداشتن هیچ چیزی دریغ نکردند. حتی پوست‌گوسفندی را که امام زین العابدین علیهم السلام در شدت تب و بیماری روی آن، خوابیده بود، به غارت بردن.
- ۹) پس از غارت خیمه‌ها، به دستور عمر بن سعد، خیمه‌هارا آتش زند و زنان و کودکان امام حسین علیهم السلام و بازماندگان شهدا به بیابانها پراکنده شدند.
- ۱۰) تعداد ۱۰ نفر از منافقان بر بدن‌های امام حسین علیهم السلام و یارانش، اسب راندند.
- ۱۱) بازماندگان اهل بیت علیهم السلام را برای اسارت آماده کردند.
- ۱۲) عمر بن سعد پس از شهادت امام حسین علیهم السلام، سر آن حضرت را به «خولی» سپرد تا به تعجیل به نزد عبیدالله بن زیاد در کوفه برساند.
- ۱۳) سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کردند و آنها را بین سران قبایل تقسیم کرده و به سرپرستی شمر به کوفه فرستادند تا در نزد عبیدالله، تقریب جویند.
- ۲ - کشته شدن عبیدالله بن زیاد به دست ابراهیم بن مالک اشتر فرمانده سپاهیان مختار بن ابی عبیده ثقی (۶۷ق)

در روز عاشورای سال ۶۷ قمری، شش سال پس از واقعه کربلا، درست همان روزی که سپاهیان یزید به فرمان عبیدالله بن زیاد، فاجعه خونین کربلا را به وجود آورده بودند و امام حسین علیهم السلام و یارانش را مظلومانه به شهادت رسانده بودند، لشکریان عبدالملک بن مروان به فرماندهی عبیدالله بن زیاد و لشکریان مختار بن ابی عبیده ثقی به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر در ساحل «نهر خادر» در چهار فرسخی شهر «موصل» با هم به نبرد پرداختند و از طرفین تعداد بی‌شماری کشته شدند.

سرانجام لشکریان شام با از دست دادن هفتاد هزار تن، رو به هزیمت نهاده و طعم تلخ شکست را پذیرا شدند. مهمترین حادثه این نبرد، کشته شدن عبیدالله بن زیاد (فرمانده لشکریان شام) به دست ابراهیم بن مالک اشتر بود که با یک ضربت شمشیر، از کمر به دونیم شد و به هلاکت رسید.

ب: ویژه دهه سوم صفر ۱۴۲۱ هجری قمری

پنجشنبه ۲۰ صفر ۱۴۲۱

مطابق با ۵ خرداد ۱۳۷۹ مطابق با 25 MAY 2000

رویدادها:

۱- اربعین شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و یاران فدایکارش در کربلا (۶۱)

آنچه نزد ارباب مقاتل، مسلم است، زیارت جابر بن عبد الله انصاری در روز بیستم صفر سال شهادت آن حضرت در کربلا می‌باشد. اما آیا اهل بیت امام حسین علیه السلام نیز در همان روز از شام به کربلا بازگشته بودند، چنانچه سید بن طاووس نقل کرده است، نزد محققان و مورخان مورد شک و تردید می‌باشد زیرا مسیر حرکت اهل بیت علیه السلام از کوفه به شام از شارع عام بوده که از بلاد معروفه می‌گذشته و مسافت آن چهل منزل بود و حداقل بیست روز طول می‌کشید. برخی از محققان و تاریخ نویسان نظرشان بر این است که اهل بیت علیه السلام یک ماه در شام مانده‌اند و دیگر اینکه شیخ مفید، شیخ طوسی و کفعی گفته‌اند که خاندان اهل بیت علیه السلام را روز بیستم صفر از شام به سوی مدینه کوچ داده‌اند.

یکشنبه ۲۱ صفر ۱۴۲۱

مطابق با ۸ خرداد ۱۳۷۹ مطابق با 28 MAY 2000

رویدادها:

۱- حجسته میلاد پنجمین سناره آسمان امامت و شکافنده علوم، امام محمد باقر علیه السلام (۵۷)

تولد ایشان در اول ربیع یا سوم صفر سال ۵۷ هجری قمری ذکر شده است. یعقوبی از آن

حضرت روایت می‌کند: «هنگامی که جدم حسین علیه السلام به شهادت رسید من ۴ ساله بودم و جریان شهادت آن حضرت و آنچه در آن روز بر ما گذشت همه را به یاد دارم». جابر بن عبد الله انصاری

می‌گوید: رسول خدا^{علیه السلام} مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: «تو پس از من آن قدر زنده می‌مانی که مردی از فرزندان مرا که شبیه ترین مردم به من است و نامش مطابق نام من می‌باشد، زیارت کنی. او علم را می‌شکافد شکافتی». در دوران امام باقر^{علیه السلام} حکام بنی امية عموماً نسبت به اهل بیت^{علیهم السلام} سختگیری می‌کردند و این سختگیری به دلیل ادعای امامت و زعامت دینی - سیاسی آنها بود که بنی امية راغاصب آن می‌دانستند. به همین دلیل وجود آن حضرت برای آنها قابل تحمل نبود و سرانجام در سال ۱۱۴ هجری قمری از سوی «ابراهیم بن ولید بن عبدالمک» مسموم و به شهادت رسید و پیکر پاکش در بقیع که تجسم مظلومیت شیعه است به خاک سپرده شد. «رزقنا الله زیارتہ».

جمعه ۲۸ صفر ۱۴۲۱

مطابق با ۱۲ خرداد ۱۳۷۹ مطابق با 2 JUNE 2000

رویدادها:

۱- رحلت جانسوز پیامبر گرامی حضرت محمد^{صلوات الله علیه و آله و سلم} (۱۱ ق)

امیر مؤمنان حضرت علی^{علیه السلام} در خطبه ۲۳ نهج البلاغه می‌فرماید: پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} در حالی که سر او بر سینه من بود قبض روح شد. من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می‌کردند، غسل دادم. گروهی از محدثان نقل کردند: آخرین جمله‌ای که پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله «لا، الرفیق الاعلی» بوده است. زیرا فرشته وحی او را در موقع قبض روح مخیر ساخته است که بهبود یابد و بار دیگر در این جهان زندگی کند و یا به سرای دیگر بشتابد. پیامبر آن جمله را فرمود و دیدگان و لبھای وی روی هم قرار گرفت و روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی، نیم روز دوشنبه ۲۸ صفر به آشیان خلد پرواز نمود.

۲- شهادت حضرت امام حسن مجتبی^{علیه السلام} (۵۰ ق)

امام حسن^{علیه السلام} در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود و در دامن رسول خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} و پدر و مادری همچون حضرت علی^{علیه السلام} و فاطمه زهرا^{علیه السلام} پرورش

یافت. پیامبر ﷺ وی را فرزند خود می‌خواند. حضور او و برادرش امام حسین علیهم السلام در مبارله و تعبیر «ابناءنا» در مورد آن دو، سند افتخار دیگری برای آنها و حاکی از قداست ذاتی شان بود. نزول آیه تطهیر، تأیید فراوان برای مطلب است. چنانکه «نس بن مالک» آورد، هیچکس در میان اهل بیت علیهم السلام از نظر صورت به اندازه او شباهت به رسول خدا ﷺ نداشت. پیامبر ﷺ لطیف‌ترین تعبیرها را در مورد امام حسن علیهم السلام بیان داشت: لوکان العقل رجلًا لكان الحسن؛ اگر قرار بود عقل به صورت انسانی مجسم شود همانا به صورت حسن جلوه می‌کرد. امام حسن علیهم السلام در سن ۷ سالگی شاهد رحلت جد بزرگوارش پیامبر خدا ﷺ شد و پس از زمان کوتاهی نیز به سوگ مادر نشست و در سال ۴۰ قمری پس از شهادت پدر، منصب امامت به او محول شد. مهمترین حادثه زمان وی، صلح میان او و معاویه بن ابی سفیان بود که خود سهم بزرگی در افشاری ماهیت بنی امية و زمینه‌سازی برای قیام امام حسن علیهم السلام داشت. سرانجام در ۲۸ صفر سال ۵۰ قمری همسرش جعده که از جانب معاویه و یزید تطمیع و اغفال شده بود با خورانیدن زهر، ایشان را شهید کرد.

شنبه ۲۹ صفر ۱۴۲۱

مطابق با ۱۴ خرداد ۱۳۷۹ مطابق با 3 JUNE 2000

رویدادها:

۱- شهادت ثامن الحجج حضرت امام رضا علیهم السلام (۲۰۳ ق)

البته قول مشهور در شهادت آن امام همام روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ قمری یعنی دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال واندی پس از صدور فرمان ولی‌عهدی به نام آن حضرت از سوی مأمون عباسی می‌باشد. طبق قول مشهور آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سن ۳۵ سالگی عهده‌دار مقام ولایت و رهبری شد و مدت امامت آن حضرت ۲۰ سال به طول انجامید، که ۱۰ سال آن با خلافت هارون الرشید و ۵ سال با خلافت محمدامین و ۵ سال دیگر با خلافت عبدالله مأمون مصادف بود و از عمر آن حضرت در هنگام شهادت، ۵۴ سال و

۳ ماه و ۱۹ روز می گذشت.

۲- ارتحال ملکوتی حضرت امام خمینی^{ره} بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸ش)
 امام خمینی^{ره} در بیستم جمادی الثانی (مصادف با سالروز ولادت حضرت فاطمه زهرا^{علیها السلام}) سال ۱۳۶۰ قمری مطابق با ۳۰ شهریور سال ۱۲۸۱ شمسی در شهرستان خمین دیده به جهان گشود. نام پدرش، سید مصطفی و نام مادرش هاجر خانم دختر میرزا احمد مجتهد خوانساری است. امام امت در سال ۱۳۰۸ شمسی با خانم خدیجه تقی فرزند حاج میرزا محمد تقی تهرانی ازدواج نمود و ثمره ازدواج آنان، دو پسر و چند دختر است که نامهای آنها عبارت است از: سید مصطفی، سید احمد، سیده صدیقه، سیده فریده، سیده فهیمه، سیده سعیده و سیده لطیفة.

امام خمینی^{ره} در عصر اخیر، بی نظیرترین رجل سیاسی و مذهبی است که دارای ابعاد شخصیتی مختلفی بود. وی به مانند جدش امیرالمؤمنین، امام علی بن ابیطالب^{علیهم السلام}، دارای ابعادی بود که وجود همزمانشان در یک فرد، بعيد به نظر می آید. زندگی ۸۸ ساله امام امت، همراه با فراز و نشیب‌های گوناگون و متعددی بود که هر مرد آن، تأثیر بسزایی در جامعه اسلامی ما بر جای گذاشت. اما مهمترین وقایع زندگی امام راحل عبارتند از: قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی، انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شمسی، تشکیل حکومت جمهوری اسلامی، دفاع در برابر تهاجم‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی استکبار جهانی و افشاری چهره‌های شیطانی راهنمایها و منتبیین به مقام شامخ روحانیت. سرانجام در ۱۴ خرداد سال ۱۳۶۸ شمسی، طی یک بیماری جانکاه، روحش به اعلا علیین منتقل و به اجداد طاهرینش ملحق گردید. ملت شریف ایران اسلامی، طی یک تشییع باشکوه و بی نظیر، آن حضرت را در سمت غربی بهشت زهرا، تدفین نمودند و آن را مزار تمام حق طلبان عالم قرار داده‌اند.

۳- انتخاب آیة الله خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸ش)
 پس از رحلت جانسوز امام امت، مجلس خبرگان رهبری، بلا فاصله تشکیل جلسه داد و پس از بحث و بررسی جوانب مهم رهبری، با اکثریت قاطع، حضرت آیة الله خامنه‌ای را به رهبری انقلاب

اسلامی انتخاب نمودند. دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی که برای رحلت امام امت، لحظه شماری می‌کردند، تابه خیال خام خود، بار دیگر نظام سیاسی ایران را دگرگون کنند، با این انتخاب، مأیوس شدند و سیلی مهیب دیگری بر چهره کریه آنان نواخته شد.

حسن ختام

حمسه حسینی

مرحوم محمدحسین شهریار

محرم آمد و آفاق مات و محزون شد

غبار محنت این خاکدان به گردون شد

به جامه‌های سیه کودکان کودیدم

دلم به یاد اسیران کربلا خون شد

به یاد تشهنه لبان کنار نهر فرات

کنار چشم من از گریه رود کارون شد

به خاندان رسالت ببین چه ظلمی کرد

فلک که زینب کبری زپرده بیرون شد

چو بر حسین بگری، به حشر خندانی

هر آن دو دیده که نگریست، سخت مغبون شد

چه آتشی است که می‌جوشد اشکها، گویی

که چشمها همه کارون و سینه کانون شد!

به سوز و ساز رباب شکسته ذل پرسم

که شیرخواره، به خون غرقه از چه قانون شد؟

سر و بری که رسول خداش می‌بوسید

به زیر شم ستوران، خدای من! چون شد؟

دل زینب

شادروان سپیده کاشانی

می نویسم نامهای با اشک و خون
از زیان داغ داران قرون
کاروان اشک و متحملهای آه
در میان لاله‌ها می‌جست راه
چنگ آه و نغمه‌های رود رود
صحت خنیاگران اندوه بود
لاله‌ها از سینه‌های چاک چاک
می‌دمد از سینه گلگون خاک
بالهای سوگ در پرواز بود
پرده‌های آه در آواز بود
کاروان را طاقت این راه نیست
از «دل زینب» کسی آگاه نیست
دشت‌ها در آرزوی پیکرند
مرگکان عشق بی بال و پرند
دشت می‌گردید در آغوش غروب
وای از سیمای مدهوش غروب
ساقه‌های نیزه گل داده است آه
دست‌ها هرسوی افتاده است آه

فهرست اشعار

اشعار فارسی به ترتیب الفبا	
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند.....	۱۴۸
آتش بر آشیانه مرغی نمی‌زند.....	۱۶۲
آن کس که نداند و بداند که نداند.....	۱۸
ادا کردم نماز شام را، از آن همه مردم.....	۱۴۵
اربعین آمد و آشکم ز بصر می‌اید.....	۲۴۱
از ورود حرم آل الله.....	۱۶۵
اعلامیه از قتلگه کرب و بلا داد.....	۲۳۷
اگر خونین، دل غباورم بود.....	۱۰۲
ای به یک روز مادر دو شهید.....	۱۰۹
ای شمع شبستان ولا، یا زینب.....	۱۱۰
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست.....	۲۱۷
این جوانمرد که مستانه چنین می‌گذرد.....	۱۲۶
پرکرد مشک و پس کفی از آب برگرفت.....	۱۵۷
تاز جفای حرمله تیراز کمان گذشت.....	۱۶۰
تباردار را نیفتند در خیال.....	۱۰۶
تسلیم و رضانگر که آن دخت بتول.....	۱۱۰
چون شمع تازیانه پروانه‌ایم ما.....	۳۲
حربیتی چنان که امامش قبول کرد.....	۱۵۰
خاطرات کربلا از پیش چشم‌نامن گذشت.....	۱۶۴
خطبه شب شکن ساجد و زینب در شام.....	۱۰۴
خوش آنان که الله یارشان بی.....	۲۲
خون شد دل من خوب شداین خون شدنی بود.....	۵۸
در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست.....	۱۱۸
در کوفه، کاروان عزا چون گذار کرد.....	۲۲۶
دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت.....	۸۳
دنیا همین نه با تو پدر جان وفا نکرد.....	۱۴۴
رگ رگ است این آب شیرین و آب شور.....	۳۲
زینب ای شیرازه آم الكتاب.....	۱۰۰
زینبی گر تو، حسین تو کجاست؟.....	۱۶۵
سحرگه رهروی در سرزمینی.....	۲۳۹
سرنی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود.....	۱۰۳
اشعار عربی به ترتیب الفبا	
امْرُّ عَلَى جَدِّ الْحَسَينِ.....	۶
أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ.....	۱۲۴
سَأْمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتْنَى.....	۹۳
سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِى.....	۶۱
طَرَبْتُ وَمَا هَاجَ لِي مَعْبَقٌ.....	۳۲
لَبَلَيَّةً تَسْقُوا حَسَيْنًا.....	۶
لَعْبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا.....	۵۱، ۳۴
مَا إِنْ أَبَالِي بِمَا لاقْتَ جُمُوعَهُمْ.....	۴۱
مَا تَهْمَمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي.....	۱۰۴
نَفْسِي فِدَاكُمْ اذْكُرُوا الْمِيثَاقا.....	۱۸۷
وَاللَّهُ لَوْكُنْتَ إِلَهًا لَمْ تَكُنْ.....	۲۵۳
يَا مَرِيَّمَ قَوْمِي وَانْدَبِي مُولاَك.....	۷
يَا نَفْسِي مِنْ تَعْدَدِ الْحَسَيْنِ هُونِي.....	۱۲۵
يَا هَلَالًا لَمَا اسْتَئْمَ كَمَا لَا.....	۱۰۴

فراخوان مقاله

(تحقیقی - تبلیغی)

جهت بهینه‌سازی امر مقدس تبلیغ، مشارکت بیشتر در تهیه متون، پربارتر شدن متون آموزشی - تبلیغی «ره توشه راهیان نور» مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) از کلیه علماء، اساتید حوزه و دانشگاه، محققین، خطباء، مبلغین، کارشناسان امور فرهنگی و علوم ارتباطات و معارف اسلامی و همه کسانی که برای تبلیغ اسلام و هدایت مسلمانان دلی می‌سوزانند و بدنبال اعتلای کلمه توحید هستند دعوت می‌کند مقالات (تحقیقی - تبلیغی) خود را در طول ایام سال جهت بررسی و درج در کتب ره توشه راهیان نور به دبیرخانه مرکز ارسال نمایند.

عنوان‌یین کلی مقالات

- ۱ - مباحث اعتقدادی و ابعاد تربیتی آن.
- ۲ - مباحث تاریخ اسلام و سیره اهل بیت علیهم السلام و ابعاد تربیتی آن.
- ۳ - تبیین عبادات و واجبات دینی با تکیه بر ابعاد تربیتی آن.
- ۴ - کاربردهای تبلیغی قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و
- ۵ - آیین تبلیغ (ویژگیهای مبلغ، سخن، مخاطب و روش‌های نوین تبلیغ، خاطرات تبلیغی، آسیب‌شناسی تبلیغ، ...)
- ۶ - سوژه‌های سخن (بحثهای آماده منبر که حاوی ریزعنوان، آیه و روایت مناسب، شعر و حکایت، تمثیل و گریز به مصیبت مناسب باشد).
- ۷ - معرفی انقلاب اسلامی ایران (ریشه‌ها، عوامل پیروزی، بقاء، آسیب‌شناسی، ویژگی‌های انقلاب، امام ره، و ...)
- ۸ - معرفی نهضت عاشورا (زمینه‌ها، آثار، مراحل، چهره‌ها، فرهنگ عاشورا....)
- ۹ - مباحثی پیرامون جوانان، و نوجوانان (ویژگی‌ها - روش جذب - نیازها...)
- ۱۰ - مباحث خانواده

۱۱- مباحث اخلاقی - تربیتی

۱۲- مباحث سیاسی - اجتماعی

تذکر

۱- مقالات از آنجاکه مورد استفاده مبلغین قرار می‌گیرد از طرفی باید صبغه تحقیقی داشته باشد و از مستندات متقن برخوردار باشد و از طرف دیگر باید از بیان تبلیغی برخوردار باشد و تنوع لازم را داشته باشد.

۲- چنانچه مقالات مخصوص زمان خاص (ماه رمضان، محرم، اوقات فراغت در تابستان) و یا مکان خاص و یا مخاطبین خاص می‌باشد تعیین خصوصیت، لازم خواهد بود.

۳- مقالات در کاغذ A4 حداقل در ۱۵ صفحه و حتی الامکان بصورت تایپ شده ارسال گردد.

۴- از عموم علقمدنانی که نوار یا نوارهایی از سخنرانی خطبای موفق در اختیار دارند درخواست می‌گردد تا با تماس با دبیرخانه مرکز، مرا در ضبط و تهیه آرشیو و کارگاه تبلیغ یاری نمایند.

۵- به جهت اینکه کار تدوین ره توشہ راهیان نور ویژه ماه مبارک رمضان و یا محرم الحرام و یا تابستان، از ماهها قبل در دستور کار مرکز قرار می‌گیرد چنانچه مقاله‌ای در دست تدوین دارد فرم ذیل به ضمیمه طرح مقاله را قبل از ارسال مقاله، به مرکز ارسال نمایید.

فرم آمادگی تهیه مقاله را تکمیل و به آدرس دبیرخانه مرکز ارسال نمایید

نام و نام خانوادگی:	میزان تحصیلات: حوزوی دانشگاهی	آمادگی ارسال مقاله‌ای تحت	عنوان
رشته تحصیلی:	شغل:	را به مرکز	آموزش مبلغین (طرح هجرت) دارم. تاریخ نگارش:
<input checked="" type="checkbox"/> مقاله قبل از انتشار شده <input checked="" type="checkbox"/> مقاله منتشر نشده			
ضمیماً دارای آثار علمی، کتاب، مقاله تحت عنوان			
می باشم. تلفن تماس:			
نشانی مرکز: قم - خیابان صفاییه - کوچه بیگدلی - پ ۱۸۱			
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) تلفن: ۷۴۱۸۷۳ - نامبر ۹۵۱			